



نوشتار

شماره ۱ - بهار ۱۴۰۱

فصلنامه ویژه مطالعات میان‌رشته‌ای (فرهنگ مکتوب)

- صاحب امتیاز: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی
- مدیر مسئول: حامد علی اکبرزاده
- شورای سردبیری
عیسی علیزاده، سیدحسین اسلامی اردکانی،
ابوالقاسم رئیسی، ساره دستاران، افشین داورپناه،
مهدی کاموس، سید علیرضا صالحی
- سردبیر: توحید اسدی
- همکاران تحریریه
فریمه قاسمی، مهدی خلیلی، محمدحسین برخ، رضا احمدی
- طراح جلد: مجید کیانی‌پور
- صفحه‌آرا: جعفر خدادی

نشانی

تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان فخر رازی، خیابان شهدای

ژاندارمری، پلاک ۷۲

پایگاه اطلاع‌رسانی: www.isba.ir

پست الکترونیکی: Neveshtar@isba.ir

تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۵۸۳۸۱، ۶۶۴۹۱۳۳۸، ۶۶۴۰۲۷۱۶

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۴۵ هزار تومان



سازمان انتشارات

سرمقاله

۷..... تأملی درباره جهان اینترنتی، مطالعه و پریشان‌خاطری

گفت‌وگو

۲۲..... فانتزی نشر دانشگاهی در علوم انسانی و اجتماعی

۲۹..... قانونی ۵۰ ساله اما ناشناخته

۳۴..... ادای دین به امیرکبیر

۴۱..... علم در خلأ به وجود نمی‌آید

۴۷..... غفلت تاریخی از تدوین دستور زبان فارسی

۵۴..... «EIGHT»؛ پروژه‌های با استانداردهای بین‌المللی

۵۹..... کدام کتاب‌ها دوران سازند؟

۶۶..... زبان ادبیات پایداری باید روزآمد شود

پادکست

۶۹..... دردسرهای زبان فارسی در افغانستان

۷۱..... سربازی که اسلحه ندارد

۷۴..... زحماتے که پادکست برای کتاب مے کشد

۷۷..... در سودای کتاب

۷۸..... حسن محبوب که بود؟

۸۱..... قلم‌هایی که بر زمین ماندند

رویداد

۸۵..... حکایت نقدی که خوب است اما برای همسایه!

۸۷..... روشنفکری که دغدغه دین داشت

۹۶..... از مراسم‌های بی‌سروصدا تا حاشیه‌های دنباله‌دار

۱۰۰..... جنجالی‌ترین برندگان «نوبل» ادبیات

انتقاسی

- ۱۰۳ هر محقق و مولفی باید بدانند که...
- ۱۰۹ ادبیات اقلیت چیست؟
- ۱۱۲ درآمدی بر مبانی ترجمه

کتاب‌شناسی

- ۱۱۵ آیا حقیقت بهایه دارد؟
- ۱۲۰ کتابی که ذهن‌تان را از حالت «خلبان خودکار» بیرون می‌آورد!
- ۱۲۵ تازه‌های کتاب ایران
- ۱۳۳ تازه‌های نشرین‌املل

ناشران ایران و جهان

- ۱۵۰ حمیم و دردسرهایش!
- ۱۵۶ نگاهی به انتشارات دانشگاه آکسفورد

پرونده‌های ویژه دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن

- ۱۵۹ محمدعلی اسلامی ندوشن در یک نگاه
- ۱۶۱ به روایت خویش!
- ۱۷۲ کتاب‌شناسی توصیفی آثار اسلامی ندوشن
- ۱۸۰ خدمتی که اسلامی ندوشن به ادبیات ایران کرد
- ۱۸۲ روشنفکری که نیم‌بند و ناتمام نیست
- ۱۸۷ دیگران چه می‌گویند؟
- ۱۹۲ جستارنگار آینده‌نگر روشن‌اندیش
- ۱۹۷ مرد میدان فرهنگ
- ۲۰۱ او چگونه می‌اندیشد؟
- ۲۱۰ پایان‌نامه‌هایی درباره‌ی اسلامی ندوشن

سرمقاله

تأملی درباره جهان اینترنتی، مطالعه و پریشان‌خاطری

لغاتی مانند خوانش، فهم و تأمل عمیق بر روی متن شرح داد؛ خواندنی که به واسطه همراه بودن با تأمل و تفکر، موجب عمق‌بخشی به آگاهی‌های انسان می‌شود، کنشی که خواننده را با متن تا عمیق‌ترین لایه‌هایش درگیر می‌کند و با خواندن منفعلانه فرسنگ‌ها فاصله دارد. در گذشته این نوع مطالعه تنها در میان فرهیختگان مرسوم نبوده و بستر و شرایط زیست انسان در گذشته چنین فرصتی را برای عموم مردم هم فراهم می‌آورد اما امروزه بستر تکنولوژیک زندگی بشر، چنین رخدادی را مختل کرده است. به اعتقاد من، جهان جدید امکان چنین فاعلیتی را از انسان‌ها سلب کرده است. این جهان، پی‌آیند دوره مدرن است؛ عصری که با همه ظواهر خوبش، دست به تخریب خلاقانه جهان زد و میراث فکری و فرهنگی بشر را با ظاهری شیک و روشن‌فکرانه به طرز عجیبی متأثر ساخت. در این جهان به کمک تکنولوژی و با فاعلیت انسان مسحور تکنولوژی، بزرگ‌ترین کشتارهای بشری و نسل‌کشی‌ها رقم خورد.

در میان همه این تکنولوژی‌ها، فناوری اطلاعات و اینترنت تیغ برنده‌تری دارد و بر خلاف آنچه مدرنیست‌ها گمان می‌کردند، این فناوری با بستری که فراهم کرده به جای ایجاد شفافیت، جهان را دچار تحیر و ابهامی عمیق کرده است. بستر و بافتاری که اینترنت برای زندگی انسان امروز فراهم آورده، اجازه نمی‌دهد



حامد علی اکبرزاده

امروز شاید یکی از پرسش‌های جدی فرهنگی جامعه ما و بسیاری از دیگر جوامع انسانی این باشد که چگونه می‌توان وضعیت مطالعه را بهبود بخشید؟ صرف نظر از اعداد و ارقام برگرفته از پژوهش‌های رسمی و غیررسمی به نظر می‌رسد پاسخ به این پرسش در گرو این است که امکان‌های پیش روی مطالعه در جهان جدید را بسنجیم؛ جهانی که بسیاری آن را جهان پسامدرن نامیده‌اند.

این جهان، جهان تکثر و مرکززدایی و عدم تعیین است؛ جهانی که مدعی است به جزئیات و خرده‌روایت‌ها اهمیت می‌دهد و روایت‌های کلی و کلان در آن رنگ باخته‌اند، در حالی که خود این جهان، کلان‌روایتی جدید را ارائه می‌کند!

امروز تکنولوژی، جهان را تحت سیطره قرار داده و مطالعه به معنای سنتی آن در سطح عمومی شکل نمی‌گیرد. مطالعه به معنای سنتی آن را شاید بتوان با

مسئولیت و تعهد است. هیوبرت دریفوس که به فیلسوف هوش مصنوعی شهرت یافته، در فصل آخر کتاب «درباره‌ی اینترنت» به تفصیل بحث می‌کند که چگونه معنی به تعهد نیاز دارد و تعهد واقعی به خطرات واقعی نیاز دارد. این در حالی است که در جهان اینترنتی، ناشناس بودن و تعهدات مجازی و آنلاین، گاهی منجر به از دست دادن معنی می‌شود. در واقع اینترنت، باعث گمنامی بدون خطر و کنجکاوی بی‌ارزش می‌شود و هر دوی این‌ها مسئولیت و تعهد را تضعیف می‌کنند. او دیدگاه رایج اینترنت به عنوان یک کلاس درس جهانی را به چالش می‌کشد؛ ایده‌ای که در آن هر کس و همه می‌توانند در فرایند به اصطلاح «یادگیری بیش از حد» شرکت کنند. به عبارت دیگر، دریفوس به ما گوشزد می‌کند که یادگیری بیش از حد برای انسان به هیچ وجه مطلوب نیست.

پسامدرنیست‌ها تلاش می‌کنند تا انسان را از پیامدهای بد این تکنولوژی نجات دهند اما راه چاره‌ای که آن‌ها پیش روی انسان قرار می‌دهند نه تنها راه چاره نیست بلکه پلی است به سوی تشویش و اضطراب بیشتر. در چنین وضعیتی چگونه می‌توان انسانی را تصویر کرد که به مطالعه و تعمیق آگاهی‌هایش بپردازد؟ نوع انسان با چنین وضعیتی روز به روز از مطالعه دور می‌شود و اینترنت انسان را به یک دریافت‌کننده صرف اطلاعات تبدیل می‌کند؛ یک دریافت‌بی‌پردازش اطلاعات! این در حالی است که مطالعه، به معنای دریافت مطلب، تعمیق آن و رسیدن به یک ایده کلی و واحد در عین کثرت اطلاعات است. کاری که اینترنت با ذهن بشر می‌کند، دقیقاً اختلال در فرایند حرکت از کثرت به وحدت است. اینترنت به ما اجازه نمی‌دهد که به وحدت خاطر برسیم. به قول حافظ،
خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیهات
مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

که انسان به کنه و عمق مسائل برسد و به نوعی این بافتار، راهزن ذهن انسان شده است. به تعبیر مارشال مکلوهان، انسان دیروز کوزه‌ای آگاهی داشت و آن را تا جرعه آخر می‌نوشید اما بشر امروز در کنار اقیانوسی از اطلاعات تشنه جان می‌دهد. یکی از عوامل اصلی این وضعیت، قدرت بالای اینترنت در فراهم آوردن اطلاعات است و خوب می‌دانیم که اطلاعات زیاد همیشه به کیفیت بالا نمی‌انجامد؛ شبیه به آنچه در تحقیقات کیفی به اشباع نظری تعبیر می‌شود.

حجم انبوه اطلاعاتی که اینترنت در اختیار ما قرار می‌دهد، نه تنها به شفافیت کمک نمی‌کند بلکه ابهام روی ابهام اضافه می‌کند و ذهن بشر را روز به روز پرباشان‌تر می‌سازد؛ چنان‌که جیانی و اتیمو معتقد است در جهان امروز - برخلاف ادعاها - شفافیت از بین رفته و نوعی نیهیلیسم معنایی رخ داده است. به تعبیر آدورنو، امروز دیگر مردم «سرکوب» نمی‌شوند، «سرگرم» می‌شوند! رسانه‌ها (و به طور خاص رسانه‌های اینترنتی) از مخاطب خود می‌پرسند که «چه برنامه‌هایی را بیشتر دوست داری» تا پروژه «احمق‌سازی» خود را تکمیل کنند. در چنین وضعیتی، سخن گفتن از مطالعه‌ی عمیق برای عموم مردم بسیار دشوار است و به نظر می‌رسد فناوری اطلاعات شیوه درک ما را به صورت پیاپی و بدون مقاومت تغییر می‌دهد.

البته قرار نیست همه تقصیرها به گردن اینترنت افتد. عامل مباشر اصلی این وضعیت، خود انسان است. فاعلیت انسان و انتخاب اوست که این وضعیت را پدید آورده اما هیچ‌گاه نمی‌توان از بستر و بافتار غافل بود. هر فعل و رخدادی در بستر فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و تکنولوژیک (در مفهوم ابزاری) خاص خود صورت می‌گیرد و گاه چنین است که بستر گویا به جای عامل مباشر قرار می‌گیرد.

مشکل دیگری که جهان اینترنتی ایجاد می‌کند، مسأله

هجوم اینترنت به ذهن جمعی انسان‌ها داشته باشیم. بله، می‌توانیم تماشا کنیم و ببینیم که چگونه اینترنت افق‌های فرهنگی بشریت را جابه‌جا می‌کند. چنین کنشی به جای آن که بشر را از پیامدهای بد تکنولوژی نجات دهد، او را گرفتار یک بی‌هویتی، بی‌اصالتی و پوچی عمیق خواهد کرد و دستاوردهای خوب تکنولوژی را نیز به مرور زمان زیر سوال خواهد برد.

برای اینترنت باید کاری کرد؛ البته کاری از جنس تفکر و اندیشه، نه از جنس فرار، مقابله و سانسور. بافتار اینترنتی جهان به زودی مهلت مطالعه را از اغلب انسان‌ها خواهد گرفت و پارادایم فرهنگی جدید، پیچیده و عظیمی را ایجاد خواهد کرد؛ پارادایمی که خروج از آن شاید قرن‌ها طول بکشد. برای این زیست چندصدساله از همین حالا باید به فکر بود. ما ناچاریم که با اینترنت زندگی کنیم و بازگشت به عقب ممکن نیست. بهره‌بردن از پیامدهای خوب اینترنت لذت‌بخش است اما در عین حال پیامدهای بد آن هویت و اصالت انسان را زیر سوال برده، معنای زندگی را مشوش کرده و تعهد و مسئولیت‌پذیری انسان را مخدوش ساخته است. پاسخ به این که چه باید کرد، در این مجال نمی‌گنجد. این پاسخ، پاسخی سخت، پیچیده و زمان‌بر است و تأمل طولانی و عمیق فرهیختگان و دانایان را می‌طلبد؛ جنسی از تأمل که امیدواریم اندیشه‌ورزان ما برای آن وقت کافی و تعهد لازم را داشته باشند.

در شکل عمومی استفاده از اینترنت، نقش‌های پراکنده به طور مستمر و بی‌پایان بر صفحه ذهن انسان حک می‌شوند. اینترنت با همه خوبی‌هایش - صرف نظر از این که ذاتاً خوب است یا بد - به‌عنوان مهم‌ترین فناوری بشر مدرن، از یک منظر سازنده‌ترین و از منظری مخرب‌ترین آنهاست؛ پدیده‌ای که انتقال انسان از مرحله مدرن به مرحله پسامدرن را تسریع کرده و بهای سنگین شیوع آن، پریشان‌خاطری بشر است. این اینترنت حاصل رشد دیگر فناوری‌هایی است که قرار بود زندگی بشر را تسهیل کنند و به انسان رفاه بخشند اما با زایش اینترنت آرامش را هم از انسان ربودند. اگرچه تکنولوژی یک ابزار است اما مانند چاقویی است که در دست یک کودک قرار گرفته؛ این چاقو مزایای زیادی دارد اما در دستان یک کودک معایب آن بر مزایایش می‌چربد.

جهان اینترنتی، جهان لقمه‌های آماده است. ما با اینترنت آسان‌تر خرید می‌کنیم، آسان‌تر ارتباط می‌گیریم و راحت‌تر کسب اطلاعات می‌کنیم اما جهان اینترنتی با مطالعه و خواندن سر سازگاری ندارد. اینترنت ما را از برخورد فعالانه با متن باز می‌دارد و اجازه نمی‌دهد در بستر شکل‌گیری متن کندوکاو کنیم و در افق ذهنی نویسنده قرار بگیریم. این تکنولوژی دائماً گزینه‌های بی‌شماری را پیش روی ما قرار می‌دهد و تمرکز و انتخاب و عمق‌بخشی را مختل می‌کند. هر کلیک، لیبکی است به جهان اینترنتی و آرمان‌هایش؛ جهانی که معنا را در «تکثر و بی‌تعینی و بی‌معنایی» تصویر می‌کند.

انسان جدید دیگر امکان بازگشت به سنت را ندارد. گسست تاریخی ما با سنت آن قدر عمیق شده که دیگر برای بازگشت به آن امکانی قابل فرض نیست. بنا بر این، باید دنبال راه دیگری بود. شاید مجبور شویم صرفاً تماشاگر این تحول و گسست عظیم باشیم. این گزینه آسان‌ترین کنشی است که می‌توانیم در برابر

در گفت و گو با علی اکبر علیخانی مطرح شد

فانتزی نشر دانشگاهی در علوم انسانی و اجتماعی

کنیم و عناصر و مؤلفه‌های دخیل در نشر دانشگاهی را بشناسیم. مفهوم نشر دانشگاهی ابهاماتی دارد؛ از جمله این که آیا نشر دانشگاهی فقط کتاب است یا مجله را هم شامل می‌شود؟ آیا اثر باید دارای ویژگی‌ها و برجستگی‌های خاص علمی باشد یا این که ناشر آن ضرورتاً یک مرکز دانشگاهی و پژوهشی باشد؟ یا هر دو ویژگی را داشته باشد؟ آیا ترجمه، تألیف و تحقیق هر سه شامل نشر دانشگاهی است؟ و علاوه بر این‌ها آیا مقاله و کتاب‌های مجموعه مقالات را هم می‌توان جزو نشر دانشگاهی تقسیم‌بندی کرد؟

اگر بخواهیم تعریفی از نشر دانشگاهی ارائه دهیم و شاخص‌های یک اثر دانشگاهی را بیان کنیم این تعریف و شاخص‌ها بهتر است ترجمه، تألیف، کتاب‌های مجموعه مقالات و مجلات علمی را هم دربرگیرد. در تعریف اینجانب «اثر منتشرشده دانشگاهی متنی است که دارای ویژگی‌های تخصصی بودن، بنیان نظری، روش مناسب، استنادات دقیق و متقن، مسأله‌محوری، نوآوری، نگارش مستحکم و انسجام محتوایی و شکلی باشد و نسبت خود را با میان‌رشته‌گی تعیین کرده باشد. همچنین انتشار این اثر توسط یک مرکز علمی و دانشگاهی پس از طی مراحل داوری توسط شورایی از متخصصان، به تصویب رسیده باشد.»

” اگر اثری ویژگی‌ها و شاخص‌های فوق را داشته



علی اکبر علیخانی، دانشیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران از ضرورت تعریف نشر دانشگاهی برای تبیین مسائل عارض بر این مقوله می‌گوید و معتقد است یکی از چالش‌های عرصه سیاستگذاری کلان برای نشر دانشگاهی علوم انسانی و اجتماعی، احساس بی‌نیازی، فانتزی بودن و درجه دوم بودن آن است.

این استاد دانشگاه در گفت و گو با تحریریه نوشتار درباره نشر دانشگاهی و چالش‌هایی که دارد، سخن گفت. مشروح این گفت و گو را در ادامه می‌خوانیم.

” برای شروع لطفاً درباره نشر دانشگاهی توضیح مختصری بدهید. در واقع تعریفی از نشر دانشگاهی داشته باشید.

این که نشر دانشگاهی چیست و به چه چیزی نشر دانشگاهی می‌گوییم، ابتدا باید شاخص‌هایی را تعیین کنیم تا بتوانیم بر اساس آنها نشر دانشگاهی را تعریف

سری مطالب را که آماده و در جاهای مختلف موجود است، در یک کتاب یا مجموعه‌ای جمع و بدون دخل و تصرف محتوایی چاپ کنند. سرویراستاری و مدیریت علمی یک کتاب مجموعه مقالات با موضوع خاص و فصول منسجم و هدف واحد، گردآوری نیست بلکه تحقیق یا تألیف است که چند نویسنده دارد و سرویراستار نقش محوری در آن دارد.

” اگر شخصی واقعا مطالب پراکنده‌ای را که درباره یک موضوع وجود دارد، گردآوری کرده و برایش منبع بزند، تکلیفش چیست؟

کمتر اتفاق می‌افتد که در عرف دانشگاهی کسی چنین کاری انجام دهد و چنین اثری اساساً دانشگاهی محسوب نخواهد شد. آن چه در عرف دانشگاهی در آثاری با نویسندگان متعدد اتفاق می‌افتد این است که یک نفر به عنوان مدیر علمی و سرویراستار، طرحی برای یک کتاب مورد نیاز جامعه علمی تهیه می‌کند، هدف و فصل‌های آن را مشخص می‌کند و سپس مقالات را به تناسب عنوان فصل‌ها به متخصصان هر موضوع سفارش می‌دهد، نویسندگان مقالات بر اساس پژوهش‌های پیشین یا جدید خودشان، مقاله را ارائه می‌کنند و مدیر یا سرویراستار علمی این مقالات را ارزیابی و تصحیح و یکسان‌سازی و در نهایت منتشر می‌کند. مدیر یا سرویراستار علمی معمولاً متخصص تر و صاحب نظرتر از بقیه نویسندگان در آن موضوع است. به همین دلیل چنین اثری را نمی‌توان گردآوری دانست، زیرا نویسندگان مقالات کار پژوهشی یا تألیفی انجام داده‌اند و اثر چندین نویسنده متخصص دارد که هر کدام یک بخش از موضوع را پوشش داده‌اند. ارزش علمی چنین اثری بیشتر از پژوهشی است که یک نفر آن را انجام داده باشد. اما وقتی به چنین اثری لفظ گردآوری را اطلاق می‌کنیم شأن کار را تنزل می‌دهیم. ادیتور یا سرویراستار علمی یا مدیر علمی، یک استاد و پژوهشگر ارشد است که

گاهی مسأله محوری به حل مسائل نظری برمی‌گردد؛ گاهی ابهامات ذهنی یا ندانستن نظریه، مسأله است و اگر اثری بتواند نظریه ارائه دهد یا حتی برخی خلأهای ذهنی و نظری را پر کند، خودش یک اثر کاربردی است

باشد اما توسط یک ناشر غیر دانشگاهی منتشر شده باشد باز هم دانشگاهی محسوب می‌شود؟ ماهیت هر اثر تعیین کننده نوع آن است. اگر اثر به لحاظ ماهوی همه ویژگی‌های اثر دانشگاهی را داشته باشد و ناشری خصوصی آن را منتشر کند، می‌توان آن را اثری دانشگاهی دانست؛ مشروط به این که یک شورای علمی بر اساس داوری‌های تخصصی، وجود ویژگی‌های پیش گفته در تعریف را در آن اثر تأیید کند. برخی از این ویژگی‌ها و شاخص‌ها لازمه تمام آثار آکادمیک است و برخی از آنها ممکن است در اثری موضوعیت نداشته باشد. از جمله ویژگی‌های عمومی و لازم برای تمام آثار دانشگاهی این است که دارای انسجام شکلی و محتوایی، ساختار مستحکم، تعابیر و جملات وزین و از ابتدا تا پایانش مانند دستگامی درهم چفت و بست شده و به هم مرتبط باشد. همچنین در یک اثر دانشگاهی الفاظ روزنامه‌ای و عامیانه استفاده نمی‌شود و ساختار جملات و استدلال‌ها نباید ژورنالیستی و رسانه‌ای باشد.

لفظ اشتباه «گردآوری»!

باید یادآور شوم واژه اشتباهی در نشر دانشگاهی و نظام ارتقای دانشگاهی در ایران استفاده می‌شود و آن اصطلاح «گردآوری» است که به جای سرویراستاری و مدیریت علمی یک کتاب به کار می‌رود. این اصطلاح نادرست است. گردآوری یعنی این که یک



شکل گرفت که رشته‌ها به تنهایی از حل برخی از مسائل جامعه ناتوان بودند و به این نتیجه رسیدند با هم بهتر می‌توانند مسائل را حل کنند. هدف از این ویژگی این است که یک اثر دانشگاهی نسبت خود را با میان‌رشته‌گی روشن کند. یا بگوید من میان‌رشته‌ای هستم یا بگوید میان‌رشته‌ای را قبول دارم اما فعلا به یک رشته می‌پردازم یا بگوید من میان‌رشته‌گی را قبول ندارم که باز هم اشکال ندارد.

از نظر کیفی معمولا چهار دسته آثار در نشر دانشگاهی منتشر می‌شود. نخست آثار آموزش محور که هدف آموزش دانشجویان است و عمدتا مؤسسه «سمت» این کار را انجام می‌دهد. دوم آثار دانش محور که در این آثار تولید دانش و اندیشه صورت می‌گیرد و بر نوآوری‌های علمی تمرکز دارد. دسته سوم آثاری که مسئله محورند و درصدد حل مشکلات و گشودن گرهی از مشکلات جامعه و سازمان‌ها هستند. چهارم

بر موضوع احاطه دارد، تصمیم‌گیرنده است و موضوع مورد نیاز جامعه را تشخیص داده و انتخاب کرده و جزئیات کار را تعیین کرده و در پایان نیز مقالات را اصلاح و تأیید می‌کند. با این میزان از کار علمی، سرویراستار یا مدیر مجموعه شأن علمی بالایی دارد. بسیاری از مقالاتی که در عرصه نشر دانشگاهی توسط استادان و پژوهشگران نوشته می‌شود، در قالب مجموعه مقالات منتشر می‌شود و گردآوری نیست. تحقیق یا تألیف با محوریت مدیر علمی مجموعه است. چنان که گذشت گردآوری یعنی مطالبی را که از قبل موجود بوده، جمع‌بندی و ساماندهی مجدد شود که اثر دانشگاهی نیست. بعید است استادان دانشگاه سراغ این گونه کارها بروند، زیرا شأن دانشگاهی ندارد.

”مسئله محوری به چه چیزی برمی‌گردد؟“

در تعریف ارائه شده برای نشر دانشگاهی ویژگی‌هایی را نام بردم که به تبیین چند مفهوم که شاید روشن نباشد می‌پردازم. یکی از ویژگی‌ها مسئله محوری بود؛ در مسئله محوری کاربردی بودن و هدفمندی اثر مد نظر است. البته کاربردی بودن ضرورتا به معنی فیزیکی و عینی یا معنای پوزیتیویستی آن نیست. گاهی مسئله محوری به حل مسائل نظری برمی‌گردد؛ گاهی ابهامات ذهنی یا نداشتن نظریه، مسئله است و اگر اثری بتواند نظریه ارائه دهد یا حتی برخی خلاهای ذهنی و نظری را پر کند، خودش یک اثر کاربردی است. مسئله محوری گاهی به مسائل و مشکلات جامعه برمی‌گردد و در مواردی هم به گره‌ها و دغدغه‌های نظری و ذهنی می‌پردازد. اغلب، ابهامات و شبهات ذهنی مهم تراس است و اگر یک اثر علمی به آنها جواب دهد کاربرد مهم و بنیادین داشته است.

نکته دیگر در تعریف تعیین نسبت میان‌رشته‌گی بود. پدیده میان‌رشته‌گی مهم است و فلسفه و ضرورت خود را دارد. پژوهش‌ها و روش‌های میان‌رشته‌ای بیش از سه دهه است که در علم رایج شده و فلسفه‌اش از جایی

پژوهشی آثار دانشگاهی تولید می‌کنند؛ اعم از این که در موسسات پژوهشی مستقر یا عضو هیأت علمی هستند یا در قالب پروژه، تحقیقاتی را انجام می‌دهند یا کتاب و مقاله می‌نویسند. دسته دوم نویسندگانی هستند که بر اساس علائق شخصی خود اثری را تولید می‌کنند.

ناشران دانشگاهی هم دو دسته‌اند: نخست آن دسته از ناشران دانشگاهی که کارشان فقط نشر است و در تولید نقشی ندارند مانند انتشارات دانشگاه تهران یا خیلی از دانشگاه‌های دیگر که فقط آثار نوشته شده استادان و پژوهشگران را چاپ می‌کنند. دوم آن دسته از ناشران دانشگاهی که هم تولید و هم نشر می‌کنند. مانند انتشارات سمت، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، موسسه حکمت و فلسفه، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم و سایر مؤسسات پژوهشی.

اما مخاطب که جامعه هدف است عامل دیگری در چرخه نشر دانشگاهی محسوب می‌شود. این مخاطبان سه دسته هستند: دسته اول دانشجویان و هدف نشر دانشگاهی برای آنها، آموزشی است. مخاطبان دسته دوم استادان و پژوهشگران هستند و هدف نشر دانشگاهی در این حوزه، نشر دانش و اندیشه‌های بنیادین جدید است. مخاطبان دسته سوم دستگاه‌های اجرایی، سازمان‌ها و مدیران دستگاه‌های اجرایی هستند. هدف نشر آثار دانشگاهی برای آنها حل مشکلات و مسئله‌های آن سازمان یا ایجاد پویایی برای آن سازمان است.

پنجمین عامل در نشر دانشگاهی نتایج و تأثیرات نشر دانشگاهی است. فرایند نشر دانشگاهی که در آن آثاری تولید می‌شود، باید به نتیجه‌ای برسد و هدفی را که از ابتدا تعریف شده بود، تأمین کند و دستاوردهایی را که پیش‌بینی می‌شد، به دست آورد.

” به نظر شما نشر دانشگاهی در حوزه علوم

آثاری که موضوع محورند و بیشتر به تبیین و تحدید برخی از موضوعات مهم و مورد نیاز می‌پردازند. این آثار ممکن است ادبیات جدیدی تولید یا پدیده‌های موجود را بیشتر تبیین یا ابعاد آنها را روشن کنند یا به حفظ میراث و بازخوانی تاریخ بپردازند.

چه چیزهایی به نشر دانشگاهی جهت می‌دهد؟
” در ابتدای صحبت به عناصر و مؤلفه‌های دخیل در نشر دانشگاهی اشاره کردید. اگر صلاح می‌دانید این مؤلفه‌ها و نقش هر کدام را نیز بفرمایید.

به نظر پنج عامل دخیل در نشر دانشگاهی وجود دارد؛ اعم از سازمان‌ها، افراد یا مولفه‌ها. اولین عنصر و مؤلفه تأثیرگذار بر نشر دانشگاهی در ایران سیاستگذاران و برنامه‌ریزان هستند که به نوعی جهت‌دهنده‌های کلی نشر دانشگاهی به شمار می‌روند. دوم نویسندگان و تولیدکنندگان آثار نشر دانشگاهی، سوم ناشران دانشگاهی که مسیر رساننده آثار هستند، چهارم مخاطبان که جامعه هدف هستند و پنجم ارتباطات و دستاوردهای حوزه نشر دانشگاهی است و هر کدام از این‌ها نیز تقسیم‌بندی‌هایی دارند. سیاستگذاران و برنامه‌ریزان به دو دسته تقسیم می‌شوند: نخست سطح کلان و دوم سطح تخصصی. در سطح کلان می‌توان به شورای عالی انقلاب فرهنگی، کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس، شورای عتف و وزارت علوم، تحقیقات و فناوری اشاره کرد. این‌ها سیاستگذارانی هستند که با برنامه‌ریزی‌های کلان در قالب برنامه‌های پنج ساله توسعه یا برنامه‌های سه ساله و سالانه خود در نشر دانشگاهی تأثیرگذارند. در سطح سیاستگذاری‌های تخصصی نیز خود دانشگاه‌ها و موسسات علمی و پژوهشی تعیین‌کننده خط مشی‌ها هستند.

نویسندگان و تولیدکنندگان نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند: نخست نویسندگانی که در قالب موسسات

از نظر ذهنی قانع نشده اند که برای کاهش مشکلات و بحران های اجتماعی مثل قاچاق، اعتیاد، طلاق و خشونت های خانوادگی و خیابانی، رشد آمار پرونده های قضائی و حتی تورم و عقب ماندگی، باید به علوم انسانی و اجتماعی به طور ویژه توجه کنند

دست کم این گونه نمود دارد که دو دلیل دارد: یکی همان سیاسی شدن و سیاست زدگی است و دیگر این که بسیاری از سیاستگذاران و تصمیم گیران در این مراکز، از حوزه هایی غیر از علوم انسانی و اجتماعی هستند و تخصصی در این حوزه ندارند و انتظار هم نمی رود که بتوانند اهمیت، ضرورت و جایگاه علوم انسانی و اجتماعی را آنچنان که شایسته است دریابند چون تخصص و حیطه کاری شان نیست. سومین چالش در عرصه سیاستگذاری کلان برای نشر دانشگاهی علوم انسانی و اجتماعی، احساس بی نیازی، فانتزی بودن و درجه دوم بودن آن است. فضای غالب بر این سازمان ها نشان می دهد که برای آنها، بود و نبود یا قوت آثار و نشر علوم انسانی و اجتماعی چندان مهم نیست و احساس می کنند بدون این ها هم کار کشور به پیش می رود. چهارمین چالش این است که این سازمان های سیاستگذار، به خاطر بی توجهی به علوم انسانی و اجتماعی بازخواست نمی شوند. برای آنها روشن نیست که کم توجهی به علوم انسانی و اجتماعی در سیاستگذاری، تخصیص بودجه و ایجاد فضای مناسب برای کار، پیامدها و آثار منفی و ضررهای اجتماعی و فرهنگی بسیاری داشته و دارد.

از نظر ذهنی قانع نشده اند که برای کاهش مشکلات

انسانی و اجتماعی در حال حاضر با چه مسائل و چالش هایی مواجه است؟

مسئله ها و چالش ها را با هم مطرح می کنم. البته مسئله با چالش تفاوت دارد اما در مواردی خیلی به هم نزدیک هستند. عجالتا می خواهم مسئله ها و چالش های نشر دانشگاهی را در حوزه علوم انسانی و علوم اجتماعی یکجا مطرح کنم. زمانی که می گوئیم مسئله، یعنی معضل، ناراستی و کژی و چیز معیوبی که نیاز به اصلاح دارد. در بحث قبلی به پنج عنصر و مولفه دخیل در نشر دانشگاهی اشاره کردم که به نظرم در هر پنج حوزه پیش گفته دارای مسأله و چالش هستیم که هر کدام را به تفکیک مطرح می کنم. دسته اول مسأله ها و چالش ها معطوف به سیاستگذاران و برنامه ریزان در دو سطح کلان و تخصصی است. دسته دوم مسأله ها و چالش ها معطوف به نویسندگان و تولیدکنندگان آثار است. دسته سوم مسأله ها و چالش ها معطوف به ناشران نشر دانشگاهی است. دسته چهارم مسأله ها و چالش ها معطوف به مخاطبان و جامعه هدف است. و دسته پنجم مسأله ها و چالش ها معطوف به نتایج و تأثیرات و دستاوردهاست که به توضیح هر کدام می پردازم.

مسأله ها و چالش های معطوف به سیاستگذاران در سطح کلان پنج مورد است: نخستین آنها مربوط به دغدغه اصلی شورای عالی انقلاب فرهنگی، وزارت علوم، کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس و شورای عتف در حوزه علوم انسانی و اجتماعی است. به جز شورای عتف بقیه بیشتر به مسائل سیاسی و گاهی هم به مسائل فرهنگی توجه دارند. در واقع مباحث و مسائل و دغدغه های بنیادین دانشگاهی در اولویت شان نیست. در شورای عتف نیز اساسا علوم انسانی و اجتماعی جایگاهی ندارد. دوم، عملکرد این موسسات و سازمان ها نشان می دهد به اهمیت و ضرورت علوم انسانی و اجتماعی واقف نیستند یا

در نشر دانشگاهی استادان برجسته و مهم که می‌توانند منشأ اثر باشند، معمولاً در حاشیه قرار دارند و گاهی به فراموشی سپرده می‌شوند یا این که بازنشسته شده‌اند و خودشان تمایلی به مطرح کردن خود ندارند

است. همچنین قوانین الزام آور وجود ندارد تا یک موسسه را ملزم کند اگر اثری را برای ارزیابی گرفت موظف باشد طی مدت معینی مثلاً چند هفته جواب دهد. یک موسسه می‌تواند شش ماه یک اثر علمی را نگه دارد بعد هم بگوید در اولویت چاپ او نیست و به خاطر تضییع فرصت نویسنده یا کهنه شدن اطلاعات ملزم به جبران خسارت نیست. قانونی وجود ندارد که تعیین کند این خسارت و تضییع حقوق را چه کسی تأمین کند؟

سومین مسأله و چالش نبود فرآیندهای شفاف و رقابتی است. فرآیندها باید برای همه مخاطبان شفاف و رقابتی باشد تا کسی که اثری به مؤسسه‌ای تحویل می‌دهد، بداند حقیقتش است طی یک هفته تا چند هفته جواب بگیرد و بداند این اثر با چه آثار دیگری رقابت کرده و دلایل مستند رد و قبول هر کدام چه بوده است و مدیران مربوطه در صورت پاسخگو نبودن بازخواست شوند. باید چگونگی رقابت و شاخص‌ها و سوالات و نحوه داوری مشخص باشد و تضمین‌هایی برای پالایش درست آثار وجود داشته باشد.

چهارمین مسأله و چالش در اینجا نیز سیاست‌زدگی است. خطی و جناحی شدن و سیاست‌زدگی امور می‌تواند همه چیز را تضعیف کند و فرهنگ و اعتماد و اعتقادات را به انحطاط ببرد. سیاسی عمل کردن و سیاست‌زدگی در حوزه احزاب سیاسی ممکن است تا جایی که اصول و قواعد کاری و علمی را خدشه‌دار نکند معقول یا پسندیده باشد اما حوزه علم و دانش و فرهنگ که امور بنیادین جامعه هستند باید از سیاست‌زدگی مصون بمانند. یک فرد دانشگاهی، متفکر و استاد باید به ۵۰ سال آینده کشور و مردم فکر کند اما یک حزب و گروه سیاسی به ۴ سال و ۸ سالش فکر می‌کند، پس حق ندارد در این امور دخالت کند و آنها را در جهت منافع خود تحت تأثیر قرار دهد و اگر دخالت کند، این دخالت‌ها به ناحق و ناعادلانه خواهد

و بحران‌های اجتماعی مثل قاچاق، اعتیاد، طلاق و خشونت‌های خانوادگی و خیابانی، رشد آمار پرونده‌های قضائی و حتی تورم و عقب ماندگی، باید به علوم انسانی و اجتماعی به طور ویژه توجه کنند. آنها به خاطر این بی‌توجهی مورد سوال قرار نمی‌گیرند. پنجمین چالش، غلبه فضای فنی و مهندسی و فضای غیر علوم انسانی و اجتماعی بر حوزه سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری کلان است و موجب شده این حوزه معمولاً درجه چندم دیده شود. کسی که در حوزه علوم انسانی و اجتماعی به طور تخصصی کار نکرده و سال‌ها عمر خود را صرف نکرده باشد، اساساً قادر به درک فضای معرفتی و گفتمانی آن نخواهد بود. البته صرف داشتن مدرک نیز به معنی درک فضای معرفتی و گفتمانی علوم انسانی و اجتماعی نخواهد بود.

اما چالش‌های نشر دانشگاهی در سطح سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری تخصصی به موسسات پژوهشی و دانشگاه‌ها برمی‌گردد. بخشی از ایرادهای قبلی اینجا هم هست و آنها را تکرار نمی‌کنم و به موارد جدید می‌پردازم. مسأله و چالش اول، نظام اداری ضعیف و ناکارآمد است. موسسات پژوهشی و دانشگاه‌ها نظام اداری فشرده و عقب‌مانده‌ای دارند و ناتوانند از این که پرسرعت و پویا و باکیفیت و استاندارد بالا کار کنند. دوم، نبود قوانین جامع، دقیق، روشن و تسریع‌کننده است. قوانین در این زمینه مبهم، ضعیف و ناکارآمد

بود. دومین مسأله و چالش که با اولی ارتباط دارد این که برخی از نهادها و سازمان‌ها سراغ استادان برجسته می‌روند اما حاضر نیستند هزینه‌هایی را که در حد و شأن آنهاست، پردازند. بخشی از این هزینه‌ها مادی است اما عمده‌اش هزینه‌هایی است که به شأن و اعتبار افراد برمی‌گردد. می‌توان از یک استاد جوان خواست مثلاً برای انجام تشریفات اداری و مالی و امضا به بخش مربوطه مراجعه کند یا تماس بگیرد و پیگیر کارش باشد ولی یک استاد برجسته در شأن خود نمی‌بیند چنین کاری کند و باید اسناد را برای امضا به خدمت او برد. در فرهنگ ایرانی و اسلامی احترام به شأن و جایگاه بزرگ‌ترها بسیار مهم بوده اما در دوره جدید مغفول شده و صرفاً اداری برخورد می‌شود که نتیجه‌اش کوتاه‌شدن دست جامعه علمی و اداری از استادان برجسته و بزرگان است.

سومین مسأله و چالش در این زمینه عدم تخصیص امکانات و بودجه لازم است. برای تولید آثار عمیق و نوآورانه دانشگاهی به بودجه و فضاهای علمی و کتابخانه و دسترسی به اینترنت و منابع اطلاعاتی نیاز است. بسیاری از کارها باید به صورت میدانی و تیمی انجام شود یا به دستیاران تحقیق نیاز دارد. این نوع توجه به پژوهش در ایران قبلاً خیلی کم بود و الان کمتر هم شده است.

چهارمین مسأله و چالش، نبود فضای مناسب برای طرح و نقد اندیشه است. گاهی داوری‌های آثار از نظر علمی دقیق نیست. گاهی یک متخصص یا استاد بزرگی کتابی نوشته است ولی کارش به داوران مناسب و متخصص‌تر از او سپرده نمی‌شود؛ در حالی که اگر قرار باشد این اثر ارزیابی هم شود، باید استادی متخصص‌تر و بالاتر از نویسنده، آن را ببیند و تشخیص دهد و حتی شایسته است آثار استادان برجسته از داوری معاف باشد. گاهی نیز یک جوان مثلاً ۲۸ ساله در وزارت ارشاد نشسته اثر را ارزیابی

پنجمین چالش که البته همه جا مصداق ندارد، مدیران صوری است. مدیر صوری به تعبیر اینجانب، فردی است که یک مدیر حرفه‌ای است و نه متخصص و صاحب‌نظر. امروز مدیر نشر است، فردا مدیر روابط عمومی، سه روز دیگر مدیر صنعت، بعدش مدیر فرهنگی و چهار روز دیگر مدیر اجرایی در یک بخش دیگر است. در حالی که در حوزه علوم انسانی و اجتماعی و نشر مربوط به آن، باید مدیرانی باشند که خودشان کتاب نوشته و منتشر کرده باشند؛ پژوهشگر و صاحب‌نظر باشند تا بتوانند آن فضا را درک کنند؛ نه این که صرفاً مدیر باشند. این آفتی است که در هر بخشی از نظام اداری وجود داشته باشد، آسیب می‌رساند.

استادان تأثیرگذار اما در حاشیه!

عامل و مؤلفه دوم که در نشر دانشگاهی دخیل است نویسندگان و تولیدکنندگان آثار دانشگاهی است که به مسائل و مشکلات و چالش‌های معطوف به این حوزه می‌پردازم.

نخستین مسأله و چالش، در حاشیه بودن استادان برجسته و باتجربه است. دانش و پژوهش و دانشگاه بر محور استادان باتجربه و پخته می‌چرخد. آنها می‌توانند نقش اصلی و تعیین‌کننده داشته باشند. طبعاً استادان جوان هم باید میدان و فضای کار داشته باشند اما اینها بعد از بیست سال کارکردن به جایگاه فعلی استادان مجرب می‌رسند و بهترین وضعیت، ارتباط و کارکردن آنها با یکدیگر است. در نشر دانشگاهی استادان برجسته و مهم که می‌توانند منشأ اثر باشند، معمولاً در حاشیه قرار دارند و گاهی به فراموشی سپرده می‌شوند یا این که بازنشسته شده‌اند و خودشان تمایلی به مطرح کردن خود ندارند. ضمن این که آنها نیازی به جامعه ندارند بلکه جامعه و نسل جدید به آنها نیازمند هستند.

معمولا ایرانی‌ها از فضای رقابتی و شفاف گریزان هستند و ترجیح می‌دهند داخلی کار کنند که این شیوه مانع رشد و جهش است. تارقات وجود نداشته باشد و شاخص‌ها شفاف نباشند، انگیزه و نشاط پیدا نمی‌شود

یا گاهی رد می‌کند. به هم‌ریختگی نقش‌ها، قواعد و اصول خیلی آسیب‌زاست. استادی با ۳۰ سال تجربه علمی می‌نویسد و بزرگواری با نصف سن و تجربه علمی و تخصص او، اثرش را ارزیابی و قضاوت می‌کند. این‌ها به حوزه نشر و دانشگاه و در نهایت به کل جامعه علمی ضرر می‌زند.

پنجمین مسأله و چالش در دومین مؤلفه، به خود استادان برمی‌گردد و آن بی‌توجهی جامعه علمی به نقد یکدیگر و پویایی تفکر و اندیشه بین خود جامعه علمی است. استادی اثری منتشر می‌کند اما توسط استادان دیگر نقد نمی‌شود و در جلسات به بحث گذاشته نمی‌شود. بی‌نشاطی و بی‌انگیزگی در جامعه علمی حاکم شده و ریشه‌های فرهنگی و سیاسی دارد. اغلب استادان و پژوهشگران نقدپذیرند و نقد علمی را فرصت می‌دانند و استقبال می‌کنند که اثرشان توسط همفکرانشان نقد شود و نقاط ضعفشان نشان داده شود.

جای خالی رتبه‌بندی ناشران دانشگاهی

سومین عنصر و مؤلفه دخیل در نشر دانشگاهی، ناشران این حوزه هستند و مسأله‌ها و چالش‌های متعددی نیز در این بخش وجود دارد. نخست نبود موسسه رتبه‌بندی و رنج‌بندی برای ناشران نشر دانشگاهی است. شایسته است موسسه‌ای شاخص‌هایی را تعریف و ناشران را سالانه رتبه‌بندی کند و به تناسب رتبه‌ها هر سال امتیازاتی داده شود.

مثلاً ناشر بودجه و امکانات بیشتری دریافت کند یا سهمیه کاغذ بیشتری بگیرد. به نظرم جهاد دانشگاهی می‌تواند مسئولیت چنین کاری را به عهده بگیرد و آن را به انجام برساند. البته در وهله اول باید ناشران دانشگاهی انسجام پیدا کنند و موسسه‌ای مرجع طبق یکسری شاخص‌های روشن، رقابتی و شفاف آنها را بسنجد. معمولا ایرانی‌ها از فضای رقابتی و شفاف گریزان هستند و ترجیح می‌دهند داخلی کار کنند که این شیوه مانع رشد و جهش است. تارقات وجود نداشته باشد و شاخص‌ها شفاف نباشند، انگیزه و نشاط پیدا نمی‌شود. جهاد دانشگاهی می‌تواند این کار را انجام دهد و با همکاری یک سازمان یا موسسه‌ای سیاستگذار در سطح کلان وارد این تعامل شود.

دومین مسأله و چالش نبود ارزیابی‌های دقیق و کمابیش یکسان برای ارزیابی و داوری آثار است. ناشران دانشگاهی متعددی وجود دارند که هر کدام برای ارزیابی آثار، شاخص‌ها و فرم‌های مخصوص به خود را دارند. باید یکسری شاخص‌های حداقلی برای همه در نظر گرفته شود و اضافه بر آن، هر سازمانی می‌تواند به تناسب وظیفه خود، یکسری شاخص و سوال اضافه کند.

سومین مسأله و چالش طولانی بودن فرآیندهای داوری است. در حالی که ارزیابی یک اثر به یکی - دو هفته زمان نیاز دارد ولی چند ماه طول می‌کشد که دلایل دیگری دارد.

چهارمین مسأله و چالش این است که حمایت‌های مالی جدی از ناشران دانشگاهی صورت نمی‌گیرد. ناشران مشکلات هزینه‌ای دارند. دلیلش هم این است که باید روی صنعت نشر ایران سرمایه‌گذاری کرد و به آن یارانه داد و کمک کرد. اغلب ناشران دخلشان به خرجشان نمی‌خورد و شایسته است از طریق یارانه، کاغذ و غیره حمایت مالی شوند.

نداشتن ارتباط سیستمی ناشران دانشگاهی با مخاطب

پنجمین مسأله و چالش معطوف به ناشران، توزیع و پخش است. از قدیم هم مشکل پخش و نداشتن ارتباط با مخاطب وجود داشته است. هر نشر دانشگاهی مخاطبان ویژه خود را دارد و برای او کتاب چاپ می‌کند اما ارتباط سازمانی و سیستمی با مخاطبان خود ندارد که بتواند بگوید من این اثر را تولید کرده و می‌خواهم به دست شما برسانم. این ارتباط خیلی ضعیف است. گاهی مخاطب در مورد یک کتاب منتشرشده جهل بسیط دارد، یعنی می‌داند فلان کتاب منتشر شده ولی ناشر یا نحوه تهیه یا محل فروش آن را نمی‌داند. گاهی و اغلب نیز جهل مرکب دارد، یعنی اصلاً نمی‌داند چنین آثاری در موضوعات مورد علاقه و تخصص او منتشر شده است. اگر از انتشار کتاب اطلاع پیدا کند، حتماً آن را می‌خرد. اگر این ارتباط ناشران و مخاطبان به صورت نظام مند و متمرکز وجود داشته باشد، می‌تواند در فروش تأثیر بگذارد.

” یعنی تبلیغات ضعیف است؟“

ارتباط سیستمی با مخاطب با تبلیغات فرق دارد. در تبلیغات شما همه جا اعلام می‌کنید این کتاب را منتشر کرده‌ام و حتی ممکن است در سطح شهر بنر بزنید اما کسی که باید متوجه شود، نمی‌شود. مثلاً از خیابانی که بنر زده‌اید نمی‌گذرد یا اصلاً توجه نمی‌کند. تبلیغ جنبه عمومی دارد اما ارتباط نظام مند و هدفمند با مخاطب یعنی بدانید چه اطلاعاتی را در چه مکان‌هایی و از طریق چه شیوه‌ها و ابزاری به دست چه کسانی برسانید. شما در ارتباط نظام مند با مخاطب شاید ۲۰ درصد انرژی صرف کنید و ۸۰ درصد نتیجه بگیرید اما در تبلیغات عمومی ممکن است ۸۰ درصد انرژی صرف کنید و ۲۰ درصد نتیجه بگیرید. این موضوع به خاطر این است که در تبلیغات عمومی در حوزه نشر دانشگاهی هدفمندی و نتیجه‌گرایی چندان

مورد توجه نیست.

ششمین مسأله و چالش ناشران دانشگاهی کمبود کاغذ، امکانات و دستگاه‌های پیشرفته و جدید و وجود مواد اولیه کم کیفیت و ضعیف است.

ناشران دانشگاهی جایگاهی در بین روشنفکران ندارند

هفتمین مسأله و چالش ناشران دانشگاهی این است که بین فعالان سیاسی اجتماعی و قشر روشنفکر و کتابخوان جامعه خیلی جایگاهی ندارند. قشر وسیعی از فعالان سیاسی، اجتماعی و روشنفکران و تحصیل کرده‌های جامعه وجود دارند که ممکن است تخصص خاصی نداشته باشند یا در حوزه‌های غیر علوم انسانی و اجتماعی متخصص باشند ولی آثار و اندیشه‌های مهم و جدید را رصد می‌کنند. زمانی انتشارات طرح نو مورد توجه این قشر وسیع از جامعه بود و آثار این ناشر را دنبال می‌کردند و می‌دیدند. هم‌اکنون تا حدی نشر نی این ویژگی را دارد. اما به نظر می‌رسد ناشران دانشگاهی هیچ‌وقت چنین جایگاهی را بین این قشر از جامعه نداشته‌اند. یکی از دلایل این است که بخش عمده آثار برخی از ناشران مهم دانشگاهی مثل دانشگاه تهران یا جهاد دانشگاهی در حوزه‌هایی همچون فنی و مهندسی، باغداری و آفات و امور کشاورزی و معدن و غیره است و تعدادی کتاب علوم انسانی و اجتماعی هم منشر می‌کنند که در مهجوریت است.

هشتمین مسأله و چالش در حوزه ناشران دانشگاهی، نادیده گرفته شدن نوآوری‌های خارق‌العاده توسط خود آنهاست. گاهی آثاری حاوی نوآوری‌های خارج از عرف هستند و چیز غیر معمولی را مطرح می‌کنند و بحث‌شان به گونه‌ای ساختارشکنانه است. زمانی که کتابی در شورای انتشارات مطرح می‌شود، بسیاری از اعضای شورا یا داوران آثار نمی‌توانند با آن ارتباط برقرار کنند و از فیلتر ذهن آنها عبور نمی‌کند. این

باشد تا آثار منتشر شده توسط تمام ناشران را به صورت موضوع بندی شده به مخاطبان اطلاع رسانی کند.

کتاب گران نیست بلکه گران می نماید
 دهمین مسأله و چالش ناشران دانشگاهی که البته به مخاطبان مربوط می شود هزینه ها و قیمت کتاب است. به نظرم قیمت کتاب در ایران گران نیست و هیچ گاه هم گران نبوده است بلکه گران به نظر می رسد. اگر به هزینه های جاری و خوراک و پوشاک نگاه کنید، قیمت کتاب نسبت به آنها مناسب است اما به دلایلی برای مخاطب ایرانی گران می نماید. بخشی از این واقعیت در فرهنگ ایرانی ریشه دارد. خانواده های ایرانی پول بیشتری برای چیپس و پفک و بستنی می دهند تا کتاب. آب لوله کشی در ایران ارزان است و به وفور یافت می شود اما افراد خیلی راحت آب معدنی را لیتری حدود سه هزار تومان می خرند ولی پول دادن برای کتاب برایشان آسان نیست. البته نباید از نظر دور داشت که بخشی از افراد کتابخوان یا دانشجویان درآمد چندانی ندارند و مجبورند اولویت ها را به هزینه های حیاتی تر اختصاص دهند. بنابراین با این که کتاب گران نیست ولی افرادی قادر به تهیه آن نیستند. بدون تردید دولت باید در چنین مواردی یارانه بدهد و دسترسی همگان به کتاب را آسان کند.

” مثلاً بن کتاب بدهد؟“

یکی از این راه ها بن کتاب است. در کنار آن راه های دیگر را هم باید برود. ممکن است خیلی ها که نیاز به یارانه کتاب دارند شرایط دریافت بن کتاب را نداشته باشند یا به دست آنها نرسد. مثلاً دولت می تواند مثل گذشته روی هزینه های کاغذ و چاپ و اموری از این قبیل یارانه بدهد تا کتاب با قیمت پایین در دسترس همگان قرار گیرد. سرمایه گذاری کردن و یارانه دادن برای کتاب، سرمایه گذاری برای فرهنگ و دانایی است. مشکلی که ما در ایران داریم این است که سیاستگذاران و بودجه ریزان فکر می کنند این ها هزینه اند؛ در حالی

آب لوله کشی در ایران ارزان است و به وفور یافت می شود اما افراد خیلی راحت آب معدنی را لیتری حدود سه هزار تومان می خرند ولی پول دادن برای کتاب برایشان آسان نیست

مشکلی است که در مورد خیلی از آثار دیده می شود؛ در حالی که باید به این گونه آثار که خرق عادت و به گونه ای متفاوت از بقیه است، بیشتر توجه شود. نهمین مسأله و چالش که با پنجمین هم ارتباط دارد، نبود شبکه اطلاع رسانی تخصصی و متمرکز در حوزه نشر دانشگاهی است. پیشنهادی که در این بخش دارم و جهاد دانشگاهی یا خانه کتاب ایران می تواند آن را عملی کند، این است که یک مرکز تخصصی اطلاع رسانی قوی و متمرکز درباره آثار منتشر شده تشکیل شود و همه بدانند جدیدترین آثار منتشر شده در هر موضوع در آنجا قابل مشاهده است. علوم انسانی و اجتماعی را می توان در حدود ۱۵ حوزه تقسیم بندی کرد. کاربرد وقتی وارد یک سامانه اطلاع رسانی بزرگ می شود با موضوع بندی هایی در حوزه های مختلف انجام شده می تواند به حوزه مورد علاقه خود راه یابد. پایگاهی مانند «نورمگز» که تمام مقالات را به نمایش می گذارد و بر اساس مولف، موضوع و کلیدواژه می توان آنها را پیدا کرد. بیش از ۸۰ درصد مقالات کشور در آن پایگاه وجود دارد و به روز است. در حوزه کتاب نیز شایسته است چنین اتفاقی بیفتد. البته الان به صورت پراکنده در این زمینه پایگاه هایی وجود دارد، مثل کتابخانه ملی که فیفا می دهد یا خانه کتاب ایران که کتاب سال، کتاب ماه و کتاب هفته را منتشر می کرد. اما این اطلاعات پراکنده است و نظام مند و هدفمند و متمرکز نیست و کفایت نمی کند. پیشنهاد این است که یک پایگاه قوی و متمرکز اطلاع رسانی وجود داشته

است از فرصت‌هایی که نشر دانشگاهی ایجاد می‌کند هم بگویید؟

طبیعی است که نشر دانشگاهی در حوزه علوم انسانی و اجتماعی فرصت‌های خوبی برای همه کنشگران این عرصه ایجاد کرده است. در بخش‌های مختلف ناشران دانشگاهی زحمت می‌کشند؛ چه مدیران که کارها را پیش می‌برند و چه کارشناسان و پژوهشگران و همین امر موجب شده فرصت‌های خوبی برای پژوهشگران فراهم و آثار ارزشمندی در این حوزه منتشر شود. از بین مجموع آثار منتشر شده آثار ممتاز و تأثیرگذاری دیده می‌شوند و به عنوان آثار معتبر و مرجع بارها تجدید چاپ شده‌اند؛ اگر چه تعداد این آثار به نسبت جامعه ایران اندک است. امیدواریم از نشر دانشگاهی حمایت‌های جدی به عمل آید تا تعداد چنین آثاری افزایش یابد و به وضعیتی برسد که در حد و شأن جامعه ایران است. ایران با این تعداد از جمعیت تحصیل کرده و عضو هیأت علمی و با فرهنگ و تمدن ۶ هزار ساله، شایسته است جایگاه علمی بالاتری داشته باشد.

” به نظر می‌رسد کتاب‌هایی که در حوزه علوم انسانی چاپ می‌شود، از لحاظ کیفی شرایط خوبی ندارد. ارزیابی شما به عنوان فردی که در این زمینه سال‌ها فعالیت دارید، چیست؟

در حوزه علوم انسانی و اجتماعی چهار نوع کتاب داریم. نخست کتاب‌های آموزش محور، دوم کتاب‌های دانش محور، سوم کتاب‌های مسأله‌محوری و چهارم کتاب‌های موضوع محور. به این دسته‌بندی در اول بحث اشاره کردم. در هر کدام از این چهار حوزه، ما چهار دسته کتاب داریم. نخست آثار تکراری و ضعیف، دوم آثار متوسط با نوآوری نسبی، سوم آثار خوب با نوآوری بالا و چهارم آثار برجسته و ممتاز. اگر بخواهم چهار حوزه را به تفکیک بیان کنم، در آثار آموزش محور نیاز چندانی به تولید دانش و نوآوری در

که اگر شما هزینه‌های ناهنجاری‌ها و مشکلات و بحران‌های اجتماعی مثلاً اعتیاد را از صفر تا صد شامل قاچاق مواد مخدر، درگیری مأموران انتظامی، از هم پاشیدن خانواده‌ها، تا مسائل دارویی و درمانی و مسائل قضایی را حساب کنید، دولت چقدر هزینه مالی می‌پردازد؟ زمانی که یک جامعه روی کتاب و فرهنگ سرمایه‌گذاری می‌کند، از آن طرف هزینه‌های ناهنجاری‌ها و بحران‌های اجتماعی را ده‌ها برابر کاهش می‌دهد. یا مثلاً خشونت‌های خیابانی یا تصادفات جاده‌ای را در نظر بگیرید که دولت و جامعه هزینه‌های مستقیم و غیر مستقیم هنگفتی برای آنها پرداخت می‌کند. اگر بخشی از این هزینه‌ها بر فرهنگ و آموزش و کتاب و کتابخوانی سرمایه‌گذاری شود می‌تواند هزاران میلیارد تومان در هزینه‌های درمانی و بیمه و دادگاه‌ها و پلیس صرفه‌جویی کند. هزینه‌های روحی و روانی هم که جای خود دارد. بنابراین سرمایه‌گذاری و دادن یارانه برای کتاب و فرهنگ و دانش و اندیشه ضروری است. در بودجه‌های سالانه کشور رقم‌هایی برای فعالیت‌های فرهنگی در نظر گرفته می‌شود اما ظاهراً میزان تأثیرگذاری و هزینه‌کرد درست آنها رصد و ارزیابی نمی‌شود. بحث این است که با حمایت از حوزه کتاب اعم از ناشران، نویسندگان و تولیدکنندگان و خریداران و استفاده‌کنندگان، بازار نشر و فرهنگ کتاب و کتابخوانی رونق گیرد و به تدریج در درازمدت انواع هزینه‌های دردناک جامعه را کاهش دهد.

یازدهمین و آخرین مسأله و چالش مربوط به نتایج و دستاوردها و ارزیابی کیفی است. به نظر می‌رسد ارزیابی کیفی دقیق و پیوسته‌ای در حوزه نشر دانشگاهی علوم انسانی و اجتماعی وجود نداشته باشد. ارزیابی مستمر کیفی می‌تواند کیفیت آثار و نقاط ضعف و قوت آنها را به ما نشان دهد.

” از چالش‌های نشر دانشگاهی گفتید. ممکن

دیگر توهم دانایی در کشورهای جهان سوم بالاست و این توهم یکی از دلایل عقب ماندگی هر کشوری است. اساسا جایگاه سازمانی و وابستگی های حزبی و جناحی و صنفی مانع می شود که سیاستگذاران و تصمیم گیران و مدیران بتوانند واقعیت های ذیربط را درک کنند و مناسب ترین تصمیم ها را بگیرند. تنها راه حل، ارتباط با مراکز علمی و دانشگاهی و استادان و متخصصان بی طرف است.

در بخش موضوع محور هم کمابیش آثار خوبی تولید شده و به نظرم در این زمینه موفق تر از سه بخش دیگر بوده ایم. در آثار دانشگاهی موضوع محور نه به تولید دانش و اندیشه و نه به نوآوری نیاز چندانی هست، بلکه آثار در جهت تبیین و تحلیل بیشتر و شکافتن ابعاد مختلف نوشته شده است.

برگزاری جشنواره ارزش قائل شدن به دانایی است
 ” شما در ادوار گذشته پایه گذار رویدادهای علمی متعددی از جمله جشنواره بین المللی فارابی بوده اید و تجربیات موفق متعددی در این زمینه دارید. از سوی دیگر سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی سالها متولی جشنواره کتاب سال دانشجویی بوده که یکی از اهدافش استعدادیابی در زمینه علوم انسانی و اجتماعی است. به نظر شما نقش چنین جشنواره هایی در استعدادیابی چه بوده و چه تأثیری بر نشر دانشگاهی داشته است؟

جشنواره های علمی موضوع مهمی هستند و نقش و تأثیر بسیاری در دانش و پژوهش کشور دارند و نه تنها مفید بلکه برگزاری آنها ضروری است. جشنواره ها دارای دو دسته فواید و نتایج قابل احصا و بیان و آثار غیر قابل احصا هستند. از جمله آثار قابل احصای جشنواره ها عبارتند از:

نخست، برگزاری هر جشنواره ای ارزش قائل شدن به دانایی و دانش و بزرگداشت دانایی است که جوهره

سرمایه گذاری و دادن یارانه برای کتاب و فرهنگ و دانش و اندیشه ضروری است. در بودجه های سالانه کشور رقم هایی برای فعالیت های فرهنگی در نظر گرفته می شود اما ظاهرا میزان تأثیرگذاری و هزینه کرد درست آنها رصد و ارزیابی نمی شود

تولید دانش نداریم، چون رسالتی در این زمینه ندارد اما انتظار می رود نوآوری در آموزش و افزایش کارایی در یاددهی وجود داشته باشد. در آثار دانش محور، کتاب های خوب اندک است، زیرا تولید دانش و اندیشه زحمت و انرژی زیادی می برد و حمایت جدی هم نمی شود. در این حوزه که وظیفه اش تولید بنیادین دانش است، حمایت ها ناچیز است و افراد معمولا با انگیزه های شخصی این کار را می کنند و موسسات پژوهشی نیز کمتر به این سمت می روند و بیشتر دچار روزمرگی هستند. در آثار مسئله محور با توجه به این که متقاضی چندانی وجود ندارد، آثار خوب و قابل توجه هم تولید نمی شود، یعنی دستگاه ها و مدیران اداری و اجرایی خواهان نیستند و برای حل مسأله هایشان به مراکز علمی و دانشگاهی مراجعه نمی کنند. این نوع تفکر و رفتار ریشه در فرهنگ ایرانی دارد و معمولا هر ایرانی فکر می کند همه چیز می داند و در هر موضوعی اظهار نظر می کند. همه ما خودمان را علامه دهر می دانیم و فکر می کنیم همه چیز بلدیم. طبعا مدیران و سیاستگذاران هم فکر می کنند همه چیز می دانند و خودشان امور را پیش می برند و به همین دلیل، برای حل مسأله هایشان به مراکز دانشگاهی و پژوهشی یا استادان و متخصصان مراجعه نمی کنند. به مشورت با اطرافیان شان یا کسانی که تأییدشان کنند، بسنده می کنند. به عبارت

و افراد گمنام که دارای توانایی بالا هستند شناخته می‌شوند. باید اتفاق مشابه در حوزه علوم اجتماعی و انسانی بیفتد و یکی از این رویدادها جشنواره‌هاست. **” به نظر شما چه نقدهایی بر جشنواره‌ها وارد است؟**

به نظرم دو دسته نقد بر جشنواره‌هایی که در ایران برگزار می‌شود وارد است. نقدهای دسته اول محیطی و زمینه‌ای است و نقدهای دسته دوم ذاتی و درونی. نقدهای محیطی و زمینه‌ای در واقع به بیرون و شرایطی که جشنواره‌ها در آن قرار دارند، برمی‌گردد؛ به خود جشنواره‌ها ربطی ندارد و به دیگری برمی‌گردد که با آنها مرتبط هستند.

اولین نقد زمینه‌ای و محیطی این است که جشنواره‌ها در اولویت و توجه سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران حوزه علم کشور نیستند. شورای عالی انقلاب فرهنگی، کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس، شورای عتف و وزارت علوم تحقیقات و فناوری درگیر کارهای روزمره هستند و جشنواره‌ها دغدغه‌ جدی آنها نیست. بخشی از دلایل به ضعف آگاهی نسبت به اهمیت و ضرورت این جشنواره‌ها و بخشی دیگر به سیاست‌زدگی و روزمره‌گرایی این نهادها برمی‌گردد. ضمن این که برخی از اعضای این نهادها و سازمان‌ها در عرصه‌های سیاسی و حزبی یا رسانه‌ای فعال هستند و به معنی کامل و عمیق، وقت و عمر خود را در حوزه دانش و پژوهش صرف نمی‌کنند. بنابراین طبیعی است که صبغه‌های سیاسی و اجرایی آنها قوی‌تر از صبغه‌های علمی و پژوهشی‌شان باشد. تعدادی از این اعضا نیز در حوزه علوم انسانی و اجتماعی تخصص ندارند. دومین نقد محیطی این است که این جشنواره‌ها جایگاه ساختاری مستحکم و قوانین دقیق و شفاف الزام‌آور ندارند. مثلاً اگر کسی مدیر و رئیس یک جشنواره بین‌المللی شد و نخواست یک سال این جشنواره را برگزار کند یا آن را ضعیف برگزار کرد، یا بخش‌هایی از آن را تعلیق کرد،

انسانیت است. تمام جوامع امروز بر اساس دانش و دانایی پیش می‌روند.

دوم، هر جشنواره‌ای موضوعات جدید و عرصه‌های جدید موضوعی برای کار مطرح می‌کند.

سوم، جشنواره موجب تشویق استعداد‌های برتر برای گرایش به حوزه‌های علوم انسانی و اجتماعی و جهت‌دهی آنها می‌شود.

چهارم، در جامعه علمی و به خصوص برای نسل جوان امید و نشاط و پویایی ایجاد می‌کند.

پنجم، جشنواره موجب کشف استعدادها می‌شود. گاهی استعدادهایی موجود ولی خفته است و جشنواره‌ها آنها را بیدار می‌کنند.

ششم، جشنواره مسیرهای متعدد و جدید علمی و پژوهشی را به روی اهل دانش و علاقمندان می‌گشاید. هفتم، جشنواره‌ها می‌توانند فرصت‌ها و زمینه‌های جدید شغلی را در آینده افراد ایجاد کنند. ضمن این که در حوزه نشر، بخشی از آثار برگزیده جشنواره‌ها می‌توانند در فرآیند نشر دانشگاهی قرار بگیرند، یعنی اگر شما کتاب سال دانشجویی یا پایان‌نامه سال برگزار می‌کنید، بخشی از برگزیدگان و افراد منتخب در آینده به افراد برجسته تبدیل می‌شوند. اهمیت و ضرورت جشنواره‌های علمی از بدیهیات است.

آثار و تبعات مثبت و غیر قابل احصای جشنواره‌ها طبعاً قابل بیان هم نیست. مثلاً زمانی که جشنواره‌ای برگزار می‌شود و رسانه‌ها آن را پخش می‌کنند، میلیون‌ها جوان و نوجوان ایرانی آن را می‌بینند و خیلی‌ها تصمیم می‌گیرند به آن مرحله برسند و تشویق و امیدوار می‌شوند و فکر می‌کنند راه جدیدی باز شده است. میلیون‌ها پدر و مادر آن را می‌بینند و تصمیم می‌گیرند فرزندانشان را به آن مسیرها سوق دهند.

ضرورت استعدادیابی در علوم انسانی و اجتماعی

برنامه «عصر جدید» در شبکه ۳ تلویزیون با هدف استعدادیابی در عرصه عمومی درست شده است

از زمانی که اثر وصول و داوری می‌شود تا زمانی که آئین اختتامیه برگزار می‌شود به حداقل‌ها اکتفا می‌شود؛ در حالی که در همه مراحل باید سقف در نظر گرفته شود. کمال طلبی مثبت موجب می‌شود خلایقیت‌ها شکوفا شود و بهترین‌ها به دست آید اما زمانی که باور این باشد که همین حد خوب است و کار را راه می‌اندازد، روشن است که به جایی نمی‌رسد. شایسته است جشنواره‌ها با مراسم باشکوه و عمیق و مفصل در حد استانداردهای بین‌المللی برگزار شود؛ از سالن و صدا و تصویر گرفته تا راهنمایی و پذیرایی و پوشش خبری. چرا جشنواره‌ها اعم از ملی و بین‌المللی و حتی جشنواره کتاب سال دانشجویی و پایان‌نامه‌ها به صورت زنده از صداوسیما پخش نمی‌شود؟ یا چرا در سالن‌های مجلل برگزار نمی‌شود؟ این گونه موارد زیاد است. این‌ها را می‌توان از طریق شورای صنفی جشنواره‌ها پیگیری کرد.

دومین نقد، دقیق، عمیق و شفاف نبودن فرآیندهای داوری برای عموم است. در جشنواره بین‌المللی فارابی که اینجانب دخیل بودم فرآیندهای داوری را عمیق و متقن طراحی کردیم و در ۵ مرحله داوری صورت می‌گیرد. در خصوص برخی جشنواره‌ها که اطلاعاتی دارم، داوری‌ها خیلی جدی و عمیق نیست. البته در مجموع حقی ضایع نمی‌شود، داوری‌ها به عدالت است اما به طور کلی عمیق نیست و با یک فرم ارزیابی و چند نفر انجام می‌شود و ضریب خطا بالاست. زمانی که داوری چهار - پنج مرحله با شاخص‌های متفاوت باشد، اتقان بالا می‌رود. گاهی در داوری‌ها چند نفر می‌نشینند و هزار اثر را در موضوعات مختلف پالایش می‌کنند و مثلاً به ۱۰۰ اثر می‌رسانند و ۹۰۰ اثر را کنار می‌گذارند. بنابراین ضریب خطا به شدت افزایش می‌یابد. داوری باید عمیق و چندمرحله‌ای باشد تا در فرآیندهای مختلف داوری، حقی از کسی ضایع نشود و استعدادها شناسایی شوند.

بازخواست نمی‌شود. هیچ ساختار و قانون یا نهاد بالادستی وجود ندارد که طبق قانون دست اندرکاران آن جشنواره بین‌المللی یا جشنواره ملی را ملزم کند جشنواره را به طور منظم و متقن و با کیفیت بالا برگزار کند. جهاد دانشگاهی جشنواره کتاب سال دانشجویی را برگزار می‌کند و اتفاق بسیار خوبی است و در نسل جوان موثر است و انگیزه ایجاد می‌کند اما اگر مدیران ذیربط جهاد دانشگاهی تصمیم بگیرند به هر دلیلی از جمله نبود بودجه این جشنواره را برگزار نکنند نهادهای سیاستگذار کلان واکنشی نشان نمی‌دهند و چندان برایشان مهم نیست. سومین نقد محیطی و زمینه‌ای، نبود شبکه ارتباطی، سازمانی، صنفی و مدنی برای جشنواره‌های کشور است. جشنواره‌ها باید یک شورای صنفی داشته باشند تا منافع خودشان را پیگیری کنند و به اهداف و ایده‌هایی که دارند، برسند. جای این تشکل واقعا خالی است. چهارمین نقد زمینه‌ای و محیطی، نداشتن امتیاز لازم در سازمان‌ها و موسسات دولتی است؛ چه برای کسانی که از قبل در آن سازمان‌ها کار می‌کنند و چه کسانی که جوایز کار و متقاضی استخدام هستند. جشنواره‌ها باید جایگاه مهمی داشته باشند و امتیاز درخوری برای برگزیدگان در نظر گرفته شود. البته برای جشنواره‌های بین‌المللی مهم مانند فارابی، خوارزمی و رازی امتیازاتی قائل شده‌اند ولی ناچیز است.

نقد‌های دسته دوم به جشنواره‌ها، نقد‌های ذاتی و درونی خود جشنواره‌هاست. اولین نقد، برگزاری غیر حرفه‌ای و پایین بودن استانداردهاست. اغلب جشنواره‌ها را از هر جهت معمولی و ساده برگزار می‌کنند و استانداردهای بالایی ندارند. مراسم مختصر، مجری معمولی، سخنرانان متوسط، پذیرایی مختصر، عدم دقت و رعایت زمان‌بندی، یعنی همه چیز در حد معمولی و متوسط و در حد رفع تکلیف است. اکتفا کردن به حداقل‌ها در تمام مراحل اجرا

هیچ ساختار و قانون یا نهاد بالادستی وجود ندارد که طبق قانون دست اندرکاران آن جشنواره بین المللی یا جشنواره ملی را ملزم کند جشنواره را به طور منظم و متقن و با کیفیت بالا برگزار کند

بخش عمده‌ای از عظمت و اهمیت جشنواره‌ها به جوایزشان است. زمانی که رقم جایزه بالا باشد، تعداد شرکت کنندگان کیفی افزایش می‌یابد، پژوهشگران برجسته در جشنواره شرکت می‌کنند و رقابت‌ها و داوری‌ها و نظارت جدی‌تر می‌شود. موضوع تضاد و تعارض منافع افراد بیشتر هم می‌شود و این تضاد و تعارض منافع موجب می‌شود فرآیندهای داوری دقیق‌تر و شفاف‌تر شوند و جشنواره اعتبار و ارتقا پیدا کند. در جشنواره بین‌المللی فارابی این ایده را داشتیم که آن را به حد و استانداردهای اسکار و نخل طلایی کن در سینما برسانیم. قلم زرین فارابی را به همین منظور طراحی کرده بودیم تا واقعا قلم طلایی بدسیم و اعتبار جهانی کسب کند. در کشور ما پول خیلی زیاد است ولی بخش علم و دانش و به خصوص علوم انسانی و اجتماعی با فقر و عسرت مواجه است. اگر جشنواره‌ها نهاد صنفی و جامعه مدنی خود را تشکیل دهند و با فشار بر سیاستگذاران کلان علمی و فرهنگی، خواسته‌های صنفی خود را پیگیری کنند، می‌توانند قانونی بگذارند تا بودجه‌هایشان را از جایی تأمین کنند. مثلاً شرکت‌های تولیدی و صنعتی بزرگ، اعم از دولتی و غیر دولتی درصدی از درآمدهایشان را به رشد علوم انسانی و اجتماعی اختصاص دهند و جشنواره‌ها بتوانند با بودجه‌ای که از آن طریق تأمین می‌کنند، رویدادهای با عظمتی را رقم بزنند.

سومین نقد عدم شفافیت یا اطلاع‌رسانی کافی است. مخاطب باید از قبل بداند که چه شاخص‌های ارزیابی و چه مراحل و فرآیندهایی در جشنواره‌ها وجود دارد که از همان ابتدا بر اساس آن شاخص‌ها در جهت مسئله محوری و رفع نیازهای کشور یا در جهت رشد علمی کشور قدم بردارد.

چهارمین نقد که بیشتر توصیه است این که امکان نفوذ و اعمال نظر مدیران و متصدیان امر بسته شود. تا جایی که من اطلاع دارم ندیده‌ام در جشنواره‌ای مدیری اعمال نفوذ کند یا بخواهد در نتیجه تغییر ایجاد کند اما نکته این است که اگر مدیر و مسئولی بخواهد چنین کاری کند، قوانین و فرآیندهای متقن برای جلوگیری از آن وجود ندارد. مشابه این امر امکان نفوذ سیاسی یا سیاست‌زدگی یا تأثیرگذاری مسائل سیاسی است. باید از طریق مکانیسم‌های قانونی و سیستمی جلوگیری کرد از این که اثری به خاطر مسائل سیاسی برگزیده نشود یا این که فرد برگزیده، مثلاً به خاطر این که ۱۰ سال پیش در خیابان شعاری داده یا یک موضع‌گیری کرده، کنار گذاشته شود. این‌ها ریشه در تنگ‌نظری و کوتاه‌بینی دارد و به شدت به روند رشد علمی کشور آسیب می‌زند.

جوایزی که می‌دهیم، خنده‌دار است

پنجمین نقد مهم مربوط به جوایز جشنواره‌هاست. جوایزی که در ایران می‌دهیم به حدی ناچیز است که واقعا خنده‌دار است. مثلاً برای کتاب سال دانشجویی و پایان‌نامه دانشجویی نباید زیر صد میلیون جایزه داده شود. در کشورهای مشابه مثل عربستان و ترکیه و جشنواره‌های مشابه، جوایزشان بالای چند صد هزار دلار است. لوح تقدیر و تندیس در جای خود ارزشمندند ولی جوایز مالی که در ایران داده می‌شود، کسر شأن جشنواره و متفکران و پژوهشگران است. سال‌ها پیش برای کتاب سال برگزیده در ایران ۵۰ سکه می‌دادند که معقول بود اما به تدریج کم شد.

گفت‌وگو با حسین ابراهیم‌آبادی

بگذارید دانشگاه تهران، دانشگاه تهران بماند

عمومی داشته باشم باید بگویم نشر عمومی هم این روزها حال خوبی ندارد. در جاهایی مختل است و در جاهایی هم نسبتاً خوب است. مثلاً در حوزه ادبیات و به ویژه در دوره کرونا احتمالاً ادبیات داستانی پرفروش بوده و بیشتر کتاب‌هایی مورد توجه بوده که وقت را بگذرانند؛ بدون این که نیازی به کار فکری داشته باشد. البته احتمال می‌دهم زیرا آمار دقیقی ندارم. اما در حوزه دانشگاهی وضع ما بدتر است؛ مگر کتاب‌هایی که منابع درسی هستند. هرچند کتاب‌هایی که منابع درسی هم هستند با توجه به ویروس کرونا دچار وضعیت ناپایداری شده‌اند.

این وضعیت چند دلیل دارد که نمی‌توان به صورت قطع آنها را گفت. هم مسأله درون نشر است و هم فشارهای بیرونی است. مسائل درونی به ذائقه مردم برمی‌گردد یعنی کتاب‌های کم حجم با تیترو سوتیترهای کوتاه. در واقع قطر و حجم کتاب در دوران نشر مهم شده است. موضوع دوم نحوه ارائه محتواست؛ این که کتاب‌ها را به چه شکل ارائه دهیم. سوم گرایش و ذهنیت‌ها در جامعه است. فکر می‌کنم سبک‌های مطالعه عوض شده و نیازها و ذوق نیز تغییر می‌کند. بنابراین اگر کتابی با ذوق و سلیقه من همخوانی نداشته باشد، چرا باید بخوانم. البته فرم هم بر محتوا تأثیر می‌گذارد. ما باید به نیازها و مسائل توجه کنیم. در حوزه بیرونی هم فشار اقتصادی و معیشتی مهم است. زمانی که سبد خانوار کوچک شود و میزان



حسین ابراهیم‌آبادی، دانشیار روانشناسی پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی است و در سه سال گذشته، مسئولیت مرکز نشر دانشگاهی را بر عهده داشته است. او معتقد است: «در سیاست‌گذاری‌ها، دانشگاه یک باید درجه یک باشد و معتبر و مرجع شود، یعنی تفکیک فائل شوید و اجازه ندهید دانشگاه تهران مانند دانشگاه شهرستان دیگر شود یا دانشگاه مرزی راه دور. دانشگاه تهران، دانشگاه تهران بماند.» او در گفت‌وگویی با تحریریه نوشتار درباره چالش‌ها و فرصت‌های نشر دانشگاهی، درباره وضعیت نشر دانشگاهی، تولید علم در دانشگاه‌ها و ساختار سنتی دانشگاه‌ها که مانعی برای تولید علم است، صحبت کرد که مشروح این مباحث در ادامه می‌آید.

”همان طور که می‌دانید محورهای بحث ما چالش‌های نشر دانشگاهی است. به نظر شما حال این روزهای نشر دانشگاهی ما چگونه است؟

اگر بخواهم مقایسه‌ای میان نشر دانشگاهی با نشر

محتوا یکی از رقیب‌های جدی کتاب شده است؛ به خصوص اگر تولید خوب و دسترسی خوبی داشته باشید.

نمره‌ی کم مراکز دانشگاهی

همان طور که اشاره کردید محتوا اهمیت بسیار زیادی دارد و فضای مجازی ظرفیت بی‌پایانی را ایجاد کرده است و بیشتر مشاغل و کسب‌کارها فعالیت خود را به سمت فضای مجازی برده‌اند. یکی از مهم‌ترین رسالت‌های نشر دانشگاهی هم تولید محتوایی است که مخاطب بتواند جای دیگری سراغ بگیرد. به نظر شما نشر دانشگاهی چقدر توانسته از ظرفیت‌های فضای مجازی برای پیگیری اهداف تخصصی خود در حوزه‌های مختلف استفاده کند؟

اگر بخواهیم به صورت کلی بگویم و یک نمره به نشر دانشگاهی بدهیم یا تولید دانش در دانشگاه با فرمت کتاب بدهم، نمی‌توانم امتیاز زیادی به مراکز آموزشی بدهم. مراکز دانشگاهی در مقابل تغییرات مقاوم هستند. نظام آموزشی نظام ساخت یافته‌ای است؛ همچنان که لاک پشتی شکل گرفته، لاک پشتی هم تغییر می‌کند. این خیلی مهم است. شاید دقیق‌ترین برنامه‌ریزی، برنامه‌ریزی درسی است؛ ساعت معین، مکان معین، برنامه معین، محتوای معین، استاد معین، یادگیرنده معین و در یک ترم مشخص با تعیین زمان آزمون و منبع آزمون. اصولاً نظام آموزشی ما به تدریج شکل گرفته و تغییراتش هم تدریجی است. اما این که چرا دانشگاه پیشرو نبوده، دلیلش را نمی‌دانم. شاید مشغولیت دانشگاهیان و غفلت دانشگاه به صورت آگاهانه یا ناآگاهانه. منظورم این است که شاید فکر می‌کند انتقال دانش کافی است و نیازی به این فضا ندارد. موضوعی که اهمیت دارد این است که تحصیل جای یادگیری و بالاتر از آن، مدرک جای تحصیل را



درآمد و هزینه‌ها تنظیم نشود خب کتاب حذف می‌شود و در سبد خانواده‌ها دارو و غذا مهم‌تر از سایر موارد می‌شود و کتاب در اولویت آخر قرار می‌گیرد.

رقابت فضای مجازی و محتوا با کتاب

از طرف دیگر فضای مجازی، بخشی از نیازهای مخاطبان را پاسخ می‌دهد و زمانی که می‌توانم بخشی از نیازهایم را از فضای مجازی بگیرم، مثلاً منبعی برای بحث‌های فلسفی مورد علاقه‌ام باشد، چرا باید سراغ کتاب بروم؟ در واقع باید بگویم فضای مجازی به جز دسترسی به اطلاعات، به علایق و نیازها نیز پاسخ می‌دهد که حسن مهمی است و تنوعی از امکان را برای ما ایجاد می‌کند؛ از شعر و ادبیات و معماری گرفته تا نجوم و فلسفه و ریاضی. و اگر من ناشر نتوانم با توجه به مسائل و نیازهای جامعه مخاطبان موضوع را انتخاب کنم، آن مخاطب مطلب را از جای دیگری پیدا می‌کند؛ ولو این که ضعیف‌تر باشد یا کیفیت پایینی داشته باشد.

موضوع آخر رقابت محتوا با کتاب است. من مخاطب موضوع را با جست‌وجو پیدا می‌کنم و بعد کنار می‌گذارم و نیازی هم به کتاب ندارم. می‌توان گفت

مراکز دانشگاهی در مقابل تغییرات مقاوم هستند. نظام آموزشی نظام ساخت یافته‌ای است؛ همچنان که لاک‌پشتی شکل گرفته، لاک‌پشتی هم تغییر می‌کند

گرفته است و ما مانند قدیم اجتماعی برای یادگیری نداریم و دیگر دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی کنش‌ها و روابط قدیم خود را ندارد. شاید این‌ها از دلایلی است که باعث می‌شود نوعی بی‌توجهی و غفلت از تولید محتوا و ارائه مطالب آموزشی الکترونیکی در دستور کار نباشد. البته یادآور می‌شوم تولید محتوا پرهزینه است و یک استاد دانشگاه از کجا بیاورد که تولید محتوا کند. دولت هم سرمایه‌گذاری نمی‌کند و ایران هم بخش خصوصی قابل اتکا ندارد. از طرف دیگر ما محدودیت مالی و گاه حمایتی داریم.

” یعنی نداشتن حمایت مالی و نداشتن ذهنیت دیجیتال باعث شده با این مسأله به این شکل برخورد کنیم و چندان آن را جدی نگیریم. مگر این که شرایط سختی شود و ما ناچار شویم به آن سمت برویم اما خب برخی از دانشگاه و موسسات، کارهایی انجام داده‌اند. مثلاً در برخی از دانشگاه‌ها محتوا در سایت‌ها و شبکه گذاشته و سخنرانی و الگوهای دارند و به شکل حرفه‌ای با آن برخورد کرده‌اند اما گاه در برخی از حوزه‌ها کاری صورت نگرفته. مثلاً در تولید چندرسانه‌ای، انیمیشن، اینفوگرافیک این اتفاقات نیفتاده است و ماجرای کرونا آن را تشدید کرده است و این نمی‌تواند ذهنی باشد. باید تولید کنیم. نشر دانشگاهی در این زمینه چه کارهایی را انجام می‌دهد.

نشر دانشگاهی برای عام کار نمی‌کند اما کارهایی را

شروع کرده است. ما کارهایی جدی‌ای را با بخش خصوصی و دولتی شروع کرده و تلاش داریم تولید محتوای الکترونیکی را به صورت جدی به صحنه بیاوریم. شرکت‌ها و استارت‌آپ‌ها کارهایی را شروع کرده‌اند و حتی کارهای خوبی انجام گرفته اما کنار هم قرار نگرفته است. ما باید خزانه داشته باشیم. بحث خزانه در دنیا جدی شده تا تمام دانش یکجا بیاید و مخاطب به کتگوری مراجعه و استفاده کنند که می‌تواند متنی یا غیر متنی باشد و حتی در قالب چندرسانه‌ای.

مرکز نشر دانشگاهی بیش از فناوری به نوآوری نیاز دارد

” از فرمایش خود شما که دانشگاه‌ها نیازمند تحول در الگو و محتوا هستند، می‌شود استنباط کرد شاید نشر دانشگاهی هم نیاز و مستلزم تغییراتی باشد. فکر می‌کنید اولویت‌ها و مبانی اصلی که باید در تغییر مد نظر قرار بگیرد و به دغدغه دانشگاهی پاسخ دهد، چیست؟

به این پرسش دو پاسخ می‌توان داد؛ یکی به عنوان محقق و دیگری به عنوان مسئول مرکز نشر دانشگاهی. حدود دو سال و نیم است که به مرکز نشر دانشگاهی آمده‌ام. البته ذهنیتی از قبل داشتم و با حوزه دیجیتال آشنا بوده و مسائل آن را پیگیری می‌کردم و حتی در این زمینه کتاب و مطلب دارم. در واقع با موضوع آشنا هستم و شاید این ذهنیت باعث شد از که زمانی آمدم به این باور بودم که مرکز نشر دانشگاهی بیش از فناوری به نوآوری احتیاج دارد. اگر فناوری در اختیار نوآوری باشد، این اتفاق رخ می‌دهد اما فناوری یک فن و ابزار است و اتفاقی نمی‌افتد. نوآوری هم لزوماً به این معنا نیست که از ساختار سنتی باید جدا شویم. مثلاً بگویم چاپ افست را کنار می‌گذارم، بلکه باید روی آن فکر کرد، چه کاری می‌توانیم در الگوهای تولید محتوا و تبادل دانش و توزیع دانش انجام دهیم.

است. رایانه‌ها و گوشی‌های هوشمند نزدیک‌ترین ماشین‌ها به انسان هستند و این‌ها در همه حالت‌ها شما تنظیم می‌شوند و این فناوری‌ها به کار گرفته می‌شود. اشکالی که در کشورمان داریم این است که همچنان داریم درباره این‌ها بحث می‌کنیم: محتوای الکترونیک، کتاب الکترونیک، خدمات الکترونیک، دولت الکترونیک اما کمتر روی آنها کار می‌کنیم. شما می‌گویید محتوای الکترونیک، خوب شما بروید تولید کنید. هفت - هشت ماه وقت می‌گیرد و کار پردردسری هم هست؛ این که مقالاتی را جمع کنید، متخصص آن رشته را پیدا کنید و فناوری‌ها را کنار هم بگذارید و چیزی تولید کنید. کار سختی هم هست اما اگر درباره این صحبت کنید که اصول تولید محتوای الکترونیکی چیست، ۱۰ سال دیگر هم می‌توانید صحبت کنید و تا زمانی که اقدام به ساخت آن نکنید، تولید محتوا انجام نمی‌گیرد. مشکل این است اگر شروع به تولید محتوای الکترونیکی هم کنیم درجا می‌زنیم زیرا زیرا بلد نیستیم کار کنیم. بسیاری از استادان، دانشوران و دانشجویان می‌توانند تولید محتوا کنند اما به شرطی که آنها را با مهارت‌های اولیه آشنا کنیم. چند نمونه هم داشته باشیم. منظوم آن است که هم در الگو و هم در ابزار می‌شود حرکتی را آغاز کرد. همین استارت‌آپ‌ها را جوان‌ها شروع کرده‌اند. به آنها اعتماد و از آنها حمایت کنیم. این‌ها آرام‌آرام تغییرات را آغاز می‌کنند. ما باید محتواهای مختلف به زبان فارسی به وفور در شبکه داشته باشیم؛ نه این که صفحه اول و دوم را که می‌زنم بحث‌های ما تکراری شود. مثلاً اگر بخواهید بحثی درباره روانشناسی سیاسی بخوانید نهایت دو مقاله و دو کتاب به فارسی می‌آورد و مطلب دیگری به فارسی ندارید اما اگر همان را به زبان انگلیسی بزنید، کلی صفحه برایتان باز می‌شود. چرا؟ چون در عمل تولید محتوا رخ نداده است. البته تولید محتوا به زبان فارسی محدودیت‌ها و مشکلات خود را هم دارد.

باید روی این موضوع تعمق و گفت‌وگو کرد. برای مثال در بسیاری از دروس، کتاب‌ها پر حجم نوشته می‌شود و شما هم دلیل را نمی‌دانید که چرا این اتفاق می‌افتد. مثلاً با خود می‌گوییم در یک ترم حداکثر ۷۰ یا ۸۰ صفحه امتحان می‌دهم و چرا باید با ۵۰۰ صفحه مطلب مواجه شوم. اساساً مهم‌ترین انتقادی که در مدرسه و دانشگاه به محتوا می‌شود به پر حجم بودن آن برمی‌گردد. زمانی که به دانشجو می‌گویید شما چرا کتاب را نمی‌خوانید، می‌گوید اولاً من می‌خواهم اما آن چه شما درس می‌دهی را نمی‌خوانم و یکی از دلایل این است که با محتوای پر حجم مواجه هستید که نمی‌دانید به چه دردی می‌خورد. من باید در کتاب علوم اجتماعی همان را بخوانم، در لیسانس و فوق لیسانس هم همان را. در حالی که من به اندازه‌ای که نیاز دارم باید بخوانم. نشر کشور چه عمومی و دانشگاهی باید کتاب‌های کم حجم ارائه بدهد. البته کم حجم نوشتن کار سختی است؛ پر حجم نوشتن کار راحتی است و من باید متن را کم کنم و به اصطلاح از صفحه بهتری استفاده کنم و ورق‌زدن را راحت‌تر کنم باید هایپر لینک هم بگذارم تا کسی خواست کتاب را مطالعه کند به فضای مجازی هم مراجعه کند و فرم و محتوا هم باید از شکل سنتی تغییر کند. کتاب غیر درسی هم می‌تواند این طور باشد. سالیان سال است که دانشجویان را برای کتاب‌های پر حجم معطل کرده‌ایم. واقعا نه چیزی گیرش می‌آید و نه زمانی که وارد فضای کار می‌شود می‌فهمد و نه بلد است بنویسد و نه بخواند و نه مهارتی بلد است و نه می‌تواند دانش خود را به کار بگیرد.

فقط بحث می‌کنیم

شکل دیگر نوآوری استفاده از فناوری دیجیتال است؛ نسل کنونی فکر و ذهن و نشستن و خواندنش و رفتارهایش به دیجیتال نزدیک می‌شود. رابطه انسان و ماشین از بحث‌های قدیمی است که همیشه مطرح

به نحوی که مجبور می‌شوید هیات علمی بیشتری بگیرید و زمانی که این اتاق می‌افتد مجبورید از سطح هیات علمی چشم‌پوشی کنید و اغماض کنید؛ برای این که می‌خواهند درس بدهند. دانشجویان کتاب می‌خوانند، بنابراین منبع آموزشی بیشتر می‌شود. اینجا ماجرای راه می‌افتد و صنعتی شکل می‌گیرد به نام صنعت آموزش عالی که در آن پول است، رانت است، نیروی کار است و... بخشی طبیعی است و با گسترش آموزش عالی و بخش‌هایی هم غیر طبیعی است. در سیاست‌گذاری‌ها، دانشگاه یک باید درجه یک باشد و معتبر و مرجع شود، یعنی تفکیک قابل شویید و اجازه ندهید دانشگاه تهران مانند دانشگاه شهرستان دیگر شود یا دانشگاه مرزی. دانشگاه تهران، دانشگاه تهران بماند. محتوا کمی شده و زمانی که می‌گویند توسعه کمی، توسعه تعداد دانشجو و اعضای هیات علمی که نیست، تعداد دانشگاه نیست و این تعداد ضرب در چیزهای دیگر می‌شود. مثلاً مقاله. چرا مقاله می‌نویسند تا از فوق لیسانس به دکتری بروند و از دکتری هیات علمی و موارد دیگری. به نظر من برگشت به سمت کیفیت جامعه را پالایش می‌کند و نفوذ قدرت و منافع شخصی را به تأخیر می‌اندازد اما به تدریج آدم ماهر و با دانش وارد بازار کار می‌شود، یعنی بازار کار خصوصی نه دولتی. اگر اقتصاد سالم شود بازار کار خصوصی شکل می‌گیرد دانش و مهارت جذب می‌شود و اگر فارغ‌التحصیل دانشگاه تهران باشی و کاری نتوانی انجام دهی و فلانی را که فارغ‌التحصیل دانشگاه فلان است، می‌گیرند و استفاده می‌کنند چون مهارت دارد.

به طور طبیعی هاضمه دانشگاه، جریان ناپسند و نادرست و مذموم را می‌گیرد و نهاد علم شروع به تسویه جامعه می‌کند. در واقع تعامل نهاد علم و جامعه و دانشگاه آن را پس می‌زند. منتهی این امر زمان می‌برد. ۲۰ سال کمیت بوده و یکباره به سمت کیفیت بروی،

سالیان سال است که دانشجویان را برای کتاب‌های پر حجم معطل کرده‌ایم. واقعا نه چیزی گیرش می‌آید و نه زمانی که وارد فضای کار می‌شود می‌فهمد و نه بلد است بنویسد و نه بخواند و نه مهارتی بلد است و نه می‌تواند دانش خود را به کار بگیرد

کاری که در مرکز نشر دانشگاهی انجام داده‌ایم این است که مرکز فناوری نشر دانش را ایجاد کرده‌ایم و هدف از این کار این است که دانشگاهیان جمع شوند و آورده‌های تجربی و عملیاتی را در تولید محتوا ارائه دهند و حمایت شوند و آرام‌آرام این کار شکل بگیرد. **صنعتی به نام آموزش عالی!**

” تولید محتوا دغدغه‌های متعددی است و برای من یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌هاست که نامش را کمیت‌گرایی افراطی در دانشگاه‌ها گذاشته‌ام. منظورم این است که تولید محتوا در دانشگاه‌ها به سمت دیگری رفته است و به طور خاص تولید محتوا بیش از آن که دغدغه علمی باشد، به سمت گرفتن ارتقای شغلی و علمی سوق پیدا کرده است و نتیجه آن تولید بیشمار کتاب است که ذیل نشر دانشگاهی تعریف می‌شود اما مخاطب اقبال نشان نمی‌دهد. برای مقابله با این مشکل چه باید بکنیم که هم محتوای بهتری داشته باشیم و هم این که به این سمت برویم که ارتباط دانشجو و کتاب را تقویت کنیم؟

این سوال سهل و ممتنع است. ساده است، زیرا نفوذ سیاست و دانش و مناسبات عادی و هنجارهای عادی علم را به هم می‌زند و زمانی که هنجارهای عادی علم به هم می‌خورد پواش‌یواش روزنه‌ها برای نفوذ باز می‌شود مثلاً زمانی که شما دانشگاه توده‌گرا و گسترش یافته دارید، تعداد دانشجو بالا می‌رود؛

در چارچوب تعامل دانش جهانی حضور نداریم بنابراین از استانداردهای آنها دور می‌افتیم و از استانداردهای شان فاصله می‌گیریم و بعد باید تلاش زیادی کنیم تا به استانداردهای آنها نزدیک شویم

که این استاد در کنار یادگیرنده خوب هم قرار می‌گیرد، محتوای باکیفیت تری که از ممیزی عبور کرده و ارزیابی شده، به محقق و مترجم درجه یک داده می‌شود. این‌ها سازوکارهایی است که نمی‌توان برای آن شعار داد و سخنرانی کرد. این اتفاق‌ها باید در عمل بیفتد. اگر دانشگاه سراغ این برود که باید بهترین محتوا را ارائه دهد و فرقی هم نکرد این محتوا را چه کسی نوشته، یواش یواش همه چیز درست می‌شود و یا حتی کافی است یکی از این اضلاع سالم شوند بقیه آرام‌آرام خود را تنظیم می‌کنند. من اگر نمی‌توانم محتوای استاندارد و با کیفیت را درس دهم، استاد بی‌سوادی هستم و دانشجو در جلسه اول و دوم این را متوجه می‌شود. اگر استاد ذهنش را باز کند و کتاب هم نباشد، دانشجو می‌فهمد این استاد بی‌سوادی کم‌سوادی است. استاد به نام خدا را که می‌گوید، دانشجو می‌فهمد یا حتی از نشستن و برخاستنش می‌شود فهمید سواد لازم را دارد یا نه. این‌ها عناصری است که باید به تدریج در سیاستگذاری نوشته شود و اگر دائم ارزیابی و کنترل شود، هاضمه سالم دانشگاه آنها را پس می‌زند و این ارزیابی‌ها آنها را به نقطه قوت تبدیل می‌کند. محتوای خوب هم یک بحث تکنیکی دارد که آن هم باید درست و به اندازه شود. زمانی که قالب کتاب من ۵۰۰ صفحه است مشخص است که دانشجو خسته می‌شود. مگر چند درصد به این‌ها علاقه دارند؟ شاید یکی - دو درصد.

ارزیابی یکی از مشکلات نشر دانشگاهی است
” آقای ابراهیم‌آبادی در میان کلامتان به

همان روند ادامه پیدا می‌کند. روانشناسان می‌گویند ۱۰ سال طول می‌کشد تا اختلال یا سواس پیدا می‌کنید و با یکی - دو بار مشاوره خوب نمی‌شوید بلکه این روند تدریجی را باید آغاز کنید تا بتوانید بیماری روانی را درمان کنید. جسمانی هم همین طور است. زمانی که بیماری می‌شود تا زمانی که به نقطه صفر برگردید، دو - سه سال طول می‌کشد. انتظار این است که هاضمه طبیعی دانشگاه آرام‌آرام مناسبات علمی را سر جای خود برگرداند تا ببینیم چه می‌شود. ”
برای روندی که به آن اشاره کردید و این که بخواهیم به سمت کیفیت حرکت کنیم، باید قاعدتا معیار و سنجه داشته باشیم. ناشران دانشگاهی و خود دانشگاه می‌توانند این سنجه‌ها و معیارها را تعریف کنند تا به سمت تولید محتوای کیفی حرکت کنیم؟ سوال دیگر این است در حال حاضر چقدر براساس یک نیازسنجی اصولی و علمی تولید محتوا می‌کنیم.
 در حوزه دانشگاه به جز بخشی که به آن اشاره کردید، یعنی جریانی که تولید محتوا می‌کند که ارتقا بگیرد، درآمد بیشتری داشته باشد یا موقعیت بهتری پیدا کند، اگر از آن بخش بگذریم که عارضه‌ای بر دانشگاه است، ذات و سرشت دانشگاه طوری است که فرهنگ و مناسبات خاص خود را دارد که به آن فرهنگ علمی می‌گوییم؛ اعم از خوب درس دادن، منبع خوب و استاد خوب و دانشجوی خوب.

استاد خوب کیست؟ استاد خوب سه ویژگی دارد. یکی این که در رشته خود متخصص است؛ روش اداره کلاس را بلد است؛ منش فرهنگی و معلمی دارد. اگر شما نتوانید استاد خوب را جذب کنید یا دانشگاه این را جدی نگیرد، نمی‌تواند به کیفیت برسد. استاد خوب کسی است که کیفیتی می‌دهد. کیفیت هم لزوماً درس دادن نیست بلکه تربیت فکری و تربیت اخلاقی و نحوه مواجهه با علم و خرد و فرهنگ است. خب زمانی

در عرصه تعاملات بین‌المللی موفق عمل کند؟ در نشر دانشگاهی رفت‌وآمد وجود دارد اما تعامل وجود ندارد. تعامل این است که ساعت‌ها با هم بحث و گفت‌وگو کنند که چرا این اتفاق افتاد و چرا این اتفاق نیفتاد؛ چرا این کتاب را با این حجم چاپ کردید، چرا آن را الکترونیکی چاپ نکردید و سوالات مشابه. این‌ها تعامل است اما در بخش دانشگاهی رفت‌وآمدهایی هست اما تعامل جدی وجود ندارد و مشکل هم همین‌جاست. در نشر دانش هم این مشکل وجود دارد. نمایندگانی وجود دارد که تبادلات شکل می‌گیرد اما در چارچوب تعامل دانش جهانی حضور نداریم بنابراین از استانداردهای آنها دور می‌افتیم و از استانداردهای شان فاصله می‌گیریم و بعد باید تلاش زیادی کنیم تا به استانداردهای آنها نزدیک شویم. نشر لزوماً به معنای کتاب نیست. ما در فضای بین‌المللی نیاز به کارهای جدی‌تر داریم.

بخشی از این‌ها به خاطر تحریم‌هاست و نمی‌توانیم استفاده کنیم؛ مگر این‌ها که با استانداردهای آنها تولید کنیم که این‌ها پیچیده می‌شود، زیرا برخی از تکنولوژی‌ها به ما نمی‌رسد و برخی هم دیر می‌رسد. اگر بخواهیم نوآوری داشته باشیم، ابزار و فناوری از لازمه‌های آن است و در درجه بعدی شما باید به زبان بین‌المللی بنویسد و بعد ویرایش کنید، در فضای توزیع بین‌المللی توزیع کنید؛ نه این‌ها که در اینجا تجربه کنید و بعد به ناشری بگویند چاپ کند و بعد متن را به زبان دیگری در بیاورید. تبدیل فارسی به انگلیسی یک معضل پیچیده و دشواری است و ویرایشگر باید فهم بومی از این معادل داشته باشد تا ناشر چاپ کند. در غیر این صورت به دردش نمی‌خورد، زیرا سیستم توزیع معین دارد. ما در نشر بین‌الملل به خصوص الکترونیک فاصله قابل توجه داریم و فکر می‌کنیم در حوزه نشر الکترونیک داریم دچار شکاف دیجیتال می‌شویم.

فرهنگ علمی اشاره کردید؛ موضوعی که چند سالی است که در حوزه تولید محتوا مطرح می‌شود و فرهنگ علمی دغدغه‌ای است که شاید بتوان در عرصه دانشگاه تعریف کرد. فکر می‌کنید نشر دانشگاهی ما هم قائل به فرهنگ و اخلاق علمی است. نشر دانشگاهی باید در راه درست گام بردارد. اگر درست گام بردارد به اخلاق حرفه‌ای مسئولیت خود عمل کرده است. یکی از مشکلات ما ارزیابی است و خیلی از داورهای ما یا تایید می‌کند یا رد کامل که سابقه ذهنی و مشکلات خود یا درگیری‌هایی که دارد در این موضوع دخیل است. بنابراین اگر محقق درست انتخاب شود و ارزیابی هم درست انجام شود، کار خوبی بیرون می‌آید.

محتوای خوب در تولید کتاب الکترونیک هم وجود دارد. این‌ها که کجا متن بیاورید و کجا صدا بگذارید، همه این‌ها مهم است. زمانی که شما در حوزه چندرسانه‌ای کار می‌کنید مهم است که سناریو داشته باشید. باید با مولف و مدرس صحبت کنید که کجای متن آورده است. اگر این کار را نکردید فایده‌ای ندارند زیرا مولف تشخیص می‌دهد که مثلاً در فلان جا متن را به این شکل ارائه دهد یا در فلان جا یک تصویر زیبا گویای همه چیز است یا برای فلان بخش انیمیشن بگذارید. به طور مثال نیازی نیست که ۴۰ صفحه بخوانید تا بفهمید دلیل وضعی آب و هوای تهران این گونه است. یک انیمیشن کوتاه می‌تواند گویای این اتفاق باشد. باید بگوییم مسأله اصلی این است که نهاد حرفه‌ای برای تولید محتوا نداریم که این‌ها را کنار هم بنشانند و بتوانند محتوای زبان فارسی را جلو ببرند.

رفت‌وآمد هست اما تعامل نیست

” یکی از مسائل مهم در عرصه دانشگاهی تعامل و ارتباط بین‌المللی است که در حوزه دانشگاه وجود دارد. نشر دانشگاهی چقدر توانسته است

مدیر مسئول انتشارات مجد از حقوق مالکیت فکری می‌گوید

قانونی ۵۰ ساله اما ناشناخته

وضعیت تخصصی در موضوعات خاص پدید آمده بود و قبل از ما نشر کتاب کودک و نوجوان، انجمن فرهنگی ناشران کتاب کودک و نوجوان را تاسیس کرد. قبل از سال ۶۷ کتابفروشان می‌توانستند کتاب منتشر کنند اما بعد از آن که آیین‌نامه ضوابط نشر تصویب شد، قرار بر این شد هر کس می‌خواهد کتاب منتشر کند، باید از هیات نظارت مراکز فرهنگی و وزارت ارشاد مجوز بگیرد و این مبنایی شد تا به فعالیت انتشارات از یک حالت کسب کار جزء به یک وضعیت فرهنگی و علمی نگاه شود. از سال ۶۷ تا اواخر دهه ۷۰ فعالیت‌های تخصصی به طور پراکنده انجام می‌شد. به طور مثال اولین موسسه انتشاراتی دانشگاه تهران است که چندین سال فعالیت داشت اما این فعالیت منحصر به استادان خود بود. همچنین دانشگاه شهید بهشتی، دانشگاه علامه طباطبایی که فعالیت‌های تخصصی داشتند اما به نحوه حرفه‌ایی در حوزه انتشاراتی و بازار کتاب حضور نداشتند. به نظرم از پایان دهه ۷۰ بیشتر ناشران تخصصی خود را نشان دادند. همان طور که گفتم انجمن فرهنگی ناشران کودک قبل از ما این کار را انجام داد. دوستان جهاد دانشگاهی، آقای سلگی همراه ۸ نفر از ناشران فعال و پیشکسوت دانشگاهی طرح انجمن فرهنگی ناشران کتاب دانشگاهی را ارائه دادند.

انجمن‌های فرهنگی مانند موسسات انتشاراتی مجوز خود را بر اساس قانون، اهداف و تکالیف وزارت



سیدعباس حسینی نیک، حقوقدان و مدیر انتشارات مجد و از اعضای انجمن فرهنگی ناشران دانشگاهی است که سال‌هاست نامش با این انجمن و فعالیت‌های مربوط به مسائل کپی‌رایت و قاچاق کتاب گره خورده است. او وضعیت نشر را در این سال‌ها خوب نمی‌داند و از غفلت تاریخی مان درباره قانون کپی‌رایت می‌گوید. او معتقد است ما دارای یک نظام کپی‌رایت در داخل کشور هستیم و قضات ما تازه دارند با این قانون ۵۰ ساله آشنا می‌شوند.

مشروح گفت‌وگوی این ناشر و حقوقدان در ادامه می‌آید.

” در ابتدای صحبت درباره شکل‌گیری انجمن فرهنگی ناشران کتاب دانشگاهی توضیح می‌دهید؟ این که این انجمن با چه اهدافی تاسیس شد و چه وظایفی را برای خود تعریف کرده است؟

از اوایل دهه ۸۰ فعالیت‌های انتشاراتی در یک

جدید و دولت قبلی به انجمن‌ها خیلی توجه نکردند و این موضوع باعث مستقل شدن آنها شد اما وضعیت خوشایندی را در جامعه نشر در این دوره ۷ سال گذشته شاهد نبودیم و عملاً جامعه مخاطب ما که دانشگاهی‌ها بودند لطمه دیدند.

اصطلاح مخدوش آموزشی!

” یکی از رسالت‌هایی که برای ناشران دانشگاهی در نظر می‌گیرند تولید محتوای مورد نیاز آموزشی در حیطه آکادمیک و دانشگاهی است. آیا فکر می‌کنید که این رسالت توسط ناشران دانشگاهی تامین شده است؟ و مهم‌ترین معضل که ناشران دانشگاهی در این زمینه با آن مواجه هستند، چیست؟

اصطلاح نادرستی است که به کار برده می‌شود، این است که فعالیت ناشران دانشگاهی آموزشی است و اصطلاح «آموزشی» را برای آنها به کار می‌بریم. به نظرم این طور نیست و بخشی از آن آموزشی است. پیشرفت و توسعه جامعه منوط به پیشرفت علم و دانش است و این توسعه علمی و اجتماعی با انتشار و خواندن و نوشتن کتاب‌های علمی به وجود می‌آید که لزوماً جنبه آموزشی ندارند.

حوزه اصلی کار ما ناشران دانشگاهی در کشور علم و دانش است که از طریق کتاب متبلور می‌شود. ترجمه در حوزه علم به عکس حوزه فرهنگ مزیت محسوب می‌شود. در حوزه فرهنگ به دلیل فرهنگ و تلاش دولت‌ها و ملت‌ها برای حفظ فرهنگ بومی ترجمه اولویتی ندارد اما در حوزه علم و دانش، پژوهش و تحقیقات، ترجمه مورد اهمیت است و اصولاً پیوستگی جهانی وجود دارد و برای علم به هیچ وجه محدودیت مکانی مطرح نیست. سیاست نظام و مقام معظم رهبری هم به بخش فرهنگ و علم تاکید کرده‌اند که این حوزه باید ترجمه شود. اگر ما می‌خواهیم تمدن بومی ایرانی - اسلامی داشته باشیم باید از تجربیات

در دوره دولت جدید و دولت قبلی به انجمن‌ها خیلی توجه نکردند و این موضوع باعث مستقل شدن آنها شد اما وضعیت خوشایندی را در جامعه نشر در این دوره ۷ سال گذشته شاهد نبودیم

فرهنگ و ارشاد اسلامی می‌گرفتند. این قانون ابتدا در سال ۱۳۶۵ به وجود آمد و در سال ۱۳۶۷ شورای عالی انقلاب فرهنگی آن را تصویب کرد و بر همان اساس انجمن‌ها هم پیش بینی شده بودند که فعالیت انتشارات از یک فعالیت کسب و کار صنفی جزئی خارج شده و به یک فعالیت فرهنگی تبدیل شود. انسجام فعالیت ناشران دانشگاهی و تسهیل فعالیت آنها کمک به تهیه مقدمات و مؤخرات انتشارات کتاب از جمله تهیه کاغذ یا مسائل چاپخانه تا شرکت‌های پخش و توزیع کتاب و شرکت در نمایشگاه‌های داخلی و خارجی در اساسنامه این انجمن فرهنگی ناشران دانشگاهی که حدود ۱۶۰ الی ۱۶۵ عضو دارد پیش بینی شده است.

وضعیت ناخوشایند جامعه نشر در سال‌های اخیر

انجمن به عنوان یک نهاد واسط بین ناشران، وزارت ارشاد و جامعه دانشگاهی تعریف می‌شود. آیا این انجمن توانسته در سیاست‌های معطوف به حوزه کتاب نقشی داشته باشد؟

به طور نسبی بله. یک طرف فعالیت انجمن‌ها، دولت است. در زمان‌هایی دولت‌ها به انجمن‌ها نیاز داشتند و فعالیت آنها بیشتر بود اما در یک دوره‌ای هم انجمن‌ها خیلی مورد توجه دولت نبودند. حدود ۸ - ۷ سال پیش انجمن‌ها استقلال چندانی نداشتند و باید با دولت هماهنگ می‌شدند و در دوره دولت

بگوییم که وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۸ هزار مجوز نشر صادر کرده؛ در حالی که از این تعداد کمتر از ۲۰۰ ناشر کودک، آموزشی، دانشگاهی و مذهبی فعال هستند.

همه تحولات بشریت در این دو حوزه است. یعنی از سال ۱۸۸۶ میلادی که اتحادیه کنوانسیون برن شکل گرفته و در سال ۱۸۸۳ سه سال قبل از آن که مالکیت صنعتی، که کنوانسیون پاریس از آن حمایت کرد. علت موفقیت آنها در دنیا این است که اندیشه‌ها و خلاقیت‌ها حمایت شده‌اند. این که استادان دنبال ترقی‌های دانشگاهی هستند یا کسی به دنبال سود مالی است به نوعی اصل فلسفه وجودی حقوق مالکیت فکری را نقض می‌کند. اکثر آثار علمی و فرهنگی‌ای را که منتشر می‌کنیم باید منجر به تحولات علمی بشود. اگر در جامعه با این که کتابسازی می‌شود و هیچ تغییری در حوزه‌های مختلف علمی به وجود نمی‌آید به این علت است که ما فعالیت علمی دقیقی انجام نمی‌دهیم.

اگر حقوق مولف و پدیدآورنده نقض شد؟
” یکی از وظایف ناشران دانشگاهی صیانت

دنیا استفاده و ترجمه کنیم و این موضوع را توسعه بدهیم.

توسعه علمی در دنیا مدیون حقوق مالکیت فکری است

” یکی از مشکلاتی که به نظر می‌رسد در حوزه نشر دانشگاهی وجود دارد، چاپ کتاب برای گرفتن امتیاز و ارتقای علمی است و برای مولف مهم نیست کتابی که چاپ می‌شود خوانده می‌شود یا نه. آیا در بین ناشران دانشگاهی سازوکاری وجود دارد که نیازهای علمی، دانشگاهی و آموزشی کشور تشخیص داده شود و نسبت به آن نیازها کتابی منتشر شود؟ توسعه علمی در دنیا مدیون حقوق مالکیت فکری است؛ چه مالکیت صنعتی و چه مالکیت ادبی و هنری. امروزه در دنیا و هم در ایران انگیزه‌های مختلفی برای تالیف یک کتاب و یا کار تحقیقاتی وجود دارد. بسیاری از استادان ما به دنبال آن هستند که از استادیاری به دانشیاری یا برعکس کتاب بنویسند. بسیاری از بخش‌های توسعه علمی را که در آمارها اعلام می‌کنیم به نظرم دقیق نیست. به طور مثال



حقوق مالکیت فکری و معنوی وارد می کند
و این مسئله چگونه فیزیک کتاب به صورت
کاغذ را تحت الشعاع قرار می دهد.

کتاب الکترونیک اگر به صورت قانونی منتشر شود، بسیار خوب است و باید حمایت شود. امروزه از یک سو با نقض حقوق پدیدآورندگان در فضای مجازی مواجه هستیم که بدون اجازه ناشران فایل کتاب ها به صورت الکترونیک منتشر می شود. به نظر می رسد کرونا کمک کرده تا ناشران و پدیدآورندگان ما به موضوع کتاب الکترونیک مجدد فکر و به آن توجه کنند؛ این که ما نیازمند کتاب الکترونیک هستیم.

در بخش کتاب دانشگاهی هم بعضی از ناشران ما سراغ کتاب الکترونیک رفته اند و در ایام کرونا کسانی که در این حوزه فعالیت داشتند، سود کرده و نتیجه گرفته اند. ما در انجمن فرهنگی ناشران دانشگاهی در جلساتی با هیات مدیره داشتیم و به دنبال انتخاب پلتفرمی از میان پلتفرم های موجود هستیم. سه مورد از آنها مشهور و آزمایش شده هستند و ما یک مورد را انتخاب می کنیم. به کمک انجمن و ناشران دانشگاهی که جمعا حدود ۳۰۰ نفر هستیم و با توافق با این پلتفرم ها، آنها امتیازهایی را در اختیار ناشران می گذارند تا بتوانیم کتاب الکترونیک را پخش و توزیع کنیم اما قبل از آن که به کتاب الکترونیک دست پیدا کنیم ما در انجمن ناشران دانشگاهی پرتال نشر دانشگاهی را تحت عنوان پرتال پند چاپ و پند کتاب را طراحی کردیم که حدود ۱۰۰ ناشر دانشگاهی در آن حضور دارند و کتاب های فیزیکی خود را از طریق فروشگاه های مجازی به فروش می رسانند. امروزه با توجه به شرایط موجود و رعایت فاصله اجتماعی به نظرم فروش کتاب فیزیکی در فضاهای مجازی خیلی موفق تر است و عمده ناشران فعال از این موقعیت استفاده کرده اند و ما این هم موقعیت را فراهم کردیم که ناشران دانشگاهی بدون هزینه بتوانند کتاب های

این که استادان دنبال ترقی های
دانشگاهی هستند یا کسی به دنبال سود
مالی است به نوعی اصل فلسفه وجودی
حقوق مالکیت فکری را نقض می کند

از حقوق مولفان، ناشران و مترجمان است که شما به مشکلات قانونی آن آگاه هستید. می توانم پیرسم وضعیت فعلی کشورمان درباره موضوع به چه شکل است؟

در وضع موجود نقض حقوق پدیدآورنده و ناشران در جامعه به شدت می تواند تاثیرگذار باشد. این همان حقوق مالکیت فکری است. ما عضو قانون کپی رایت و کنوانسیون برن نیستیم اما دارای نظام کپی رایت در داخل کشور هستیم. نزدیک پنجاه سال است که در این حوزه دارای قانون هستیم و نقض این حقوق منجر به ۳ ماه تا ۳ سال حبس و جبران خسارت است که متأسفانه امروزه فضای مجازی هم به آن اضافه شده است. مشکلات ما این است که مقامات قضایی به تازگی با این حقوق آشنا شده اند و دادسرای فرهنگ و رسانه به پیشنهاد انجمن جهاد دانشگاهی به تازگی تشکیل شده است و امروزه برای پیگیری قضایی نقض آثار دانشگاهی و غیر دانشگاهی هم در فضای فیزیکی، هم در فضای مجازی آمادگی وجود دارد. چنانچه نقض این حقوق جنبه حقوقی و جبران خسارات باشد شورای حل اختلاف مخصوص حوزه کتاب هم تشکیل شده است و تا مبلغ ۲۰ میلیون تومان حقوق پدیدآورندگان، ناشران، مولفان و ... را شورای حل اختلاف فرهنگ پرداخت می کند.

کمک کرونا به ناشران
انتشارات کتاب الکترونیک چه لطمه هایی به

اگر شما نتوانید استاد خوب را جذب کنید یا دانشگاه این را جدی نگیرد، نمی‌تواند به کیفیت برسد. استاد خوب کسی است که کیفیتی می‌دهد. کیفیت هم لزوماً درس دادن نیست بلکه تربیت فکری و تربیت اخلاقی و نحوه مواجهه با علم و خرد و فرهنگ است

خود را عرضه کنند؛ به این صورت که اطلاعات آنها را از خانه کتاب گرفته و اطلاعات اولیه خود را پالایش می‌کنند و یک فروشگاه و یک صفحه مخصوص در اختیار آنها قرار می‌دهیم که در سیستم جست‌وجوی این پورتال، کتاب‌هایشان قابل شناسایی و در اقصی نقاط کشور قابل خریدن است.

گام بعدی ما این است که یک اپلیکیشن بخش دانشگاهی را که عنوان آن برند پند است، در ماه‌های آتی فعال خواهیم کرد تا ناشران کتاب‌هایی را که برای‌شان خیلی حیاتی نیست، بتوانند عرضه کنند. شاید سیاست‌های وزارت ارشاد هم همین باشد که بخش خرید کتاب را از طریق مجازی و کتاب الکترونیک حمایت کند.

کتاب گران نیست!

” آینده اقتصاد نشر کتاب دانشگاهی را با توجه

به قیمت‌ها و تورم چگونه می‌بینید؟

اگر شما کتاب را در سطح بین‌المللی ببینید، خواهید دید کتاب‌های دانشگاهی در سایت‌های خارجی از جمله آمازون به شدت گران‌تر از کتاب‌های عمومی هستند، زیرا برای تولید علم چاپ شده‌اند اما در ایران این طور نیست و تمام کتاب‌ها عموماً یک قیمت دارند. ما باید از مکانیزم‌هایی که برای قیمت‌گذاری کتاب در آنجا وجود دارد، استفاده کنیم.

یک راه کتاب الکترونیک و اجاره‌دادن کتاب است که در دنیا مرسوم است و ما می‌توانیم از آن استفاده کنیم ولی در مجموع این که کتاب از سایر کالاها گران‌تر است، بنده اعتقادی ندارم.

گفت‌وگو با مدیر مسئول انتشارات جامعه‌نگر

ادای دین به امیرکبیر

هستند. افتخارات زیادی هم در طی سال‌های اخیر کسب کرده‌ایم که البته ما در طی این فعالیت‌ها نگاه‌مان کسب جایزه و مقام نبوده است و رسالت ما همواره این بوده است که بتوانیم از طریق انتشار کتاب‌های علوم پزشکی کمکی به ارتقای سلامت جامعه کشورمان داشته باشیم که از طریق انتشار کتاب‌های علوم پزشکی برای دانشجویان پزشکی میسر می‌شود. در مورد انتشارات جامعه‌نگر تقریباً می‌شود گفت که از بین همه کتاب‌های منتشرشده حدود ۷۰٪ تألیفی و حدود ۳۰٪ ترجمه هستند.

”چه معیارهایی برای تصویب و انتشار کتاب در نشر شما وجود دارد؟ آیا یک فرآیند ارزیابی و داوری وجود دارد که سطح علمی محتوا و اصالت آن سنجیده شود؟“

حرفه نشر را به عنوان یک حرفه واقعی نگاه می‌کنم که خیلی‌ها وارد آن می‌شوند ولی ما هر اثر را به عنوان یک ارزش می‌بینیم و دنبال آن هستیم که در زمینه آثار مکتوب و کتاب‌های علوم پزشکی خلق ارزش داشته باشیم و نه هر کتابی را صرفاً به خاطر این که بخواهیم یک عنوانی را افزوده باشیم چاپ کنیم. در حوزه انتشار اثر همیشه نوآورانه بوده و هر آثاری که به ما مراجعه می‌شود، چه از طرف مخاطب، چه نویسندگان و چه مترجمان، بازبینی خواهد شد. هر اثری را در انتشارات جامعه‌نگر نمی‌پذیریم و تأکید ما بیشتر در نوآوری و خلاقیت در این حوزه است.



مدیر انتشارات جامعه‌نگر که سال‌هاست کتاب‌های پزشکی را منتشر می‌کند، کار خود را ادای دین به امیرکبیر و دارالفنون می‌داند. او می‌گوید: پایه نشر دانشگاهی ما اساتیدی بودند که بیشتر از فرانسه وارد ایران می‌شدند. مرتضی زینعلی در نشست با موضوع «نشر دانشگاهی و فرصت‌ها و چالش‌ها» درباره فعالیت‌های این انتشارات می‌گوید. او همچنین حرف‌هایی درباره نشر دانشگاهی دارد. متن این گفت‌وگو در ادامه می‌آید.

”مقدمه‌ای را درباره انتشارات جامعه‌نگر و محتوایی که شما در این انتشارات به عنوان کتاب منتشر می‌کنید، مطرح می‌کنید؟“

انتشارات جامعه‌نگر را در سال ۱۳۸۱ بنیانگذاری کرده‌ایم که موضوع فعالیت‌های آن نشر کتاب‌های علوم پزشکی است و در حال حاضر بیش از ۱۵۰۰ عنوان کتاب منتشر شده است که اغلب کتاب‌های منتشرشده، مرجع درسی رشته‌های علوم پزشکی

منتشر کرده و برنامه‌هایی داریم که بتوانیم در سال‌های آتی آثاری را با استفاده از منابع داخلی و خارجی و با استناد به پژوهش‌های انجام‌شده در کشور خودمان بومی‌سازی کرده و مطابق با نیاز دانشجویان علوم پزشکی کشور خودمان منتشر کنیم.

” اگر انتشارات جامعه‌نگر پایه‌گذاری نشده بود، آیا امروزه در حیطه علوم پزشکی و آموزش آن خلأیی وجود داشت و آیا انتشارات جامعه‌نگر توانسته است، این خلأ را پر کند؟

اگر به گذشته برگردم و به آن میزان آثاری که بنده تولید کرده و دانشجویان آن را استفاده می‌کنند و همچنین بازخوردی که از دانشگاه‌ها می‌گیرم، نگاه کنم، بله این خلأ به وجود می‌آمد. شاید خلأ فاجعه‌باری رخ نمی‌داد اما از نظر کیفی می‌توانم بگویم که خیلی توانسته‌ام تاثیرگذار باشم. شخصا فارغ از مسائل اقتصادی و مادی از تلاشی که در این زمینه انجام داده‌ام، راضی هستم و یکی از چیزهایی که سعی شده در مجموعه خودم برای کارمندانم تزیق کنم، رسالت اصلی سازمان خودم در ارتقاء سلامت جامعه از طریق انتشار کتاب است. هدف ما صرفاً فروش کتاب نیست. در پس آن رسالت بزرگی داریم که بتوانیم از طریق انتشار آثاری که در اختیار دانشجویان علوم پزشکی قرار می‌گیرد، خدمتی از نظر ارتقاء سلامت به جامعه کرده باشیم.

” امتیازات منحصر به فرد انتشارات جامعه‌نگر نسبت به ناشران دیگری که کتاب‌های پزشکی چاپ می‌کنند، چیست؟

بدون تردید یکی از نکات قوت انتشارات جامعه‌نگر در بخش تولید محتواس است که ما بسیار سختگیرانه عمل می‌کنیم و در این قسمت سرمایه‌گذاری شده است و اگر از آن اثر رضایت کامل نداشته باشیم، آن را برای چاپ نمی‌فرستیم؛ حتی اگر در مرحله‌ای از کتاب چند غلط تایپی یا املائی وجود داشته باشد،

تلاش ما این است که در انتشارات خود آثاری را مطابق با سرفصل‌های کشور خودمان به صورت بومی تولید کنیم و در این زمینه آثار بسیاری را تاکنون منتشر کرده و برنامه‌هایی داریم که بتوانیم در سال‌های آتی آثاری را با استفاده از منابع داخلی و خارجی و با استناد به پژوهش‌های انجام شده در کشور خودمان بومی‌سازی کنیم

” انتشارات جامعه‌نگر برای تألیف کتاب سفارشات و پروژه‌هایی را تعریف می‌کند. بیشتر چه اهدافی را در این قسمت که مراجعه‌کننده نیست، دنبال می‌کنید؟ در واقع کتاب‌هایی که خودتان تألیف و ترجمه می‌کنید، چه سمت و سویی دارد؟

در حوزه علوم پزشکی سیاست‌گذاری‌های غلطی را در تولید عرصه دانش در سطح وزارتخانه‌ها داریم که متأسفانه به جای آن که به بررسی آثار بومی و تألیفی بپردازیم و از آنها حمایت کنیم، بیشتر روی کارهای خارجی تأکید می‌کنیم و مرجع دانشجویان علوم پزشکی ما اساساً کتاب‌های آمریکایی است. همچنین کتاب‌ها و تکست‌بوک‌هایی که ناشران آمریکایی تولید کردند، در بخش اول کتاب‌های آنها ذکر شده است که میزان دارو یا میزان آزمایش‌های صورت‌گرفته روی انسان‌های ساکن در ایالت متحده است و اگر شما آن را در کشور خودتان استفاده و مصرف می‌کنید، ما مسئولیتی نمی‌پذیریم و شما باید ملاحظات کشور خودتان را در این زمینه داشته باشید. با نگاه به این مسأله تلاش ما این است که در انتشارات خود آثاری را مطابق با سرفصل‌های کشور خودمان به صورت بومی تولید کنیم و در این زمینه آثار بسیاری را تاکنون

صحبت کنم به شدت معتقدم با توجه به مسائل پیش آمده ناشرانی باقی خواهند ماند که حرفه‌ای کار می‌کنند و از طرف دیگر در عصر حاضر مشتریان بیش از هر زمان دیگری باهوش‌تر هستند و تکنولوژی به آنها کمک می‌کند که اثر خوبی را انتخاب کنند. اگر دانشجویی کتابی را که دارای غلط تایپی باشد و محتوای خوبی نداشته باشد، بخرد، دیگر آن یک دانشجو نیست، بلکه هزار دانشجو است، زیرا آن دانشجو کتاب را در پیچ و در شبکه‌های مجازی به اشتراک می‌گذارد. همچنین افرادی که حرفه‌ای کار می‌کنند می‌توانند حرفی برای گفتن داشته باشند و ناشرانی که دنبال تولید محتوای بد هستند، در آینده نمی‌توانند ادامه دهند و به نظرم آثار خوب، تغییر تحولاتی است که در حال رخ دادن است و به هر حال اگر ما وارد بخش مشکلات دانشگاهی در بخش نشر دانشگاهی بشویم، می‌توانیم بیشتر به آنها پردازیم.

” در بعضی انتشارات به خصوص در انتشاراتی که کتاب‌های عمومی چاپ می‌کنند، مسائل

کار را متوقف کرده و آنها را اصلاح می‌کنیم. همچنین تلاش ما این بوده که در بخش فنی تولید هم بهترین‌ها را از نظر کیفیت ارائه دهیم، زیرا باید برای کتاب‌های پزشکی از نظر فنی و محتوا حساسیت زیادی به خرج داد اما ممکن است بسیاری از ناشران، کتاب‌های خوش‌آب و رنگی چاپ کنند اما اگر محتوای درستی نداشته باشند، برند آنها زیر سوال خواهد رفت و ممکن است بعد از آن تیراژی که به فروش می‌رود، دیگر فروش نرفته و متوقف شود.

مخاطبی که دیگر یک مخاطب نیست

” ناشرانی که در حوزه علوم پزشکی کتاب‌هایی را منتشر و محتوایی را تولید می‌کنند، نسبت به آینده چه اموری را باید در نظر داشته باشند؟ آیا سازوکاری وجود دارد که اساتید و دانشجویان در این زمینه به شما منتقل کنند که چنین منبعی کمبودش احساس می‌شود و شما می‌توانید در این زمینه برنامه‌ریزی کنید؟

اگر بخواهم در حوزه آینده این نشر به ویژه نشر پزشکی



معضلات این حوزه چیست؟

من به آقای امیرکبیر و دارالفنون ادای دین می‌کنم. در واقع ایشان سرمنشأ به وجود آمدن صنعت نشر دانشگاهی در کشورمان است. پس از تاسیس دارالفنون، چاپخانه دارالفنون را داشتیم ع‌قاو رد . پایه نشر دانشگاهی ما اساتیدی بودند که بیشتر از فرانسه وارد ایران می‌شدند و از همان زمان تاکید ما بر این بود که دانشجویان ایرانی غیر از آن که از این استادان خارجی علم بیاموزند خودشان هم بتوانند کتاب نوشته و ترجمه کنند که در آینده بتوانند بی نیاز شوند. هر چند بعد از عصر ناصری و قاجار و دوران آقای امیرکبیر افتی داشتیم اما پس از آن در عصر پهلوی دانشگاه تهران بنیانگذاری شد و ما دوازده سال پس از آن انتشارات دانشگاه تهران را داشتیم که نقطه عطف دیگری در صنعت نشر دانشگاهی بود. در آن زمان تاکید بر این بود که دانشجویان بورسیه شوند و در خارج از کشور زبان بیاموزند و این موضوع توانست کمک بسیاری به ما کند. در سال ۱۳۴۰ انتشارات دانشگاه تهران جهشی را در صنعت نشر دانشگاهی کشورمان ایجاد کرد و آن این بود که در دانشگاه‌ها جزوه‌ها برداشته شود و آیین‌نامه‌هایی تدوین شد که اسنادانی که مولد هستند و کتاب می‌خوانند، نسبت به استادان معمولی مشخص باشند که بتوانند به تولید علم در داخل کشورمان کمک کنند که توانستند در این زمینه موفق شوند.

مصائب نشر دانشگاهی؛ نبود کپی‌رایت و جزوه‌نویسی

ما در صنعت نشر دانشگاهی با مشکلات زیادی مواجه هستیم که فقط مختص نشر دانشگاهی است و در حوزه سیاستگذاری صنعت نشر دانشگاهی غیر از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی دو وزارتخانه دیگر هم در آن دخیل است و آن وزارت علوم و وزارت بهداشت است. یکی از مشکلاتی که ناشران ما با آن مواجه هستند، نبود

ترویجی و تشویقی هم در نظر گرفته شده است که میزان مطالعه کتاب را افزایش دهند که شامل کتاب، خلاصه کتاب‌ها و فایل صوتی کتاب‌هاست. این موارد بیشتر در حیطه کتب عمومی و عام‌پسند است. آیا شما نظیر این برنامه‌ها را دارید و چگونه می‌شود این بخش را تکمیل کرد؟

در بخش کتاب‌های جدید دو گروه از مخاطبین را داریم که استادان و دانشجویان هستند. استادان مربوطه را در سطح کشور شناسایی کرده و نمونه‌ای از کتاب‌های منتشرشده را رایگان برایشان ارسال می‌کنیم. همچنین بخش‌هایی از کتاب را به رایگان از طریق کانال تلگرام و شبکه‌های مجازی یا طریق دیگر در اختیار دانشجویان قرار می‌دهیم. غیر از آن جوایزی هم برای دانشجویان در نظر گرفته‌ایم و راهکارهای دیگری که این کتاب‌ها را به دست دانشجویان برسانیم. همچنین طرح دیگری که در انتشارات اجرا کردیم، طرح عدالت آموزشی جامعه‌نگر تحت عنوان عاج، عدالت آموزشی جامع‌نگر، برای استان‌ها و مراکز است که نمایندگی یا کتابفروشی پزشکی ندارند و همچنین برای شهرستان‌های دورافتاده است که به آنها ۲۵٪ کد تخفیف داده شده و به راحتی می‌توانند از سایت کتاب خود را با تخفیف خریداری کنند. البته در شهرهایی که کتابفروشی و نمایندگی وجود دارد قطعاً برای حمایت از این کتابفروشی‌ها این کدها را نمی‌دهیم و این کدها با ارائه مدرک شناسایی و به صورت هدفمند ارائه می‌شود.

پایه‌های نشر دانشگاهی

” مشخصاً شما زیرمجموعه ناشران دانشگاهی و عضو هیات‌رئیس انجمن ناشران دانشگاهی هستید. چه موانع و چالش‌هایی برای ناشران دانشگاهی که محتوای کتاب‌های آموزشی و علمی تولید می‌کنند، وجود دارد و مسائل و

نگاه آگاهانه و برنامه‌ریزی شده وجود داشت؟ اساساً نشر دانشگاهی از چه زمانی باب شده است؟

از زمان دارالفنون چاپخانه دانشگاهی داشتیم و هدف این بود که استادانی که از خارج از کشور می‌آوردند، به دانشجویان تألیف کتاب هم یاد بدهند اما در زمان انتشارات دانشگاه تهران، دانشجویان را برای آموزش به خارج از کشور می‌فرستادند تا علم آموخته و برگردند و به تولید دانش بپردازند. از همان زمان برنامه‌ای وجود داشت که ما در عرصه صنعت و تولید علم و دانش بتوانیم به سمت استقلال پیش برویم. فعالیت‌های امروزه هم در تداوم برنامه‌هایی است که در گذشته وجود داشته است و ما هم چشم انداز خودمان را داریم که در سند ۱۴۰۴ تعیین شده تا ایران در منطقه حرف اول را بزند.

یکی از مشکلات نشر دانشگاهی این است که وزارتخانه‌ها اصرار دارند منابع لاتین معرفی کنند؛ در حالی که همان منابع بومی بر اساس سرفصل تولید شده و حتی کتاب‌ها برگزیده شده است اما باز هم اصرار بر این است که منبع خارجی را معرفی کنند که این موضوع با هدفمان که حمایت از تولید و انتشار علم در کشور است، در تضاد قرار دارد ولی متأسفانه این اهداف در سطح دانشگاه‌ها و وزارتخانه‌ها همراستای آن چشم اندازها نیست.

حمایت سیاستگذاران از «غیر ناشران»!

«وقتی از بیرون به معادلات و ماجرا نگاه می‌کنیم، می‌بینیم ناشرانی وجود دارند که در سال‌های مختلف کار خودشان را انجام می‌دهند و هیچ نظارتی در کار نیست که محتوای تولیدی را ارزیابی کنند و بی‌ارتباط با نهادهای علمی هم نیستند. آیا چنین وضعیتی امروزه حاکم است؟

من سیاستگذاران و ذی‌نفع‌های این حوزه را نقد می‌کنم

قانون کپی‌رایت است. در دانشگاه‌های کشور ما به هر دانشگاهی که مراجعه کنید یک واحد زیراکس به نام واحد انتشارات وجود دارد که آنجا کتاب‌های ناشران و خودشان را کپی می‌کنند. جزوه‌نویسی و رونویسی که امروزه در فضای مجازی گسترش پیدا کرده، صنعت نشر دانشگاهی را از بین می‌برد و سیاستگذاران ما در این حوزه‌ها اشرافی ندارند و با این وضعیت در آینده نه نویسنده کتابی می‌نویسد و نه مترجمان دیگر ترجمه می‌کند و محتوای غلط تولید می‌شود.

نظارتی که نیست!

«غیر از وزارت ارشاد، وزارتخانه‌های درمان و علوم هم متولی نظارت بر محتوای تولیدی علوم پزشکی هستند یا خیر؟ از لحاظ قانونی نظارتی در این خصوص ندارند؟

متأسفانه در حوزه تولید محتوای دانشگاهی هیچ نظارتی نداریم. هر کتابی را که بخواهید می‌توانید چاپ کنید و وزارت ارشاد مجوز صادر می‌کند. این کار به ناشران حرفه‌ای ضربی می‌زند و زمانی که دانشجویان این گونه کتاب‌ها را خریداری می‌کنند، برخورد کلیشه‌ای به وجود می‌آید که کار همه ناشران به این صورت است و این کار به کل بدنه صرف نشر آسیب می‌زند و زمانی که این گونه کتاب‌ها را می‌بینند، ممکن است به خودشان حق بدهند که آثار خوب ناشران دیگر را کپی کرده و در فضای مجازی منتشر کنند. در حوزه نظارت بر محتوا، سازمان و ارگانی وجود ندارد و از مزایای فضای مجازی این است که کمک می‌کند آثار بد شناسایی شده و فروش نرود. بنابراین می‌شود از نقاط قوت توسعه فناوری صنعت نشر دانشگاهی به این موضوع اشاره کرد.

نشر دانشگاهی تصادفی شکل نگرفت

«تاریخ شفاهی نشر دانشگاهی یکی از محورهایی است که آن را دنبال می‌کنیم. آیا نشر دانشگاهی، تصادفی شکل گرفت یا یک

یا در مسائل صنفی هم می‌تواند با شناسایی ناشرانی که کار را به‌درستی انجام می‌دهند کمک کند که اینها سخت و پیچیده نیستند. همچنین در زمینه‌های دیگری مثل امور داری و مالیات، وزارت ارشاد می‌تواند به ناشرانی که دارند خوب کار می‌کنند، کمک کند.

زمانی در آغاز انقلاب ایده‌هایی شکل می‌گرفت، سیاستگذاران به آنها وام می‌دادند تا دانش تولید کنند اما متأسفانه سیاستگذاران امروز در کشور ما حمایتی نمی‌کنند. یکی از چیزهایی که سیاستگذاری وزارت ارشاد می‌توانست انجام دهد ساماندهی قانون کپی‌رایت و مالکیت معنوی در فضای مجازی بود. همچنین در بعضی زمینه‌های تولید هم سیاستگذاران ما عقب هستند و روند جهانی در زمینه انتشار کتاب‌های کاغذی به این صورت است که بسیاری از ناشران صنعت نشر روند جدیدی را به‌ویژه در عرصه دانشگاهی دارند و آن روند پی‌بودی است یعنی چاپ بر اساس تقاضا که جاستین تایم در شرکت دل برای اولین بار آن را بنیانگذاری کرد و امروزه قوانین ما باید به‌روزتر شود و قوانین مربوط به حقوق مالکیت فکری در فضای مجازی هم نیاز است که در این زمینه به‌روز شوند.

کتاب‌های بی‌ارزشی که برای امتیاز علمی چاپ می‌شوند!

”ذهنیتی درباره ناشران دانشگاهی وجود دارد. این که کتاب‌هایی که از سوی ناشران دانشگاهی منتشر می‌شوند، نوعی امتیازدهی به برخی اساتید است. همان طور که مدارک تحصیلی فلاپی داریم، کتاب‌های فلاپی هم داریم که برای مؤلفین و مترجمین امتیازات علمی به دنبال دارد و محتوای آن کتاب هیچ ارزش علمی ندارد. این فرآیند را چه طور می‌شود تصحیح کرد و جلوی آن را گرفت؟“

تقاضا زیاد است و وزارت ارشاد هیچ نظارتی ندارد. قوانین امتیازدهی در سطح وزارتخانه و دانشگاه‌های ما

و این به منزله آن نیست که هیچ کاری صورت نگرفته اما ما باید به نقدها اشاره کنیم. اگر فرآیند طبیعی در صنعت نشر دانشگاهی به خوبی پیش برود، افرادی که این کارها را انجام می‌دهند خودبه‌خود حذف می‌شوند اما متأسفانه سیاستگذاران ما از طریق رانت نمی‌گذارند نقد شوند و همچنین عدم توزیع متوازن یارانه که باید سازوکار شفاف داشته باشد هم هست. سالیان سال پیشنهادهای مختلفی به صنعت نشر و وزارتخانه‌ها داده شده است و ما در حال حاضر در کشور چندین چالش را پشت سر گذاشته‌ایم که اولین مسئله، گران شدن کاغذ بود و دومین مسأله، تحریم‌ها بود که مواد اولیه در صنعت نشر گران شد. البته این موضوع مزیتی هم که داشت این بود که بسیاری از دانشگاه‌ها کتاب را برای امتیاز می‌خواستند و ۲۰۰۰ نسخه را چاپ و انبار می‌کردند و دیگر به دست مصرف‌کننده نمی‌رسید زیرا در آن زمان کاغذ و مواد اولیه ارزان و بودجه دولتی بود اما سیاستگذاری‌های غلطی وجود داشت. اما امروزه دیگر به این صورت نیست و بودجه بندی شده است که سیاست خوبی است. به نظرم اگر برخی از سیاست‌های حمایتی درست اجرا شود، می‌تواند مفید و سودمند باشد. اما مسئله دیگر مسئله کرونا است که ورود ناشران را به عرصه نشر الکترونیک تشدید کرده است. علی‌رغم تهدیدات جدی که در این زمینه وجود دارد به نظر بنده فرصت‌های زیادی هم وجود دارد و ناشرانی که کار خود را درست انجام می‌دهند، می‌توانند موفق شوند و تولید و انتشار دانش می‌تواند راه خودش را در آینده باز کند؛ به شرط آن که ذی‌نفعان نقش خودشان را درست انجام دهند. به طور مثال وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی کارش این نیست که در مسائل جزئی دخالت کند. بحث سیاستگذاری است و باید سیاستگذاری کند و اگر یارانه‌ای دارد، پست کتاب را رایگان کند و هر کس کتاب بیشتری پست کند، یارانه بیشتری بگیرد

**وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی کارش
این نیست که در مسائل جزئی دخالت
کند. بحث سیاستگذاری است و باید
سیاستگذاری کند و اگر یارانه‌ای دارد،
پست کتاب را رایگان کند و هر کس کتاب
بیشتری پست کند، یارانه بیشتری بگیرد**

در دو دسته بررسی کردم؛ عوامل کلیدی که مستقیم بر صنعت نشر تاثیر دارد و دسته دیگر عوامل پیش‌راه هستند که به صورت غیر مستقیم تاثیر دارند. از میان مجموعه عواملی که بررسی کردم دو عامل در صنعت نشر از دیرباز تا به امروز تاثیرگذار بوده است که یکی توسعه فرهنگی - سیاسی بوده و دوم مسائل مربوط به فناوری الکترونیک. بر اساس همین دو عامل ما یک ماتریس خواهیم داشت که می‌تواند در واقع ۴ سناریو ۱۴۰۴ را در صنعت نشر ما رخ بدهد. در حال حاضر از نظر فناوری به شدت رشد فزاینده‌ای داریم اما از نظر توسعه فرهنگی - سیاسی عقب افتاده‌ایم که نمونه بارز آن قانون کپی‌رایت است و اگر توسعه فرهنگی سیاسی در دانشگاه‌های ما رخ دهد، امیدی ایجاد می‌کند و باعث می‌شود دانشجو و استاد کتاب محور باشند و تقاضا را بالا برده و کشش ایجاد می‌شود و در نتیجه صنعت نشر می‌تواند به جلو حرکت کند. با توجه به این سناریو رشد نامتوازنی به‌ویژه در حوزه توسعه فرهنگی سیاسی داریم و امیدواریم که در طی سال‌های آتی رخ بدهد و اگر رخ ندهد معضلی که ما با آن مواجه هستیم، انتشار فایل‌ها در فضای مجازی و به هم ریختن توازن موجود در صنعت نشر است که منجر به تولید کتاب‌های بد شده و می‌تواند در آینده بد و بدتر هم شود و امیدواریم که این اتفاق نیافتد و ما به سمت توسعه فرهنگی - سیاسی پیش برویم.

هم اشتباه است. به طور مثال می‌گویند امتیاز مقاله بیشتر از کتاب است. یعنی یک کتاب تألیفی خوب که زحمت بیشتری می‌برد با یک مقاله به همه یک امتیاز داده می‌شود که این غلط است و باید در سطح وزارتخانه‌ها بازنگری انجام شود. حتی در کشورهای توسعه یافته نرم‌افزاری وجود دارد که اگر ۴ خط از یک مقاله شبیه مقاله دیگری باشد آن را رد می‌کنند اما متأسفانه سیاستگذاران و دانشگاه‌های ما خودشان را به روز نکرده‌اند و هر چقدر هم که تولید دانش داشته باشیم و رنکنینگ ما از نظر مقاله بالا باشد، اگر از آنها استفاده نکنیم کشورهای توسعه یافته از آن استفاده خواهند کرد. همچنین هزینه‌هایی که در بخش پژوهش‌های سالم انجام می‌شود اگر منجر به تولید آثار مکتوب نشود و مورد استفاده قرار نگیرد، بی‌فایده خواهد بود و استفاده آن را دیگران می‌برند و ما دوباره واردکننده می‌شویم یعنی تولید دانش صورت می‌گیرد و می‌رود آمریکا و دوباره به خود ما فروخته می‌شود.

” اگر شخص حقیقی و سرمایه‌گذاری بخواهد در حوزه نشر ورود پیدا کند آیا به لحاظ اقتصادی به صرفه است و به عنوان یک فعالیت اقتصادی سودده می‌شود آن را تعریف کرد و آیا شما چنین توصیه‌ای می‌کنید؟

بله از نگاه مدیریتی شما هر بیزنسی را که بخواهید راه‌اندازی کنید باید رسالتی وجود داشته باشید. بنابراین در صنعت نشر هم باید رسالتی باشد و اگر آن رسالت و آن اهداف را داشته باشد و بر اساس آن اصول وارد شود و کار حرفه‌ای انجام دهد به نظر بنده موفق می‌شود.

سناریوهایی برای آینده نشر

” نظر شما درباره آینده نشر چیست؟

در سال ۱۳۹۴ آینده پژوهشی انجام دادم که نتیجه پژوهش من نشان می‌داد که دو عامل در صنعت نشر تاثیرگذار بوده که مجموعه عوامل را من در صنعت نشر

در گفت‌وگو با حسین میرزایی مطرح شد

علم در خلأ به وجود نمی آید

زیستی که پزشکی هم یکی از آنهاست، گسترش دهد. همچنین مقوله‌ای داریم که تحت عنوان Social Science از آن نام برده می‌شود و در آن با دو نوع نظام معرفتی مواجه هستیم. چیزی که تحت عنوان Humanities در جهان غرب و در دانشگاه‌های غربی از آن نام برده می‌شود، با اغماض می‌توانیم از آن تحت عنوان انسانیت نام ببریم؛ هرچند من واژه علوم را در اینجا آگاهانه به کار نمی‌گیریم، زیرا تا حدودی کار را مخدوش می‌کند. بخشی نیز علوم اجتماعی - رفتاری است که این علوم از علوم اجتماعی، حوزه روانشناسی، اقتصاد، مدیریت و حوزه‌هایی از این جنس را دربرمی‌گیرد. بنابراین ما وارد قلمرویی می‌شویم و بحثی را دنبال می‌کنیم که مستلزم اکتساب تصورات جدی در این حوزه است و مجبوریم به حوزه‌ای از معرفت که همان فلسفه علم است، تن بدهیم. سخن از چیستی علم و سخن از این که علوم انسانی چیست و به چه معنا می‌توان از علمی بودن علوم انسانی سخن گفت، در ساحتی از معرفت قرار می‌گیرد که حوزه معرفت درجه دوم فلسفه علم می‌گویند.

علم در خلأ به وجود نمی آید

به هر دلیلی اگر قرار باشد که در مورد علوم انسانی و علم سخن بگوییم، ناچار هستیم که علم را یک پدیده و یک کنش اجتماعی بدانیم. همچنین علم امری نیست که در خلأ به وجود بیاید و رشد کند. کتاب ارزشمند محمدامین قانع‌ی‌راد با عنوان «اخلاقیات شعوبی و



رییس پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی طی گفت‌وگویی با نوشتار با تأکید بر این که نگاه حاکم بر علوم انسانی طی دهه‌ها انتقادی بوده است، می‌گوید: «علوم انسانی بر خلاف علوم پایه و فنی همواره از سوی حاکمیت‌ها مورد حمایت قرار نمی‌گیرد.» متن گفت‌وگوی دکتر حسین میرزایی را در ادامه می‌خوانید.

” برای شروع گفت‌وگو لطفاً ارزیابی کلی خود را درباره وضعیت علوم انسانی و نهادهای علمی کشور بفرمایید؟

همان طور که می‌دانید در ادبیات مربوط به حوزه علم پژوهی و علم‌شناسی تفکیک مفهومی‌ای بسیار بدیهی وجود دارد و گفته می‌شود ما یکی از اقسام معرفت را که وجه تجربی و آزمونی آن قوی‌تر از سایر وجوه است، تحت عنوان Science نام برده می‌شود. این تعریف از ابتدا توانست خود را در حوزه‌های علوم فنی و مهندسی و بعد از آن در حوزه‌های علوم پایه و علوم

از فلسفه ناشی می‌شود. کتابی توسط توماس اسپرینگز در سال ۱۹۷۶ تحت عنوان *Understanding Political Theories* «فهم نظریه‌های سیاسی» توسط آقای فرهنگ رجایی ترجمه شده و در سال ۱۳۷۷ توسط انتشارات آگاه به چاپ رسیده است. اسپرینگز بحث مهمی را بیان می‌کند و کلید مهمی درباره تحلیل افکار اندیشمندان علوم انسانی در اختیار ما قرار می‌دهد. او می‌گوید اگر بخواهیم این اندیشه‌ها را مطالعه کنیم، اولین چیزی که برای من مهم است، این نکته است که آنها دچار چه بحرانی بوده‌اند و مسأله و بحران و نابه‌سامانی آنها چه بوده است و آن را شناسایی کنیم. بعد از این مرحله، مرحله دیگری را ذکر می‌کند با عنوان ترسیم جامعه مطلوب و مرحله آخر هم نحوه‌گذاری است که این وضع خیالی و مطلوب را بیان می‌کند، یعنی شناخت وضع موجود و شناسایی بحران موجود در اندیشه



روحیه علمی» تقریباً پاسخی به همین بحث هاست. ایشان سعی کرده نسبتی که در حوزه تمدن اسلامی در باب علم و ساختارهای فرهنگی اجتماعی و فکری زمانه‌ای را که بخشی از حوزه تمدن اسلامی در درخشش خود قرار داشته است، مورد تأمل قرار دهد و همچنین روی اخلاقیات شعوبی به عنوان یکی از این خاستگاه‌های فکری، تمرکز جدی داشته است. ما نیاز داریم در باب علم سخن بگویم و تأمل کنیم. لذا بسترهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در این نگاهی که به جهان داریم، تأثیر بسزایی دارد و پشتوانه جهان‌بینی هاست که نوعی از علم خاص در آن رشد می‌کند.

سه نوع تعلق را در اینجا تأکید می‌کنم: اولین تعلق به مهار و کنترل است و دیگری تعلق به فهم است و سومی تعلق به رهابخشی. به نوعی می‌شود گفت که بخشی از چیزی را که هابرماس به عنوان پروژه ناتمام مدرنیته ذکر می‌کند، می‌توان در این فضا تجزیه و تحلیل کرد. به این معنا که قرار بود مدرنیته، هر کدام از این تعلقات را در جای خود قرار دهد. هر چند خود این بحث مورد نقد است. بحثی که وجود دارد این است که تعلق به مهار و کنترل به نوعی تجربه‌ای از دل آن بیرون آمده است و مهار طبیعت به نوعی معطوف به آن فضا است. تعلق به فهم ساحت علوم انسانی هم بیشتر در همین ساحت است و تعلق به رهایی هم در علوم انتقادی شامل می‌شود که خروجی‌های متفاوتی دارند. بنابراین، این که در جامعه به کدامیک از این ساحت‌های تعلق و در حوزه نظام معرفتی توجه داشته باشیم، احتمالاً خروجی‌ها و نوع علمی که در آن رشد می‌کنند، متفاوت است و نمی‌تواند جایی که هم بیش از هر چیز دیگر وجود دارد، انتظار علوم تکنیکی و ابزاری را داشته باشیم. به نظر می‌رسد که بخشی از حوزه تمدنی ما در حوزه فلسفه اسلامی تعلق به فهم در آن بیشتر از تعلق به مهار و کنترل است و علم به نوعی

پرسشی ۵۰ ساله!

واقعیت موضوع این است که بگوئیم برآیند این دو درست است. این سوال که توسعه ملی، دانشگاه را به وضعیت کنونی که شاهد آن هستیم، سوق داد یا این که دانشگاه، توسعه ملی ما را به یک چنین سمت و سویی برده است، پرسشی است که پنجاه سال پیش هم در آثار مجید تهرانیان مطرح بوده است.

بخشی از نسبت دانشگاه و علوم انسانی به دو گزاره اساسی که بنده تحت عنوان آزادی آکادمیک و استقلال آکادمیک از آن نام می‌برم، برمی‌گردد. به تناسب این که در دانشگاه استقلال آکادمیک و آزادی آکادمیک وجود داشته باشد، تولیدات علوم انسانی و اندیشه‌های علوم انسانی هم شکل خواهند گرفت. اگر این دو ویژگی آکادمیک، یعنی آزادی و استقلال، وجود نداشته باشد، دچار افول و چالش‌هایی در این خصوص خواهیم بود. به همین دلیل برخی از متفکران معتقدند که نمی‌توان از حاکمیت‌ها انتظار داشت که متولی علم باشند.

علوم انسانی بر خلاف علوم پایه و فنی - به دلیل این که به ساحت سیاسی و ساحت عملی معطوف است و زندگی سیاسی و اقتصادی آدم‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد - همواره از سوی حاکمیت‌ها مورد حمایت قرار نمی‌گیرد. راه رشد علوم انسانی و راهی که در این حوزه می‌شود از آن نام برد، استقلال آکادمیک است و بخشی از آن چیزی که در سنت حامیان علم و فناوری در طول تاریخ با عنوان موقوفه‌ها بوده است، نقش جدی این خاندان و خانواده‌ها در رشد علمی بوده است. اگر قرار باشد به یک تعالی در نظام علم فناوری و نظام دانشگاهی در خصوص علوم انسانی برسیم، لازم است که این حامیان نظیر آن چه موسوم به موقوفات مرحوم افشار بوده، توجه جدی به اندیشه‌ورزی و حمایت از اندیشه‌ورزان داشته باشند. در این وضعیت جدید این حامیان و موقوفات

نیاز داریم در باب علم سخن بگوئیم و تأمل کنیم. لذا بسترهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در این نگاه‌ها که به جهان داریم، تأثیر بسزایی دارد و پشتوانه جهان‌بینی‌هاست که نوعی از علم خاص در آن رشد می‌کند

اندیشمندان علوم انسانی و ریشه‌شناسی و تدوین آن و این که چرا این اتفاق افتاده است. این وضع خیالی وضع مطلوب آن چیزی است که می‌شود اندیشه اندیشمندان و آرمان‌های علوم انسانی را در آن دید. به نظر می‌رسد که این موضوع نیازمند آن است که در حوزه معرفتی و به خصوص در علوم انسانی در یک پیکربندی کلی نظام دانش به سنت آلمانی توجه کنیم که این بحث در ارتباط با یک منظومه و منظومه‌های دیگر است که جایگاه پیدا می‌کند و بحث‌های مهمی که جایگاه خاص خودش را پیدا می‌کند.

سه کتاب را در اینجا معرفی می‌کنیم. نخست، کتابی که در پایان سال ۱۳۹۸ از استاد رضا داووری اردکانی با عنوان «درباره علوم انسانی» که کتاب بسیار ارزشمندی است. دومین کتاب «دباره نظام دانش» و سومین کتاب تحت عنوان «دانشگاه‌ها، ارتباطات و توسعه ملی در ایران» تدوین شده است. این سه کتاب به نوعی بخشی از مباحثی را در حوزه علوم انسانی و مباحث نظیر آن را بیان می‌کنند که در بین دانشگاه و علوم انسانی و همچنین بین دانشگاه و توسعه ملی نظریه ساده‌ای وجود دارد و تئوری‌های که معمولاً صورت می‌گیرد به نام بازتاب یا شکل‌دهی است که مدعای اصلی آن این است که آن چیزی که در یکجا وجود دارد، بازتابی است از یک وضعیتی که در آنجا مستقر است و شکل‌دهی بر عکس آن است.

در کشور تکثیر شود، زیرا ما در حال حاضر چنین چیزی را نداریم. به طور عمده مظاهر عینی حامیان یعنی ساختمان‌سازی‌ها در این حمایت‌ها وجود دارد و امیدواریم با همت حامیان به این سمت توجه بیشتری شود، زیرا به استقلال آکادمیک و آن استقلال آکادمیک به آزادی آکادمیک کمک می‌کند.

اگر بخواهیم میوه و محصول را داشته باشیم لازمه آن پیش‌نیازهایی است که باید وجود داشته باشد و در یک تعامل بین تاریخ علم، جامعه‌شناسی علم و فلسفه علم نیازمند هستیم که یک حوزه علوم رشته‌ای متقاطع به وجود بیاورند که بتوانیم به سوالات اساسی در حوزه علوم انسانی، چالش‌ها و نحوه رشد و تعالی آنها پاسخ دهیم و روز به روز به ارتقاء کشور کمک کنیم.

گفتمان حاکم بر علوم انسانی انتقادی است

” آثاری که در پژوهشکده مطالعات فرهنگی

و علوم اجتماعی منتشر کردید، عمدتاً در حوزه دانشگاه و علم در ایران بوده است.

گفتمان علم، علوم انسانی در ایران معاصر را

در چه مواردی می‌شود دسته‌بندی کرد و چه

گفتمان‌هایی در این یک سده اخیر نسبت به

علوم انسانی در کشور ما وجود داشته است؟

در سیر تصویری که در نوع نگاه به دانشگاه در جامعه

ما صورت گرفته است - از آن چیزی که از سال ۱۳۱۳

در دانشگاه اتفاق افتاده است و تأسیس دانشگاه تهران

است - تاکنون فراز و فرودهای جدی را می‌بینید که

در آنجا نقد دانشگاه امر اساسی و بدیهی است. در

دهه ۱۳۱۳ دغدغه این که دانشگاه، دانش‌کار بردی و

کارآمدی ندارد، در نوشتارها و جستارهای اصحاب

اندیشه وجود دارد و نوع نگاه به دانشگاه و نوع فضای

حاکمی که در ارزیابی دانشگاه صورت می‌گیرد، یک

نگاه انتقادی است. در همان دهه‌ها بعضی‌ها علوم را

در کشور به خصوص علوم انسانی را ایدئولوژی زده

می‌دانند و منتقدانی در حوزه‌های مختلف وجود دارد

که در میان این منتقدان هم فارغ‌التحصیلان رشته‌های

فیزیک و فنی مهندسی هستند و هم فارغ‌التحصیلان

حوزه‌های علوم انسانی. بنابراین در باب حوزه علم

کشور از سال ۱۳۱۳ به عنوان سال تأسیس دانشگاه

تهران که چیزی حدود ۸۰ سال از آن می‌گذرد، فراز

و فرودهایی را در تحولات نظام دانشگاهی در حیات

سیاسی اجتماعی ایران داشته‌ایم. آن چه در توسعه

علمی و پیشرفت علمی در کشور داریم، محصول

فارغ‌التحصیلانی است که در دهه‌های مختلف از

۲۰-۳۰ گرفته تا دهه ۴۰ و برنامه‌های توسعه‌ای و

کارهایی که در حوزه برنامه سوم توسعه صورت گرفته

است. آن چه هست ما در وضعیتی به سر می‌بریم

که گفتمان حاکم در حوزه علوم انسانی از جمله

گفتمان‌های انتقادی است و بخشی از آن هم در

اندیشه اندیشه‌ورزانی مثل مرحوم آل احمد در دهه

۴۰ و مرحوم شریعتی در اواخر دهه ۴۰ است. وجه

انتقادی و گفتمان انتقادی علوم انسانی در کشور ما از

ابتدا تا به حال خیلی پررنگ بوده است.

دودستگی در حیات سیاسی روشنفکری و

حیات سیستمی آموزش علوم انسانی

با ملاحظه خصیصه فوق‌الذکر باید دید که چه تبعاتی

برای جامعه ما داشته است. در مورد گفتمان‌های علوم

انسانی در ساحت فکری و اندیشه‌ای می‌شود به یک

نحو صحبت کرد و در ساحت آکادمیک و دانشگاهی

نیز به یک نحو دیگر. زمانی که بحث از تأسیس

مؤسسه تحقیقات علوم اجتماعی در سال ۱۳۳۷

صورت می‌گیرد که هسته اولیه شکل‌گیری دانشکده

علوم اجتماعی است و افرادی نظیر غلامحسین

صدیقی و احسان نراقی در آن مشارکت دارند، علوم

اجتماعی رویکرد تکنوکرات دارند. در این دوره است

که سراغ مطالعه روستاها می‌روند و پرسشنامه‌هایی

در این خصوص تنظیم می‌کنند. اگر این دوگانه حیات

سیاسی روشنفکری و حیات سیستمی در آموزش علوم

به عنوان علم مطرح می کنند و داعیه این را دارند که به همه نیازهای ما پاسخ بدهند. لذا ما به لحاظ ساختاری نمی توانیم تفکر کنیم و در نتیجه علوم انسانی هم در این ساختار فعلی نمی تواند رشد و توسعه پیدا کند.

دوستانی که به امتناع اندیشه اعتقاد دارند، بحث های آنها از باب این است که ما دچار خوشبینی نشویم. بنابراین من نگاه ساختاری را در تاریخ اندیشه مهم می دانم و این که با اغماض تحت عنوان امتناع از آن نام برده می شود، بهره خودم را از آن می برم. البته باید به این نکته توجه کنیم که هر چند بخشی از نکات درست است اما اگر قرار باشد از دل این امتناع، به انفعال برسیم خطرناک ترین کار ممکن است که متأسفانه در بسیاری از موارد این اتفاق می افتد. ما یک انفعال تاریخی داشته ایم و اگر از این به بعد همان انفعال را داشته باشیم، این نقض غرض است، یعنی نقض خود اندیشمندانی است که اندیشه ورزی می کنند و نگاه فعال دارند. اما متأسفانه بیش از این که بخواهد چنین وجه انتقادی به وجه بهره برداری در راستای گره گشایی ها و حل معضلات کشور بینجامد، متأسفانه به یک فیگور تبدیل می شود و اندیشه ورزی و توقعاتی که در آثار ارزشمندی که منتقدان به همین حوزه شاهد آثارشان هستیم، ناقض آن محصول می شود.

نباید خودمان را تحقیر کنیم

” به لحاظ اجتماعی امروزه دانشگاه ها بیشتر نظام های بروکراتیک هستند؛ یعنی دانشگاه های ما یک ساختمانی هستند که فرآیندهای اداری در آنها در جریان است و معمولاً کمتر به عنوان موقعیت اندیشه محسوب می شوند و تحقیقاتی که امروزه در خروجی دانشگاه ها و در کتاب هایی که علوم انسانی می بینیم، عموماً مباحث ترجمه است. نظر شما در این رابطه چیست؟

برخی معتقد هستند اساس ساختارهای فرهنگی و اقتصادی در جامعه ما به گونه ای است که ما قادر نیستیم هیچ معضلی را در جامعه به صورت یک مسأله جدی مطرح کنیم و لاجرم به صورت گذرا با آن مواجه می شویم و به همین دلیل قادر به فکر کردن نیستیم

انسانی و به خصوص علوم اجتماعی را نگاه کنیم، می بینیم که یک نوع تمایز و دودستگی وجود دارد. ما تعبیر از دانشگاه را خدمت به سیستم می دانیم که از بخشی از آن هم ممکن است گریزی نباشد - یعنی دانشگاه باید بتواند در حوزه علوم انسانی نیاز جامعه را هم در ساحت سیستمی و هم در ساحت فکری پاسخ دهد. این طرد و نفی هایی که وجود دارد، جزء خطاء و بحران و ناکارآمدی برای حوزه علوم اجتماعی به وجود نمی آید و هر کدام از آنها در جای خود مورد اهمیت است و باید بتوانند در یک تعادل و تعامل و چه در حوزه سیستمی و چه در حوزه روشنفکری عالیم اجتماعی روح زمانه خود باشد.

علوم انسانی در ایران بی معناست!

برخی معتقد هستند اساس ساختارهای فرهنگی و اقتصادی در جامعه ما به گونه ای است که ما قادر نیستیم هیچ معضلی را در جامعه به صورت یک مسأله جدی مطرح کنیم و لاجرم به صورت گذرا با آن مواجه می شویم و به همین دلیل قادر به فکر کردن نیستیم. وقتی ما نمی توانیم در جامعه تفکر کنیم و معضلی را به مسئله تبدیل کنیم، اساساً شکل گیری، رشد و توسعه علوم انسانی بی معنی است، چون دو ابزاری در جامعه وجود دارد که به نوعی خود را به جای علم مطرح می کنند و خود را در حالی که شبه علم هستند،

و اجتماعی آموزش عالی و علم و فناوری در منطقه باشد. امیدواریم که بعد از این که این فاز را در فضای زبان فارسی گسترش دادیم، بتوانیم وارد آن فاز هم بشویم و ظرفیت‌هایی را که در کشور داریم، در قالب زبان‌های دیگر به خصوص انگلیسی و عربی که یک مزیت نسبی هم در حوزه منطقه و در حوزه جهانی می‌تواند به وجود بیاورد، دارا بشویم. در مطالعات آموزش عالی به یک اشباع نسبی رسیده‌ایم اما جای کار دارد و کار را ادامه می‌دهیم. ما فضای خود را در علوم پیشرو در حوزه مطالعات فرهنگی اجتماعی علم و حوزه مطالعات فرهنگی اجتماعی و فناوری به صورت گسترده‌تر ایجاد می‌کنیم تا بتوانیم همان کاری که در حوزه آموزش عالی ایجاد شد - چه در قالب تعبیر و چه ترجمه - در حوزه مطالعات فرهنگی اجتماعی علم و فناوری را که دو ساحت متفاوتی هستند، با کمکی که صاحب‌نظران علوم انسانی انجام دادند، طی کنیم و قدم‌هایی را برداریم.

بنده با شما مخالفم. چنین چیزی نیست. نمی‌شود زمانی که خودتان در دانشگاه هستیید دانشگاه را مهد اندیشه بدانید و زمانی که دیگر خودتان در آنجا نیستید، مهد بروکراسی و ساختمان ببینید. همه اندیشمندان از دانشگاه هستند و ما در حوزه علوم انسانی و در تمام حوزه‌های علوم فراز و فرودهای بسیاری را داریم. ما نباید خودمان را تحقیر کنیم. بنده وضعیت کشور را وضعیتی بحرانی در اینجا ذکر نمی‌کنم و می‌گویم کشور ایران به لحاظ تعداد فارغ‌التحصیلان و توانمندی‌های علمی در همه حوزه‌ها در یک تراز قرار دارد. مشکل ما این است که می‌خواهیم خود را با سایر کشورها مقایسه کنیم که ممکن است فاصله چندانی نباشد. بنابراین سطح علوم انسانی و علوم اجتماعی ما اصلاً کم نیست. سطح اندیشه اجتماعی و سیاسی در جامعه ایران بسیار پیشرو و پیش‌تاز است که به طور قطع بخشی از آن از دانشگاه آمده است اما بخشی از چالش‌ها هم وجود دارد که پاسخ داده نشده است. علم یک محصول اجتماعی و سیاست‌گذاری علم، یک رشته در علوم انسانی است و اگر سیاست‌گذاری علم و فناوری را درست انجام داده باشیم، آن چیزی که امروزه بر سر کشور آمده است، در نمی‌آید.

” کتاب‌هایی که شما در پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی منتشر کرده‌اید، چقدر توانسته است مسئله علم و نهاد دانشگاه را به عنوان یک مسئله مهم و مسئله‌ای که در علوم اجتماعی باید به آن توجه کنیم، مطرح و کمک کند که بتوانیم این فرآیند را در چند دهه اخیر رصد کنیم؟

کم و بیش این حوزه بوده است اما تمرکزی که در این ۵ سال اخیر در حوزه مطالعات فرهنگی و اجتماعی آموزش عالی داشته‌ایم، به لحاظ حجم، کیفیت و کمیت کار بی‌نظیری بوده است و بنده آرزویم این بود که در اینجا مرکز تخصصی مطالعات فرهنگی

گفت و گو با بهروز محمودی بختیاری

غفلت تاریخی از تدوین دستور زبان فارسی

مطالعاتی را که درباره زبان فارسی انجام شده، می‌توان به چهار بخش تقسیم کرد. اولین مورد حرکت‌هایی است که در دنیا برای فرهنگ‌نویسی زبان فارسی صورت گرفته که آغاز آن به دوران سرودن شاهنامه برمی‌گردد. آن زمان لغت «فرس اسدی» را که نوعی فرهنگ لغت است، برای زبان فارسی داشتیم. سپس در هندوستان تعداد زیادی فرهنگ لغت نوشته شده و سنت فرهنگ‌نویسی تا دوران فرهنگ نظام که سید محمدعلی داعی‌الاسلام آن را می‌نویسد در هند ادامه دارد. بعد از آن هم سنت نوشتن لغتنامه با دهخدا در کشور خودمان امتداد پیدا می‌کند. بعد از آن دستورنویسی را برای زبان فارسی داشته‌ایم که به طور مشخص توسط غیر ایرانی‌ها انجام شده است، زیرا احساس می‌کردیم نیازی به آن نداریم. دستورشناسی‌های مدرن و امروزی در هندوستان توسط میسیونرهای انگلیسی شروع شد زیرا فارسی، زبان دیوانی و حرفه‌ایی در هندوستان بود و انگلیسی‌ها لازم بود که با این زبان آشنا باشند و به نیروهای خود بیاموزند. اما در فاز بعدی، بعد از دستورنویسی، آموزش فارسی‌نویسی شروع می‌شود، یعنی کتاب‌های آموزش زبان فارسی که مربوط به قرن بیستم هستند و کتاب‌های کمک‌درسی آموزش زبان فارسی که متعلق به قرن ۲۱ هستند. می‌توان گفت ما نزدیک به ۱۲ قرن تاریخ فرهنگ‌نویسی، نزدیک به ۱۰ قرن تاریخ دستورنویسی برای زبان فارسی داریم. هر



«تدوین کتاب‌های آموزش زبان فارسی اهمیت بسیاری برای زبان‌آموزان غیر ایرانی دارد که طی سال‌ها مورد غفلت قرار گرفته است یا کتاب‌های تدوینی کیفیت لازم را نداشته‌اند و پاره‌ای از موارد این وظیفه را به غیر ایرانیان واگذار کرده‌ایم.»

بهروز محمودی بختیاری، استاد دانشگاه، در یکی از نشست‌های گفت‌وگوی فرهنگی درباره کتاب که توسط سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی برگزار می‌شود، درباره «کتب آموزش زبان فارسی در خارج از ایران صحبت کرده است که در ادامه مشروح این نشست را می‌خوانیم.

” امروزه با پدیده‌ای روبه‌رو هستیم که همه زبان‌ها آن را دنبال می‌کنند و آن آموزش زبان کشور خود، برای بیگانگان است. تلاش‌هایی در سال‌های گذشته در ارتباط با آموزش زبان فارسی برای کسانی که خارج از کشور بوده و به این زبان علاقه‌مند هستند، صورت گرفته است. ابتدا بفرمایید این فرآیند چگونه طی شده و چه سابقه و تاریخچه‌ای دارد؟

و همچنین در سال ۱۸۸۳ الکساندر خوشکوبه زبان فرانسه کتابی را نوشته و نمونه‌های فراوان دیگری که در طول سال‌های ۱۸۵۰ تا ۱۸۹۰ نوشته شده، وجود دارد اما معروف‌ترین کتاب دستور مفصلی که به درک بهتر آموزش زبان فارسی کمک می‌کرد، کتاب Higher Persian Grammar است که در سال ۱۹۱۹ به وسیله فیلات که افسر ارتش انگلیس است و در هند خدمت می‌کرد، نوشته شده است. اما از سال ۱۹۱۰ آرام‌آرام پدیده دیگری به وجود می‌آید و آن آموزش فارسی زبان گفتاری است که برای اولین بار تلاش می‌کنند که نمایشنامه‌های موجود را به زبان فارسی ترجمه کنند. ایرانشناس معروف انگلیسی اثر مهمی را از آثار میرزافتحعلی آخوندزاده به نام «حاجی مرشد کیمیاگر» که نمایشنامه بوده است، ترجمه می‌کند و همین موضوع باعث می‌شود نمایشنامه‌های ایرانی آرام‌آرام ترجمه شوند. اگر بخواهیم اولین کتاب آموزش زبان فارسی را نام ببریم، کتاب «منشی فارسی» اثر فرانسویس گلاوین است؛ همان کسی که اولین بار گلستان سعدی و طوطی‌نامه را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است. او هم افسر ارشد انگلیسی بود که در هندوستان خدمت می‌کرد و این نخستین کتاب

بدون هیچ تلاش و جنگی در بسیاری از کشورهای اطراف خود فارسی را به عنوان زبان دوم تثبیت کرده بودیم که هند معروف‌ترین و موفق‌ترین آنهاست

چند که مرحوم استاد ایرج افشار در مقاله‌ای اروپاییان را صاحب یک سنت ۳۵۰ ساله برای نگارش دستور زبان فارسی می‌داند و همچنین سنتی ۲۰۰ ساله برای نوشتن کتاب‌های درسی زبان فارسی داریم و در آموزش زبان فارسی سابقه‌ای ۱۰۰ ساله داریم و برای فارسی با اهداف ویژه هنوز به ۵۰ سال هم نرسیدیم یعنی علم جدیدی برای ماست.

” کتاب‌هایی که سابقه ۱۰۰ ساله در آموزش زبان فارسی دارند چه سبک و سیاقی داشته‌اند؟

در سال ۱۸۸۸ قدیمی‌ترین کتاب انگلیسی برای آموزش زبان فارسی نوشته شده است که همان کتاب معروف «شکرستان در صرف و نحو فارسی» سر ویلیام جونز است که خودش را یونس آکسفوردی معرفی کرده است. همچنین کتاب‌های دستوری دیگری که در سال ۱۸۵۰ توسط هندی‌ها نوشته شد



این مراکز ارتباط و همکاری داشته است؟

باید چند نکته را در آموزش زبان فارسی در نظر بگیریم. اول این که آموزش زبان فارسی در حال حاضر با کتاب‌های قدیمی‌ای دیگر فایده‌ای ندارد. زمانی در مدارس خارج از کشور برای آموزش دانشجویان از کتاب‌های اول دبستان استفاده می‌کردند و در نظر نمی‌گرفتند که این کتاب‌ها مناسب تدریس در دانشگاه نیست. دوم این که این کتاب‌ها، در واقع کتاب‌های آموزش سواد است، نه کتاب آموزش زبان. مسأله دوم این که کتاب‌هایی که در آموزش زبان فارسی وجود داشت کسی را به عنوان true beginner یعنی کسی که چیزی از زبان نمی‌داند، در نظر نمی‌گرفتند و فرض بر این بود که الفبا، خط و الگوی نگارش زبان فارسی را می‌داند. در حال حاضر بنیاد سعدی که یکی از متولیان آموزش زبان فارسی در خارج از کشور است، کتاب‌هایی را به نام «گام اول» چاپ کرده است که افراد یاد می‌گیرند چگونه با حروف فارسی آشنا بشوند و روی خط از راست به چپ بنویسند. همان طور که می‌دانید خط فارسی یکی از دشواری‌های آموزش زبان فارسی است زیرا خط فارسی هم روی کرسی نوشته می‌شود و هم نقطه و هم اعراب دارد، یعنی تمام دشواری‌هایی را که یک خط می‌تواند داشته باشد، در خط فارسی و عربی و خطوط امثال آن دیده می‌شود. خوشحالیم که علاوه بر کتاب‌هایی که در ایران نوشته می‌شود، همکاران ما در خارج از کشور هم کتاب‌های خوبی را در این زمینه نوشته‌اند؛ به طور مثال کتاب «فارسی شیرین است» که ویرایش دوم آن نوشته خانم شعبانی جلیلی و همکارشان جزو کتاب‌های خوب آموزش زبان فارسی است. همچنین کتاب Persian in bus نوشته خانم صدیقی و همچنین کتاب Spoken Persian جزء کتاب‌های مفید در این حوزه است. البته دو الی سه دستور زبان فارسی هم به وسیله استادان خارج از کشور نوشته شده است که به طور مشخص می‌توانم دستور آقای

آموزش زبان فارسی بود که در هندوستان به چاپ رسید.

تثبیت زبان فارسی بدون تلاش و جنگ

خود ما چه سابقه‌ای در آموزش زبان فارسی داریم؟ متأسفانه در این زمینه سابقه آنچنانی نداریم، چون فرانسه و انگلیس استعمارگر بودند، برای تثبیت زبان خود تلاش می‌کردند، زیرا برای استعمار کشورهای دیگر باید این زبان را یاد می‌دادند. ما استعمارگر نبودیم و بدون هیچ تلاش و جنگی در بسیاری از کشورهای اطراف خود فارسی را به عنوان زبان دوم تثبیت کرده بودیم که هند معروف‌ترین و موفق‌ترین آنهاست. همچنین کشورهای حاشیه خلیج فارس و آسیای مرکزی هم فارسی زبان بوده‌اند و هنوز هم تعداد قابل توجهی از فارسی‌زبانان آنجا زندگی می‌کنند.

آبرفتن کرسی‌های زبان فارسی

آیا آماری از وضعیت مراکزی که آموزش زبان فارسی را در خارج از کشور انجام می‌دهند، وجود دارد؟ این که چه دانشگاه‌هایی و کرسی‌هایی وجود دارد؟

متأسفانه آمار نسبت به سال‌های گذشته کمتر شده است. می‌دانیم که سال‌های پیش از انقلاب کرسی‌های آموزش زبان فارسی در خیلی از کشورها گسترده‌تر از حال حاضر بوده است اما با توجه به قطع روابط، کاهش قابل توجهی یافته است اما هنوز هم بسیاری از دانشگاه‌های معتبر آمریکا از جمله دانشگاه هاروارد که مرکز مطالعات خاورمیانه را دارد، دانشگاه جورج تاون رشته زبان ادبیات فارسی را دارند و آن را تدریس می‌کنند. همچنین در مریلند آمریکا، مرکزی به نام «روشن» در امر آموزش فارسی و دانشگاه کالیفرنیا در ارواین که آقای تورج دریایی مدیریت می‌کنند و خانم صدیقی که در دانشگاه ایالتی پورتلند هستند، وجود دارد.

سطح این آموزش‌ها به چه حدی است و آیا کشور ما برای تامین تولید محتوای آموزشی با

کسی می‌تواند ادعا کند که صاحب مولوی است که بتواند آثار مولوی را بخواند. اگر ترکیه ادعا می‌کند که صاحب مولوی است، باید ثابت کند که مردمانش می‌توانند مثنوی را بخوانند

کتاب‌های درسی خوب به یک سری کتاب‌های فارسی برای اهداف ویژه احتیاج داریم که به ما کمک کنند بچه‌ها را با اصطلاحات تخصصی زبان فارسی هم آشنا کنیم. فکر می‌کنم ما وظیفه مهمی را باید انجام دهیم: اول این که تاریخ آموزش زبان فارسی را تدوین کنیم که معلوم شود کتاب‌هایی که امروز در آموزش زبان فارسی چاپ می‌شوند، اتفاقی نبوده و دوم این که آثار موجود را جمع‌آوری کرده و از بین آنها بهترین را انتخاب کنیم. **”ناشرانی مانند آکسفورد همواره در آموزش زبان انگلیسی در کتاب‌های جدید روش‌های جدیدی را عرضه می‌کنند و کتاب‌های قبلی همواره ویرایش می‌شود. آیا این شیوه و الگو در آموزش زبان فارسی هم وجود دارد؟**

متأسفانه خیر. اگر آکسفورد متولی آموزش زبان انگلیسی باشد، به طور منطقی دانشگاه تهران هم باید متولی آموزش زبان فارسی باشد اما حتی انتشارات موسسه لغتنامه دهخدا که متعلق به دانشگاه تهران است، امکان ظهور کتاب‌هایی به وسعت کتاب آکسفورد را نداشته است. آکسفورد انواع و اقسام لغتنامه‌ها، کتاب‌های خواندن و شنیدن و کتاب‌های مهارت‌های چهارگانه را در سطوح مختلف کار می‌کند که ما متأسفانه نداریم. مگر این که تشکیلاتی مثل جهاد دانشگاهی که یک ذات دانشگاهی هم دارد، بتواند متولی آموزش زبان فارسی شود و در این حوزه قدم پیش بگذارد و این کار را انجام دهد.

چه کسی صاحب مولانا است؟

”درباره مشاهیر زبان فارسی بسیار می‌بینیم که کشورهای مختلف مشاهیر ما را مصادره می‌کنند. مثلاً مولانا یا نظامی. چه تلاش‌هایی در این زمینه صورت گرفته است که این مشاهیر زبان فارسی در جهان معرفی شوند.

در کشورهای مختلف دنیا پدیده‌ای تحت عنوان میراث فرهنگی معنوی را داریم. مثلاً چهارشنبه‌سوری و

سعید یوسف را معرفی کنیم اما همه اینها به گرامرهایی که خانم لمبتون در سال ۱۹۵۰ نوشته شده و گرامر بسیار مهمی که مرحوم پروفیسور ژیلبر لازار در دهه ۱۹۶۰ برای زبان فارسی نوشته و چاپ شده است، برمی‌گردد. همچنین در دهه ۱۹۹۰ کتاب بسیار مهم پروفیسور ویلر نکستون به نام *An introduction to Persian* که هنوز هم در بسیاری از دانشگاه‌های آمریکا کتاب درسی است و مدت‌ها هم کتاب *Modern Persia* روبینچیک در کل اتحادیه شوروی در آن زمان تدریس می‌شد. اما واقعیتی که باید در نظر بگیریم این است که فارسی زبانی نیست که بخواهیم به شیوه زبان‌های کلاسیک آن را آموزش بدهیم زیرا نسل جدید و فرزندان ایرانی ساکن آمریکا و کانادا داریم که می‌خواهند با زبان و فرهنگ مادری ارتباط داشته باشند. علاوه بر این زبان فارسی امروزه برای بسیاری جذاب شده است؛ به‌ویژه برای کسانی که می‌خواهند در ایران تحصیل کنند. به طور مثال در دانشگاه‌های مختلف کشور به‌ویژه در دانشگاه‌های پزشکی خواهان فراگیری زبان فارسی را داریم. حتی در هند که زمانی از ایران دانشجو می‌پذیرفت، امروزه شرایطش به جایی رسیده است که دانشجویهای خود را در رشته پزشکی به ایران می‌فرستد، زیرا کیفیت آموزش پزشکی در ایران بالاتر و هزینه‌ها پایین‌تر است که این موضوع تدوین کتاب‌های فارسی برای اهداف ویژه را ایجاب می‌کند و ما احتیاج به psp داریم، یعنی در کنار دیکشنری و

باشد زیرا ایران تشکیل شده است از اقوام، ادیان و باورهای مختلف و البته آقایان و بانوان. بنابراین باید در کتاب‌های درسی رنگارنگ بود و از همه این عناصر بهره گرفت. در کتاب‌های درسی موضوعی با عنوان نشانه‌شناسی فرهنگی را لحاظ می‌کنیم. به طور مثال اگر در کتاب‌های آموزش زبان فارسی یک آقای دکتر داریم حتماً یک خانم دکتر هم داشته باشیم و حقوق افراد می‌تواند در متون کتاب‌های درسی متجلی شود. این موضوع در کتاب‌های قدیمی آموزش زبان فارسی اشکالی بود که بقیه اقوام و جنسیت‌ها دیده نمی‌شد اما در حال حاضر تلاش می‌شود که این کار انجام شود و ما باید در تدوین کتاب‌های بعدی خود این موضوع را لحاظ کنیم و در این راستا بنده به همراه خانم شعبانی جلیلی کتابی را تألیف می‌کنیم تحت عنوان Persian made easy که تلاش می‌کنیم در آن این مقوله‌ها در نظر گرفته شود.

” با توجه به کاستی‌ها و تلاش‌هایی که در گذشته صورت گرفته است، فکر می‌کنید برای تأمین محتوای مناسب برای ناشران دانشگاهی و کسانی که برای آموزش زبان فارسی در خارج از کشور تلاش می‌کنند، چه تلاش و فعالیتی باید صورت بگیرد؟

در رشته آرفا (آموزش زبان فارسی) خوشبختانه تا مقطع دکتری در کشورمان وجود دارد. درسی در این رشته وجود دارد به نام تهیه و تدوین مواد درسی یعنی مواد درسی به طور تصادفی و بی‌هدف انتخاب نمی‌شود و در برنامه درسی گذاشته نمی‌شوند و هر متن باید علاوه بر اطلاعات واژگانی حاوی اطلاعات فرهنگی و دستوری نیز باشد. یعنی هم اطلاعات زبانی بدهد و هم اطلاعات کاربردی. به طور مثال در دیالوگ‌هایی که برای هر کتاب درسی می‌نوشتیم، تعارف را هم می‌گنجاندیم، زیرا یک مقوله فرهنگی است و تلاش می‌کردیم به افراد نشان دهیم که ما فقط

میراث فرهنگی معنوی ماست و زبان فارسی هم میراث معنوی ما به حساب می‌آید و کسی می‌تواند ادعا کند که صاحب مولوی است که بتواند آثار مولوی را بخواند. اگر ترکیه ادعا می‌کند که صاحب مولوی است، باید ثابت کند که مردمانش می‌توانند مثنوی را بخوانند. اینجاست که موفق نمی‌شوند. یا به لحاظ پاسپورت اقبال لاهوری ساکن هند بوده است و در انگلیس درس خوانده و زمانی که از انگلستان برمی‌گردد، کشورش با عنوان پاکستان جدا شده است. حالا این آدم اهل کجاست؟ من می‌گویم اهل آن کشوری است که بزرگ‌ترین آثارش به آن زبان نوشته شده است. بزرگ‌ترین آثار درخشان اقبال همگی به زبان فارسی است. نظامی در آذربایجان مدفون است اما تمام آثار درخشان او به زبان فارسی است. حتی ابن سینا که قانون و شفاء را به عربی نوشته در همدان مدفون است، ما براین اساس نمی‌توانیم ادعا کنیم ایشان مال ما بوده است اما دانشنامه‌های عالی که شاهکار ابن سینا است، به زبان فارسی است.

باید در کتاب درسی رنگارنگ بود

” به نظر نمی‌رسد که آموزش زبان فارسی باید پشتوانه چنین میراث فرهنگی‌ای باشد؟

باید در کتاب‌های درسی برنامه‌ریزی داشته باشیم که کودکان بدانند که فارسی یادگرفتن فقط برای خواندن و نوشتن نیست. به طور مثال در کتاب‌های درسی «مجموعه فارسی بیاموزیم» که یک مجموعه یازده جلدی بود و توسط آقای ذوالفقاری و آقای غفاری و بنده نوشته شده است و نزدیک به ۲۰ سال کتاب درسی آموزش زبان فارسی بود. ما در این کتاب از اقوام مختلف ایرانی از جمله درس‌های مختلف از علی دایی، لوریس چکنوااریان، پروین اعتصامی، حضرت زرتشت مطلب داشتیم و در واقع تلاش کرده بودیم که همه فارسی‌زبان‌ها و علاقه‌مندان فرهنگ ایرانی را پوشش دهد و نه فقط مخصوص خود ما

زبان درس نمی‌دهیم. همچنین بسیاری معتقدند به جای آرفا باید آروفا درس داد یعنی به جای آموزش زبان فارسی باید آموزش زبان و فرهنگ ایرانی که همه بتوانند از آن بهره ببرند و کتابی که آماده کرده‌ایم تحت عنوان «کاغذ اخبار» که آموزش زبان فارسی از رهگذر مطالعه متون روزنامه‌ای است.

ادبیات ناشناخته!

” به نظر شما ادبیات معاصر ایران چقدر در دنیا شناخته و ترجمه شده است و چه وضعیتی دارد؟

اوایل قرن بیستم شاهد ظهور ترجمه بزرگ‌ترین کتاب‌های ادبی خود به زبان انگلیسی هستیم. مثلاً رونالد الین نیکلسون کل مثنوی را ترجمه می‌کند یا برادران وارنر کل شاهنامه را ترجمه می‌کنند که این اتفاق بسیار مهمی است. همچنین رباعیات باباطاهر در سال ۱۹۰۰ ترجمه می‌شود و سپس آرام آرام بقیه متون ما ترجمه می‌شوند.

متأسفانه در حوزه نمایشنامه خیلی دیر وارد عرصه می‌شویم. اولین نمایشنامه امروزی که به وسیله یک نویسنده ایرانی به انگلیسی ترجمه می‌شود، نمایشنامه «شاپرک خانم» بیژن مفید است که به اسم *The butterfly* ترجمه می‌شود. همچنین دو الی سه نمایشنامه بهرام بیضایی به وسیله محمدرضا قانون‌فر از دانشگاه تگزاس ترجمه شده است و از نمایشنامه‌های آقای ساعدی و چند نمایشنامه دیگر اما هنوز نمایشنامه‌های ایرانی خودش را به آن شکل نشان نداده است به طور مثال از اکبر رادی که یکی از سه رکن مهم نمایشنامه‌نویسی در ایران است تاکنون هیچ ترجمه‌ای در خارج از کشور انجام نشده است.

” غیر از ایران، کشورهای دیگری از جمله افغانستان و تاجیکستان هم هستند که به زبان فارسی صحبت می‌کنند. آیا فعالیت مشترکی برای معرفی زبان فارسی در دنیا در انجام شده است؟

متأسفانه خیر. افغانستان به علت جنگ‌های داخلی، حتی سیستم آموزشی داخلی خودش هم با چالش‌هایی مواجه است و همچنین تاجیکستان مشکلی که دارد خط سیریلیک است که از دوران شوروی به آنها تحمیل شده است و به همین خاطر متولی گسترش آموزش زبان فارسی خود ما هستیم و بیشترین فارسی‌زبانان ساکن خارج از فلات ایران هم باز ایرانی‌ها هستند یعنی جمعیت ایرانیان ساکن در آمریکای شمالی به تنهایی از جمعیت کل تاجیکستان بیشتر است و بنده فکر می‌کنم مقامات ایرانی که صاحب ثروت و قدرت و جمعیت بیشتری هستند باید در این زمینه پا پیش گذاشته و متولی آموزش زبان فارسی شوند.

واژه‌هایی که باید زودتر ارائه شود

” زبان فارسی دچار یک تهدید است و آن واژگانی است که از زبان‌های دیگر استفاده می‌شوند؛ بدون این که معادل‌های مناسبی وجود داشته باشد. آیا از خود این زبان هم پاسداستی وجود دارد؟

این وظیفه سازمانی فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی است که معادل واژگان قرضی را به موقع ارائه دهد؛ نه این که خیلی دیر شود. فرهنگستانی‌هایی که از همان اول دست به کار شدند، توانستند همه اصطلاحات نظامی ما را به فارسی تبدیل کنند زیرا ارتش بود و قدرت داشت و می‌توانست دستور بدهد به طور مثال: پادگان، پدافند، جنگ‌افزار، سروان، سرهنگ و... یا سیستم‌های حقوقی ما مثل دادستان، دادخواست، دادیار، خوانده و خواسته و... زیرا یک نظام قوی وجود داشت که توانست این لغات را سریع‌تر جایگذاری کند اما اگر ما همین فرهنگستان را نداشتیم باید می‌گفتیم «اسیستنت پروفیسور فاکولته طب یونیورسیتی تهران در جمعیت جمعی از طلاب عازم لابراتوار شد» که فقط «شد» در اینجا فارسی است اما امروزه می‌گوییم استادیار

مراتب بیشتر شود و از کرسی‌ها حمایت کنند. همان کاری که در واقع خودشان در اساسنامه دارند، یعنی کار ستادی سازماندهی موقعیت‌ها و تربیت مدرسان زبان فارسی محقق شود.

” شاخص‌ترین مجموعه کتاب آموزش زبان فارسی که وجود دارد کدام است؟

کتاب فارسی بیاموزیم، زیرا در یک مقطعی نوشته شده است که برای ما سفرشی از آمریکا شد و در یازده جلد در یک مجموعه کاملی نوشته شده اما آقای نجومیان همکار ما در دانشگاه کالیفرنیا که کتابی دارند به نام زبان فارسی آموزی که آن هم کتاب خوبی است. ما نمی‌توانیم به طور دقیق تعریف کنیم که کدام کتاب بهترین کتاب است. باید پانورامایی از انواع و اقسام کتاب‌های مختلف داشته باشیم که افراد بتوانند بر اساس نیاز خود انتخاب کنند. به طور مثال شاید شما بگویید که کتاب آموزش زبان فارسی داریم چرا دیگر کتاب جدید می‌نویسیم. ما می‌گوییم به همان دلیل که کتاب‌های متنوع انگلیسی وجود دارد. یعنی افراد باز هم با توانایی و در سطوح مختلف بتوانند کتاب زبان فارسی خودشان را انتخاب کنند.

” اگر بخواهیم کتاب‌های آموزشی و دانشگاهی را در این زمینه چاپ کنیم که برخی از نیازها را پاسخ بدهد، به نظر شما چه چیزهایی را باید مد نظر داشته باشیم و آن را به عنوان یک پروژه پژوهشی تعریف کنیم تا از آنها محتوای مناسبی بیرون بیاید؟

کتاب‌های کوچک مهارت برای خواندن برای زبان‌آموزان زبان دوم بسیار مفید است. کتاب‌های تخصصی برای مهارت‌های چهارگانه خواندن، نوشتن، شنیدن و حرف زدن مورد نیاز است و همچنین کتاب‌های فارسی برای اهداف ویژه و از همه اینها مهم‌تر فرهنگ لغت‌های سطح‌بندی شده برای حوزه‌های مختلف مورد نیاز است.

دانشکده پزشکی دانشگاه تهران به همراه گروهی از دانشجویان رهسپار آزمایشگاه شد که صفر تا صد این جمله فارسی است و ما این را از فرهنگستان داریم.

الگوی حرف زدن مختل کننده!

” بسیاری از مترجمین در تلاش هستند که بسیاری از کلمات حتی کلمات عربی را به فارسی ترجمه کنند. مثل آقای ادیب سلطانی که کتاب کانت را ترجمه کرده، کاملاً کلمات و واژگان فارسی در آن استفاده شده است. به طور مثال subject «برنهاد» ترجمه شده و کلمه اصطلاحی «ترافرازنده» ترجمه شده است. دیدگاه شما درباره این کار چیست؟

بنده با هر افراط و تفریط به طور کامل مخالف هستم. بعضی از واژگان عربی آنچنان به خورد زبان فارسی رفته‌اند که بخشی از میراث ملی ما شده است و ما به طور کامل آن کلمات را تصرف کرده‌ایم. این سره‌گرایی و عربی‌زدایی افراطی به نظر بنده جای زیادی ندارد. من با الگوی حرف زدن دکتر کزازی موافق نیستم زیرا ما دانشجویش بودیم و نمی‌فهمیدیم ایشان چه می‌گوید؛ در حالی که اولین کار زبان این است که ایجاد ارتباط کند و اگر قرار باشد ارتباط را مختل کند، فایده‌ای ندارد. دکتر حساسی هم فرهنگ فارسی دارد که آدم سردر نمی‌آورد.

” آیا فعالیت‌های بنیاد سعدی از نظر شما مثبت بوده است؟

بعضی از کارهای بنیاد سعدی می‌تواند ویرایش شود؛ از جمله کتاب مینا که آموزش زبان فارسی در سطح پایه است اما گام اول کتاب بسیار مفیدی بوده است و واقعیت این است که بنیاد سعدی دوره‌های زبان آموزی را برگزار می‌کرد که افراد زیادی را در ایران پذیرایی کرده است و کمک کرده تا زبان فارسی خود را ارتقاء دهد. همچنین کلاس‌های مفید و ارزشمندی هم راه‌اندازی کرده است و امیدواریم که سرعت ما در بنیاد سعدی به

یادگیری زبان با رنگ‌بوی ایرانی و اسلامی

«Eight»؛ پروژه‌های با استانداردهای بین‌المللی

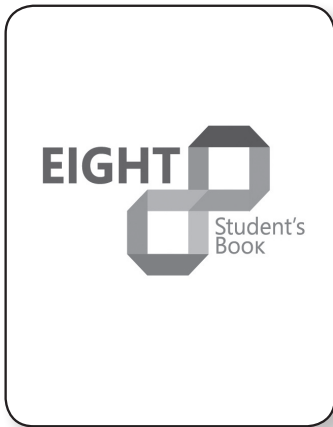
اقبال چشمگیر جامعه مخاطبان خود و جامعه دانشجویان و استادان زبان انگلیسی مواجه شده است. از همین رو خواستیم گفت‌وگویی درباره چالش‌ها و فرصت‌هایی که این موضوع ایجاد می‌کند، داشته باشیم. در وهله نخست با توجه به استقبال جامعه مخاطب علت توفیق کارتان را چه می‌دانید؟

یکی از مسائلی که هست فلسفه وجودی این مجموعه است و موضوع دیگر انطباق با مخاطب. عمده کتاب‌های آموزش زبان انگلیسی موجود برای کشورهای نوشته شده که انگلیسی در آنها زبان دوم است مانند هندوستان و لبنان که انگلیسی در آنها رواج دارد اما کشور ما به این صورت نیست و زبان انگلیسی، زبان بیگانه تلقی می‌شود و چون کتاب‌ها esl هستند، برابری حداکثری را ندارند. دایره واژگان و سطح آموزش‌شان با ما متفاوت است. تصور کنید این کتاب‌هایی که در کشورمان موجود است، در چین و آلمان هم تدریس می‌شود. خب این‌ها چه مزیتی دارد و چه انطباقی با مخاطب ایرانی و کشورهای خلیج فارس دارد؟ لذا اولین ویژگی‌ای که می‌توان به کتاب‌های Eight نسبت داد، EFL بودنشان است یعنی برای کشورهایی است که انگلیسی در آنها زبان بیگانه تلقی می‌شود که در نتیجه در سبک آموزش و محتوا تفاوت ایجاد کرده است. دومین موضوع که در حوزه فرهنگ به آن پرداخته



یکی از انتقادهایی که همیشه نسبت به تکنولوژی و برخی از کتاب‌ها وجود دارد این است که آنها مطابق با فرهنگ، سنت و عرف ما نیستند و گاه تأثیر سویی بر فرهنگ می‌گذارند. در همین راستا بومی‌سازی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. جهاد دانشگاهی با توجه به اهمیت این مسأله اقدام به بومی‌سازی کتاب‌های آموزش زبان خارجی، یکی از موارد تأثیرگذار بر فرهنگ ایرانی، تحت عنوان پروژه «Eight» کرده است. مدیر پروژه «Eight» کتاب‌های این مجموعه را منطبق با فرهنگ ایرانی-اسلامی می‌داند که با استانداردهای اروپایی منطبق است. نوشتار پای صحبت‌های محمدحسین فائزی، مدیر این پروژه نشسته که مشروح این گفت‌وگو در ادامه می‌آید.

”مجموعه «Eight» در راستای بومی‌سازی و تولید محتوا در زمینه کتاب آموزش زبان خارجی تعریف شده که در سال‌های گذشته با



کلاس‌های زبان خیلی از این قبح‌ها را از میان برد. خودمان پول دادیم، کتاب‌هایی را خریدیم و در اختیار بچه‌مان گذاشتیم؛ بچه‌ای که در سن کاملاً تأثیرپذیر قرار دارد و قوه تمیز عقلانی و فلسفی تشخیص خوب و بد را ندارد و منابعی را در اختیارشان قرار می‌دهیم که پر از آلودگی است.

جانشین آن چیست؟ آیا می‌شود این کتاب‌ها را دگرگون و استحاله کرد؟ نمی‌شود. نشان به نشان که آموزش و پرورش سال‌ها می‌خواست، انجام بدهد اما نتوانست. چطور نتوانست؟ مثلاً لباس تصاویری که لباس نامناسب داشتند، تغییر داد اما آیا توانستند فایل صوتی آن را درست کنند؟ کاباره را کردند فروشگاه لوازم موسیقی اما زمانی که فایل صوتی سر کلاس پخش می‌شود، می‌گوید کاباره و همه در کلاس می‌خندند. نتیجه این می‌شود که به سایت اصلی مراجعه و اصل کتاب را دانلود می‌کنند. این چه سانسوری است؟ ما جایگزینی جز تولید محتوا نداریم.

سیاه‌نمایی علیه مسلمانان

”شاید این موضوعی که مطرح می‌کنم به نوعی نقد فرمایشات شما باشد. فرهنگ غربی آیت‌هایی دارد که به لحاظ اختلافات فرهنگی برای ما معقول نیست. آیا شما تمامیت فرهنگ

می‌شود، مباحث زبانی است. کتاب‌های موجود در کشورهای آمریکا و انگلیس تولید می‌شود و موسسه‌های بزرگی مانند کمبریج و آکسفورد سال‌های سال است که در زمینه آموزش زبان، تولید محتوا می‌کنند اما قصه آنها پیچیده و عجیب است. پلتفرم‌های فرهنگی‌ای که در کتاب‌های موسسه‌ای در گوشه‌ای از آمریکا وجود دارد همان پلتفرم‌هایی است که در کتاب‌های موسسه‌ای در این گوشه دنیا تدریس می‌شود. در واقع تک تک پلتفرم‌های فرهنگی‌ای را که در کتاب‌ها وجود دارند، آموزش می‌دهند و در زندگی مردم می‌نشانند. گاهی موضوع اصلاً آموزش زبان نیست و مسأله دیگری اصالت پیدا می‌کند.

تأثیر پذیری به جای آشنایی!

علما دعوائی در بین خودشان دارند که درهم‌تنیدگی یا آمیختگی زبان و فرهنگ است. فرض می‌کنیم این نظریه درست است و زبان و فرهنگ کاملاً آمیخته هستند، یعنی اگر زبانی را بیاورید، فرهنگ آن را هم آورده‌اید. با پذیرفتن این فرضیه قصه این نیست که زبانی را می‌آموزیم و با فرهنگ آن آشنا می‌شویم. با کتاب‌هایی که وارداتی است، زبانی را می‌آموزیم و از فرهنگ آنها تبعیت می‌کنیم. در واقع موضوع آشنایی با فرهنگ نیست بلکه تأثیرپذیری از آن است. ما با این مسئله روبه‌رو هستیم و موضوع اصلی تأثیرپذیری از زندگی غربی است. به طور مثال من شرایط معیشتی خانواده‌ام را دچار تنگنا می‌کنم و پولی می‌دهم و بمبی می‌خرم در وسط اتاق بچه‌ام منفجر می‌کنم. ما پولی می‌دهیم و بچه‌مان را به فضای فرهنگی آلوده‌ای می‌فرستیم و او را می‌ترکانیم به خاطر این که زبان یاد بگیرد، بعد از مدتی هم زبان یادش می‌رود و آن فرهنگ باقی می‌ماند. به لحاظ ملاحظات فرهنگی، قبل از آمدن ماهواره به کشورمان، این کلاس‌های زبان بود که تأثیر داشتند. مردم ما ولنتاین را نمی‌شناختند. این‌ها از کجا آمدند؟ از کلاس‌های زبان.

قصه این نیست که زبانی را می‌آموزیم و با فرهنگ آن آشنا می‌شویم. با کتاب‌هایی که وارداتی است، زبانی را می‌آموزیم و از فرهنگ آنها تبعیت می‌کنیم. در واقع موضوع آشنایی با فرهنگ نیست بلکه تأثیر پذیری از آن است. ما با این مسأله روبه‌رو هستیم و موضوع اصلی تأثیر پذیری از زندگی غربی است

غرب را در مفهوم آموزش زبان، یک فرهنگ مبتذل یا آلوده می‌دانید؟ شاید موردی هست از نظر ما مقبول نباشد و مواردی هم هست که مقبول است؛ کما اینکه در فرهنگ ما مواردی وجود دارد و زمانی که عرضه می‌شود، مورد استقبال قرار نمی‌گیرد. نقد دوم این است زمانی که مجموعه‌ای صد سال در حوزه آموزش زبان کار کرده، غیر از مسائل فرهنگی چه لزومی دارد که ما وقت بگذاریم و به تعبیر برخی از منتقدان چرخ را از نو اختراع کنیم؟

این بحث‌ها سال‌های پیش برای ما هم مطرح بود. زمانی که کار را شروع کردیم، ۲۵ سوال کلیدی داشتیم که ابتدا آنها را جواب دادیم و بعد شروع کردیم. قرآن قاعده‌ای درباره شیطان دارد که می‌گوید: «و اذ زین لهم الشیطان اعمالهم» شیطان کار بد را زیبا نشان می‌دهد. یعنی ظاهر را درست می‌کند. این کتاب‌ها هم همین کار را می‌کنند، یعنی بدی‌های غرب را زیبا می‌کنند و پیشرفت‌های تکنولوژی را نشان می‌دهد اما زمانی که عقب ماندگی حوزه اخلاق پیش می‌آید، آنها را خوشگل می‌کند و تحویل می‌دهد. مثلاً در یکی از کتاب‌های آموزشی یک خانواده اروپایی را مجلل نشان می‌دهد که عکاس‌های زیبا دارند، پوشش‌های

زننده را زیبا جلوه می‌دهد. صفحه بعد یک خانواده مسلمان را نشان می‌دهد، دختر خانمی سیاه‌پوست که دستمالی به سرش بسته و پدرش آشغال جمع‌کن است. او آرزو دارد روزی درس بخواند و برای پیشرفت کشور کار کند. یا سبک زندگی نشان می‌دهد که اروپایی‌ها دور یک میز نشسته‌اند و دارند غذا می‌خورند و بعد یکی از اقوام یمنی را نشان می‌دهد که در چادر نشسته و یک سینی گذاشته‌اند و خنجری در پهلویشان دارند و به غذا حمله می‌کنند. در کتاب آموزش زبان تاپ‌ناچ یک جا به ایران اشاره و ایران را توصیف می‌کند. عکسی که درج کرده‌اند درباره زلزله بم که همه خانه‌ها خراب شده است. جالب اینجاست که عکس هم برای زلزله بم نیست. حتی آنها بر خلاف پروتکل‌های خود عمل می‌کنند. در جایی به پیامبر اشاره می‌کنند و پیامبر را «محمد» خطاب می‌کنند؛ بدون هیچ لفظ محترمانه‌ای.

ما با این غلط‌نمایی و سیاه‌نمایی جامعه دین مدار دنیا و سفیدنمایی جامعه ضد دین دنیا مشکل داریم. پروتکل ما، واقع‌نمایی است. اگر می‌گوییم غرب خوب است باید خوبی‌هایش را بگوییم و بدی‌هایش را هم بگوییم. پیشرفت غرب را بگوییم و به انحطاط اخلاقی غرب هم اشاره کنیم. وزارت تنهایی انگلستان را هم بگوییم. این که آن قدر بشر به لحاظ محبت فقیر شده که وزارتخانه‌ای برای این بحران اجتماعی تشکیل شده؛ بحرانی که با تکنولوژی قابل حل نیست، بلکه با خدا باوری قابل حل است. قاعده‌شان همان قاعده «زین لهم» است؛ خوب جلوه‌دادن بدی‌ها تا ما آنها را بپذیریم. اما قاعده ما سفیدنمایی و واقع‌نمایی است؛ می‌خواهیم خوبی‌های مسلمانان را نشان بدهیم.

از طرف دیگر ما پراکندگی فرهنگی داریم؛ ملیت‌هایی که در کتاب‌های دیگر آموزش زبان می‌بینید آمریکایی و چند کشور اروپایی است و در شرق آسیا هم بر ژاپن

زبانی ما از قبل با کتاب‌های غربی شکل گرفته است و ما باید همه این موارد را رعایت کنیم. ” میان حرف‌های شما چیزی که برایم جذاب است این است که یکی از معتبرترین بازارها را داریم و با توجه به شرایطی که در آن قرار داریم و تحریم‌هایی که وجود دارد، مبادله راحت نیست اما به رغم این دشواری‌ها به نظر می‌رسد می‌توان انتظار داشت این کتاب‌ها از جانب مخاطب بین‌المللی هم مورد استقبال قرار بگیرد. البته مفروض بر این که به دست مخاطب برسد و این ملاحظات مانع کار نشود. در زمینه بین‌المللی سازی کتاب‌ها به لحاظ نشر و توزیع چه اقدامات موفق داشته‌اید. کتاب‌ها را برای نمایشگاه‌های بین‌المللی کتاب نگه داشتیم و می‌خواستیم در این نمایشگاه‌ها اقداماتی داشته باشیم اما حالا با توجه به شرایط موجود نمایشگاه را کد است. با این وجود در وضعیت فعلی از کشورهای منطقه، ۱۰۰۰ جلد سفارش داریم که آماده ارسال است. مخاطبان کتاب‌های ما ساکن کشورهای مسلمان منطقه‌اند. کشورهای کویت، قطر، لبنان، افغانستان، عراق و همسایه‌های شمالی و جنوبی مخاطب بالقوه کتاب‌های ما هستند. از طرف دیگر ما با یک سلسله محصول رقابت می‌کنیم. جدای از این که این محصولات جا پای قوی‌ای دارند، مخاطب این پیش‌فرض را دارد که جنس ایرانی نامرغوب است. اما به هیچ وجه این طور نیست و برخی از جنس‌های ایرانی مرغوب هستند. بچه‌های جهاد دانشگاهی برای این کتاب‌ها زحمت کشیده‌اند. این پیش‌فرض می‌تواند در انتخاب اولیه اذیت کند. البته تدریس این کتاب‌ها در مراکز جهاد دانشگاهی به ما اثبات کرده است که فراگیر زبان انگلیسی بسیار از آموزش رضایتمندی دارد که یکی از دلایل آن انطباقاتی است که در این زمینه وجود دارد. از

کره، کشورهای آمریکا هستند، متمرکز است. در کتاب‌های ما پراکندگی در همه کشورها وجود دارد و اصلاً ایرانیزه نیست. عناصری که در چارچوب کشور ایران باشد بین ۳ تا ۱۰ درصد است و ۹۰ تا ۹۷ درصد غیر ایرانی است. درباره اسلام نیز همین طور است و بین ۱۰ تا ۳۰ درصد مطلب اسلامی و ۷۰ تا ۹۰ درصد غیر اسلامی است. ماجرا این است که ما خواهیم آنها را با فرهنگ مان آشنا کنیم اما آنها می‌خواهند تاثیر بگذارند.

چیزی از نو اختراع نشده

موضوع دوم این است که چرخ از نوع اختراع نشده بلکه دانشی که در این زمینه وجود داشته، به روزرسانی شده است. در واقع نوعی نرم‌افزارسازی است که بر این دانش سوار شده و خروجی دیگری داده است. ما اگر می‌خواستیم چنین کاری کنیم باید صد سال راه می‌رفتیم. ما در همین زمینه با موسسه یورک قرارداد داریم. این موسسه سطر به سطر کتاب‌های ما را خوانده و تایید فنی داده است. جالب این است که آنها ملاحظات فرهنگی ما را می‌پذیرند و می‌گویند اگر نگاه تجاری به آنها داشته باشیم، شما به ما تقلب می‌رسانید و می‌گوید بازار ما چنین محصولی می‌خواهد و این محصول با ویژگی‌های بازار شما انطباق دارد. ما آنجا نیستیم تا این موضوع را درک کنیم.

از نو چیزی اختراع نشده است بلکه ما دانش آنها را گرفته و استانداردهایی را که آنها دارند رعایت کرده‌ایم. ما تاییدیه موسسه‌ای را که ۱۲۰ سال در این زمینه تجربه دارد، داریم. ما اصرار داریم که کارمان استاندارد و بین‌المللی است. کار ما منحصر به ایران و جامعه ایرانی نیست. این مجموعه، بی‌فرهنگی و سیاه‌نمایی دیگر محصولات را ندارد، واقعیت‌ها در آن مطرح شده است. دوست داشتیم مطالب بیشتری می‌گذاشتیم که خواسته‌های مردم باشد اما گاهی محدودیت‌هایی داریم و ملاحظات وجود دارد. از طرف دیگر ذائقه

۲۰ تا ۳۰ سال پیش است و در این حوزه به

چالش برخورد است.

بله این موضوع مهم است اما مهم‌تر از آن نوجوانان هستند. کتاب‌های ما برای نوجوانان ۱۵ سال به بالا نوشته شده است و اولویت ما نوجوانان هستند. تولید محصولات جانبی، نرم‌افزارها و اپلیکیشن خودآموز زبان از بحث‌های جدی است. اگر فضا آموزشی است اولویت اول ما باشد. اولویت دوم ما بحث نوجوانان هستند. حال چرا اولویت ما نوجوانان هستند، زیرا بحث تاثیرگذاری در زمینه کتاب‌ها موجود در بازار هست. ما در بحث تخصصی و فرهنگی وضعیت جالبی نداریم و صرفاً محتوایی است که کارآمدی کافی ندارد اما در اینجا بحث چالش فرهنگی وجود دارد.

در فضای زبانی، استانداردهای اروپایی را رعایت کرده‌ایم و در فضای هنری هم ادعا داریم و به لحاظ فرهنگی هم پروژه منحصر به فردی است و اولین بار است که در کشورهای مسلمان این اتفاق می‌افتد

طرف دیگر کلماتی در اختیارش می‌گذارد که متفاوت و فراگیرتر از دیگر کتاب‌های بازار است. مثلاً اگر فراگیری، کتاب تاپ‌ناچ می‌خواند، نمی‌تواند درباره کشور و آداب و رسوم ما خوب صحبت کند و در این زمینه مسئله دارد زیرا دارای دایره واژگان کوچک است اما زمانی که کتاب‌های Eight را می‌خواند، دیگر این مسأله را ندارد زیرا این کتاب‌ها با توجه به اقتضانات و نیازهای زبانی فراگیر مسلمان و ایرانی تدوین شده‌اند و این مسائل در آنها رعایت شده است. در فضای هنری هم حرف جدی‌ای دارد. معتقدم این کتاب‌ها به لحاظ هنری از دیگر کتاب‌های موجود در بازار یک سر و گردن بالاتر است. ما در این زمینه ادعا داریم و این کتاب‌ها را خدمت اساتید هنری هم رسانده‌ایم و آنها هم ادعای ما را تایید کرده‌اند.

در واقع باید بگویم در فضای زبانی، استانداردهای اروپایی را رعایت کرده‌ایم و در فضای هنری هم ادعا داریم و به لحاظ فرهنگی هم پروژه منحصر به فردی است و اولین بار است که در کشورهای مسلمان این اتفاق می‌افتد. البته برخی از کشورهای دیگر هم این کتاب‌ها را دارند اما خودشان کاری نکرده‌اند و به دیگران سفارش داده‌اند که برایشان بنویسد.

” به نظر می‌رسد کتاب‌های Eight را هم می‌تواند در این زمینه دسته‌بندی کرد. یکی از چالش‌ها تولید محتواست و نشر سمت هم سال‌هاست به این سمت رفته که به لحاظ شکلی متعلق به

در گفت‌وگو با رسول رسولی پور مطرح شد

کدام کتاب‌ها دوران سازند؟

بگذریم در قرون وسطی آکوئیناس، آگوستین و ابن سینا، فارابی و همچنین در دوره‌های اخیر در سنت اسلامی صدرالمتألهین، سهرودی و در سنت غربی از دکارت، کانت و هگل به عنوان فیلسوفان دوران ساز نام برده می‌شود و آثار اصلی آنها به عنوان کتب دوران ساز مطرح است. یکی از این آثار Critique of Pure Reason اثر کانت است که کتاب بسیار تاثیرگذار و دوران سازی محسوب می‌شود. یا به طور مثال در قرن بیستم راسل و شاگرد او ویتگنشتاین که کتابی با عنوان «تراکتاتوس» دارد و همچنین کتاب «اندیشه‌های فلسفی» اثر میگل یا «کتاب هستی و زمان» اثر هایدگر کتاب‌های دوران سازی بوده‌اند. این یک تعریف جنرال و عمومی برای مفهوم دوران ساز است.

اگر دیدگاه پست مدرن داشته باشیم...

” آیا مفهوم دوران ساز بودن در زمانه‌ای که آن در زندگی می‌کنیم به پایان خود نرسیده و امر ناممکنی نیست؟ خصوصا با توجه به این که هایدگر حیات امروزی انسان را به جهان تکنیکی تعبیر می‌کند؛ جهانی که تحت سلطه ماشین و ابزار قرار دارد و گویا انسان‌ها به نوعی مسخ شده‌اند یا به قول نیچه با پسانسان سروکار داریم که خودش یک برساخته اجتماعی است و تحول و دگرگونی در ذهن و روان آن ناممکن شده است؟ گویا در وضعیتی قرار داریم که هیچ چیز انسان را به شگفتی



رسول رسولی پور، استادیار گروه فلسفه دانشگاه خوارزمی که مدرک پسادکترای فلسفه خود را از دانشگاه نوتردام ایندیانا گرفته و در کارنامه خود کتاب‌هایی چون «زبان‌های منطقی»، «تقدس دیگری، عشق و شفا»، «شبکه باور»، «گفت‌وگوهایی درباره دین طبیعی: خوانشی دیگر»، «گفت‌وگوهایی درباره دین طبیعی»، «علم و دین در جست‌وجوی حقیقت» را دارد، در گفت‌وگویی با تحریریه نوشتار با تعریف خود از کتاب‌های دوران ساز، چهار عنوان کتابی را به که به نظر او دوران سازند، معرفی کرد. متن این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانیم.

” مفهوم کتاب دوران ساز برای شما چه معنایی دارد؟

عنوان epoch-making به معنی دوران ساز اصطلاح خاصی است و در مورد آثار یا فیلسوفانی به کار می‌رود که در تاریخ فلسفه جریان ساز و دوران ساز بوده‌اند. اگر از آثار ارزشمند افلاطون و ارسطو

تغییر و تحولات می‌دانند، چه خدا باور باشیم و چه نباشیم، انسان را به عنوان یک عامل اصلی در تغییر و تحولات می‌دانم و آثار کتبی و غیر کتبی که از این انسان سر می‌زند می‌تواند این نقش را داشته باشد.

کتاب‌هایی که دوران سازند

” برای شما کدام کتاب‌ها دوران سازند؟

بنده به عنوان یک دانشجو و معلم فلسفه از مجموعه کتاب‌های خارجی مطالعه شده این چهار کتاب را انتخاب کرده‌ام:

God and Other Minds اثر پلانتینگا، فیلسوف و نویسنده خدا باور آمریکایی است. این کتاب اولین کتاب ایشان در سال ۱۹۶۷ است.

The Tragic Sense of Life اثر Miguel de

Unamuno که ترجمه این کتاب «درد جاودانگی» است. خوشبختانه این کتاب سال‌ها پیش توسط استاد فرزانه جناب آقای بهاء‌الدین خرمشاهی ترجمه شده است و همچنین سری کتاب‌های اونا مونو توسط آقای خرمشاهی ترجمه شده از جمله کتاب قدیس

وانمی دارد و چیزی نمی‌تواند شکاف عمیقی در ذهن انسان ایجاد کند. آیا مفهوم دوران ساز بودن به سده‌هایی که ما در آن زیست می‌کنیم، تعلق دارد و نباید از این مفهوم صرف نظر کنیم؟

اگر دیدگاه خالص پست مدرن داشته باشیم، می‌شود سخن گفتن از آثار دوران ساز و دوران سازی را رها کرد. اما خاستگاه من پست مدرن نیست و این تفسیری که گفتید، تفسیری است که پست مدرن‌ها دارند. من فکر می‌کنم که هر لحظه زندگی پر از معجزات و شگفتی‌هاست. یک بینش این است که لحظات زندگی را پر از معجزه و شگفتی می‌بیند. هر چند هستند کسانی که خسته شده‌اند و تعریف آنها از انسان، یک انسان مسخ شده و از چشم انداز انسان محو و گرفتار در جبر تاریخی است. من نگاهم این طور نیست، زیرا انسان زنده است و هنوز هم موثرترین عامل در جهان زیست بشری خودش است و در کنار کسانی که خدا باور هستند و خدا را عامل اصلی در



که مجموعه جشن بازنشستگی تحت عنوان Reason, Metaphysics, and Mind است که توسط دو شاگرد پلانتینگا کلی جیمز کلارک و مایکل ریا تدوین شده است. به میانجی این کتاب بنده می‌خواهم در مورد کتاب God and Other Mind نیز صحبت کنم و اشاره‌ای به اهمیتی که شما گفتید داشته باشم و بگویم پیام و مأموریت اصلی این کتاب در چیست. در این مجموعه ولترستورف توضیح می‌دهد که نیمه اول قرن بیستم نیمه سیطره پوزیتیویسم منطقی و دانشگاه‌هایی مثل هاروارد است، زیرا ایشان دانشجو هاروارد بوده است و گزارشی از هاروارد می‌دهد که کسی جرأت نمی‌کرد در مورد خدا در هاروارد صحبت کند به دلیل این که سخن گفتن از خدا و گزاره‌پردازی در مورد خدا از نظر فیلسوفانی که تحت تاثیر جریان پوزیتیویسم منطقی بوده‌اند، پوچ تلقی می‌شد. ولترستورف ادعا می‌کند که اولین کسی که با اثر خود توانست فضای به طور کامل تحلیل زبانی و بی‌معنادانستن زبان دینی را در این فضا بشکند، کتابی بود که از پلانتینگا تحت عنوان God and Other Minds چاپ شده است. در این کتاب او توانست از نو همه را متوجه معرفت‌شناسی دینی کند. ولترستورف توضیح می‌دهد که کتابی که در آن زمان در حوزه دینی نوشته شده بود همان اثری بود که از مکینتایر و آنتونی فلو تحت عنوان New Stage of in pursuit of virtue ادیت شده بود که در مورد زبان دینی بود. مقالات آن هم نهایت به این موضوع برمی‌گشت که ریچارد گیر گفته بود که گزاره‌های دینی یک تلقی خاص دینداران هستند و هیچ حکایتی از واقع ندارند و نهایت صحبت در مورد تز ویتگنشتاینی بود که اگر بگویم زبان دینی معنی‌دار است، معنی آن فقط برای اصحاب خود آن جماعت دین‌دار است اما یک معنای خارجی ندارد.

پلانتینگا برای اولین بار در آن فضا در مورد نه زبان

مانوئل، هابیل و چند داستان دیگر و کتاب مهر که فارسی‌زبانان می‌توانند با اندیشه‌های این فیلسوف آگزستانسیالیست اسپانیایی آشنا شوند.

I and Thou یکی از کتاب‌های بسیار تاثیرگذار قرن بیستم از مارتین بوبر است؛ به‌ویژه برای کسانی که در حوزه دیالوگ و گفت‌وگو کار می‌کنند که رفرنس اصلی و کتاب مرجع آنها این کتاب است.

The Wisdom of Insecurity (massage for and age of anxiety) معروف و مشهور آلن واتس انگلیسی-آمریکایی است که اولین بار در مصاحبه‌ای که با استاد ملکیان در مجله کیان شده بود، با اسم این کتاب آشنا شدم. این کتاب با عنوان «حکمت بی‌قراری» توسط خانم مرسده لسانی ترجمه شده است. این کتاب منبعی مناسب برای کسانی است که می‌خواهند با دیدگاه آلن واتس آشنا بشوند.

”مهم‌ترین پرسش کتاب آلوین پلانتینگا چیست و به چه پرسش محوری در این کتاب پاسخ می‌دهد؟“

آنهايي که با تفکرات پلانتینگا آشنا هستند می‌دانند که ایشان فیلسوفی است که قائل به «معرفت‌شناسی اصلاح‌شده» است و بزرگ‌ترین چهره رفرم ایپستمولوژی است و من در جشن بازنشستگی ایشان در سال ۲۰۱۰ در دانشگاه نوتردام پای سخنرانی یکی از دوستان صمیمی اش آقای نیکلاس ولترستورف و دیگر شاگردان پلانتینگا بودم. در آن جشن سه‌روزه که سخنرانی جدی از طرف همکاران و شاگردان پلانتینگا و تاثیراتی که از استاد گرفته بودند و همچنین ایده‌هایی که توانسته بودند خلق کنند در جریان بود. یکی از سخنرانی‌ها متعلق به نیکلاس ولترستورف بود که خود ایشان هم فیلسوف کاملاً شناخته‌شده‌ای در سنت تحلیلی و استاد دانشگاه ییل هستند. ولترستورف در این مجموعه‌ای که می‌خواهم درباره آن صحبت کنم

هستند، کاستی عمیقی وجود دارد و بسیاری از جنبه‌ها و سویه‌های چنین باورهای را در حیات اجتماعی نادیده می‌گیرند و به قول لاکان ما نمی‌توانیم خدا ناباور باشیم، چون هر چند به لحاظ فردی اظهار می‌کنیم به خدا ایمان نداریم اما این خدا ناباوری در پس زمینه خدا باوری شبکه نمادین و آن دیگری نمادین شکل می‌گیرد. به عبارتی مشکل این است که در جامعه، مردم اظهار می‌کنند که ما خدا ناباور هستیم و خدا را قبول نداریم اما این خدا ناباوری‌ها جعلی است. نظر شما در این مورد چیست؟

اگر نقد پندگرای افراطی در ذهن تان است و دائم دنبال استدلال‌هایی باشید که خدا را اثبات کند، عقب می‌مانیم از مردمی که دنبال استدلال نیستند و به خدا باور دارند و زندگی آنها مشحون خدا است. موضوع پلانتینگا این موضع نیست یعنی در نقد آن قرینه‌نگاری که همه چیز را می‌خواهد به تیغ تجربه حسی معنادار کند و پلانتینگا دریچه‌های جدیدی را برای ما باز می‌کند به قول یونگ حضور خداوند از ابتدای تاریخ در جامعه انسانی بوده است اما عده‌ای کور هستند و نمی‌بینند. پلانتینگا علیه این معیارهای تنگ و خشک حمله کرد و این معرفت‌شناسی اصلاح‌شده راهی است که هم ما را از رشنالیتی حفظ کرده و هم عقلانی بودن باور به خدا را حفظ کنیم و هم این که خودمان را مقید به صرف معیار تجربی و حسی نکنیم. اگر به کتاب «درد جاودانگی» نظری کنیم، بزرگ‌ترین جمله‌ای که در این کتاب می‌توانید پیدا کنید این گزاره است که غایت زندگی زیستن است نه دانستن و ۲۵۰۰ سال سبطه و سلطه معرفت و این که هر چیزی که معرفتی و دانستنی است، ارزشمند است و اساساً هتک حرمت رازها در زندگی که در عرفان اسلامی و مسیحی جایگاه مهمی دارد به خاطر غلبه

خدا و زبان دینی بلکه در مورد خود خدا صحبت کرد و ذهن‌ها را متوجه این کرد که ما باید در مورد معرفت‌شناسی دینی صحبت کنیم و در حقیقت شیفتی بعد از ۵۰ سال در حوزه فلسفه دینی از زبان‌شناسی دینی به معرفت‌شناسی دینی ایجاد شد. از این جهت پلانتینگا در آن سهم بسیار بزرگی دارد و در این اثر خود با یک استدلال بسیار ساده می‌گوید که اگر باور ما به اذهان دیگران عقلانی است، در آن صورت باور ما هم به خدا باید عقلانی باشد و باور ما به اذهان دیگر نیز عقلانی تلقی می‌شود. لذا یک استدلال منطقی با اثبات مقدم، به اثبات تعالی می‌رسیم که باور به خدا هم یک باور عقلانی است. به خاطر این که فضای Criterion یا Verification پوزیتیویسم منطقی همه ذهن‌ها را به سمت گزاره‌های تجربی برده بود که فقط با Evidence قابل اثبات و معناداری هستند. اما پلانتینگا در مورد گزاره‌هایی که به طور پایه معنادار و عقلانی هستند، صحبت می‌کند. بعضی از اساتید پلانتینگا را جزء ایمان‌گرا می‌دانند که به هیچ وجه این طور نیست؛ هر چند که نقد آن بر مبنای سنی ما را به اردوگاه مقابل منصرف می‌کند که خود ایمان‌گرایی است اما پلانتینگا یک موضع مستقل و جدایی تحت عنوان معرفت‌شناسی اصلاح‌شده دارد. معرفت‌شناسی اصلاح‌شده عقلانی است اما نه عقلانیت مبنای کلاسیک، بلکه مبنای اصلاح‌شده است که انحصار گزاره‌های مبنای گزاره‌های بدیهی و حسی را می‌شکند. یکی از آن گزاره‌ها، گزاره باور ما به اذهان دیگران است و در جامعه انسانی اگر گفت و گوی هر فردی با دیگران عقلانی است و اگر چیزی که ما برای آن تجربه حسی داریم و عقلانی هستند در مورد خدا هم می‌توانیم یک باور پایه تلقی کنیم.

” در بینش و آثار نویسندگانی که در حوزه فلسفه دین متعلق به حوزه انگلیسی زبان

**معنویت‌ی که اونا مونو در «درد جاودانگی»
ترویج می‌کند یک معنویت امید به
نامیدی است و زندگی به مرگ و یا مرگ
به زندگی است، یعنی آمیختگی تضادها
و تناقض‌هایی که زندگی را شیرین و
معنابخش می‌کند**

بله. سرنخ اصلی تمام ماجرای این کتاب در مورد معنادهی به زندگی است یعنی آن چه اونا مونو دنبال می‌کند این است که بپذیریم زندگی ما تراژیک است و همان طور که بودا می‌گوید ما به دنبال درمان اضطراب‌ها، سختی‌ها و غم‌های زندگی نیستیم و نباید باشیم به این دلیل که زندگی اساساً با این اضطراب و تراژدی‌ها معنی پیدا می‌کند و بها و معنی خود زیستن است و اگر نباشد زندگانی بی معنی است.

اونا مونو تلاش می‌کند که ما را به این آگاهی برساند که زندگی یک زندگی شاد نیست و تراژیک است و همان طور که در یونان باستان تراژدی‌ها از کمدهای ارزش بیشتری داشتند و تناظرها و نمایشنامه‌هایی که نوشته می‌شد ارزشمندتر بودند به دلیل این که True sense هستی و انسانی همین تراژدی‌ها و بیماری و حقیقت زندگی ماست و حتی مرگ که بزرگ‌ترین حادثه تلقی می‌شود شاید برای بعضی‌ها تلاش در جهت توجیح و استدلال مرگ که دوره‌ای است که ما از این جهان به جهان دیگری می‌رویم، این غم را سبک کند. اما فیلسوفی مثل اونا مونو مرگ را به عنوان یکی از چهره‌های اصلی زندگی می‌داند زیرا مرگ و بیماری و پیری است که به زندگی معنی می‌دهد. به قول «پل تیلیش» در کتاب «شجاعت بودن» می‌گوید که چون این اضطراب‌های وجودی است که به زندگی معنی می‌دهد و انسان علاقه‌مند به زیستن است و روانشناسان اشتباه می‌کنند که به دنبال درمان

معرفت‌شناسی هتک شده بود و کسی که علیه این بی‌اعتنایی در مورد رازهای زندگی و زمینه‌های غیر معرفتی قیام می‌کند، اونا مونو بود و در این کتاب تحت عنوان Tragic Sense Of Life در آن حس تراژیک و دردمندی زندگی را توضیح می‌دهد و می‌گوید که من از کسانی که به خدا باور ندارند بدم نمی‌آید بلکه از کسانی که نمی‌خواهند خدایی باشد بدم می‌آید یعنی عنصر اراده‌گرایی را در معرفت، بینش و جهان‌بینی افراد هم مهم می‌کند و بازتاب می‌دهد که چقدر اراده انسان‌ها مهم است و هیچ اشکالی ندارد که کسی در حوزه معرفتی دچار خطا شود اما صدق امنیت داشته باشد. یعنی تلاش صادقانه‌ای در جهت رسیدن به یک باور درست داشته باشد اما اگر باور آن نادرست از کار دربیاید بسیاری از باورها ابطال می‌شوند. اونا مونو ما را متوجه انگیزه‌ها می‌کند و می‌گوید که اگر ایمانی قطعی به خدا باشد ایمانی نیست. ایمان همیشه در آن تردید، سرگشتگی است. کتاب The Wisdom of Insecurity (massage for and age of anxiety) اثر آلن واتس هم به همین عنوان است یعنی در عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم عصر بی‌قراری، اضطراب و ندانستگی است و چه چیزی ما را آرام می‌کند، آیا گزاره‌های منطقی ما را آرام می‌کند یا این که جوامع انسانی با فیلسوفان و کتاب‌های فلسفی آرام شده‌اند یا تسهیل انگیزه‌ها و میل صادق به یافتن حقیقت در زندگی مهم است؟ اونا مونو قهرمان پرداختن به تردیدهایی است که در کنار ایمان می‌تواند انسان را نجات دهد و باورهای صادق کم ارزش می‌شوند. در این نگاه که کسی احساس غرور کند که مجموع گزاره‌های آن صادق است اما هیچ نقش و ظهوری این گزاره‌های صادق در زندگی آن نداشته باشد.

” آیا در این کتاب به این سوال که ما چرا به زندگی تن می‌دهیم و به آن سوال معروف کامو که چرا خودکشی نمی‌کنیم پاسخ داده می‌شود؟

این کتاب‌ها بیشتر به دنبال تقویت بینش معنوی زندگی امروز است و تلاش غربی‌ها برای احیای این میراث و زنده کردن و مراقبت‌ها و آن چیزی که ما در عرفان شرقی داریم و خود جهان مصرف به آن چرخه و منطق خود امروزه ممکن می‌کند و در خدمت آن قرار می‌گیرد. به نظرم باید به همان تراژدی یونان باستان برگردیم، چون در آنجا در خدمت برانگیختن احساسات نیست و در تراژدی آن گونه که هگل می‌گوید نکته خاصی وجود دارد و دلیل آن هم این است که تراژدی در یونان باستان می‌خواست نشان بدهد که یک مخصصه اجتماعی وجود دارد که هیچ وقت امکان برون شدن از آن وجود ندارد مگر با قربانی گرفتن یعنی تراژدی نویسی در یونان باستان بیان و فرم غایی از آن تعارضی است که هیچ وقت آشتی‌پذیر نیست و به نظرم چنین مواجهه‌ای است که امروزه هنوز به آن نیاز داریم و آن کتاب ژینک که تحت عنوان شجاعت مواجهه با ناامیدی است. من این معنویت را بیشتر می‌پسندم. نظر شما در این مورد چیست؟

می‌توانید این معنویت را در کتاب درد جاودانگی پیدا کنید. چون معنویتی که اونامونو در «درد جاودانگی» ترویج می‌کند یک معنویت امید به ناامیدی است و زندگی به مرگ و یا مرگ به زندگی است، یعنی آمیختگی تضادها و تناقض‌هایی که زندگی را شیرین و معنابخش می‌کند. بر خلاف فیلسوفانی که مکتب اگزیستانسیالیسم ندارند و به دنبال این هستند که یک روایت قطعی را درست کنند و تمام تلاش این فیلسوفان در این عدم قطعیت و دوگانگی‌ها و تعارض‌هاست. در معرفی کتاب Meetings اثر مارتین بوبر باید بگویم جزوه‌هایی از کتاب تحت عنوان دیدارها جمع‌آوری شده است شاه‌بیت این دیدارها این است

اضطراب‌ها هستند و چیز حقیقی هیچگاه ترس ندارد. در ادامه بینشی که اونامونو می‌دهد، آلن واتس هم در کتاب «حکمت بی‌قراری» یا حکمت عدم امنیت در این مورد صحبت می‌کند که انسان‌ها به دلیل همین بینش نادرست یا عدم آگاهی نسبت به زندگی تراژیک دنبال فرار از این ترس‌ها هستند که اساساً ترس از ترس ما را ناراحت می‌کند و چون غیر اصل است باید کنار گذاشته شود. آلن واتس از قاعده‌هایی تحت عنوان تلاش معکوس دائونیزم در سنت چینی صحبت می‌کند که هر چقدر که انسان تلاش کند که به چیزی برسد نمی‌رسد و اگر انسان تلاش کند که روی آب بماند غرق می‌شود. بنابراین ما باید زندگانی را رها کنیم و در فلسفه دائونیزم چینی تحت عنوان زندگی عملی صحبت می‌کند که انسان باید خودش را با طبیعت و جریان زندگی همسو و رها کند و تمام تلاش آلن واتس در این کتاب و همچنین کتاب *The book* این است که این آگاهی را به ما بدهد که ما با کل هستی یک مجموعه واحدی هستیم. اما این فیلسوفان توضیح می‌دهند که ذهن یک امر مفهومی و جعلی به معنای ساختن را در حقیقت انتزاع می‌کند و ما از آن حقیقتی که ذهنیتش ایجاد شده است فاصله می‌گیریم و حس تنهایی و جدایی و ترس برای ما به وجود می‌آید و باید بپذیریم که من و درد و شادی یکی هستیم. این نگاهی است که در کتاب *the book* آلن واتس تلاش می‌کند تا نشان بدهد و برگرفته از همان سنت ادیان شرقی به ویژه سنت دائونیزم چینی است. ما نباید در رسیدن به مطلوب خود تلاش کنیم یا عمل را مهم کنیم زیرا امر حقیقی با تلاش ما به آن رسیده نمی‌شود و ما اساساً در آن امر حقیقی زندگی می‌کنیم و فاصله نداریم. تاکید همه فیلسوفان بر لحظه اکنون است و زمان حقیقی و امر حقیقی در اکنون وجود دارد. این آگاهی‌هایی است که آلن واتس در این دو کتاب خود تلاش می‌کند بیان کند.

که بوبر معتقد است که زندگی حقیقی در دیدارها و در مواجهه شدن با دیگری است و اساساً فیلسوف دیگری فیلسوفی است مثل مارتین بوبر و امانوئل لویناس که تمام زندگی را مصروف به تعریف و آشنایی ما با دیگری می‌کنند تا این حد که می‌گویند تو نیستی مگر این که یک دیگری وجود داشته باشد و در یک هویت‌سازی با تعریف هویتی ریلیشنال نگاه می‌کنند که ما نه هویت فردی و نه جمعی داریم بلکه یک هویت ارتباطی داریم. بوبر از جهت زمانی پیش از لویناس است و مقدم است به‌ویژه با جعل اصطلاحات مثل من آن و من تو در حقیقت به دو نوع مواجهه اشاره می‌کند و مواجهه ما با دیگری به عنوان یک شی و مواجهه ما با دیگری به عنوان یک موجود انسانی است و آن قدر این را در معنای مواجهه ما با دیگری به عنوان یک موجود زنده و حیات‌دار توسعه می‌دهد که از خدا هم به عنوان یک دیگری بزرگ یاد می‌کند و این امکان ارتباط را به ما می‌دهد که ما با خدا ارتباط برقرار کنیم و معنابخشی به زندگی خودمان در گرو این ارتباط قرار می‌گیرد.

در گفت‌گو با عبدالرضا قیصری عنوان شد

زبان ادبیات پایداری باید روزآمد شود

مقدس بودند. تاکنون چندین کتاب با عناوینی همچون «یک رزمنده، یک نخل، زندگینامه و خاطرات شهید همایونفر»، «طنز و شوخ طبعی در خاطره‌نوشته‌های دفاع مقدس»، «نفی نشی (مجموعه طنز مکتوب)» و «امتداد پروانه‌ها» به نگارش درآورده‌ام. علاوه بر این در حوزه تحقیقی و پژوهشی دفاع مقدس مقالات متعددی از این جانب به چاپ رسیده است. همچنین در ادوار مختلف مسئولیت‌هایی مانند مدیر ادبیات و انتشارات بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان فارس، دبیر اجرایی چهارمین جشنواره استانی شعر دفاع مقدس استان فارس، کارشناس رسمی خاطره بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان فارس و داوری چندین دوره از جشنواره خاطره‌نویسی دفاع مقدس استان فارس را در کارنامه کارهایم دارم و اکنون هم معاون فرهنگی حوزه هنری استان فارس هستم.

”ممکن است برای ما بگویید که برای ریشه‌یابی مفهوم ادبیات پایداری باید چه کنیم؟“

ادبیات پایداری، نوعی از ادبیات متعهد و ملتزم است که از طرف مردم و پیشروان فکری جامعه در برابر آن چه حیات مادی و معنوی آنها را تهدید می‌کند، به وجود می‌آید و هدفش جلوگیری از انحراف در ادبیات، شکوفایی و تکامل تدریجی آن است. این عنوان به آثاری اطلاق می‌شود که تحت تأثیر شرایطی چون اختناق و استبداد داخلی، نبود آزادی فردی و اجتماعی، قانون‌گریزی و قانون‌ستیزی با پایگاه‌های قدرت،



عبدالرضا قیصری از آن دست نویسندگان و فعالان علمی فرهنگی در حوزه ادبیات پایداری است که وقتی در زندگی او به کندوکاو می‌پردازیم در هر بخشی از آن رگه‌هایی از گنج دفاع مقدس نمایان می‌شود. در این شماره از فصلنامه «نوشتار» با این نویسنده درباره ادبیات پایداری و نقش نهادهای علمی و فرهنگی در تبیین و گسترش آن به گفت‌وگو نشسته‌ایم.

”آقای قیصری پیش از آن که به بحث اصلی ورود یابیم، ممکن است به طور مختصر خود را معرفی کنید؟“

عبدالرضا قیصری متولد ۱۳۵۷ در مرودشت فارس هستم. اگر به طور مختصر بخواهم توضیح دهم باید بگویم که من از نخستین دانش‌آموختگان رشته ادبیات پایداری دانشگاه شهید باهنر کرمان به شمار می‌آیم. خوشبختانه ایجاد این رشته گامی بلند برای پژوهش در حوزه دفاع مقدس بود و دانش‌آموختگان آن افرادی کنجکاو و پرتلاش در زمینه پژوهش دفاع

تمدن و ادبیات و دارای سبک و سنت هنری است اما، دفاع مقدس و حضور داعش در منطقه باعث شد تا توجه خاصی به مقوله ادبیات پایداری بشود.

” نقش نهادهای علمی مانند دانشگاه‌ها و

موسسات فعال در حوزه هشت سال دفاع

مقدس در ترویج ادبیات پایداری چیست؟

زبان بی‌تعارف و نگاه علمی، ضرورت کار علمی و دانشگاهی است. خوشبختانه هر چه از جنگ می‌گذرد، نگاه بی‌طرفانه‌تری نسبت به آن شکل می‌گیرد که باعث می‌شود از جملات شعاری رها شویم. اکنون برخی از نهادها و متولیان دفاع مقدس چنین رویکردی را در دستور کار خود دارند و متفکرانی همچون آقای فهیمی، سنگری، کافی و سرهنگی در حوزه هنری فعالیت‌های قابل توجهی نسبت به انجام کار علمی در زمینه ادبیات پایداری دارند. نکته‌ای که باید به آن توجه داشته باشیم این است که اگر به نقاط قوت ادبیات پایداری به‌ویژه در حوزه داستان نپردازیم، تبدیل به نقاط ضعف خواهد شد. برای همین نیازمند روزآمدکردن زبان ادبی ادبیات پایداری با بهره‌گیری از فرم و ساختار متفاوت مورد قبول نسل جوان جامعه هستیم.

” نقش متولیان فرهنگی در گسترش ادبیات

پایداری چیست؟

همواره ادبیات از دو بخش زیرساختی و روساختی تشکیل شده است. گاهی روساخت بر زیرساخت غلبه دارد اما گاهی محتوا و زیرساخت حرف اول را می‌زند. پس در ادبیات افرادی ماندگار شدند که زیرساخت و روساخت را به موازات هم پیش بردند. ادبیات پایداری هم نیازمند زیرساخت و روساخت است. نمادهای دینی و ملی در حوزه اسطوره‌سازی در ادبیات پایداری وجود دارد و باید به سمت وسوی ساختارهای نمایشی و سینمایی هم حرکت کنیم. استفاده از ترفندهای تجسمی در کلام، بیان روایی و داستان‌گونه و نگاه



غضب، قدرت و سرزمین و سرمایه‌های ملی و فردی شکل می‌گیرد. به تعبیری ادبیات پایداری ریشه در کربلا دارد. این نوع از ادبیات به دنبال توصیف جهان دیگر است؛ نه وضعیت موجود در جهان. مفهوم پایداری، مقاومت و دفاع مفهومی عام در فرهنگ ملت‌هاست؛ مقاومت واکنشی غیر ارادی در برابر تهاجم است. به همین دلیل یکی از سبک‌های ادبی است که ادیبان راجع آن به خلق اثر می‌پردازند. ادبیات پایداری حلقه واسطه جامعه علمی و عموم مردم برای انتقال مفاهیم ارزشی و معنوی حوزه مقاومت، ایثار و شهادت است.

” ادبیات پایداری در چه دوره‌ای در کشورمان به

شکوفایی رسید؟

ادبیات پایداری با پیروزی انقلاب رنگ و بوی جدیدی گرفت و وقتی وارد دوران دفاع مقدس شد، ماهیت واقعی خود را پیدا کرد. دفاع مقدس به تجربه ارزشمند ملت ایران تبدیل شد که برای ما به عنوان یک سرمایه مهم در عرصه‌های مختلف علمی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی شناخته شد. اگر چه ایران کشوری صاحب

درباره کتاب‌های ادبیات پایداری هم باید کار علمی توسط افراد متخصص صورت گیرد تا دچار انبوه‌سازی نشویم

درباره آن است؛ چرا که ما با کلیدواژه‌هایی آشنا می‌شویم که در حوزه‌های سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اجتماع تأثیرگذار هستند. به عنوان مثال «ما توانستیم در جنگ دوست و دشمن خود را بشناسیم» یا «دفاع مقدس به ما درس ایستادگی داد.» بخشی از جمله‌های این بزرگواران است که می‌تواند سرفصل‌های مهمی در زمینه ادبیات پایداری باشند.

حماسی و عرفانی به پدیده جنگ به همراه زبانی نو نیز موجب تداوم این پدیده خواهد شد.

” آیا ممکن است آفتی ادبیات پایداری را تهدید کند؟

بله. اگر نگاه علمی به موضوع ادبیات پایداری نداشته باشیم دچار انبوه‌سازی خواهیم شد که نوعی سردرگمی و گم‌گشتگی را ایجاد خواهد کرد. یکی از نتایج ایجاد رشته ادبیات پایداری در دانشگاه این بود که توانستیم دفاع مقدس و ادبیات مرتبط با آن را به طور علمی مورد پژوهش قرار دهیم تا نسل‌های آینده بدانند که چه چیزی در جنگ و هشت سال دفاع مقدس اتفاق افتاد. بنابراین درباره کتاب‌های ادبیات پایداری هم باید کار علمی توسط افراد متخصص صورت گیرد تا دچار انبوه‌سازی نشویم. یکی از مسائلی که در زمینه پژوهش ضرورت دارد توجه به تاریخ شفاهی رزمندگان و فرماندهان است و از درون همین روایت‌ها می‌توان مدخل‌های بسیاری را شناسایی، دسته‌بندی، راستی‌آزمایی و مورد پژوهش قرار داد. اگر این نگاه سخت‌گیرانه و علمی وجود داشته باشد، شاهد تحریف، کم‌گویی یا پرگویی در حوزه ادبیات پایدار نخواهیم شد. انجام کار علمی در زمینه ادبیات پایداری سبب‌ساز ایجاد انطباق، انسجام و همگرایی در متن و محتوا خواهد شد.

” به عنوان پرسش نهایی لطفاً برای ما بفرمایید که آینده ادبیات پایداری را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

به نظرم نتیجه ادبیات پایداری در زمان خود مشخص نخواهد شد و باید زمانی از نگارش و چاپ آن بگذرد. به نظر می‌رسد هنوز در ایران نتوانسته‌ایم یک شاهکار ادبی در زمینه ادبیات مقاومت و پایداری خلق کنیم اما، با این وجود کارهای شاخصی را شاهد هستیم و تعدادی از آثاری که در حال حاضر در بازار کتاب موجود هستند و از ارزش بالایی ادبی برخوردارند. یکی از اولویت‌های ما در زمینه ادبیات دفاع مقدس و پایدار، توجه به سخنان امام(ره) و مقام معظم رهبری

دردسره‌های زبان فارسی در افغانستان

را از آن حذف کنند و تنها نام‌های «یونیورستی» انگلیسی و «پوهنتون» پشتو به معنای دانشگاه در آن باقی بماند! البته این اتفاق در شرایطی رخ داد که در قانون اساسی افغانستان، فارسی دری و پشتو به عنوان زبان‌های رسمی این کشور شناخته شده است. اغلب رسانه‌های افغانستان به زبان فارسی و معدودی از آنها به زبان پشتو منتشر می‌شوند و شماری از روزنامه‌ها و نشریات هفتگی، ماهنامه یا فصلنامه در کنار انتشار اخبار و گزارش‌ها یا مطالب خود به زبان فارسی، یک صفحه یا ستونی را به زبان پشتو اختصاص داده‌اند و در مدارس، درس پشتو مانند انگلیسی به عنوان یک زبان خارجی تدریس می‌شود با این حال عده‌ای حاضر نیستند شاهد رواج زبان فارسی در این کشور باشند.

افغان، مترادف با پشتون!

البته گویا برتابیدن زبان فارسی رایج در افغانستان ریشه تاریخی دارد. مردم افغانستان می‌گویند تا قبل از حکومت شاه امان‌الل، فارسی‌زبانان را به عنوان شهروند افغان به حساب نمی‌آوردند و واژه «افغان» مترادف با «پشتون» به کار می‌رفت و غیر فارسی‌زبانان را افغان نمی‌خواندند و هنوز هم عده‌ای از این اعتقاد دفاع می‌کنند.

محمدکاظم کاظمی، شاعر و پژوهش‌گرا افغانستانی مقیم ایران درباره وضعیت زبان و ادبیات فارسی در کشور افغانستان می‌گوید: «زبان فارسی در بسیاری از مناطق افغانستان نسبت به دیگر کشورهای منطقه

حکایت زبان فارسی در افغانستان از پدیده‌های عجیب این کشور است. در دنیا کشوری را نمی‌توان پیدا کرد که اکثر مردم آن به زبان مادری خود صحبت کنند، کتاب‌های درسی مدارس و دانشگاه‌ها هم به همان زبان باشد اما اقلیتی درصدد برآیند تا زبان خود را به عنوان زبان اصلی بر آن جامعه حاکم کنند. «پشتون»ها از نظر جمعیت از برخی دیگر از اقوام افغانستان پرشمarter هستند اما از نظر زبانی در اقلیت مطلق به سر می‌برند و اقوام اصلی «هزاره» و «تاجیک» در این کشور به زبان فارسی حرف می‌زنند و اغلب «ازبک»های افغانستان هم با وجود ترک‌تبار بودن، به فارسی دری سخن می‌گویند اما سرود ملی این کشور به زبان «پشتو» است.

با این مقدمه ندا ولی‌پور می‌نویسد: با این حال پشتون‌ها زبان «پشتو» را زبان اصلی افغانستان می‌دانند. شاید باورش کمی سخت باشد در کشوری که می‌تواند یکی از داعیه‌های زبان فارسی باشد، درگیری‌هایی بر سر تابلوی دانشگاه میان شهروندان افغان صورت گرفت. آنان شبانه تابلوی دانشگاه هرات را که به سه زبان فارسی، پشتو و انگلیسی نوشته شده بود، پائین کشیدند تا واژه فارسی «دانشگاه»

گفت: «زبان فارسی‌ای که در افغانستان است، به عنوان زبان دری یاد می‌شود. کسانی که در حوزه زبان فارسی کار می‌کنند، دری را بر این زبان صفت می‌دانند. برخی هم می‌خواهند بین زبان فارسی و زبان فارسی دری مرز بگذارند و می‌گویند زبان فارسی دیگر است و زبان دری دیگر. این موضوع بُعد سیاسی دارد. زبان فارسی در افغانستان یک زبان فراقومی و فراملیتی است. می‌توان گفت بیش از ۸۰ درصد مردم افغانستان با زبان فارسی آشنا هستند و آن را بلندند و با آن صحبت می‌کنند؛ حتی کسانی که زبان مادری‌شان فارسی نیست مثلاً زبان مادری‌شان پشتو است. قریب به ۷۰ درصد پشتوزبانان با زبان فارسی آشنا هستند. در واقع آنها دوزبانه هستند اما همه کسانی که زبان مادری‌شان فارسی است، دوزبانه نیستند.

زبان دیگری که در افغانستان نفوذ و گوینده زیادی دارد، ازبکی است. در افغانستان ترک‌تبارها زیاد هستند و زبان دومشان فارسی است. در این حوزه‌ها - ترک‌تبارها و فارسی‌زبانان - زبان فارسی، زبان علم است و در درون دانشگاه‌ها و مدارس و در حوزه معارف که شما به آن آموزش و پرورش می‌گویید و تحصیلات عالی، زبان فارسی زبان علم است. زبان فارسی، زبان بالای ۸۰ درصد مردم افغانستان است. زبان بیشتر رسانه‌هایی که در افغانستان فعالیت می‌کنند، فارسی است و کمتر رسانه‌ای در افغانستان وجود دارد که زبانش فارسی نباشد. با این حساب می‌توان گفت زبان فارسی در افغانستان قوت زیادی دارد و گویندگان این زبان زیاد است. فکر می‌کنم به خاطر این مسئله یک زبان فراقومی و فراملیتی شناخته شده است.»

دعویی بر سر کلمات

او درباره محدودیت‌هایی که در زبان فارسی هست، بیان می‌کند: «محدودیت‌ها همیشه بوده است. این محدودیت‌ها فقط در درون مرزها نیست و ممکن است از بیرون مرزها هم تحمیل شود اما زبان کار

دیرینگی بیشتری دارد. همچنین ادبیات فارسی در حوزه‌ای شکل گرفته که بخش عمده‌ای از آن در خراسان قدیم (بخش‌هایی از افغانستان) واقع شده است. ما پیشینه محکمی در حوزه زبان و ادبیات فارسی داریم. مردم افغانستان نوعی وابستگی و دلبستگی عمیق به زبان فارسی دارند که باعث می‌شود با جدیت آن را دنبال کنند. در افغانستان بخش عمده‌ای از نهادهای این کشور در پی ممنوعیت زبان فارسی هستند زیرا جرگه‌ای در بین دولتمردان افغانستان در عرصه فرهنگ داریم که انحصارطلب‌اند و می‌خواهند کشور افغانستان در انحصار یک زبان یعنی زبان پشتو باشد. به همین دلیل با آنها جدال داریم. دشواری دیگر ما این است که در مهاجرت از طرف حلقه حاکمیت افغانستان (نهادهای مهاجرت) تحت فشار هستیم. این فشارها باعث شده بسیاری از شاعران و نویسندگان توان کار پیدا نکنند و ناچار شوند به کشورهای دیگر سفر کنند یا برایشان دشواری پیش بیاید و فرسوده و افسرده شوند. یا این که باعث می‌شود این افراد از کاری که می‌کنند دلزده شوند و موقعیتی برای انتشار آثارشان پیدا نکنند. اتفاقاتی از این دست به ادبیات افغانستان و زبان فارسی صدمه می‌زند.»

او همچنین مهم‌ترین تهدیدها و آسیب‌های پارسی افغانستان را مواردی همچون ورود بی‌رویه واژگان خارجی در سده کنونی، جایگزین شدن تدریجی زبان انگلیسی در نظام اداری این کشور، شیوع و گسترش غلط‌های بسیار در سطح آوایی زبان، ضعف شدید زبان در سطح دستوری، زوال تدریجی گویش‌های غنی و اصیل محلی و غلبه گویش پایتخت به دلیل گسترش رسانه‌های گروهی می‌داند.

صفتی برای زبان فارسی

محمدداوود منیر - استاد دانشگاه دولتی هرات - که سال گذشته پیش از شیوع کرونا به ایران آمده بود، درباره وضعیت این زبان در کشور افغانستان

نویسنده‌ای که با خون میثاق نامه نوشت

سربازی که اسلحه ندارد

زمینه روایت می‌کند: «فکر می‌کنم سال ۶۳ بود. بعد از رفتن به جنگ و بازشدن دانشگاه‌ها رفته بودیم سر کلاس نشسته بودیم. من قیصر امین‌پور را آنجا دیدم. آقای امین‌پور از دامپزشکی و جامعه‌شناسی و چند تغییر رشته به آنجا آمده بود. با همه کسانی که در کلاس ما بودند متفاوت بود. در پایان یکی از جلسات کلاس به من گفت: «دست شما چی شده؟ جبهه بودین؟» گفتم: «بله» خود را معرفی کردم که پاسدار هستم و جبهه بودم. او هم خود را معرفی کرد و گفت: «من هم بچه جنوب هستم.» این زمینه‌آشنایی ما شد. جلسه بعد که رفتیم، دید نمی‌توانم بنویسم، خطش خوب بود. برایم یادداشت می‌نوشت. خیلی دوستش داشتم، می‌دیدم او تنها دانشجویی است که سرش روی کاغذ نیست. همه هر چیزی که استاد می‌گفت، می‌نوشتند او فقط نگاه می‌کرد. گفت: «دوست داری برای تو بنویسم؟» گفتم: «من هم مثل این جماعتم. باید بنویسم و برم مرور کنم تا ببینم چی گفته.» گفت: «برایت می‌نویسم.» مانند کاتبی که کنار یک نفر می‌نشیند، شروع به نوشتن کرد.»

از جنس فرهنگ

برای این که حمید حسام را بهتر بشناسیم باید سال‌ها عقب‌روی داشته باشیم؛ چرا که حسام سال‌ها پیش از تألیف این دو کتاب به عنوان مدیر بخش ادبیات بنیاد حفظ و نشر آثار دفاع مقدس، نویسنده و تحصیل‌کرده



جمعی از رزمندگان همدانی پیش از مقتل یا عملیات «کربلای ۴» با خون خود میثاق‌نامه شهادتی را امضا کردند که هرگاه یکی از آنها به شهادت رسید ۲۴ رزمنده دیگری را که نام‌شان در این میثاق‌نامه قرار دارد، شفاعت کنند. به همین دلیل بود که اسم «حمید حسام» پیش از آن که بر روی کتاب‌ها دیده شود در این میثاق‌نامه برای تاریخ مقاومت و پایداری یک ملت به ثبت رسید. همچنین در چند سال گذشته نام حمید حسام بیش از هر چیز با کتاب‌های «آب هرگز نمی‌میرد» و «وقتی مهتاب گم شد» بر سر زبان‌ها افتاد.

محمد رضا بختیاری با این مقدمه در معرفی حمید حسام می‌نویسد: این دو اثر برای او جایزه ادبی جلال آل احمد و تقریض مقام معظم رهبری را به ارمغان آورده است. حمید حسام از آن دست نویسندگانی است که به تعبیر کنایی از مجروحیت می‌توان گفت: «وقتی یک رزمنده بود، دستش در جنگ قلم شد.» او به دانشگاه بازگشت و با قیصر امین‌پور آشنا شد. خودش در این



و هیروشیما در کشور ژاپن دیدن کرده‌اند. این سفرنامه در ساختار ادبی است و این نوع مجموعه‌ها در ادبیات اسناد مکتوب طبقه‌بندی می‌شوند.

وی معتقد است که نخستین ویژگی کار در حوزه تاریخ شفاهی دفاع مقدس پیدا کردن سوژه‌ای تأثیرگذار در مقیاس ملی است. یافتن کسی که آینه تمام‌نمای یک نسل باشد، کار ساده‌ای نیست. حسام در رابطه با «سردار میرزا محمد سلگی» راوی کتاب «آب هرگز نمی‌میرد» عنوان می‌کند که او از همین جنس رزمندگان است یعنی یکی به جای همه که می‌تواند تمامی نیاز مردم به آگاهی از لایه‌ها و زوایای گوناگون جنگ را پاسخ گوید. انسان‌هایی از این جنس، تن به حرف زدن نمی‌دهند و کار خود را معامله‌ای اخروی و بیان آن را آفت می‌دانند؛ برای او اگر چه در آغاز راه، کار دشوار بود اما بار مسئولیت و تکلیفی که ایشان بر خود احساس می‌کردند، به همراهی انجامید.

سه گانه‌ای برای یک شکست

مخاطبانی که آثار حسام را دنبال می‌کنند وقتی به «غواص‌ها بوی نعنا می‌دهند»، «دهلیز انتظار» و «هفتاد و دو مین غواص» می‌رسند در می‌یابند که این

در رشته ادبیات است. حسام از آن دست مدیران فرهنگی است که دغدغه ادبیات پایداری دارد. جنس فعالیت‌های نوشتاری و مدیریتی حسام گواهی می‌دهد که مبنای کار او جوهره علمی و فرهنگی دارد؛ علمی است چون از بنیان ایجاد رشته کارشناسی ارشد ادبیات پایداری در دانشگاه‌ها به شمار می‌آید و فرهنگی است برای این که او با قلمش دم از نهادینه‌شدن فرهنگ ایثار و شهادت می‌زند.

حمید حسام کیست؟

حسام در سال ۱۳۴۰ در همدان متولد شده است و می‌توان گفت که این نویسنده اکنون سردار بی‌تفنگ ادبیات مقاومت و پایداری است. او همچنان در فضایی دیگر یک رزمنده است؛ روزی در جبهه با تفنگ و ماشه سر و کار داشت و اینک با کتاب و واژه. برای این که سلوک و دنیای او را درک کنیم باید در مسیری قرار بگیریم که شخصیت‌های کتاب‌هایش آن را پیموده‌اند. به عنوان مثال در کتاب «سفر به روایت سرفه‌ها» که از سوی انتشارات صریر به چاپ رسیده است، ما با سفرنامه‌ای روبه‌رو هستیم که نویسنده خود را در آن نادیده گرفته است و با تعدادی از جانبازان شیمیایی هشت سال جنگ تحمیلی عراق علیه ایران همراه است که از شهرهای بمباران شده اتمی ناکازاکی

معرفی افرادی است که نامی از آنها در تاریخ ادبیات مقاومت نبود؛ افرادی که هر کدام ستاره‌های بزرگی در آسمان ایثار و شهادت ایران‌اند. رد نام حمید حسام را بر جان و جلد کتاب‌های دیگری همچون «مهاجر سرزمین آفتاب»، «وقتی مهتاب گم شد»، «خس بی سرو پا»، «بچه‌های ممدگره»، «عطر شب‌بوها»، «دلیل (روایت حماسه شهید چیت‌سازیان)»، «راز نگین سرخ» و «بهشت تخریب» می‌توان دنبال کرد.

سه اثر داستانی نشان از قلم جسورانه حسام دارد؛ چرا که کربلای ۴ از جمله عملیات‌های دوران هشت سال دفاع مقدس است که با عدم‌الفتح یا شکست روبه‌رو شد و تا سال‌ها در نشست‌های عمومی صحبت چندانی از این عملیات نمی‌شد. عملیات کربلای ۴ به دلیل سرانجامی که دارد تا سال‌ها یک قطعه گمشده در ادبیات کشورمان داشت اما توجه او به این عملیات در آثارش نشان می‌دهد که حسام نویسنده‌ای پیشرو است. غواص‌ها بوی نعنا می‌دهند یک قطره از دریا بود و عطشی ایجاد می‌کرد تا افراد بدانند که داستان غواص‌ها یک شکست ظاهری نبوده است و افرادی بودند که ۴۰ شب زیارت عاشورا خواندند و سلوک داشتند. همچنین در دهلیز انتظار هم او به ماجرای رهایی یک فرمانده خسته و زخمی در عملیات کربلای ۴ پرداخته است. هفتاد و دومین غواص با این رویکرد به نگارش درآمد تا همگان بدانند پیروزی روی زمین، فرع قضیه بوده است؛ در حالی که اوج تکلیف‌مداری رزمندگان در عملیات کربلای ۴ مشاهده می‌شود و حسام در ذهنش با این سه‌گانه به دنبال نشان دادن این تکلیف‌مداری است.

ردی از حسام

در روایتی از محسن مومنی شریف، رئیس پیشین حوزه هنری آمده است: «همزمان با ۲۲ بهمن سال ۹۵ به محضر رهبر معظم انقلاب رسیدیم که در این دیدار، شماری از نویسندگان حضور داشتند. معظم‌له استقبال بی‌نظیری از ما به عمل آوردند و خطاب به سردار سلگی، رزمنده دفاع مقدس و همسر شهید چیت‌سازیان فرمودند که «من عاشق شهید علی چیت‌سازیان شدم». ایشان همچنین خطاب به سردار سلگی فرمودند که «شاید شهرهای دیگر چنین رزمندگانی داشته باشند اما آن شهرها کسانی مانند حمید حسام ندارند.»

قطعا زیباترین کاری که حسام در آثارش انجام داده

زحماتے که پادکست برای کتاب مے کشد



در فضای اینترنت ساخته شده تا روی کامپیوتر یا دستگاه همراه قابل دانلود کردن باشد. پادکست معمولاً به صورت دنباله دار و سریالی ارائه می شود و قسمت های جدید آن توسط کاربران عضو از طریق ایمیل آنها یا روش های دیگر قابل دریافت است. این نوع روش ارائه محتوا از سال ۲۰۰۴ محبوبیت و گسترش پیدا کرده است و نوعی روش نوپا در ارائه مطالب است و در ایران نیز در سال های اخیر گسترش داشته و بیان مخاطبان محبوبیت دارد.

طرز عملکرد پادکست به این شکل است که یک نفر (تولیدکننده پادکست) پادکست رو تولید می کند

همه ما یک بار هم که شده به رادیو گوش داده ایم. پادکست با رادیو فرقی چندانی ندارد جز این که زمان پخش و نوع محتوایی که می خواهیم گوش بدیم دست خودمان است. پادکست هایی که تولید می شوند در اینترنت همیشه موجود هستند و کافیه شما مشترک این پادکست ها بشید تا هر زمان که دلتون خواست اون ها را دانلود کنید و در هر مکان که خواستید در پیاده روی، حین رانندگی در یک ترافیک خسته کننده، در صف اتوبوس و نانوایی گوش بدهید.

بر اساس تعریف فرهنگ واژگان انگلیسی به فارسی، پادکست نوعی فایل صوتی و دیجیتالی است که

اپلیکیشن داشته باشید و هر پادکستی را که می‌خواهید دانلود کنید و به آن گوش بدهید. دومین مزیتش هم این است که پادکست رایگان است.

برای تولیدکننده هم باید بگوییم تولید و توزیع پادکست سهل و ساده است. اگر مقاله‌ای بنویسم و بخواهم در نشریه‌ای منتشر کنم سخت است تا مجله‌ای را پیدا کنم و تازه معلوم نیست آن مجله بخواهد منتشر کند یا نکند یا مخاطب بخواند یا نخواند. اما زمانی که پادکست بسازم بدون نیاز به هماهنگی با نشریه و تأیید سازمان یا افرادی محتوای خود را با چند کلیک ساده منتشر می‌کنم و به دست مخاطب می‌رسانم. از طرف دیگر تولید پادکست نسبت به دیگر کالاهای فرهنگی دیگر ارزان است و هر کس می‌تواند با امکانات اولیه آن را تولید کند.

البته او درباره تولید آسان و کم‌هزینه پادکست به این نکته هم اشاره می‌کند که ممکن است کار بی کیفیت هم منتشر شود؛ هر چند در ادامه می‌گوید این موضوع به خودی خود ایرادی ندارد و در غربال طبیعی زمان، مخاطب کار باکیفیت و بی کیفیت را از هم تشخیص می‌دهد و پادکست خوب جایگاه خود را پیدا می‌کند. یکی از اتفاق‌های خوب در پادکست مرور کتاب است که هم برای ناشر و هم برای مخاطب مفید است. برای ناشر از این جهت که کتابش معرفی می‌شود و برای مخاطب از این جهت که می‌تواند با بخش‌هایی از کتاب آشنا شود و اگر خواست سراغ متن اصلی کتاب برود اما مسئله‌ای که در پادکست‌ها وجود دارد این است که برخی مرور کتاب را با کتاب گویا اشتباه می‌گیرند و شروع به خواندن صفر تا صد کتاب می‌کنند که در این زمینه حقوق مؤلف و ناشر کتاب زیر پا گذاشته می‌شود. جواهریان درباره این موضوع هم عنوان می‌کند: «کپی‌رایت مسئله‌ای است که با آن درگیر هستیم و فقط مسئله پادکست نیست. کتاب‌هایی را که منتشر می‌شود خیلی راحت

و فایل صوتی‌اش در سایت‌های معتبر آپلود می‌کند و این سایت لینکی برای پادکست به تولیدکننده ارائه می‌دهد که مخاطبین با این لینک می‌توانند مشترک آن پادکست بشوند. کاری که اپ‌های پادکست می‌کنند این است که از این سایت‌ها لیست پادکست‌ها را جمع‌آوری می‌کند و شما می‌توانید این اپلیکیشن‌ها را در گوشی همراه خود نصب و اسم پادکست مورد نظر خود را جست‌وجو و بعد آن را دانلود کنید و روش دوم این است که لینک پادکست را پیدا کند و داخل اپ پادکست گوشی وارد کنید.

اپ‌های پادکست زیادی وجود دارند ولی در کل کار همه آنها یکی است و تنها تفاوتشان در تجربه کاربردی و امکاناتی که ارائه می‌دهند اما مسئله مهم این است که با زبان فارسی سازگاری نشان بدهند. مثلاً podcast addict، castbox، SHENOTO، Rodio و نوار.

پادکست‌ها مزایای فراوانی دارند و ساخت پادکست به افراد این امکان را می‌دهد تا نوعی ارتباط با مخاطبین خود ایجاد کنند که سریع‌تر و بهینه‌تر است. در واقع هنگامی که شما تصمیم می‌گیرید پادکست بسازید، صدای شما به صورت مستقیم و بی‌واسطه به گوش کاربران می‌رسد و نیازی به ممیزی یا دریافت تاییدیه از سازمانی ندارد.

محمدسامان جواهریان، فارغ‌التحصیل دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی که از ابتدای سال ۹۹ شروع به ساخت پادکستی با عنوان «ری‌را» درباره شعر معاصر کرده است، درباره تولید پادکست و محبوبیت این پلتفرم می‌گوید: می‌توانیم به پادکست از دو جهت نگاه کنیم؛ یکی از سمت تولیدکننده و دیگری مصرف‌کننده. فایده‌ای که از سمت مصرف‌کننده دارد این است که نسبت به نشریه و کتاب در دسترس است و نیازی به مراجعه به کتابفروشی ندارد. روی گوشی هوشمندی که تقریباً در دست همه هست می‌توانید

کار دانشگاهی باید مکتوب باشد. بنابراین فکر می‌کنم این موضع در دانشگاه با مقاومت رو به رو است. ممکن است پادکستی تولید شود که حرف جدی‌ای در آن زده شود اما مقداری زمان می‌برد تا در جوامع دانشگاهی پذیرفته شود.»

او در معرفی پادکست‌های مشهور و باکیفیت می‌گوید: در حوزه مرور کتاب پادکست‌های «بی‌پلاس» و «اپیتومی بوکس» که کتاب‌های غیر داستانی را معرفی می‌کنند. «گالینگور» کتاب‌های داستانی را خلاصه می‌کند و «الف» خلاصه نمایشنامه دارد. اگر بخواهم پادکست ادبی معرفی کنم و نه خلاصه کتاب به معنای خاص، یکی «فردوسی خوانی» است که امیر خادم در آن شاهنامه را می‌خواند و بیت‌هایش را توضیح می‌دهد. پادکست دیگر «هنر حافظ» است که در هر قسمت یک غزل حافظ را می‌خواند و شرح می‌دهد.

پادکستی هست با عنوان «سه نقطه» که هر قسمت یک داستان کوتاه می‌خواند و راجع به آن صحبت می‌کند. پادکست «چپ‌روک» قصه‌های شفاهی فارسی را تعریف می‌کند. پادکست «هزارتو» درباره ادبیات بحث می‌کند و پادکست «چای با بنفشه» که الان «خسرو و شیرین» را تعریف می‌کند. در حوزه فلسفه می‌توانم «لوگوس»، «دیدن» و «خرمکست» را معرفی کنم. در حوزه تاریخ خیلی پادکست داریم که می‌توانم از میان آنها «پارگراف»، «این حکایت» و «گازت» را معرفی کنم. «پاراگراف» تاریخ تمدن‌های مختلف را می‌گوید، «این حکایت» که بر بخشی از تاریخ معاصر متمرکز است و «گازت» مطبوعات دوره قاجار را مرور می‌کند. آخرین پادکستی که معرفی می‌کنم «ساگا» است که درباره اساطیر سرزمین‌های مختلف صحبت می‌کند.

پی‌دی‌اف می‌کنند و در اینترنت منتشر می‌کنند. به نظر خودشان هم کار بدی نمی‌آید و هزار و یک توجیه برای کارشان می‌آورند و آن را قابل دفاع می‌دانند. در پادکست هم ممکن است این اتفاق بیفتد اما تا جایی که من دیده‌ام پادکست‌ها، حداقل پادکست‌های مشهور کتاب و ادبیات خودشان تولید محتوا می‌کنند، یعنی متنی را خودشان می‌نویسند و از منابع مختلف استفاده می‌کنند یا اگر خلاصه کتاب است خودشان مروری بر کتاب دارند و از روی کتاب نمی‌خوانند. مرورنوشتن خودش تولید محتواست. در واقع در پادکست‌های موفق حوزه زبان فارسی نقض کپی‌رایت صورت نگرفته اما ممکن است در پادکستی هم کتابی را بردارند و از ابتدا تا انتهای کتاب را بخوانند که نغز حق نشر ناشر است که شاید بخواهد کتاب صوتی درست کند و بفروشد.»

جوهریان همچنین درباره تولید پادکست با محتوای تخصصی بیان می‌کند: «پادکست فارسی چون نوپاست، جامعه مخاطب کمی دارد و برای همین معمولاً پادکست‌سازان به گونه‌ای پادکست می‌سازند که هم بتواند مخاطب خاص را جذب کند و هم مخاطب عام را. پادکستی که خود من می‌سازم، ممکن است موضوعش چندان مورد پسند عامه مردم نباشد اما سعی می‌کنم راه میانه‌ای را انتخاب کنم که هم مخاطب بتواند پادکست را بشنود و هم مخاطب خاص. در واقع جامعه مخاطب کوچک است و پادکست‌سازان تقریباً خود را ناگزیر می‌بینند که در تولید محتوا این دو جنبه را با هم داشته باشند. اما در عین حال شاید برای کسی مخاطب اولویت نداشته باشد و پادکستی با محتوای تخصصی برای مخاطب محدود تولید کند. اگر پادکستی در حوزه دانشگاهی تولید شود شاید تنها چند نفر اهل آکادمی آن را گوش دهند اما معمولاً به صورت سنتی در حوزه آکادمی و دانشگاه محصولات شفاهی جدی گرفته نمی‌شود و سنتی وجود دارد که

درنگی بر پدیده‌ی قاچاق کتاب

در سودای کتاب

علوم و اتحادیه ناشران و کتابفروشان تهران در این زمینه وجود دارد اما به نظر می‌رسد این تفاهمنامه راه به جایی نبرده و وقعی به آن نهاده نمی‌شود و همچنان واحدهای زیراکس دانشگاه‌ها که تهدیدی برای ناشران دانشگاهی و کتاب دانشگاهی هستند، به فعالیت زیرزمینی خود ادامه می‌دهند و کتاب‌های ناشران و استادان دانشگاه را به صورت غیر قانونی کپی می‌کنند. به نظر می‌رسد این امر در کنار خلأ قانونی و آیین‌نامه‌ای در دانشگاه‌ها ناشی از بی‌اطلاعی و نبود آگاهی دانشجویان از این موضوع است و بیشتر دانشجویان با اصطلاح قاچاق کتاب آشنا نیستند و قاچاق را بیشتر در حوزه اقتصادی و انرژی تعریف می‌کنند؛ چیزی که ورود و معامله آن از طرف دولت ممنوع و بدون مجوز است و به صوت مخفیانه از مرزهای کشور وارد یا خارج می‌شود اما برای تعریف قاچاق کتاب زیاد دور و بر تعریف واژه قاچاق نباید چرخید. عموماً این دانشجویان با انگیزه‌های مالی و کاهش هزینه‌های تحصیل اقدام به این کار می‌کنند اما اگر قوانین بازدارنده‌ای در کنار فرهنگ‌سازی در زمینه قاچاق کتاب در دانشگاه‌ها وجود داشته باشد، جلوی این اتفاقات گرفته می‌شود.

«کتاب گروه! این کتاب بعد از فارغ‌التحصیلی به درد من نمی‌خورد، خوب چرا بخرم؟! اگر به فصل از کتاب را داشته باشم این درس رو پاس میشم، بنابراین نیازی نیست کتاب رو بخرم» پس راه دوری نمی‌رم. می‌رم انتشارات دانشگاه یا بخش کپی دانشکده و کتاب را کپی می‌گیرم!» همه اینها مقدمه‌ایست تا سوداگران کتاب دانشگاهی شویم و در چرخه نشر دانشگاهی خلل وارد کنیم.

فریماه قاسمی با این مقدمه می‌نویسد: قاچاق کتاب چند سالی است که وارد ادبیات صنعت نشر شده است و مبارزه با این پدیده که شکل سیستماتیک به خود گرفته است، آغاز شده است. اما بیشتر تمرکز بر این موضوع در بخش کتاب‌های عمومی و کتاب‌هایی است که ناشران تولید کرده و پرفروش شده‌اند اما کمتر به موضوع نشر دانشگاهی و سوادگری که در دانشگاه برای کتاب شکل گرفته پرداخته می‌شود. پدیده قاچاق کتاب در دانشگاه‌ها در بخش زیراکس یا کپی دانشکده یا انتشارات دانشگاه صورت می‌گیرد و زحمات ناشر دانشگاهی که بعد از چندین ماه دوندگی و سرمایه‌گذاری کتاب را منتشر می‌کند، در عرض چند دقیقه ضایع می‌شود. هرچند تفاهمنامه‌ای بین وزارت

مردی که عمر خود را پای کتاب و نشر گذاشت

حسن محبوب که بود؟

کرده بود و مادرم نیز در مدرسه دخترانه طیبات به شغل معلمی اشتغال داشت. این مدرسه که به مدیریت عمه من برای تعلیم قرآن و شرعیات به دختران خانواده‌های متدینی که نمی‌خواستند دخترانشان در مدارس متعددی که بعد از مشروطه توسط اقلیت‌های دینی با فرقه بهایی در تهران و بعضی از شهرهای مهم تأسیس شده بود، تحصیل کنند، بعداً با اخذ مجوز از وزارت معارف به تدریس درس حساب و هندسه و دستور زبان فارسی نیز اقدام کرد و شاگردان را برای امتحان نهایی سال ششم ابتدایی آماده ساختند. این مدرسه مقارن کشف حجاب به علت فوت عمه‌ام تعطیل شد. اینجانب که در همان مدرسه دخترانه تولد یافته بودم و با پرورش در چنین خانواده‌ای خالی از دغدغه‌های فرهنگی نبوده‌ام و پس از پایان تحصیلات دوره ابتدایی پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ و ورود متفقین به ایران و آغاز آزادی‌های نسبی افکار و احزاب با کارهای نشر و فروش کتاب آشنا شدم.

در دوران ۱۲ ساله شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در اثر تضارب آرا و افکار متضاد و سیطره نیروهای چپ در جو فکری آن زمان ابتدا لختی در حال تحیر بودم اما با پیوستن به جلسات تفسیر آیت‌الله طالقانی و خواندن کتاب راه طی شده مرحوم مهندس مهدی بازرگان و شرکت در جلسات سخنرانی انجمن‌های اسلامی راه خود را یافته‌ام و با چاپ کتاب «عشق و پرستش یا ترمودینامیک انسان» به سرمایه

تیرهای سه کلمه‌ای سخت‌ترین و ناراحت‌کننده‌ترین تیرها هستند. «حسن محبوب درگذشت». آخرین تصویری که از او دست‌به‌دست می‌شد، پیرمردی نشسته بر صندلی و دست به عصا و خیره شده به دوربین؛ مردی که عمر خود را پای کتاب و نشر گذاشت.

کسانی که آثار مهندس بازرگان، آیت‌الله مطهری، مهندس یدالله سبحانی، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله بهشتی، شریعتی، عبدالحسین زرین کوب، احمد آرام، امیرمهدی بدیع، محمدمهدی جعفری، سرهنگ جلیل بزرگمهر، سرهنگ غلامرضا نجاتی، ابراهیم یزدی و کاتوزیان را خوانده باشند با نام شرکت سهامی انتشار آشنا هستند. ناشر این کتاب‌ها که مدیر نشر حسن محبوب بود.

این ناشر پیشکسوت خود را این گونه معرفی می‌کند: «اینجانب حسن محبوب متولد پنجم تیر ماه سال هزار و سیصد و هفت تهران، فوق لیسانس رشته فرهنگ و تمدن اسلامی دانشکده الهیات دانشگاه تهران، در خانواده‌ای فرهنگی و مذهبی تولد یافته‌ام. پدرم با تحصیل در رشته داروسازی دارالفنون در حوالی محله ظهیر الاسلام فعلی داروخانه «محبت» را تأسیس

کتابخانه مجلس سنا بود. بعد از ظهر یکی از روزها که از منزل عازم رفتن به شرکت بودم، دیدم که یکی از کارکنان شرکت سراسیمه خبر آورد که امروز از طرف ساواک آمده‌اند و با مهر و موم انبار شرکت و تهیه صورتجلسه شرکت، فروش کتاب‌ها را تا تعیین تکلیف آنها ممنوع کرده‌اند.»

ماجرای «حسنک کجایی» و تعطیلی شرکت سهامی

«جریان در زندان به اطلاع آقای مهندس بازرگان رسیده بود. ایشان موضوع را به آقای نصرت‌الله امینی که به ملاقات ایشان رفته بود اطلاع می‌دهند. آقای نصرت‌الله امینی که با تیمسار مقدم که در آن موقع رئیس یکی از دوایر ساواک بود در میان نهاده بود و نامبرده که مردی فهمیده و متفاوت از سایر همگنان خود بود دستور داده که رفع مزاحمت شود. باری در سال ۱۳۵۳ که اوج فعالیت‌های گروه‌های مخالف رژیم و در مقابل بگیر و ببندها و خشونت‌های ساواک بود، انتشار کتابی به ظاهر در زمره ادبیات کودکان به نام «حسنک کجایی» با چاپ نفیس و تصاویر رنگی از طرف شرکت انتشار در چاپخانه ۲۵ شهریور به چاپ رسیده بود. شهرت و اشاعه این کتاب‌ها در حدی بود که اکثر دانش‌آموزان بسیاری از دبستان و دبیرستان‌ها اشعار کتاب را به حافظه سپرده بودند و خلاصه کار آن تا به آنجا کشید که به دست شاه نیز رسیده بود و شاه با عصبانیت کارمندان وزارت فرهنگ و هنر را مورد عنایت شاهانه قرار داده بود.

با این ترتیب سر و کار ما با عطارپور، بازجوی ساواک، افتاد که با دستگیری اینجانب و آقای محمد شریف‌زاده، مدیر داخلی شرکت، همان لحظه که مرا دید گفت من در سال ۱۳۴۲ می‌خواستم درب این شرکت را ببندم اما آن موقع زورم نرسید، اما اکنون توان آن را دارم. من اظهار داشتم که بله شما زور آن را دارید ولی ملاحظه انعکاس آن را در افکار عمومی بفرمایید.



شخصی خود در سال ۱۳۳۵ عملاً به حوزه کارهای انتشاراتی وارد شدم. همین سابقه موجب شد که در بدو تأسیس شرکت انتشار اینجانب نیز در عداد هیات مؤسس قرار گرفتم و بعد از مسافرت آقای کاظم یزدی، مدیرعامل شرکت به اروپا اینجانب به عنوان مدیرعامل شرکت انتخاب شدم و در این سمت غیر از چند سال دوران مدیریت عاملی مرحوم عزت‌الله سبحانی تا به حال در این سمت باقی هستم.»

شرکت سهامی زیر ذره‌بین خفیه‌نویسان بود

«شرکت انتشار از بدو تأسیس همیشه زیر ذره‌بین خفیه‌نویسان و خبرچین‌های ساواک بود و هر چندی یک بار مرا به یکی از دفاتر ساواک احضار می‌کردند و توضیحاتی می‌خواستند و تا حدودی رفع مزاحمت می‌شد. برای نمونه یکی از برخوردهای نگران‌کننده‌ای که در سال‌های اولیه‌ای که در ساختمان سرای سبا در خیابان باب همایون مستقر بودیم ذکر می‌شود: محل استقرار شرکت در طبقه سوم سرای سبا در چند اتاق و حال بزرگی قرار داشت که یکی از اتاق‌ها به انبار کتاب‌های منتشره تا آن زمان که بیشتر آنها از تألیفات مهندس بازرگان و طالقانی بود. محل کار اداری من

پرونده شما مختومه شود و در بدو امر قبول آن مشکل بود. در مشورتی که با همکاران آقای شریف‌زاده به عمل آوردیم به این نتیجه رسیدیم ادامه کار شرکت ما فی السابق عملی نخواهد بود اما اگر انحلال را بپذیریم شاید از راه‌های دیگری بتوانیم به ادامه کار بپردازیم. در هر صورت انحلال شرکت را بپذیرفتیم و با مختومه شدن پرونده آزاد شدیم.»

در بخشی دیگر از خاطرات حسن محبوب آمده بود: «انتشار آگهی دعوت مجمع عمومی فوق العاده با دستور جلسه انحلال شرکت سبب آرامش خاطر حسین زاده و اعوانی و انصارش شد؛ در مقابل موجب ناراحتی متفکران و دوستان شرکت بود. دوستان و بزرگواران امثال آقای مهندس بازرگان و مطهری با مراجعه به اینجانب برای دلجویی و احیانا جستجوی راهکار تجدید حیاتش پیشقدم بودند. آقای مطهری عملاً با مراجعه به افراد مؤثری امثال نصر و دیگران تشریح مساعی نمود. گویا در نتیجه اقدامات ایشان روزی از ساواک مرا احضار نمودند و حسین زاده عنوان کرد اگر ما اجازه دهیم شرکت مجدداً به کار بپردازد، شرکت آمادگی همکاری با ما در نشر بعضی آثار سفارشی ما را دارد. من موقعیت را بسی خطرناک یافتم و همان جا به اصابت تصمیم به انحلال پی بردم؛ بنابراین در جواب عذر خواستم و اعلام کردم اکنون شرکت انحلال یافته و دیگر ارگان تصمیم‌گیرنده‌ای در شرکت وجود ندارد. این جواب که شاید بیشتر مطلوب ایشان بود، غائله را ختم کرد.»

اما شرکت به صورت ظاهر با عنوان «شرکت انتشار در حال تسویه» به طور نیمه مخفیانه تا سال ۱۳۵۷ به کار ادامه داد و همزمان با زرمه‌های مخالف با رژیم در پی توقف انحلال مسکوت مانده برآمد و مجدداً به طور رسمی الی حال به ادامه کار پرداخت.»

تعطیلی شرکت انتشار به سادگی تعطیلی مثلاً یک کوره پزخانه آجر نیست که تبعات ناخوشایندی برای رژیم در بر نداشته باشد. در این لحظه شخصی که بعداً فهمیدیم بازجوی آقای حسن پرنیان مؤلف کتاب «حسنک کجایی» بوده است، وارد اتاق شد و عطارپور از نامبرده سرنوشت حسن پرنیان را پرسید. او گفت به سه سال حبس محکوم شده است. عطارپور با اشاره به من گفت، گناهکار اصلی ناشرین این کتاب‌ها هستند و گرنه اگر این‌گونه کتاب‌ها توسط ناشران چاپ و ترویج نشود، از دست مؤلف کاری بر نمی‌آید. در هر صورت ما را به بازداشتگاه بردند تا در انتظار سرنوشتی که برایمان رقم زده بودند، بمانیم. فردا پس از طی تشریفات معمول و عکاسی چهره با آن گردن‌آویز کذائی ما را به اتاق بازجویی فرستادند.

از حسن اتفاق بازجویی از کارمندان قدیمی اداره اطلاعات شهربانی بود که امور مربوط به هیات‌های مذهبی و مساجد و تکایا و حسینیه‌ها به ایشان محول شده بود و در آخرین سال‌های خدمت خود به سر می‌برد و اتفاقاً چندی قبل از این به سفر حج مشرف شده بود و شاید تحت تأثیر تحولات روحی و معنوی آن سفر سختگیری‌ها و شدت عمل معمول در این مشاغل در او مشاهده نمی‌شد. دو - سه روزی که بازجویی‌ها ادامه داشت گویا دو نفر از همکاران ایشان که اتفاقاً از مشتریان شرکت و مخصوصاً بسیار علاقه‌مند به آثار شریعتی بودند، تلفنی وساطت کرده بودند. در هر صورت آخرین بازجویی که در اتاق محل بازجویی نشسته بودیم، بازجوی دیگر مقیم در اتاق که متوجه دعاخواندن زیر لبی اینجانب شده بود، به من گفت برو شکر کن پرونده تو به دست مرد خوبی افتاده است. دیشب تا دیروقت ایشان با حسین زاده که مصر به دادگاهی شدن شما بوده است، بحث می‌کرد و سرانجام او را از این امر منصرف ساخت. پیشنهاد ایشان این بود که در مقابل تعهد به انحلال شرکت

یادی از درگذشتگان

قلم‌هایی که بر زمین ماندند

بر دین‌شناسی حافظ»، «بهرت بنویسیم»، «خارج از نوبت»، «آیین قلم»، «نیایش‌نامه»، «اعجاز بیانی قرآن»، «پیش‌شرط‌های پژوهش در علوم دینی»، «دین و دینداری» و «محمد برگزیده خدا» می‌توان اشاره کرد.

✎ **حسن انوشه:** نویسنده، پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی و سرپرست گروه نویسندگان دانشنامه ادب فارسی، در ۱۹ اسفند ۱۳۲۳ در بابل متولد شد و ۲۳ فروردین ۱۳۹۹ در ۷۵ سالگی به دلیل بیماری سرطان از دنیا رفت. او تحصیلاتش را در دانشگاه تهران در رشته زبان و ادبیات عرب به انجام رساند و عضو هیات امنای بنیاد فردوسی بود. از آثار او می‌توان به «تاریخ ایران کیمبریج: از ظهور اسلام تا آمدن دولت سلجوقیان»، «تاریخ ایران کیمبریج: از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان»، «تاریخ ایران کیمبریج: از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان»، «ایران و تمدن ایرانی، کلمان هوار»، ترجمه «ایران در سپیده‌دم تاریخ» و ... اشاره کرد.

✎ **نجف دریابندری:** مترجم و نویسنده، زاده سال ۱۳۰۹ در آبادان بود که ۱۵ اردیبهشت ماه در ۹۰ سالگی از دنیا رفت. «پیرمرد و دریا» (ارنست همینگوی)، «بیگانه‌ای در دهکده» و «هاکلبری فین» (مارک تواین)، «پیامبر و دیوانه» (جبران خلیل جبران) و «رگتایم» و «بیلی بانگیت» (دکتروف) از جمله ترجمه‌های او هستند. «کتاب مستطاب آشپزی، از سیر تا پیاز» نیز عنوان یک کتاب آشپزی اثر نجف دریابندری با همکاری همسر فقیدش، فهیمه راستکار، است.

✎ **محمود علمی:** بنیانگذار انتشارات بدرقه جاویدان،

سال ۱۳۹۹ با همه خوب و بدش گذشت. در این سال همانند سال‌های قبل و قبل‌ترش برخی از اهالی قلم را از دست دادیم. برخی را مرگ طبیعی و برخی را هم کرونا از ما گرفت. در این بخش یادی خواهیم کرد از برخی از این اهالی قلم و ناشران.

✎ **سیدهادی خسروشاهی:** متولد سال ۱۳۱۷ شمسی در تبریز، هشتم اسفند ماه ۱۳۹۸ به دلیل ابتلا به ویروس کرونا درگذشت.

از آثار او می‌توان به این کتاب‌ها اشاره کرد: زندگی و مبارزات آیت‌الله کاشانی، درباره امام خمینی (ره)، پانزده خرداد و مسأله انقلاب، علامه طباطبایی، آیت‌الله طالقانی، علامه سیدمرتضی عسکری، امام موسی صدر، آیت‌الله مشکینی، شهید نواب صفوی، استاد سیدجلال‌الدین آشتیانی، شهدای حرب و محراب، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، ابراهیم یزدی، محمدعلی جمال‌زاده، حسن ترابی (سودان)، روژه گارودی (فرانسه)، احمد بن بلا (الجزایر)، نشریات مخفی حوزه علمیه قم، مشروطه مشروعه و علمای تبریز، تاریخ‌نگاری معاصر و کودتای ۲۸ مرداد، طرح مرکز فرهنگی اسلامی اروپا، تقریب، سازمان‌ها و احزاب سیاسی دوران انقلاب اسلامی، حزب خلق مسلمان و مجموعه‌ای از خاطرات (از آغاز زندگی تا سال ۱۳۳۳ ش).

✎ **رضا بابایی:** متولد ۱۳۴۳، مدرس حوزه و دانشگاه، پژوهشگر و مسئول انجمن قلم حوزه بود که در ۵۵ سالگی بعد از چند ماه تحمل رنج بیماری سرطان از دنیا رفت. از جمله آثار او به «مولوی و قرآن»، «درآمدی

بود که در ۹۱ سالگی از دنیا رفت. او نیز از قربانیان کرونا بود. او مدرک دکتری زبان‌های باستانی خود را از دانشگاه پنسیلوانیای آمریکا دریافت کرده بود.

برخی از آثار بدرالزمان قریب عبارت‌اند از: تحلیل ساختاری فعل در زبان سُغدی؛ زبان‌های خاموش، یوهان فریدریش (ترجمه، با همکاری یداله ثمره)؛ وسنتره جانکه، داستان تولد بودا به روایت سُغدی؛ فرهنگ سُغدی (سُغدی - فارسی - انگلیسی)؛ تاریخچه گویش‌شناسی در ایران؛ مطالعات سُغدی؛ پژوهش‌های ایرانی باستان و میانه.

✎ **اسماعیل سعادت:** در سال ۱۳۰۴ در خوانسار متولد شد و ۱۲ شهریور در ۹۵ سالگی از دنیا رفت. سعادت نویسنده، زبان‌شناس و مترجم آثار فلسفی، عضو شورای عالی ویرایش سازمان صداوسیما جمهوری اسلامی، مدیر گروه دانشنامه تحقیقات ادبی فرهنگستان زبان و ادب فارسی و عضو پیوسته فرهنگستان بود.

برخی از آثار او عبارت‌اند از: زندگی میکس آنژ، رومن رولان (ترجمه)؛ تلخکامی‌های سوفی، کنتس دوسگور (ترجمه)؛ ایزابل، آندره ژید (ترجمه)؛ کشفیات نوین در روان‌پزشکی، کلیفورد آلن (ترجمه)؛ شیر و جادوگر، سی. اس. لویس (ترجمه از متن انگلیسی)؛ عصر بدگمانی، ناتالی ساروت (ترجمه)؛ اخلاق، جورج ادوارد مور (ترجمه از متن انگلیسی)؛ بخشی از سیر فلسفه در جهان اسلام، ماجد فخری (ترجمه از متن انگلیسی)؛ از وولف تا کانت، بخش اول از جلد ششم تاریخ فلسفه، فردریک کاپلستون (ترجمه از متن انگلیسی)؛ کتاب تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، پل لویا (ترجمه)؛ موتنی، پیتر برک (ترجمه از متن انگلیسی)؛ سرود نیپلونگن (ترجمه)؛ رساله در اصلاح فاهمه، اسپینوزا (ترجمه)؛ اسپینوزا، راجر اسکروتین (ترجمه)؛ در کون و فساد، ارسطو (ترجمه)؛ در آسمان، ارسطو (ترجمه)؛ ژان غرغرو و ژان خنده‌رو، کنتس دوسگور (ترجمه)؛ مسئله اختیار در تفکر اسلامی و پاسخ معتزله به آن، شیخ بوعمران (ترجمه)؛ تاریخ فلسفه قرن هجدهم، امیل بریه (ترجمه)؛ خطابه، ارسطو (ترجمه)؛ گفتارهایی درباره رسالت دانشمند، یوهان

متولد ۱۳۰۴ بود که ۱۵ خردادماه درگذشت. در حدود سال ۱۳۲۱ به دانشگاه رفت و وارد کار نشر شد و آن را ادامه داد. اولین کتابی که منتشر کرد، کلیات سعدی تصحیح محمدعلی فروغی بود. محمود علمی با نام مستعار و تخلص «م. درویش» شعر هم می‌سرود و دیوان شاعران کلاسیک را نیز تصحیح و حاشیه‌نویسی و منتشر می‌کرد. او عضو خانواده علمی بود؛ خاندانی که بیش از ۱۰۰ سال در کار چاپ هستند و انتشارات زیادی را مدیریت کرده‌اند.

✎ **علی پیرنیا:** مترجم و مصحح متون ادبی، سوم مردادماه از دنیا رفت. او تصحیح «همایون‌نامه زجاجی» را در کارنامه خود دارد. منظومه «همایون‌نامه زجاجی» نوشته حکیم زجاجی، شامل ۶۰ هزار بیت رویدادهای تاریخ اسلام را به تصویر کشیده است که با گزارش ولادت پیامبر اکرم (ص) و رویدادهای صدر اسلام آغاز می‌شود و تا وفات حضرت محمد (ص) ادامه می‌یابد. این اثر سال ۱۳۸۳ از سوی فرهنگستان زبان و ادب فارسی منتشر شده است.

✎ **هنریک مجنونیان:** نویسنده، مترجم و فعال محیط زیست ارمنی تبار در سال ۱۳۳۰ در ارومیه متولد شد و ۱۴ خرداد در ۶۹ سالگی درگذشت. دریافت لوح تقدیر به خاطر کتاب‌های ترویجی شناسنامه مناطق حفاظت‌شده (مناطق گنو و حرا) در سال ۱۳۷۷ و ۱۳۷۶، دریافت لوح تقدیر به خاطر کتاب پارکداری به عنوان کتاب برگزیده درسی آموزش‌شده در سال ۱۳۷۷، دریافت تقدیرنامه از سوی انجمن ارزیابی محیط زیست ایران به خاطر تلاش‌های کم سابقه و مستمر در اشاعه دانش محیط زیست در کشور در سال ۱۳۸۷ و کاندیدای جایزه مهرگان برای کتاب‌های سه‌گانه جغرافیای جانوری جهان و ایران در سال ۱۳۸۵ بخشی از افتخارات او هستند. از آثار او می‌توان به «جغرافیای جانوری جهان»، «تالاب‌ها: طبقه‌بندی و حفاظت تالاب‌ها»، «طبیعت را حفظ کنیم (منابع زیستی استان هرمزگان)»، «طرح مدیریت پارک‌های ملی (پارکداری)» و ... اشاره کرد.

بدرالزمان قریب: عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی، زبان‌شناس و استاد دانشگاه، زاده ۱۳۰۸ در تهران

استاد قراردادی و سرپرست بخش تاریخ دانشکده ادبیات و علوم دانشگاه شیراز به تدریس و پژوهش مشغول شد. در سال ۱۳۵۵ به تهران منتقل شد و به جمع استادان و اعضای هیات علمی گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران پیوست و مدیر گروه تاریخ دانشگاه تهران شد. از آثار او می‌توان به ترجمه «طبقات ابن سعد»، «قیام گنومات مغ» و ... و همچنین تالیف «فرهنگ ایران در قلمرو ترکان»، «گلشن تاریخ»، مقالاتی در دانشنامه جهان اسلام و دایره‌المعارف بزرگ اسلامی و ... اشاره کرد.

✎ **حسن نراقی:** نویسنده و پژوهشگر حوزه اجتماعی، متولد سال ۱۳۲۳ در کاشان بود که در ۷۶ سالگی بر اثر ابتلا به سرطان درگذشت. مشهورترین اثر او کتاب «جامعه‌شناسی خودمانی: چرا در مانده ایم؟» است. از دیگر آثار نراقی می‌توان به «کاشان در جنبش مشروطه»، «ناگفته‌ها»، «چکیده تاریخ ایران: از کوچ آریایی‌ها تا پایان سلسله پهلوی» و «من آنچه شرط بلاغ است: ضمیمه‌ای بر جامعه‌شناسی خودمانی» اشاره کرد.

✎ **محمد تقی مصباح یزدی:** متولد ۱۳۱۳ در یزد که ۱۲ دی پس از ماه‌ها مبارزه با بیماری از دنیا رفت. او پس از پیروزی انقلاب اسلامی بنیاد باقرالعلوم و سپس مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره) را در قم پایه‌گذاری کرد. از جمله فعالیت‌های سیاسی آیت‌الله می‌توان به نمایندگی در مجلس خبرگان رهبری، عضویت در شورای عالی انقلاب فرهنگی، عضویت در جامعه مدرسین حوزه علمیه قم اشاره کرد.

«آذر خشی دیگر از آسمان کربلا»، «آفتاب مطهر»، «آموزش فلسفه»، «اصلاحات؛ ریشه‌ها و تیشه‌ها»، «انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن»، «ایدئولوژی تطبیقی»، «بدرود بهار»، «پاسداری از سنگرهای ایدئولوژیک»، «تعلیق علی‌نهایه الحکمه»، «حکیمانانه‌ترین حکومت: کاوشی در نظریه ولایت فقیه»، «دین و آزادی»، «فازهای پرواز»، «یاد او» و «سیمای پیامبر اعظم (ص) در آینه نهج‌البلاغه» بخشی از آثار او هستند.

بیماری اخیر او از روز ۱۱ آذر سال گذشته با بستری شدنش

گوتلیب فیشته (ترجمه)؛ آثار علوی، ارسطو (ترجمه)؛ دانشنامه زبان و ادب فارسی در ۷ مجلد (طرح، مقدمه، ویرایش نهایی، سرپرستی).

✎ **منوچهر آشتیانی:** مترجم و استاد پیشکسوت فلسفه و علوم اجتماعی، در ۱۹ مهر ۱۳۰۹ در سنگلج متولد شد و ۸ مهر ماه پس از یک دوره طولانی بیماری از دنیا رفت. او خواهرزاده نیما یوشیج و از نوادگان میرزا حسن آشتیانی بود. آشتیانی در سال ۱۹۷۱ از دوره دکتری دانشگاه هایدلبرگ فارغ‌التحصیل شد. او از شاگردان کارل لویت و گادامر بود. از آثار آشتیانی می‌توان به «کارل مارکس و جامعه‌شناسی شناخت»، «جامعه‌شناسی شناخت کارل مانهایم»، «ماکس وبر و جامعه‌شناسی شناخت»، «جامعه‌شناسی شناخت (مقدمات و کلیات)»، «جامعه‌شناسی شناخت ماکس شتئر»، «گفتارهایی پیرامون شناخت مناسبات اجتماعی»، «درآمدی به بحران جامعه‌شناسی جهانی» و ... اشاره کرد.

✎ **داوود فیرحی:** استاد دانشگاه تهران و پژوهشگر حوزه‌های علوم سیاسی و اندیشه سیاسی در اسلام بود که ۲۱ آبان ماه ۱۳۹۹ بر اثر ابتلا به ویروس کرونا درگذشت. فقه و حکمرانی حزبی، جریان‌های اسلامی معاصر؛ با نگاهی به تحولات خاورمیانه، آستانه تجدّد، فقه و سیاست در ایران معاصر؛ تحول حکومتداری و فقه حکومت اسلامی، دین و دولت در عصر مدرن و تاریخ تحول دولت در اسلام عناوین تعدادی از کتاب‌های تالیفی او هستند. علاوه بر این، ده‌ها عنوان مقاله و پژوهش از او در طی سال‌ها فعالیت مستمرش منتشر شده بود.

✎ **عبدالکریم گلشنی:** نویسنده، استاد دانشگاه و پژوهشگر در چهاردهم خردادماه ۱۳۰۷ در رشت به دنیا آمد و ۲۶ آبان ماه در ۹۲ سالگی از دنیا رفت. او در سال ۱۳۳۵ برای ادامه تحصیلات دانشگاهی به آلمان رفت و تا سال ۱۳۴۸ در دانشگاه هامبورگ به تحصیل، تحقیق و تدریس مشغول بود و در سال ۱۳۴۷ درجه دکترای تاریخ و شرق‌شناسی را دریافت کرد. گلشنی در شهریور ۱۳۴۸ به دعوت رسمی دانشگاه به وطن بازگشت و به عنوان

در منزل آغاز شد و به دنبال پیشرفت علائم بالینی و با تشخیص پزشکان برای ادامه مداوا به تهران منتقل شد که پس از شش روز بستری شدن در بیمارستان درگذشت.

محمود کیانوش: محمود کیانوش، شاعر، نویسنده، منتقد ادبی و مترجم در شهریورماه سال ۱۳۱۳ در شهر مشهد به دنیا آمد و ۲۳ دی از دنیا رفت. از او به عنوان «بنیانگذار شعر کودک و نوجوان به شکل امروزی» یاد می‌شود. از آثار او می‌توان به این‌ها اشاره کرد: «شعر کودک در ایران» - در زمینه نقد -، داستان: «آدم یا روباه» (۱۳۴۸)، «دهکده نو» (۱۳۴۸)، «از بالای پله چهلهم» (۱۳۵۶)، شعر: «زبان چیزها» (۱۳۵۰)، «طوطی سبزه هندی» (۱۳۵۶)، «نوک طلای نقره‌بال» (۱۳۵۶)، «باغ ستاره‌ها» (۱۳۵۶)، «بچه‌های جهان» (۱۳۵۶)، «طاق هفت‌رنگ» (۱۳۵۸)، «آفتاب خانه ما» (۱۳۵۸)، «شبستان»، «ساده و غمناک»، «شکوفه حیرت»، «شباویز»، «ماه و ماهی در چشمه باد»، «آب‌های خسته»، «مرد گرفتار»، «غصه‌ای و قصه‌ای»، «در آن‌جا هیچ‌کس نبود»، «این آقا کی باشند؟»، «و بلا آمد و شفا آمد»، «حرف و سکوت»، «برف و خون»، «غواص و ماهی»، «در آفاق نفس» و «در طاس لغزنده».

آنا وانزان: در سال ۱۹۵۵ در ونیز متولد شد. و در ۴ دی‌ماه در ۶۵ سالگی از دنیا رفت. او مدرک لیسانس زبان‌ها و فرهنگ‌های شرقی خود را از دانشگاه "Ca Foscari" ونیز و مدرک دکترای مطالعات خاور نزدیک خود را از دانشگاه نیویورک گرفت. وانزان یکی از بنیانگذاران مجله ایتالیایی "Afriche&Orienti" بود.

ایرج کابلی: نویسنده، مترجم، خط و زبان‌شناس، وزن‌شناس و شعرپژوه، در خانواده‌ای زرتشتی در کرمان به دنیا آمد و ۲۹ بهمن از دنیا رفت.

از کتاب‌های ترجمه و تالیف ایرج کابلی می‌توان به «تاریخ دنیای قدیم اثر کورفکین»، «آن روز می‌رسد اثر میرزا ابراهیم اف»، «عملیت کنترل فکر اثر والتر باوارد»، «گارد جوان اثر فاده‌یف»، «کشف خزرستان اثر لِف گومی لی یوف»، «یوگنی اُنه‌گین اثر آلکساندر پوشکین»،

«وزن‌شناسی و عروض»، «درست‌نویسی خط فارسی»، «راه نظم‌بندی»، «دستور جامع زبان اوستا» و «سوگ‌نامه اثر آنا آخماتووا» اشاره کرد.

حسن محبوب: متولد سال ۱۳۰۸، ناشر پیشکسوت بود که روز ۱۲ بهمن ماه در ۹۱ سالگی درگذشت. او با سرمایه شخصی در سال ۱۳۳۵ به حوزه کارهای انتشاراتی وارد شد و از زمان تأسیس شرکت سهامی انتشار، همکار و بعدها سالیان سال مدیرعامل این موسسه انتشاراتی بود. محبوب ناشر آثار چهره‌هایی همچون مهندس مهدی بازرگان، آیت‌الله مطهری، مهندس یدالله سبحانی، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله بهشتی، دکتر شریعتی، عبدالحسین زرین‌کوب، احمد آرام، امیرمهدی بدیع، محمد مهدی جعفری، سرهنگ جلیل بزرگمهر، سرهنگ غلامرضا نجاتی، دکتر ابراهیم یزدی و تعداد زیاد دیگری نویسنده، پژوهشگر و مترجم است.

غلامرضا جمشیدنژاد: متولد سال ۱۳۲۴ در کاشمر از جمله مصححان و پژوهشگران پیشکسوت در حوزه احیای نسخ خطی که ۱۴ اسفند ماه در ۷۵ سالگی بر اثر ابتلا به کرونا از دنیا رفت. او آثار بسیاری تألیف، تصحیح و ترجمه کرده است. او از تدریس در حوزه علمیه مشهد و دبیری ادبیات فارسی در وزارت آموزش و پرورش گرفته تا استادی و مدرسی در دانشگاه‌های آزاد اسلامی، دانشگاه تهران، دانشگاه الزهراء، دانشگاه علامه طباطبایی، مرکز آموزش مدیریت دولتی و ... را در پرونده کاری خود داشت و به علت ارائه روش‌های ابتکاری و نو در امر تعلیم و تربیت، در سال تحصیلی ۱۳۷۶ به احراز مقام «معلم نمونه» مفتخر شد.

تألیف کتاب‌های «سیر سم‌شناسی در متون پزشکی اسلامی»، «دیبچه‌ای بر سیاست مدنی فارابی» و «تاریخ جهانی علوم و دانشمندان تا قرن پنجم هجری از منظر علامه صاعد آندلسی»، تصحیح و ترجمه «اوجاع المفاصل و فی‌النقرس» از زکریای رازی و تصحیح «التعریف بطبقات الأمم» از جمله یادگارهای به‌جامانده از این چهره پیشکسوت علمی و فرهنگی است.

تأملاتی درباره نقد در ایران

حکایت نقدی که خوب است اما برای همسایه!

انسانی باید خودش باشد و ما از طریق فعالیت‌هایی که داریم، آرام‌آرام خودمان می‌شویم. نقد باعث می‌شود فرد خودش باشد و حرف خود را بزند. مانند ورزش کردن است که به واسطه ورزش، بدن تقویت می‌شود، با نقد نیز ذهن تقویت خواهد شد.

کارکرد دیگر نقد، کمک به نویسنده است. در عین این که اگر نویسنده بداند کجا خطا کرده، جلویش را می‌گیرد، اما اگر منتشر شد، این منتقد است که با نقد خود می‌تواند مانع انتشار اشتباهات شود. نقد نوشتار یا کتاب به معنای داوری است. نقد زمانی پدیدار می‌شود که دست به داوری بزنیم. اگر کتابی بخوانید یا فیلمی ببینید و نظری نداشته باشید، نمی‌توانید داوری کنید. ناهمدلانه بودن و خرده‌گیری در نقد حائز اهمیت است. این به معنای نشان دادن برخی کمی‌ها، کاستی‌ها و کژی‌های یک اثر است. نمی‌توان نقدی به یک اثر داشت اما گفت من آن را دوست داشتم.

سازندگی نقد به مستدل بودن و معقول بودن نقد بستگی دارد. کسی که بدون ذکر دلیل، حسی را نسبت به یک اثر بیان می‌کند، صرفاً برخوردی احساسی دارد و این نقد نیست. همچنین باید این دلایل برای دیگران هم مقبول باشد و صرف این که منتقد می‌گوید این کتاب را نمی‌پسندم، قابل قبول نیست، بلکه باید دلایل خود را ارائه دهد و این دلایل برای فرد دیگری هم قابل درک و مقبول باشد. لذا داوری ما در نقد یک اثر باید قابل پذیرش باشد. نقد امری شخصی نیست بلکه امری



معمولاً از نقد استقبال نمی‌شود و جایگاه چندانی در روابط ما ایرانی‌ها ندارد. برخی می‌گویند: کسانی که خوب نمی‌توانند کار کنند، منتقد می‌شوند. سیدحسن اسلامی اردکانی چهره شناخته شده علمی و دبیر چند دوره از جشنواره نقد کتاب است که آثار ارزشمندی را در زمینه نقد و اخلاق پژوهش و نگارش تالیف کرده است. او در آیین اختتامیه طرح ملی فصل سخن (سلسله نشست‌های نقد و بررسی کتاب‌های علوم انسانی) سخنرانی داشت که در ادامه متن کامل این سخنران را می‌خوانیم.

به دنبال نقدهایی که به برخی تألیفات داشتم، برخورد‌های تنیدی با من شد و لذا همیشه از نقد استقبال نمی‌شود. گویی نقد خوب است ولی برای همسایه. همه از نقد استقبال می‌کنیم اما تا جایی که خودمان مورد نقد قرار نگیریم. حتی گفته می‌شود نقد چند کارکرد دارد؛ نخستین کارکرد نقد، فردیت بخشی به انسان است. انسان نوع منحصر به فردی است و هر

جمعی است. در هنگام سخن با دیگران این نقد در جمع معنا پیدا می‌کند.

نقد وقتی ارزشمند است که انتشار پیدا کند؛ نه آن که مطلبی گفته و ثبت و منتشر نشود. نقد کاری دشوار است که توان سنجشگری بالایی می‌طلبد لذا نقد کار هر کسی نیست و آن فردی می‌تواند کتابی را نقد کند که خود در سطح نویسنده یا حتی بالاتر باشد. ما از نقد می‌رنجیم اما از آن بهره می‌بریم. کارکرد دیگر نقد پیشبرد علم است. جامعه مبتنی بر دانایی، جامعه‌ای کتاب محور و بیانگر علم است، ولی علم زمانی رشد پیدا می‌کند که نقد شود.

اسلامی اردکانی سال‌ها پیش در یادداشتی با عنوان «نقد‌های نانوخته و حسرت بر جای مانده» به تجربه خود برای نوشتن نقد برای کتابی ضعیف به خاطر ملاحظات دوستانه پرداخته و نوشته بود: سال‌ها پیش کتابی منتشر شد که از نظر من سرشار از خطا و نادرستی بود. نوشته‌ای بود متملقانه، سست، و سرشار از ادعاهای نامدلل و گاه دروغین در دفاع از فلسفه‌ستیزان. با مرور مختصر آن، سریع کاستی‌هایش را دریافتم و یادداشت کردم. نقد این کتاب برایم بسیار آسان بود اما ملاحظاتی دوستانه، مانع از آن شد که آن را نقد کنم. یادداشت‌ها و تأملاتم را نادیده گرفتم، دندان بر جگر فشردم، و از کنار آن کتاب باز مثلاً «کریمانه» گذشتم. اما امروزه یکی از حسرت‌های تلخ زندگی من آن است که چرا تسلیم این قبیل ملاحظات شدم و نقد خود را منتشر نکردم. این کتاب آینه دق من شده است و هر گاه آن را می‌بینم، احساس گناه و حقارت می‌کنم. اخیراً تنها کاری که توانستم بکنم، این بود که آن را از کتابخانه خود خارج کردم. اما یاد این تجربه و این کوتاه آمدن ناموجه همچنان آزارم می‌دهد.

تصور می‌کنم بخش چشمگیری از اهل قلم چنین تجربه‌هایی داشته باشند. با بسیار کسان سخن گفته‌ام و از آنان شنیده‌ام که این کتاب یا آن کتاب از نظر

فنی، محتوایی، ساختاری و ... ضعیف و سست و کم‌بینه است. اما هنگامی که پیشنهاد کرده‌ام آن را نقد کنند، غالباً پاسخ‌هایی داده‌اند که بیش از آن که ناظر به مسائل علمی باشد، بیانگر ملاحظات بیرونی و مسائلی از قبیل احتمال «رنجیدن» نویسنده یا مترجم آن کتاب بوده است. نمی‌خواهم تجربه خود را لزوماً تعمیم دهم. اما فکر می‌کنم این کسان روزی بابت این قبیل ملاحظات نادرست و گاه ضداخلاقی، غصه خواهند خورد.

تقریباً همه ما از وضع نابسامان نشر و نقد و تولید دانش نگرانیم و آماده سخنرانی‌های طویل و عریض در این عرصه هستیم. اما هنگامی که از ما خواسته می‌شود هر یک از ما به سهم خودمان، اندکی در این زمینه کاری کنیم و گامی برداریم، با ده‌ها توجیه معیوب و ضایع مواجه می‌شویم. همه انتظار داریم که وضع نقد و نشر در کشورمان بسامان شود، نویسندگان ظرفیت نقدپذیری داشته باشند، ناقدان درست نقد کنند، ناشران چنین و چنان کنند، مترجمان فلان مسائل را همواره مد نظر داشته باشند و ...، حال آنکه غالباً حاضر نیستیم اندک هزینه‌ای در این راه متحمل شویم و خود، به تعبیر بوسعید، برخیزیم و گامی فرابیش نهیم.

بررسی آثار فیرحی در یک همایش

روشنفکری که دغدغه دین داشت

پروژه فکری مشخص داشت و زیرساخت فکر تغییرات اجتماعی و پروژه شکل‌گیری جامعه جدید و تجمیع آنها را دنبال می‌کرد. تحصیلات حوزه داشت و بعد وارد دانشگاه تهران شد. او همان دغدغه‌ای را داشت که بخشی از روشنفکران و متفکران و محققان ما داشتند و دارند و آن مدرنیته است. مدرنیته چالش‌گریز ناپذیری را با سنت ایجاد می‌کند و ایشان در واقع تیر پرشتاب و قوی است که از ترکش سنت وارد دانشگاه می‌شود. او بزرگ‌شده دانشگاه تهران است و سه مقطع خود را با استادان بزرگی که زمانی ارج و قرب داشتند، گذراند. برای فیرحی اسم و عنوان مطرح نبود. او دنبال اسم و عنوان نبود بلکه اسم و عنوان دنبالش می‌دوید. ایشان دغدغه دین و فقه، دغدغه انسان و جامعه و دغدغه ستم‌دیده‌ها و دغدغه ایران را داشت که ادامه سنت فکری مشروطه‌خواهان اصیل است. ما کار زیادی روی سیدجمال انجام دادیم و به نوعی راهی است در جهت جمع‌زدن دین و تجدد؛ نظریه‌های متفاوت نسبت به سنت وجود دارد. نفی مطلق، اثبات مطلق و احیای مطلق. دورویکرد اول متفاوت‌اند و رویکرد سوم نقد و بازسازی و بازخوانی سنت است. ایشان به علوم انسانی و علوم اجتماعی جدید و اندیشه سیاسی غرب وارد می‌شود. فیرحی می‌توانست بیش از آن چه بود و شد، بشود. ناراحتی ما این است که زیاد نماند. مثل این که این‌ها گل و عقاب هستند و عمرشان کوتاه است اما کسانی هستند که هر کسی با این‌ها نشسته

زنده‌یاد دکتر داود فیرحی از استادان اندیشمندی بود که در حوزه اندیشه سیاسی پروژه فکری مشخصی داشت، روشمند بود و در غرب و اندیشه غرب نبود بلکه از اندیشه‌های غرب برای بررسی و تحلیل سنت خودمان استفاده می‌کرد. متأسفانه این استاد بزرگوار یکی از قربانیان ویروس کرونا بود و از دست دادنش فقدان برای جامعه دانشگاهی.

همزمان با چهلمین روز درگذشت این استاد فقید، همایش علمی با محوریت بررسی و نقد آثار دکتر فیرحی از سوی سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی برگزار شد و همکارانش در دانشگاه تهران و دانشگاهی‌های دیگر درباره شخصیت علمی او صحبت کردند. در ادامه مشروح این نشست می‌آید.

تیری پرشتاب از کمان سنت

احمد موثقی، استاد دانشگاه حقوق و دانشگاه تهران: فیرحی با توجه به سابقه تحصیل، زوایه دیدی دارد. اگر روحیه استبدادی موروثی را کنار بگذاریم و پذیرایش باشیم می‌توان گفت با توجه به زمینه زندگی افراد و نحوه ورود به بحث‌ها می‌توانیم باب گفت‌وگو و تبادل افکار و تضارب آرا را باز کنیم و برسیم به پارادیمی که در ایران ما جایش خالی است. فیرحی

نام دین، انسان‌هایی را قربانی می‌کنند و وارد بحث جهاد می‌شود و می‌گوید اساس اسلام بر صلح و منطق گفت‌وگو و اقناع است، نه بر زور و شمشیر و خشونت و جنگ به عنوان جهاد.

مقوله خشونت دامن‌گیر مسلمانان است. این بحث مهمی است. برخی می‌گویند پرچمدار اسلام را قاضیان و نظامیان تشکیل می‌دهند و مسئله‌ای است که می‌گویند اسلام با شمیر جلو رفته و ما باید پاسخ بدهیم که آیا ما این را داریم بازتولید می‌کنیم. پرچمدار اسلام مغزها و متفکرانی مانند فیرحی‌ها باشند یا نظامیان. بازخوانی و نقد سنت گذشته را باید داشته باشیم. گذشته‌ای که انتخابی در آن نبوده است. نیاز داریم گذشته رادیکال، گذشته‌ای که پر از خرافه و عقل‌گریزی و توهم و چیزهایی که صورت دینی گرفته پالایش کنیم و بازخوانی‌ای داشته باشیم. مرحوم فیرحی چنین رویکردی داشت. او با استفاده از علوم انسانی به دین خدمت می‌گیرد. او متکلمی است که تعهداتی دارد. او روشنفکری دینی است و دغدغه دین را دارد. او دینداری است که مسئله روشنفکری دارد. کاش می‌شد بیشتر از او استفاده کنیم. او در نوشته‌هایش روش‌شناسی داشت. او قلمی چند و دوگانه دارد؛ بحث سنت و مدرنیته، دین و فلسفه که بحث‌های جالبی است و نسبتی بین دین و فلسفه است و عقل و دین و فلسفه و اقتدار و آزادی

پرواز را یاد گرفته است.

در دین ما ارکان دین به سه بخش معارف، اخلاقیات و احکام و فقه به معنای خاص متوجه احکام است. ظاهراً فیرحی از زاویه فقه وارد مسائل شده است اما به آثارش که نگاهی کنید می‌بینید در آثارش فلسفه هم هست، اندیشه سیاسی غرب هم هست. او با نظامی غرب هم آشناست و به معارف پل می‌زند. مطهری می‌گوید فقیهی که عارف نباشد اصلاً فقهش به درد نمی‌خورد. فیرحی رهرو سیدجمال‌الدین اسدآبادی و ناینی است.

مسئله پرهزینه‌ای به نام بنیادگرایی

برخی از استادان بین‌نواندیشی و نوگرایی دینی تفکیک قایل می‌شوند ولی ما درگیر الفاظ نیستیم. خود مرحوم فیرحی در نوشته‌هایش صراحت دارد و درباره نوگرایی دینی حرف می‌زند. در کتاب «دانش؛ قدرت و مشروعیت» متوجه دو الگو و مکتب است و دیدگاه‌های سنتی و مستشرقین را از این زاویه نقد دارد. جلوتر که می‌رود متوجه جریان می‌شود که به نام اسلام دامن‌گیر جوامع مسلمان شده و آن جریان سلفی‌گری است و با عنوان بنیادگرایی اسلامی و البته جریانی است که مربوط به اسلام نیست و از سنت درآمده و به نوعی گذشته‌نگر است که برای بشر و جوامع انسان و مسلمانان بسیار پرهزینه بوده است. مرحوم فیرحی متوجه این موضوع می‌شود؛ این که به



که ۵ تا حرف درست و حسابی از آن بیرون نمی‌آید اما ایشان متفاوت بود. بر مقوله صلح تأکید داشت. ایشان داشمند و روشنفکر و نقاد کلام بود. کار او نقد و نوآوری بود و نه نام و نان آوری. او به دنبال نان نبود بلکه دنبال نوآوری بود.

پرسش‌هایی که فیرحی به دنبال آن بود

قدیر نصری، استاد دانشگاه خوارزمی: بهانه این مراسم این است که بدانیم رسم فکری یا سلوک فیرحی چه بود. اگر بگوییم فیرحی فردی کوشا و جزئی‌نگر در ساحت اندیشه بود، آنگاه چگونه می‌توان اندیشه ایشان را به داوری و ارزیابی بگذاریم. گمانم این است حالا که عواطف و هیجان درگذشت او کم شده می‌توانیم او را به پل آکادمیک ببریم و به تأثیر ایشان بر اندیشه‌ورزی ایران معاصر بپردازیم.

ابتدا باید ساحت فکری و سوال متعارف در اندیشه‌ورزی سیاسی را طرح کنیم و بعد بگوییم فیرحی در این قالب سخنی برای گفتن دارد یا نه. فیرحی صرفاً اندیشه‌پرداز سیاسی نبود. ایشان معلمی بود کارش آموزش اندیشه سیاسی بود؛ آن هم گرایشی از اندیشه سیاسی در اسلام نه اندیشه سیاسی غرب و نه شرق. اولین ویژگی‌ای که برای اندیشه سیاسی فکر می‌کند و این سوال را طرح می‌کند تا شأن و فهم فیرحی را دریابیم و معرفی کنیم این است که اندیشمند سیاسی معمولاً مشکلات جامعه را تشخیص داده و راهنمایی می‌کند، آن پلشتی و بی‌نظمی و رنجی که متوجه دوران فیرحی است چیست که در آثارش متبلور است؟ دومین پرسش مهم از رسم اندیشه سیاسی است. در واقع تدارک می‌بوسط و ترسیم هدف ایده‌آل در اندیشه سیاسی. یعنی اگر گام اول تشخیص بود، گام دو تعبیه متن ایده‌آل. در آثار فیرحی این وضع ایده‌آل کدام است؟ آیا به دنبال حکومت اسلامی است یا دنبال مشروطیت اسلامی؟ آیا به دنبال تقویت قدرت فقیه است یا بر هم زدن آن؟ آیا دنبال دموکراسی محض است؟ گام سوم

بحث‌هایی این چنینی دارد. نوعی الاهیات آزادی‌بخش و نوعی پروژه‌رهایی‌بخشی را دنبال می‌کرد که مدرنیته تعریف می‌شود. دین هم در اصل یک پروژه‌رهایی‌بخش است. به هر حال محتوای افکار و اندیشه‌های فیرحی را نمی‌توانیم اجمالاً بیان کنیم. برداشت من این است که ایشان دنبال سنت و نقد و بازخوانی سنت و مدرنیته بود. کشورهایایی که در پروژه توسعه بودند، رویکرد سوم یعنی نقد و بازخوانی سنت و مدرنیته را دنبال می‌کردند. خود دنیای غرب زمانی که وارد دنیای مدرنیته شد، مسیحیت را کنار نگذاشت و این نشان می‌دهد فیرحی تاریخ اروپا را خوانده و پروتستانیزم را مطرح می‌کند، مباحثش درباره آیین کنفسیوس وجود دارد که توجه او را به آیین کشورهای آسیای شرق جلب می‌کند و او چنین رسالتی را قائل بود.

کشور ما دچار گسست‌های گفتمانی و فکری شده و دوران فترت پیش آمده و باید گفتمان و پارادایم‌ها و حاملان و عواملان خود را پیدا کند. در تحولات اقتصادی و سیاسی یک منطق درونی و ارتباطی با واقعیت‌ها و تحولات اجتماعی دارد. ما معضلات فلسفی داریم و به همین دلیل در سیاست‌گذاری‌ها و عملکرد ما در جمهوری اسلامی در چهل ساله گذشته نوسان زیاد و افراط و تفریط زیادی دارد و این‌ها به انسجامی برمی‌گردد که نیست. جای فیرحی خیلی خالی است. او چقدر می‌توانست لنگرگاه فکری داشته باشد و در تدارک چنین پدیده‌ای بود تا بتواند نظرش را راجع به لیبرالیزم و نظام دموکرات بگوید. متأسفانه جریان‌ها بعد از فوت استاد همچنان هم‌جمله‌هایشان را دارند؛ در حالی که ایشان چنین رویکردی نداشت و باید نسبتی با آنها برقرار کنیم.

کار فیرحی نقد و نوآوری بود نه نان و نان آوری

فیرحی خیلی عمیق بود و صرفاً فقیه نبود. او ژرف‌اندیش عمیقی بود، کم‌گوی و گزیده‌گوی چون در بود. خیلی‌ها هستند که ساعت‌ها صحبت می‌کنند

کشور ما دچار گسست‌های گفتمانی و فکری شده و دوران فترت پیش آمده و باید گفتمان و پارادایم‌ها و حاملان و عاملان خود را پیدا کند

این است ایستگاه و نقطه عزیمت فیرحی کجاست؟ فیرحی در کجا ایستاده و چه مقصدی دارد؟ او نقطه عزیمت را جمهوری اسلامی می‌داند یا دوران مشروطیت، یا ایران صفوی و دوره صدر اسلامی. من ۱۰ اثر از او را خوانده‌ام. تورق هم نکرده‌ام. سایر کتاب‌های او را هم برای تحقیق و درس دادن خوانده‌ام. بر اساس این کتاب‌ها می‌خواهم بگویم آنچه مرحوم فیرحی بحران مرکزی می‌دید دو کلمه بیشتر نبود، قدرت نامشروط در عصر مشروطیت؛ یعنی به زعم فیرحی زمانی که زمانه به سوی محدودیت و خدزدن به قدرت می‌رود، ایران معاصر به سمت ولایت مطلقه حرکت کرده است. از نگاه فیرحی این مسئله را چگونه می‌توان توضیح داد. فیرحی یک روشنفکر نبود و یک هوادار هم نبود. دانشگاهی بود و مانند یک الماس‌شناس می‌خواست گره را حل کند و منبعی از قدرت را بپذیرد؛ بدون این که حدود داشته باشد. بحران مرکزی برای جواد طباطبایی انحطاط ایران و برای فیرحی قدرت نامشروط بود. از حیث متدولوژی هر متوهمی را نمی‌توان اندیشه‌ورز قلمداد کرد. اندیشه‌ورز کسی است که به امر عمومی فکر می‌کند. به دنبال سامان دادن به فرصت‌هاست و به درمان معضلات می‌پردازد. آسازگاه منبع الهام فیرحی هم برای درک و درمان امروز دوران مشروطیت بود. یعنی فیرحی دنبال این نبود که از اسلام میانه یا صدر اسلام برای جامعه کنونی قاعده بیاورد. در دوران مشروطه به حدی از تعلق رسید که می‌توان آن دوران را مهم‌ترین دوره لحاظ کرد. فیرحی به آنها تکیه می‌کند. فیرحی

معتقد است، اقلیم فقه به قدری غنی است که می‌توان به صورت مسالمت‌آمیز و تطبیق اقلیمی و عقلایی سامان بومی را در ایران شکل دهد. آن چه از آثار فیرحی برمی‌آید این است که مراجع دینی می‌توانند با بومی‌سازی اصل تهذیب و دسته‌بندی در قالب مرجعیت معضلات زمان را تشخیص دهند.

مقصود و هدف فیرحی از این همه تلاش و هزاران صفحه متن چه بود؟ او یک مقصود بیشتر نداشت و آن تدارک رهگذر آشنا به روح زمانه از دل فقه پویا بود. اما این که فیرحی موفق بوده یا نه بحث دیگری است اما به زعم من طرح این پرسش‌ها ارزشمند و گرانقدر است. فیرحی دانشمندی است که به صورت مستقل و بدون تعلق به رانت و باند و در استقلال کامل و زندگی سالم و اخلاق زیبا و خانواده متوسط و وضع مالی متوسط این پرسش‌های مانا را مطرح می‌کند. اگر ۱۰ سال دیگر از خداوند عمر می‌گرفت، مانند حمید عنایت کتاب حرفه‌ای‌تر می‌نوشت و نکات دقیق‌تری را بیان می‌کرد اما در حوزه روشنفکران سکولار تدارک در ساخت طرح پرسش مهم است و نه حکم و استعاره جواب.

چالش مواجهه با مسائل جدید

کیومرث اشتریان، استاد دانشگاه تهران: حرف زدن از فیرحی سخت است؛ یکی به خاطر رفاقت و دوستی با ایشان و آدم اندوهگین می‌شود که درباره او صحبت کند. دلیل دیگر منش اخلاقی‌ای بود که ایشان داشت و آدم را شرمند می‌کند. فیرحی دانشمند بود و متانت و تواضع داشت. ایشان انسانی متمدن بود، متمدنانه بحث می‌کرد، متمدنانه موافقت و مخالف می‌کرد. تصویری که من از آدم‌های متمدن دارم، ایشان است. انسان متمدن به معنای واقعی کلمه.

حوزه من سیاست‌گذاری عمومی است. کمتر درباره فقه سیاسی و اندیشه سیاسی کار کرده‌ام. می‌خواهم از این فرصت استفاده کنم و از فیرحی و کسانی که ادامه‌دهنده راه ایشان هستند سوال کنم. همیشه در حوزه فقه

ولایت فقیه چگونه خود را انطباق خواهد داد. گویی تاریخ برای فقیهان به گونه دیگری تکرار می شود. مشروطه در مواجهه با پدیده جدید و انقلاب صنعتی شکل گرفت. اما پدیده جدید اساساً ساختار شکن و تمرکززداست و این تمرکززدایی از آمریکا و اروپا تا ایران را دربرمی گیرد که این تمرکزگریزی، نظام سازمان یافته بین المللی را که در قرن گذشته توسعه یافته به چالش می کشد. با این وضعیت، فقه سیاسی تئوری هایش را مورد ارزیابی مجدد قرار خواهد داد یا نه؟ این پرسش من بود.

اندیشمند سیاسی کنشگر

مجید شفیعی، استاد دانشگاه مفید قم: اندیشمند سیاسی کنشگر مانند هر اندیشمند کنشگر دیگر تلاش می کند در تحولات جامعه و تغییرات اجتماعی موثر واقع شود و بتواند تأثیرگذار باشد اما تأثیرگذاری یک اندیشمند از طریق اندیشه اوست و نه ابزارهای فیزیکی و باید از این منظر کنشگری او را که با اندیشه اش چگونه کنشگری می کند، توضیح داد. باید بگوییم اندیشمند کنشگر تلاش می کند به یک بحران و مسئله سیاسی، معضل و آسیب و بیماری را که در جامعه ایران تشخیص داده بود کنش مناسبی ارائه و پاسخ مناسب دهد. فیرحی به درستی تشخیص داد که اقتدارگرایی مزمن در تاریخ و جوامع اسلامی و به تبع آن ایران از جهت گوناگون معضل تلقی می شود و مناسبات سیاسی و اقتصادی اقتدارگرایانه را بازتولید می کند. فضای سیاسی مسلمانان اقتدارگرایانه شکل گرفته بود و گرایش درونی مسلمانان شکل اقتدارگرایانه را تأیید می کرد و منجر به بازتولید اقتدارگرایی می شد و دانش های اسلامی نیز به شکل اقتداری بازتولید می شدند و مهم ترین معضلی که فیرحی برای تاریخ و جامعه تشخیص داده بود، اقتدارگرایی بود و مهم ترین کتاب های او در این زمینه بود.

او معتقد بود اقتدارگرایی موجود به خود ادبیات و به

سیاسی از فیرحی سوال می پرسیدم و ایشان کریمانه پاسخ می داد. حال می خواهم به شکل عمومی تری مطرح کنم. سوال بسیار کوتاه است. ما پدیده ای داریم به نام بیت کوین (ارز دیجیتال) که خرید و فروش آن در شرایطی انجام می شود. بیت کوین دولت فرامردن و مبتنی بر تکنولوژی رزم نگاری شده است و هر گونه حاکمیت متمرکز را انکار و از نگرش نسبیّت به دولت استفاده می کند. زمانی فقه و سنت در مواجهه با مدرنیته به بازسازی خود دست زد و به طراحی سیاسی در قالب طراحی ساختارهای سیاسی فقهی پرداخت. سوال این است در برخورد و مواجهه پستمدرن و غیر متمرکزی که الان دارد فعلیت پیدا می کند چگونه برخورد می کند.

در مواجهه با دولت مدرن، دولت اسلامی طراحی شد. از مشروطه مشروعه تا ولایت فقیه و ولایت مطلقه واکنش های فقه و اندیشه اسلامی در واقع با پدیده مدرن ما وارد دوران دیگری شده ایم. در چنین فضایی فقه سیاسی می تواند چه نظریه پردازی ای داشته باشد. باید ببینیم متدولوژی فقه تغییر کرده یا می کند یا موضوعات جدیدی وارد فقه سیاسی می شود یا تئوری فقه سیاسی دچار تغییر می شود و فقه سیاسی سراغ دولت های جدید شبکه ای غیر متمرکز و غیر رسمی می رود و این که فقه سیاسی نسبت خود را چگونه تعریف می کند. آیا وضع موجود را تئوریزه می کند و نظریه پردازان با تغییر شرایط تئوری دیگری خواهند داشت و فقه در چنین شرایطی خود را بازسازی می کند.

تکرار تاریخ برای فقیهان

ولایت فقیه در عرصه عمومی ما با مدیریت استراتژیک آمیخته شده و عملاً مجمع تشخیص مصلحت نظام را به طریق مدیریت ولایت فقیه پی برده و در شرایط مدیریت استراتژیک زیر پایش سست می شود و اداره امور شبکه ای جایگزین خواهد شد و دیوانسالاری مدنی جایگزین دیوانسالاری رسمی می شود. تئوری

ناشر داده است. البته خلاصه کتاب و نتیجه‌گیری را نتوانسته بود تمام کند.

بحث اصلی فیرحی در این کتاب این است که مسئله ما در این دویست سال، قانون بوده است. قانون محوری مدار مناقشات بسیاری در باب دین و سیاست است و ما مسئله تجدد را داشتیم که قانون در ارتباط با این مسئله پیدا شکل می‌گیرد. این که چرا فیرحی سراغ قانون رفته، تصورم این است که با توجه به مسائلی که در زمان حال داریم، سراغ آنها رفته است. در جایی از کتاب اشاره کوتاهی به این موضوع دارد که برخی از مسائل امروز ما ریشه در مسائل گذشته دارد. رویکردی که او در این کتاب دارد، رویکردی نیست که جنبه تاریخی تدوین قانون را بیان کند بلکه به دنبال تحلیل موضوع قانون از دیدگاه تاریخ فکری است. متأسفانه به دیدگاه تاریخ اندیشه کم‌تر توجه داریم و ایشان هم از این زاویه به مسئله می‌پردازد. مراد او از تاریخ فکر یا اندیشه مجموعه تصورات و اندیشه‌ها و باورهایی است که اساس حیات فکری یک جامعه را تشکیل می‌دهند. پرسش از قانون با سه مقوله در ارتباط است. یکی مقوله جامعه است و دیگری حکومت و پرسش از خود مطرح می‌شود؛ مسأله پرسش از خود با شکست‌هایی که ما در جنگ‌های ایران و روس پیدا کردیم آغاز می‌شود و کسانی چون عباس میرزا و قائم مقام به فکر چاره برمی‌آیند تا کارها و تلاش‌هایی بکنند که فیرحی در این کتاب به برخی از تلاش‌های آنها، مخصوصاً قائم مقام می‌پردازد. اما نکته جالب این است که فیرحی بحث خود را از دوره صفویه آغاز می‌کند و زمانی که می‌خواهد بحث صفویه را مطرح کند، در پاورقی کتاب اشاره‌ای دارد که این دوره، دوره‌ای است که در غرب متفکرانی مانند دکارت و هابز و لاک و روسو و کانت وجود داشتند و از آن می‌گذرد. اما به نظر من جا داشت این سوال اساسی را مطرح کند که در ایران چه کسانی را داشتیم؛ زمانی که غرب در عالم تفکر و

نصوص دین ربطی ندارد، ذات دانش‌های اسلامی اقتدارگرایانه نبود بلکه اقتدارگرایی به یقینات قدیم برمی‌گشت. اقتدارگرایی چه در جهان اسلام و چه خارج از آن، بخشی از یقینات جامعه احتساب می‌شد. در واقع این ذهنیت در شرق و غرب تسلط داشته و چیزی نبوده که مخصوص ایران و اسلام باشد. بنابراین در گذشته بشریت اقتدارگرا بوده و در گذشته دانش‌ها قوام‌بخش اقتدارگرایی به حساب می‌آمدند. دانش مهم‌ترین عامل تداوم اقتدارگرایی است و ما چگونه می‌توانیم بر اقتدارگرایی همه‌جانبه غلبه پیدا کنیم. طرح اندیشه دموکراتیک را باید بتوانیم از منظر علوم سیاسی توجیه و جایگزینی برای آن پیدا کنیم. استاد فیرحی بر این اعتقاد بودند که دموکراسی را می‌توان از درون دانش فقه استخراج کرد. او معتقد بود باید به زیست جهان توجه کنیم و با توجه به اقتضائات و محدودیت‌هایی که وجود دارد، نسخه مناسب پیچید و درباره فقه معتقد بود که به صورت ذاتی اقتدارگرا نیست و مانند بقیه دانش‌ها در شرایط تاریخی اقتدارگرا شده است. از نظر او فقه این ظرفیت را دارد که با بازسازی خود بتواند نظام دموکراتیک را برای مسلمانان تنوریزه کند. استاد چند کتاب درباره فقه و سیاست نوشته بود. تلاش داشت دانش فقهی را بازسازی کند تا از دل آن دموکراسی و دیگر نیازهای جامعه ایران را پاسخ دهد. فیرحی در دستگاه فقهی موفق شده بود نوآوری به وجود آورد و تلاش کرد نشان دهد ورودی دستگاه فقه صرفاً نصوص دینی نیست و پرسش‌های تاریخی بخشی از ورودی دستگاه فقهی باید تلقی شود.

نقدی بر آخرین کتاب فیرحی

عبدالله نصری، استاد فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی: «مفهوم قانون در ایران» آخرین اثر مرحوم فیرحی است. این کتاب دو جلدی است که جلد اول آن با عنوان «تحولات پیشامشروطه» منتشر شده و جلد دوم را هم خوشبختانه به نگارش درآورده و به

فقیهان ما مانند مجلسی و ملا احمد نراقی، روایت مشهوری که درباره سازش با سلاطین است و به امام کاظم نسبت می دهند و از شیخ صدوق شروع می شود و مجلسی در بهار نقل می کند، دارند، حتی ملا احمد نراقی در معراج السعادت سر تعظیم به سلاطین فرود می آورد. اینها اندیشه و تفکری است که جای نقد بسیار زیادی دارد و به نظر من جاداشت فیرحی بر این نکته تأکید می کرد. یکی از اشکالات بزرگ بزرگان ما به نهج البلاغه و مطالبی که امیرالمومنین دارند که این مطالب می تواند مبانی ضد استبداد و زمینه تشکیل قانون باشد، توجهی نداریم؛ در حالی که باید به این زیرساخت ها بسیار توجه کرد. اگر قانون تحقق پیدا نمی کند برای این است که روحیه استبداد وجود دارد؛ استبدادی که از یک خوانش خاصی است و قسمت های اساسی دین به فراموشی سپرده می شود. ما باید در عین این که به بزرگان احترام می گذاریم بگوییم که این زمینه تزویر بزرگان و تأیید سلطنت چگونه سد راه قانون گذاری بود که فیرحی به اینها توجه نمی کند. مطالبی که او درباره صفوی به آغاز می کند، بیشتر با توجه به آثار شارقینی است که به ایران آمدند و سفرنامه هایی را نوشتند و اینها تجربه شده است. برای من جای سوال است که چرا به تحقیقات برخی از پژوهشگران معاصر که درباره دوره صفویه کرده اند، توجه نکرده است. درست است که شارقین بسیار مهم هستند و از زمانه گزارش می دهند اما تحقیقاتی که برخی از معاصران داشته اند، تحقیقات باارزشی است که محققانی مانند ایشان باید به این مسأله توجه می کرد و اگر موضعی در برابر دیدگاه های آنها داشت، بیان می کرد.

آن طور که باید به اندیشه سیاسی توجه نشده است

فیرحی سه تعبیر از رابطه دین و سنت را مطرح می کند؛ به ویژه تعبیرات سیدجعفر کشفی در میزان الملوک که سلطنت را تقدیر الهی می داند و در آثار مختلف

فیرحی با استفاده از علوم انسانی به دین خدمت می گیرد. او متکلمی است که تعهداتی دارد. او روشنفکری دینی است و دغدغه دین را دارد. او دینداری است که مسأله روشنفکری دارد. کاش می شد بیشتر از او استفاده کنیم

اندیشه است و چنین متفکرانی در حوزه فلسفه دارد، وضع ما چگونه بود. به نظر من ضعیفی است که در این کتاب وجود دارد. مرحوم فیرحی این را می پذیرفت که درست است که او می خواهد نسبت سیاست و دین را مطرح کند و مبانی تجدید فلسفی است. ما نمی گوییم که قرار است مسیر غرب را طی کنند. عده ای هم دنباله رو ناپینی مسیر دیگری را طی کردند اما پرسش جدی این است که ما چه ضعف هایی در فلسفه مان داشته ایم که این ضعف ها را نادیده می گیریم.

معتقدم که چرا می خواهیم کاسه کوزه ها را یا بر سر سیاستمداران بکوبانیم یا روشنفکران. ما معضلاتی در زمینه خوانش خود در موضوع فقه داشتیم. البته معتقدم اینجا هم باز ضعف هایی وجود دارد. یکی از معضلات اصلی ما فلسفه مان بوده و ما باید به صورت جدی به این موضوع توجه کنیم. در تمام این مدت و دوره مشروطه فقط سیدجمال است که به مسئله روح فلسفی اشاره می کند و روی آن تأکید دارد. من انتظار داشتم فیرحی در این کتاب زمانی که بحث سیدجمال را مطرح می کند بر این نکته پافشاری کند که سیدجمال بر این نقطه ضعف تأکید داشته است.

فیرحی بحث خود را با رابطه دین و سیاست با آرا کسانی چون سیدجعفر کشفی در تحفه الملوک و دیگران آغاز می کند. ولی می خواهم بگویم درست است که اشاراتی به آرای مرحوم کشفی دارد اما جاداشت بحث های مهم تری انجام دهد از این که برخی از

آخوندزاده و قانون آخوند قزوینی و آثار دیگر که برخی از این‌ها را انصافاً خوب تجزیه و تحلیل می‌کند و در لابه‌لای بحث‌هایی که هست مطرح می‌کند و به دیدگاه‌ها و شخصیت‌های این اندیشمندان می‌پردازد و کار خوبش این است که این‌ها را گاهی مقایسه می‌کند و نکته مهم دیگر این است که فقط به بیان آراء نمی‌پردازد و در مواردی مانند آرای خود آخوندزاده به نقد آخوندزاده می‌پردازد و به نقد نقدها هم توجه می‌کند و هر چند آرای یک نفر گاهی یکجا در این کتاب مطرح نمی‌شود که آخوندزاده در جاهای مختلف و به مناسبت‌های مختلف مطرح می‌شود. چون بنای فیرحی این نیست که صرفاً بخواهد یک سیر تاریخی طی کند و همه حرف‌های آخوندزاده را یکجا بزند و حرف‌های سیدجمال را یکجا بگوید و در جای دیگر و به مناسبت دیگر مطرح نکند.

نکته دیگر این است که به سیدجمال می‌پردازد اما به نظرم سیدجمال جای بحث بیشتری داشت زیرا بین شخصیت‌های روحانی ما و کسانی که تقدیر بیشتری به مسائل دینی و اسلامی داشتند بیشتر مواجهه با سیدجمال بوده و جا داشت بیش از طالبوف به سیدجمال می‌پرداخت؛ هر چند اگر به طالبوف زیاد پرداخته از جهت توجه واقع مسئله قانون داشته اما زمینه‌های فکری‌ای که سید مطرح می‌کنند مانند آزادی مطبوعات و روح فلسفی و توجه به علم جدید به نظرم زمینه‌ها و بسترهای لازم برای پیدایش توجه به قانون بوده است. رابطه دولت مدرن و شریعت را در یکجا جمع بندی می‌کند و می‌خواهد بگوید یک امتناع و امکان بوده و آخوندزاده که قائل به امتناع جمع دولت مدرن و شریعت بوده اما نگاه دیگری هم بوده که نگاه مستشارالدوله است که قائل به امکان بود. این سوال و دغدغه ذهنی من است که چرا بین روحانیون و اهل فلسفه کسانی در این دوره نبودند که بخواهند بحث امکان را مطرح کنند و اگر بخواهیم بحث امکان

پادشاهان را تأیید کرده است. این موضوع جای بحث بسیار زیادی دارد که فیرحی به سرعت از کنار آن رد می‌شود. او مسأله قانون و شریعت را مطرح می‌کند. اشاره‌ای به ملاصدرا می‌کند و بعد به ابن سینا می‌پردازد اما به نظر من بهتر بود این مسأله را از فارابی آغاز می‌کرد؛ اول فارابی بعد ابن سینا، زیرا فارابی در اندیشه سیاسی ما اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد و من تعجبم این است که چرا ایشان از فارابی آغاز نمی‌کند و به ترتیب به ابن سینا نمی‌پردازد تا بعد به ملاصدرا برسد. همچنین جاداشت بحث فلاسفه را از فقها جدا می‌کرد. یکی از ضعف‌های ما را در فلسفه سیاسی مطرح می‌کرد و به نظر می‌آید آن طور که باید به اندیشه سیاسی توجه می‌کرد، توجه نکرده است. بگذریم که ما گاهی وقت‌ها تلاش‌های بسیار می‌کنیم. اگر فارابی را کنار بگذاریم، در طول تاریخ فلسفه تا ملاصدرا پرسش‌های امروز را نمی‌بینید. زمانی که در غرب پرسش‌ها مطرح می‌شد فلاسفه ما به آنها توجهی نشان نمی‌دادند. این که پروژه‌های مختلف را تعریف کنیم و از درون اندیشه‌های ملاصدرا اندیشه سیاسی بیرون بکشیم، من آثار او را تقریباً مطالعه کرده‌ام و می‌توانیم علل بعیده میانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی برای فلسفه و اندیشه سیاسی پیدا کنیم اما پرسش‌های و پاسخ‌هایی که باید مطرح شود را نمی‌بینم و باید بپذیریم که ضعف اساسی است.

برای فیرحی حاکمیت دوگانه علما و دولت شریعت و سیاست از محورهای اساسی کتاب است که خوب مسئله مهمی است و تعارض‌هایی دارد. او می‌خواهد این نکته را بیان کند که وقتی حاکمیت چندتکه‌ای باشد با این حاکمیت چندتکه نه قانونی تحقق پیدا می‌کند و علاوه بر این بر علل و عوامل عقب‌افتادگی ما افزوده می‌شود. فیرحی سعی می‌کند در جای‌جای کتاب خود به تحلیل متنوعی بپردازد که در آنها از قانون سخن به میان آمده است. مانند کتاب مکتوبات

**متدولوژی هرمتوهمی رانمی توان
اندیشه‌ورز قلمداد کرد. اندیشه‌ورز کسی
است که به امر عمومی فکر می‌کند. به
دنبال سامان دادن به فرصت‌هاست و به
درمان معضلات می‌پردازد**

بسیار مهمی است که اگر ما به آستانه مشروطه گام می‌گذاریم، باید به این نکته توجه داشته باشیم و من نمی‌دانم در جلد دو به آن می‌پردازد یا نه؟ مشروطه دستاورد بزرگی در مقام نظر و عمل برای ما بوده. اگر در مقام عمل به معضلاتی برخورد، باعث نمی‌شود در مقام نظر تئوریه پردازانی مانند نائینی و آخوند خراسانی مشکل داشته باشند. این تصور غلط که برخی پافشاری می‌کنند و می‌خواهند بگویند مشروطه از دیگ فلان سفارت بیرون آمد. فیرحی می‌خواهد بگوید اساس حرکت و جنبش جنبش این گونه نیست که دستورالعمل و سفارش تحقق پیدا کند و زمینه‌های مشروطه از ۵۰-۶۰ سال قبل و از زمان صفویه شروع کنید. نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که چه تحولاتی در ذهنیت سیاسی اولان نجبگان جامعه صورت می‌گیرد و بعد در ذهنیت توده‌های مردم. در این کتاب جا داشت این ذهنیت سیاسی بیشتر روی نجبگان تأکید می‌شد. البته اگر مرحوم فیرحی بود می‌گفت می‌خواستیم مفهوم قانون در ایران معاصر را بیان کنم و خواستم دیدگاه‌های اندیشمندانی که موافق بودند و طرفدار نظم قدیم یا جدید بودند را بیان کنم؛ کسانی که معتقد بودند دولت مدرن با شریعت جمع می‌شد یا نمی‌شد و خواستم به اینها پردازم. اما به نظرم جا داشت حتی در یک فصلی بر این نکته تأکید می‌شد این جریانی که از عباس میرزا شروع شده بود و نشریاتی مانند قانون بر روی آن کار کردند، چه تأثیری بر ذهنیت مردم گذاشت.

را مطرح کنیم باید به رساله یک کلمه‌ای مستشارالدوله تکیه کنیم. مستشارالدوله تلاش کرده و زحمت کشیده ولی رجل سیاسی بوده نه رجل علمی. انتظار بیشتری داشتیم چه در زمینه فقه و چه زمینه فلسفه.

نکته دیگری که می‌خواهم بیان کنم تلاقی نظم قدیم و جدید است که از محورهای اساسی کتاب است و دارد خوب کالبدشکافی می‌کند. ما در این دوره تاریخی که ایشان مطرح می‌کند نه نظم قدیم را می‌توانستیم حفظ کنیم، البته حفظش شدنی نبود، و نه با علم سراغ نظم جدید رفتیم و این زمان طولانی را از دست دادیم و به عقب افتادگی خودمان ادامه دادیم و ریشه‌اش را در این مسئله پیدا کنیم که نتوانستیم نظم قدیم را به نظم جدید تبدیل کنیم. هر چند فیرحی دارد ریشه‌کاوی می‌کند و این که علما چقدر نقش نظری در اصلاح امور دارند و چه آثاری را تعریف کردند و نسبت شریعت با حکومت و قوانین موضوع بشری مورد توجه آنهاست. این مسئله‌ای است که انتظار می‌رفت روی آن تأکید می‌شد. باید توجه داشته باشیم ریشه غفلت‌ها کجا بوده است. فیرحی کار خوبی که می‌کند این است که هر متنی را که مربوط به قانون است در این کتاب محتوایی تجزیه و تحلیل می‌کند؛ حتی شماره‌های مختلف روزنامه قانون را مورد بررسی قرار می‌دهد و به تفصیل در باب قانون بحث می‌کند و حتی خوشبختانه کاری ندارد مسائل جانبی که بگوییم حالا برخی گفتن میرزا ملکم خان آدم شارلاتانی بیش نبوده ولی مسائل انگیزه‌ای کاری ندارد و بیشتر به محتوای فکر او کار دارد. بر خلاف آثاری که خواستند به آن حاشیه‌ها توجه کنند اما از اهمیت تحلیل نشریه قانون بازماندند که به نظر من اینجا کار بسیار خوبی را فیرحی انجام داده است.

من بر این نکته تأکید می‌کنم یکی از اهداف فیرحی نشان دادن این نکته است که چگونه انقلاب در ذهنیت سیاسی ایران ایجاد می‌شود و این نکته، نکته

رویدادهای ادبی در عصر کرونا

از مراسم‌های بی‌سروصدا تا حاشیه‌های دنباله‌دار

در این روزها این فضای مجازی است که از پنجره‌ای دیگر فضایی تازه برای فعالیت در حوزه ادبیات و کتاب فراهم کرده است. البته در این مسئله از شیوه نگاه شاعران، نویسندگان و ادیبانی که توانسته‌اند از این فضا برای جلوگیری از تعطیلی فعالیت‌های ادبی استفاده کنند نیز نباید غافل شد.

اما اگر از فعالیت‌های فردی بگذریم، به شکل جدید برگزاری نشست‌ها و محفل‌های ادبی می‌رسیم. هر چه از زمان شیوع کرونا گذشت و روزهای تعطیلی جلسه‌های حضوری ادبی بیشتر شد، فعالیت‌های اهل ادب در فضای مجازی که در روزهای نخست شکلی فردی‌تر و در شکل جمعی، حالت غیررسمی‌تری داشت، جمعی‌تر و رسمی‌تر شد. با گذشت زمان، جلسه‌هایی که در روزهای آغازین تقریباً تعطیل شده بودند بار دیگر به شکلی دیگر احیا شدند. مثلاً نشست‌های مرکز فرهنگی شهر کتاب که تا مدتی، دیگر به صورت حضوری برگزار نمی‌شدند، شکل تازه‌ای به خود گرفته‌اند؛ نویسندگان و منتقدان در قاب زنده اینستاگرام این مرکز حضور پیدا می‌کنند و مخاطبان را از خانه پای این نشست‌ها می‌نشانند.

خواب نمایشگاه

دیگر رویدادی که ویروس کرونا برایش خواب‌ها دیده بود، نمایشگاه کتاب تهران (شما بخوانید فروشگاه کتاب تهران) بود. این رویداد مهم‌ترین رویداد فرهنگی کشور است که شور و شوقی را در میان ناشران و مخاطبان

با شیوع ویروس کرونا همه اتفاقات به گونه دیگری رقم خورد. فعالیت‌های فرهنگی تعطیل شدند یا به شکل دیگری ادامه پیدا کردند! رویداد فرهنگی مهم ایران پس از گمانه‌زنی‌های بسیار به فضای مجازی کوچ کرد. نشست‌های نقد کتاب جلوی دوربین ضبط شدند و مخاطبان با فاصله‌ای دور و از صفحه گوشی و رایانه خود مهمان این برنامه‌ها شدند. جایزه‌های ادبی نیز به پشت صفحه‌های رایانه‌ها کوچ کردند و گاه در حد یک خبر در جست‌وجوهای اینترنتی قابل مشاهده‌اند و گاه حاشیه‌ای بر آنها وجود داشت. چاپ کتاب و لغو مجوز آن، قاچاق کتاب و گرانی کاغذ و دیگر عارضه‌های نشر هم به قوت خود باقی ماندند. برگزاری نشست‌ها و جلسه‌های ادبی شاید جزء آن دسته برنامه‌هایی به نظر می‌رسید که به واسطه شیوع ویروس کرونا به تعطیلی کشیده شود اما اهالی ادبیات و نشر چاره‌ای دیگر اندیشیدند و ترجیح‌شان استفاده از ظرفیت‌های فضای مجازی شد و نه تنها سعی کردند از این تعطیلی پیشگیری کنند، بلکه از پتانسیل فرهنگ و ادبیات برای جلوگیری از شیوع ویروس کرونا کمک گرفتند.

پیش از شیوع ویروس کرونا عده‌ای از اهل فرهنگ و ادبیات معتقد بودند فضای مجازی بیشتر به ادبیات آسیب می‌زند چون امکان نشر هر متن یا شعری را به کاربران می‌دهد و از طرفی به بازار سرقت ادبی و همچنین نشر جعلیات رونق بیشتری می‌بخشد. اما

در بانک عامل نمایشگاه (صادرات)، نسبت به تکمیل و آماده‌سازی اطلاعات کتاب‌های خود اقدام کنند. دی ماه ثبت نام ناشران آغاز شد و در نهایت ۶ بهمن ماه بزرگ‌ترین رویداد فرهنگی ایران شروع به کار کرد؛ هر چند پلنفرم تحت وب نمایشگاه از همان ساعت‌های آغازین با اختلال مواجه شد؛ اختلالی که البته دور از انتظار هم نبود. در حالی که انتظار می‌رفت در خصوص وضعیت پیش‌آمده توضیح داده شود اما از



خریداران خواسته شد تا با توجه به ۲۴ ساعته بودن بازدید و خرید، مراجعه به سایت را به روزهای آینده و ساعت‌های مختلف موکول کنند. سایت نمایشگاه کتاب تهران از عصر این روز به طور کامل از دسترس خارج شد. شب همان روز از این که این سایت در حال ارتقا است خبر داده شد. هر چند این عذرخواهی صرفاً از مخاطبان بود، در حالی که ناشران نیز در پیگیری سفارش‌ها با مشکل اختلال در سایت مواجه بودند. پس از یکی - دو روز در سایت نمایشگاه کتاب تعدادی از کتاب‌ها در دسترس نبودند که مسئولان این موضوع را به ناشران حواله دادند و در توضیحی نوشتند عدم دسترسی به برخی عناوین در این نمایشگاه به

ایجاد می‌کرد. این مهم معمولاً در ماه اردیبهشت برگزار می‌شد که قرار بود سال ۹۹ پیش از ماه مبارک رمضان و در فرودین ماه برگزار شود. اما شیوع ویروس کرونا سرنوشت دیگری برای این رویداد رقم زد و مسئولان در اعلام اولیه از تعویق این رویداد خبر می‌دادند اما گمانه‌زنی‌ها درباره زمان برگزاری نمایشگاه شروع شد و خیلی از ناشران وزارت ارشاد را ناگزیر از برگزاری این رویداد می‌دانستند، زیرا افیونی برای ناشران است و ناشران به لحاظ نقدینگی محتاج این رویداد.

البته در ماه‌های ابتدایی سال در وزارت ارشاد دگرگونی‌هایی رخ داده و موسسات وابسته به معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ادغام شدند و اوضاع به لحاظ برگزاری نمایشگاه و رویدادهای وابسته به این موسسات کمی مبهم به نظر می‌رسیدند. ایوب دهقانکار بعد از چندی تأیید و تکذیب رئیس موسسه جدید با عنوان موسسه خانه کتاب و ادبیات ایران شد. اواخر مرداد این رئیس تازه‌نفس از گمانه‌ای برای مجازی شدن نمایشگاه کتاب می‌گفت که مخالفان و موافقان بسیاری داشت و حتی برخی او را تصمیم‌گیرنده برای این امر نمی‌دانستند. در نهایت اواخر شهریور اعلام شد نمایشگاه کتاب مجازی خواهد شد اما زمانی برای برگزاری این رویداد اعلام نشد. اواسط آبان ماه همزمان با برگزاری مجازی هفته کتاب، دیگر رویداد مهم مرتبط با کتاب، نمایشگاه مجازی کتاب شکل جدی‌تر به خود گرفت و با برگزاری جلساتی درباره نحوه برگزاری نمایشگاه و نیز زمان اجرای آن رایزنی می‌شد. این در حالی بود که ناشران داخلی روزهای بحرانی کرونا را سپری می‌کردند و در انتظار شفاف‌سازی وضعیت برگزاری نمایشگاه کتاب تهران بودند.

چندی بعد از نمایندگان ناشران و موزعان کتاب‌های خارجی دعوت شد تا برای احراز شرایط و زمینه لازم برای ثبت نام اولیه در نمایشگاه، علاوه بر افتتاح حساب

و مترجمان برگزار می‌شد، فقط با حضور مسئولان کشوری برگزار شد.

به گفته محمدعلی مهدوی راد، دبیر علمی کتاب سال امسال ۴۹ هزار و ۷۴۱ عنوان در غربال ابتدایی مورد بررسی قرار گرفت. در گروه‌ها ۳۷ هزار ۷۱۲ عنوان کتاب بررسی شد. کتاب‌های مرحله اول ۹۴۸۴، کتاب‌های راه‌یافته به مرحله دوم ۲۴۷ عنوان، آثار برگزیده ۱۲ عنوان و کتاب‌های شایسته تقدیر ۵۹ عنوان بودند. در بخش کتاب سال هم ۱۸۰۰ عنوان پژوهش در حوزه مطالعات ایرانی و اسلامی مورد بررسی قرار گرفت و ۲۰ عنوان به مرحله نهایی رسید و پنج عنوان کتاب برگزیده از کشورهای آمریکا، آفریقای جنوبی، روسیه، چین و فرانسه است. چهره برجسته این بخش کریستوفر پُل کلوهرسی است که کتابی با عنوان «حضرت فاطمه(س)»، دختر حضرت محمد(ص)» دارند.

سیدعباس صالحی هم کتاب سال را به نوعی کارنامه نشر خواند و گفت: آمار نشان می‌دهد در بهمن سال ۹۹-۹۸ کتاب‌های چاپ اول مشابه بودند اما در چاپ اول و مجدد درصدی کاهش تولید داشتیم. کرونا تأثیرات خود را در فضای کلی خدمات کشور و فرهنگ مکتوب گذاشت اما این تأثیر مسیره‌های طی شده را منقطع نکرد بلکه موجب شد طرحی طراحی شود تا خسارت‌ها را کاهش دهیم و از فضای موجود به عنوان فرصت استفاده شود.

کتاب سال دانشجویی هم امسال مراسم پایانی مفصل نداشت اما بیست و هفتمین دوره خود را با یک مراسم کوچک و با رعایت پروتکل‌های بهداشتی برگزار کرد. به گفته حامد علی‌اکبرزاده، دبیر این جشنواره در دوره اخیر جمعاً ۴۶۵ اثر به دست دبیرخانه رسید که بیشترین آثار در حوزه علوم انسانی با تعداد ۲۱۹ اثر و کمترین میزان هم برای گروه کشاورزی و منابع طبیعی با ۱۲ اثر بود. ۶۰ درصد آثار تألیفی بود که این

چهار دلیل زیر است: شرکت نکردن ناشر در نمایشگاه مجازی کتاب تهران، اتمام موجودی کتاب به دلیل فروش در نمایشگاه مجازی کتاب تهران، عدم ثبت کتاب در بانک اطلاعاتی خانه کتاب و ادبیات ایران به دلیل عدم اعلام وصول ناشر و عدم اعلام موجودی کتاب توسط ناشر در پنل فروش؛ در حالی که برخی از ناشران علت این موضوع را وضعیت سایت می‌دانستند نه دلایل ارائه شده!

روزهای پرهیاهو و پرحاشیه نخستین نمایشگاه مجازی کتاب تهران در حالی می‌گذشت که همزمان با این رویداد و تخفیف ۲۰ درصدی‌ای که مخاطبان را بیش از هر چیز دیگری به خرید کتاب از نمایشگاه ترغیب می‌کرد، عده‌ای از ناشران در سایت‌های‌شان دست به موازی‌کاری زدند و همه کتاب‌های‌شان را با تخفیف ۲۰ درصدی (و در مواردی بیشتر) به خریداران عرضه کردند که چنین شرایطی با توجه به شلوغی سایت نمایشگاه کتاب، مخاطبان را به سمت خرید مستقیم از ناشر سوق می‌داد. البته ناشرانی از نمایشگاه اظهار رضایت می‌کردند و در این میان بودند ناشرانی که از میزان تخفیف، هزینه پست و موارد مشابه مرتبط با ارسال کتاب و مدت زمان تسویه حساب ناراضی بودند.

به گفته مسئولان برگزاری این نمایشگاه، به دلیل استقبال، دو بار و هر بار به مدت دو روز تمدید شد و در نهایت اولین تجربه نمایشگاه مجازی کتاب تهران با وجود حاشیه‌ها بالاخره با اعلام ارقام میلیاردی به انتهای خط رسید.

دیگر رویداد فرهنگی که همه ساله برگزار می‌شود، انتخاب کتاب‌های برگزیده کتاب سال جمهوری اسلامی ایران بود که به نظر می‌رسد به همان رویه سابق برگزار شد و اختلالی در برگزاری اش به وجود نیامد. نامزدها و برگزیده‌ها معرفی شدند و مراسم پایانی بر خلاف سال‌های گذشته که با خیل مولفان

مشورت بگیرد و موضوع را با استاد راهنما بسط و پرورش دهد و توصیه‌های استاد را به کار اندازد. باید تأکید کنم دانشجویی که با دغدغه خاص و انتخاب موضوع برای پاسخ به دغدغه و سوالاتش به استاد مراجعه می‌کند، بهترین نوع نگارش پایان‌نامه را خواهد داشت. گاهی که دانشجویان برای دریافت موضوع به من مراجعه می‌کنند، تعجب می‌کنم که موضوع یا مسأله‌ای برای این دانشجو نبوده که حتی دل مشغولی سطحی هم برای وی ایجاد کرده باشد و از من می‌خواهند که موضوع پیشنهاد کنم! در این موارد گاهی پیشنهاد استاد راهنما درست است. گاهی باید به سابقه دانشجو مراجعه کرد که معمولاً برای دانشجویهای دوره دکتری این اتفاق می‌افتد.»

اما امسال جشنواره شعر فجر از رویدادهای ادبی پرماجری و در حین و پایان برگزاری اش حاشیه‌های بسیاری داشت از انتصاب دبیر علمی اش که یک خانم بود تا برگزیده‌هایی که به صورت مشترک انتخاب شدند. محمدرضا روزبه برگزیده این جشنواره نسبت به داوری‌ها و انتخاب مشترک آثار ناهم‌وزن اعتراض داشت و انتخاب را ناشی از ارتباطات دوستانه می‌خواند که امید مهدی‌نژاد یکی از داوران جایزه در عین این که پروسه انتخاب را دموکراتیک و سالم خواند تأیید کرد روابط در انتخاب آثار تأثیر داشتند و انتخاب روزبه را به همین موضوع ربط داد. که روزبه نیز در جوابش به رابطه خانوادگی او با دیگر برگزیده جایزه اشاره کرد. جایزه شعر فجر آرام و بی‌سروصدا برگزار می‌شد امسال با حاشیه‌ها خود را پررنگ‌تر کرد.

موضوع پررنگ شدن اهمیت تألیف برای دانشجویان را نوید می‌دهد. از میان شرکت‌کنندگان ۷۰ درصد از دانشگاه‌های دولتی بودند. ۵۸ درصد دانشجویان شرکت‌کننده در مقطع دکتری، ۲۸ درصد ارشد و ۱۲ درصد کارشناسی بودند. پس از ارزیابی داوران، پنج اثر برگزیده و ۱۵ اثر شایسته تقدیر شناخته شدند.

منصوره اتحادیه که به عنوان استاد خادم کتاب در این جشنواره تجلیل شد، در پیامی گفت: بدون شک دانشجویان و جوانان امید آتی این کشور و امید ما هستند و به اصطلاح ما ایرانیان، در زبان شیرین فارسی، چشم و چراغ ما هستند. من بعد از سال‌ها تدریس و تجربه، به خودم اجازه می‌دهم که اینجا چند کلمه اندرزوار به جوانانمان پیشنهاد کنم. برای رسیدن به هدف، راه میانبری وجود ندارد. باید همگی راه طویل و پر نشیب و فراز و ناهموار و سخت را طی کنیم. یک راه موفقیت، مطالعه است. در هر رشته و حرفه‌ای که انتخاب خواهید کرد، از مطالعه گسترده و عمیق غافل نشوید. پی سراب نباشید، هدفمند باشید ولی هدفی امکان‌پذیر و قابل دسترس. یک نکته دیگری هم هست که به عنوان استاد پیر پیشنهاد می‌کنم: هر کتاب یا مقاله‌ای را که می‌خوانید، با یک نظر انتقادی-تحلیلی مطالعه کنید؛ نه لزوماً برای پیدا کردن عیب، بلکه برای این که ببینید نویسنده موفق بوده و توانسته موضوع را ثابت کند و آیا همه جوانب موضوع را در نظر گرفته است. این نظریات خودتان را در کتابچه‌ای یادداشت کنید و نگه دارید. بعد از سال‌ها می‌بینید که گنجینه‌ای در اختیارتان قرار گرفته است.

ضیاء موحد هم پیامی تصویری برای این جشنواره داشت: «هر فردی که قصد نوشتن پایان‌نامه دارد، باید در حین تحصیل و قبل از شروع پایان‌نامه، موضوع خود را انتخاب کرده و سوالاتی در ذهن داشته باشد که در پی پاسخ به آن سوالات برود. قاعدتاً باید یک موضوعی توجهش را جلب کند و در مورد آن موضوع

ابهامات درباره‌ی جایزه‌های با خاستگاه سوئدی

جنگالی‌ترین برندگان «نوبل» ادبیات

لوئیز گلوک

این نخستین باری نیست که آکادمی «نوبل» یک چهره کم‌تر شناخته‌شده را به جهان معرفی می‌کند. پیشتر نیز «نوبل» ادبیات به افرادی غیر مرتبط، افرادی دور از انتظار و ناشناخته رسیده است. البته لوئیز گلوک، برنده امسال، در کارنامه خود جایزه‌های متعددی را دارد اما کمتر مورد توجه مترجمان ایرانی بوده است و به جز ترجمه چند شعر، هرگز کتابی از شعرهای او ترجمه و منتشر نشده است. البته آکادمی «نوبل» روند اعطای جایزه ادبی خود را در



این سال‌ها به نحوی پیش برده است که دیگر عده‌ای این را اصلاً خاصیت «نوبل» می‌دانند که افراد مورد انتظار را کنار بگذارد و افراد دور از انتظار را معرفی کند.

مروری داریم بر برخی از بحث‌برانگیزترین چهره‌های دریافت‌کننده «نوبل» ادبیات:

پتر هاندکه - ۲۰۱۹

پتر هاندکه، نویسنده اتریشی به خاطر آن چه «فعالیتی مؤثر به همراه نبوغ زبان‌شناسی‌ای که حد و ویژگی تجربه انسانی را کشف کرده بود» در

برخی می‌گویند آکادمی سوئدی «نوبل» به دنبال انتخاب‌های جنگال‌برانگیز است. در طی این سال‌ها نگاه سیاسی، انتخاب افراد ناشناخته و کمتر شناخته‌شده و ... معرفی عده‌ای از منتخبان «نوبل» ادبیات را با بحث و جنگال‌هایی همراه کرده و حتی گاه منجر به استعفای عضوی از آکادمی این جایزه شده است.

با اعلام نام لوئیز گلوک به عنوان برنده «نوبل» ادبیات ۲۰۲۰، بار دیگر این جایزه بحث‌برانگیز شد؛ آکادمی سوئدی در حالی شاعر زن آمریکایی را به عنوان برنده «نوبل» امسال به جهان معرفی کرد که گمانه‌زنی‌های پیش

از اعلام نتیجه، نام‌های دیگری را در خود داشت. یک عده در انتظار دریافت این جایزه توسط مارگارت اتوود بودند و عده‌ای «نوبل» ادبیات امسال را هنوز هم حق هاروکی موراکامی می‌دانند؛ آن کارسون، میشل ولبک، جوئیس کارول اوتس، مریلین رابینسون و چند نفر دیگر نیز جزء افرادی بودند که اسامی شان در گمانه‌زنی‌های پیش از اعلام جایزه امسال دیده می‌شد.

از اعطای جایزه «نوبل» ادبیات ۲۰۰۹ بسیاری از منتقدان و استادان ادبیات ایالات متحده هرگز نام مولر آلمانی زبان را ننشیده بودند. علت اعطای نوبل به این نویسنده و شاعر سیاسی رومانیایی آلمانی تبار این گونه اعلام شد: «با تمرکز بر شعر و نثر ساده دورنمای زندگی کسانی را که زندگی‌شان مصادره شده به تصویر کشیده است.»

اعطای «نوبل» ادبیات به او تقریباً هم‌زمان با بیستمین سالگرد فروریختن دیوار برلین بود و بسیاری از رسانه‌های آلمان نسبت به آن واکنش مثبت نشان دادند. پس از اعطای «نوبل» به مولر، روزنامه «وست دویچه آگماینه» نوشت که «باید به ارزش سیاسی این جایزه هم پی‌برد، چون هرتا مولر یک نویسنده سیاسی است. او با نوشتن تجربیاتش از زندگی در نظام دیکتاتوری، حسرت برای آزادی را به موضوعات زندگی تبدیل کرده و با این کار راه‌هایش بل و گوتتر گراس را ادامه می‌دهد.»

هارولد پینتر - ۲۰۰۵

آکادمی سوئدی نوبل معتقد بود که هارولد پینتر بریتانیایی کسی است که «در نمایشنامه‌هایش پرتگاه‌های پشت پرگویی‌های روزانه را کشف کرده و توانسته است به اتاق‌های بسته ظلم و ستم وارد شود.» برای همین جایزه «نوبل» ادبیات ۲۰۰۵ نیز به یک نویسنده سیاسی دیگر تعلق گرفت. منتقدان این تصمیم‌گیری آکادمی «نوبل» را نیز با موضع‌گیری سیاسی همراه دانستند و بار دیگر این جایزه موجب جنجال‌هایی شد.

الفریده یلینک - ۲۰۰۴

در سال ۲۰۰۴ «نوبل» ادبیات به الفریده یلینک برای «جریان موسیقی صدا و ضد صدا در رمان‌ها و نمایشنامه‌هایش که تعصب زبانی و پوچی کلیشه‌های جامعه و قدرت تسلیم را نمایش می‌دهد» تعلق گرفت. این سال نیز برای «نوبل» جنجال‌برانگیز

سال ۲۰۱۹ به عنوان برنده «نوبل» ادبیات معرفی شد. این انتخاب انتقادهای زیادی را نسبت به آکادمی نوبل برانگیخت چون هاندکه در دوره جنگ بوسنی از نیروهای صرب پشتیبانی کرده بود و فردی نژادپرست به شمار می‌رفت. او پیش‌تر در سال ۱۹۷۳ جایزه «گئورگ بوشنر» و در سال ۲۰۰۹ نیز جایزه «فرانتس کافکا» را دریافت کرده بود.

باب دیلن - ۲۰۱۶

سه سال قبل نیز برنده جایزه «نوبل» ادبیات یک انگلیسی‌زبان اهل ایالات متحده بود. این جایزه در آن سال به باب دیلن برای «بیان شاعرانه و خلاقانه او در آهنگ‌های عامه‌پسند آمریکایی» اعطا شد. دریافت «نوبل» توسط او از این رو جنجال‌برانگیز شد که نخستین بار بود به یک ترانه‌سرا که عمده شهرت او برای خوانندگی و نوازندگی است، جایزه ادبیات می‌دادند. البته سال‌ها پیش از آن از او آثاری به فارسی توسط م. آزاد و سعید توکلی (در سال ۱۳۷۷) ترجمه شده بود و پس از آن هم چندین کتاب دیگر از او به فارسی ترجمه شد.

ماریو بارگاس یوسا - ۲۰۱۰

جنبه و نگاه سیاسی از دیگر ویژگی‌هایی است که همواره در انتخاب‌های آکادمی «نوبل» بحث‌برانگیز بوده است. جایزه سال ۲۰۱۰ این آکادمی به ماریو بارگاس یوسا برای «نمایش ساختار قدرت و تصویرهای برنده از مقاومت‌ها، شورش‌ها و شکست‌های فردی» اعطا شد اما دیدگاه‌های سیاسی و جناحی این نویسنده جنجال ایجاد کرد. بارگاس یوسا حتی به دلیل تمرکز بیشتر روی سیاست نسبت به ادبیات، «پادشاه جنجال‌ها» لقب گرفته بود. پیش از اعطای نوبل به یوسا چندین اثر از او به فارسی ترجمه شده بود.

هرتا مولر - ۲۰۰۹

شاید حالا نام هرتا مولر برایمان آشنا باشد اما تا پیش

همراه شد. ولادیمیر نابوکوف، گراهام گرین، سال بلو و خورخه لوئیس بورخس نیز در آن سال کاندیدای دریافت «نوبل» ادبیات بودند.

آکساندر ایسایویچ سولژنیستین - ۱۹۷۰

آکساندر ایسایویچ سولژنیستین، نویسنده سرشناس روسی انتخاب سال ۱۹۷۰ آکادمی «نوبل» بود. او کسی بود که جنایت‌های ژوزف استالین را در زمان هایش افشا کرد و برای همین ۲۰ سال از عمر خود را در تبعید گذراند. سولژنیستین حتی از ترس جلوگیری از بازگشتش توسط اتحاد جماهیر شوروی اجازه حضور در استکهلم را پیدا نکرد. در واقع دولت سوئد از برگزاری مراسم اعطای جایزه به صورت عمومی خودداری کرد و پس از آن سولژنیستین اعلام کرد که شرایط تعیین شده توسط سوئدی‌ها (که مراسم خصوصی را ترجیح دادند) «اهانت به خود جایزه نوبل» است و این جایزه را به طور کلی رد کرد. سولژنیستین بعداً پس از اخراج از اتحاد جماهیر شوروی این جایزه را در ۱۰ دسامبر ۱۹۷۴ دریافت کرد. این در حالی است که منتقدان معتقدند این جایزه به دلیل موضع‌گیری سیاسی و نه نوشتن، به او اهدا شد.

گفته می‌شود که این نویسنده در آثار ادبی‌اش با بهره‌گیری از تجربه‌های زندگی، تاریخ سیاسی سده بیستم کشورش، به ویژه سازوکار سرکوب سازمان‌یافته را روایت می‌کرد. این موجب شد برخی او را «خانن» و برخی دیگر او را «پیامبر» بنامند.

منبع: خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)

بود؛ چرا که کورت آئلوند، عضو آکادمی این جایزه، از آن استعفا کرد چون معتقد بود انتخاب یلینک آسیب جبران‌ناپذیری را به اعتبار این جایزه می‌زند.

مهم‌ترین اثر او، رمان «پیانست» در سال ۱۹۸۳ منتشر شد و میسائیل هانکه در سال ۲۰۰۱ فیلمی با نام «معلم پیانو» را بر اساس آن ساخت.

داریو فو - ۱۹۹۷

جایزه «نوبل» ادبیات ۱۹۹۷ به داریو فو، نویسنده، بازیگر، نمایشنامه‌نویس، کارگردان و آهنگساز ایتالیایی به خاطر «شبییه‌سازی قدرت مشکلات میانسالی و حمایت او از کرامت‌های از بین رفته» اعطا شد که در ابتدا توسط برخی منتقدان «نسبتاً سبک» قلمداد می‌شد چون او در درجه اول به عنوان یک معجری شناخته شده و توسط کلیسای کاتولیک روم هم مورد سانسور قرار گرفته بود.

این در حالی است که فو جزء تاثیرگذارترین نویسندگان معاصر ایتالیایی به شمار می‌آید. البته او برای فعالیت‌های خود بارها تهدید به مرگ شد، مورد حمله فیزیکی قرار گرفت و فرانکا رامه، همسر و همکارش، در سال ۱۹۷۳ روده شد. رامه شکنجه شد و ربایندگان، که بعدها معلوم شد با پلیس دولتی مرتبط بودند، به او تجاوز کردند. تا اواسط دهه ۱۹۸۰ دولت آمریکا از دادن روادید به آنها برای اجرای آثارشان خودداری می‌کرد و کلیساهای ایتالیا حتی به جایزه «نوبل» او اعتراض کردند.

ایویند جانسون و هاری مارتینسون - ۱۹۷۴

در سال ۱۹۷۴ «نوبل» ادبیات به ایویند جانسون برای «روایت هنرمندانه، اندیشیدن درباره سرانجام سرزمین‌ها و اعصار و در خدمت آزادی بودن» و به هاری مارتینسون به خاطر «بازتاب کیهان در نوشته‌هایش» تعلق گرفت. این در حالی بود که هر دوی آنها سوئدی و عضو آکادمی «نوبل» بودند. از این رو اعطای «نوبل» به آنان بحث برانگیز و با جنجال

پای درس علی صلح جو

هر محقق و مولفی باید بداند که...

خواننده پیش می‌آید که نویسنده در نقل قطعه مذکور از فرهنگ‌هایی غیر از فرهنگ صدری افشار نیز استفاده کرده است. اشاره به عبارت و دیگران در اینجا نه فقط کمکی به خواننده نیست بلکه او را گمراه می‌کند.

مأخذندان از ترس کنجکاوان

وقتی نوشته‌ای را ترجمه و در روزنامه یا مجله منتشر می‌کنیم، باید مأخذ آن را بدهیم. خواننده فقط نمی‌خواهد مطلبی را بداند بلکه می‌خواهد بداند که چه کسی و در چه زمانی آن را نوشته و آن نوشته را کدام ناشر و در کجا منتشر کرده است. گاه برخی مترجمان برای این که برخی کنجکاوان نروند و ترجمه را با اصل مقابله نکنند، مأخذ نمی‌دهند؛ در حالی که مترجم، چنانچه دخل و تصرفی در اصل مقاله کرده باشد، می‌تواند با ذکر عبارت «برگرفته از ...» مشکل را برطرف کند و آدرس مقاله را هم بدهد.

مرجع‌نگاری عجیب

در کتاب بسیار خوب پیدایش رمان فارسی، نوشته کریستف بالانی، ترجمه مهوش قویمی (انتشارات معین ۱۳۷۷) مرجع‌ها به روش آزاردهنده‌ای آمده‌اند. در آن کتاب هیچ‌یک از دو روش مرجع‌نگاری معمول (دادن مأخذ در پانویس یا دخل متن) به کار گرفته نشده است. نویسنده (شاید هم مترجم) ابتدا در متن شماره مرجع داده و خواننده را به پانویس ارجاع داده و سپس از پانویس او را به کتابنامه پایانی کتاب ارجاع داده که در واقع نوعی ارجاع در ارجاع است. یکی از



هر محقق و پژوهشگری در درج منابعی که در متن یا متون خود استفاده می‌کند باید دقت کافی و وافی داشته باشد و آوردن مرجع، خود شرایط و ضوابطی دارد تا از کژتابی‌های احتمالی جلوگیری شود. علی صلح جو در کتاب «نکته‌های ویرایش» نکاتی را در مرجع‌نگاری آورده که خواندن آن برای دانشجویان و محققان خالی از لطف نیست.

یک بار نویسنده‌ای مطلبی در حدود سه سطر از جایی نقل کرده و به دنبال آن نوشته بود که متن فوق را از فرهنگ فارسی صدری افشار و دیگران برداشته است. خواننده تصور می‌کند که نویسنده متن مزبور را از چند فرهنگ یا چند منبع برداشته است؛ حال آن که چنین نیست و آن را فقط از فرهنگ صدری افشار برداشته اما چون خواسته است خیلی دقیق ذکر منبع کند، عبارت و دیگران را در نوشته خود داده و چون آن را داخل متن و نه در جایگاه مأخذ (مثلاً در پرانتز یا همراه با تاریخ و نام ناشر) آورده بود، این شبیه برای



این مراحل زاید است. می شد مستقیم از متن به منابع انتهای کتاب ارجاع داد (شیوه ونکوور) و خواننده را بی جهت به پایین صفحه نفرستاد یا این که مرجع ها را در همان پانویست آورد و او را به پایان کتاب حواله نداد.

مسئله‌ای در مآخذ گذاری

شیوه‌های مآخذ گذاری را به دو شیوه اصلی می توان تقسیم کرد: پانویستی و درون متنی. شیوه پانویستی قدمت بیشتری دارد. مسئله مورد بحث در این مدخل به شیوه دوم (درون متنی) مربوط می شود. در این شیوه به سه صورت می توان مآخذ داد:

۱. مایلز (۳۵:۱۳۹۵) می نویسد: «حرکت پروازگونه آلفا به سوی بتاناشی از فونداسیون بتادر موقعیت صفر است.»
۲. برخی از پژوهشگران معتقدند: «حرکت پروازگونه آلفا ... صفر است.» (مایلز، ۳۵:۱۳۹۵)
۳. برخی از پژوهشگران معتقدند: «حرکت پروازگونه آلفا به سوی بتاناشی از فونداسیون بتا در موقعیت صفر است.» (Miles, 1995:35)

مسئله مورد بحث به نوع سوم مربوط می شود. همان طور که مشاهده می شود، در شق سوم نام این شخص به فارسی نیامده است. فرض کنید که در جاهای دیگر کتاب هم نام های دیگری به عنوان مآخذ، بدون دادن صورت فارسی آمده باشد. نتیجه آن خواهد شد که خواننده هرگز به صورت فارسی آنها دست نمی یابد. در حال حاضر برخی از نویسندگان و مترجمان ایرانی مآخذ خود را به همین صورت (لاتینی) می دهند.

وقتی کتابی را ترجمه می کنیم، باید برای آوردن مآخذی که در آن آمده است، روشی برگزینیم؛ روشی که برای این کار پیش می گیریم، غالباً تابع روشی است که کتاب اصل در پیش گرفته است. اگر در نسخه اصلی مآخذ در متن آمده باشد، مترجم نیز آن را در متن می آورد و اگر در پانویست که آمده باشد، مترجم آنها را در پانویست می دهد. اما مسئله ای که این روزها مترجمان با آن مواجه اند چیز دیگری است. مشکل

این است که نمی دانند نام نویسندگان مآخذ را باید به فارسی داد یا به همان صورت خارجی (انگلیسی، فرانسه، آلمانی و غیره) نوشت.

در برخورد با این مشکل دو نظر وجود دارد: برخی از مترجمان معتقدند که این نام ها را باید به فارسی نوشت و گروهی دیگر می گویند باید به همان صورت لاتینی در متن یا در پانویست، بسته به روشی که برگزیده شده، داد. مثلاً اگر در کتابی که در دست ترجمه داریم قطعه ای از برتراند راسل نقل شده باشد، قاعدتاً نویسنده اصلی، پس از آخرین کلمه نقل قول، پراتزی باز می کند و در آن به خط لاتینی، از چپ به راست، نام راسل، سال انتشار کتاب و شماره صفحه نقل قول را می آورد و پراتزی را می بندد و به نوشتن بقیه مطلب ادامه می دهد. در این حالت، شکل نوشته کتاب خارجی چیزی شبیه صورت زیر است:

(Russell, 1945:86) «.....»

قطعه داخل گیومه قطعه ای است که مستقیم نقل شده و عناصر داخل کمان نیز مشخصات مآخذ آن قطعه اند. (نام نویسنده، سالی که کتاب مورد نظر منتشر شده و شماره صفحه ای که از آن نقل شده). در ترجمه

«.....» (راسل، ۱۹۴۵: ۸۶)

به نظر می‌رسد روش گروه اخیر درست باشد. از مترجم انتظار می‌رود که در زمینه‌ای ترجمه کند که بر آن تسلط دارد. اگر کسی این تسلط را داشته باشد، مسلماً نام افراد آن حوزه را می‌داند یا دست کم بر او فرض است که بداند. فرض کنید مترجمی کتابی در زمینه هواشناسی ترجمه کرده و نام هواشناسانی را که به عنوان مأخذ در متن آن کتاب آمده به همان صورت اصلی (مثلاً انگلیسی) داده باشد. و باز فرض کنید کسی بعد از خواندن چنین کتابی بخواهد در همایشی درباره هواشناسی سخنرانی کند.

طبیعی است که این سخنران در سخنرانی خود بخواهد به نام چند دانشمند - همان‌هایی که نامشان در کتاب مذکور آمده - اشاره کند و نظر آنها را درباره مسائل مربوط به آب و هوا بیان کند. مسلماً او قادر به این کار نیست، زیرا صورت فارسی این نام‌ها به چشمش نخورده است و در نتیجه تلفظ آنها را نمی‌داند. علاوه بر این، یکی از خدمات‌های مترجم به جامعه خودش این است که نام‌های معروف در رشته‌های علمی و ادبی گوناگون را به فارسی بنویسد.

در آوانویسی این گونه نام‌ها به خط فارسی، مهم نیست که حتی مترجم نتواند تلفظ دقیق آنها را بدهد. مهم این است که صورتی از تلفظ آنها به فارسی را به دست دهد. چنان چه تلفظ درست نباشد، مترجمان دیگر ممکن است در ترجمه‌ها یا نوشته‌های خود آن را اصلاح کنند و صورت درست آن را به کار گیرند؛ کما اینکه چهار - پنج صورت برای نام دانشمند معروف، ایزاک آسیموف، در نوشته‌های فارسی رایج بود تا سرانجام یکی از آنها تثبیت شد.

برای درک بهتر این موضوع می‌توان عکس قضیه را در نظر گرفت. فرض کنید که یک مترجم انگلیسی‌زبان کتابی را از یک نویسنده ایرانی به انگلیسی ترجمه کند اما هر جا به نام‌های طوسی، ابن سینا و حلاج و غیره به عنوان مأخذ بربخورد، آنها را با همان املاهای فارسی در متن انگلیسی



از متن خارجی به فارسی، طبیعتاً جهت خط عوض و از راست به چپ می‌شود. آن گروه از مترجمان که می‌گویند نام نویسندگان مأخذ را باید به فارسی آورد برای این کار دو دلیل دارند: اولاً نوشته یکدست و سراسر فارسی می‌شود و چشم خواننده مرتباً به قطعات لاتینی در داخل متن نمی‌افتد. ثانیاً، خواننده با املاهای فارسی نویسندگان آشنا می‌شود.

گروه مقابل، مترجمانی که معتقدند نام این نویسندگان را باید به همان صورت اصلی (لاتینی) آورد، نیز برای روش خود دلیل می‌آورند. آنها می‌گویند این نام‌ها در بیشتر کتاب‌ها یا مقالات بسیار فراوانند و راهی نیز برای دستیابی به تلفظ درست آنها وجود ندارد و چون احتمال دارد تلفظی نادرست برای آنها داده شود، بهتر است که عیناً صورت لاتین آنها در متن بیاید. از چپ به راست نوشته‌شدن این نام‌ها نیز، از نظر این گروه، مشکلی نیست، درست مانند زمانی که ما معادل لاتینی اصطلاحات را داخل کمان در کنار اصطلاحات فارسی در متن می‌آوریم. با در نظر گرفتن مثالی که قبلاً دادیم، صورت ظاهر نوشته در نوشته‌های گروه اخیر چنین خواهد بود:

«.....» (Russell, 1945: 86)

بر عکس، صورت ظاهر نوشته نزد گروه قبلی به صورت زیر خواهد بود:

این گونه نام‌های مشکل فقط یک بار (بار اول) پانویس داد. ثانیاً، این روزها بیشتر نمایه‌ها همراه با معادل‌های لاتین نام‌های خارجی اند و خواننده می‌تواند به راحتی به منبع مورد نظر در کتابنامه لاتینی دست یابد. به هر حال مسئله مهم این است که رؤیت نکردن نام نویسندگان خارجی به فارسی (با املاهای فارسی) در کتابی که به فارسی ترجمه می‌شود، اشکال بزرگی است.

نادرستی در مأخذنویسی

برخی از نویسندگان در مأخذنویسی روشی شبه‌انگیز به کار می‌برند. آنان پس از نوشتن چند جمله یا چند پاراگراف عددی بر متن می‌گذارند و در پانویس می‌نویسند:

۱. یکی از منابع معتبر پژوهش در این زمینه کتاب زیر است:
A....., B....., 1992.

نویسنده با دادن این گونه منابع در پانویس به خواننده می‌رساند که مقاله یا کتاب مذکور مأخذی است برای نوشته او و در واقع نوشته خود را مستند می‌کند. از طرف دیگر چنانچه لازم باشد، می‌تواند ادعا کند که نوشته او از این منبع برداشته نشده و این منبع صرفاً برای اطلاع بیشتر خواننده داده شده است.

به هر حال این نوع مأخذدادن شفاف نیست زیرا نشان نمی‌دهد که نویسنده از آن استفاده کرده یا نکرده است.

نقل قول دست دوم

در تألیف، اگر مطلبی را مستقیماً از منبع دست اول بگیریم، آن منبع را باید در کتابنامه بیاوریم و در متن به آن ارجاع کنیم. مثلاً اگر مطلبی را از کتاب ذهن و زبان (۱۹۷۲)، اثر چامسکی، برداریم و در مقاله یا کتاب خود بیاوریم (چه مستقیم، چه غیرمستقیم) باید نام و مشخصات آن را در کتابنامه (کامل) و در متن، جایی که نقل قول آمده (خلاصه) بیاوریم. اما اگر قطعه مذکور را نه از اصل کتاب (اثر چامسکی) بلکه از کتابی دیگر که کسی درباره چامسکی نوشته برداریم، ارجاع صورت دست دوم پیدا خواهد کرد. در این صورت باید قسمت نقل شده را، داخل گیومه یا با عرض

بیاورد. حال تکلیف آن خواننده انگلیسی‌زبانی که می‌خواهد در آکادمی از حلاج سخن بگوید، چیست؟ آیا می‌تواند نام‌هایی مانند محمد و حلاج را با این عذر که تلفظ آنها را نمی‌داند با حروف فارسی بنویسد و تلفظ آن را به عهده خواننده انگلیسی بگذارد؟ بررسی متون غربی نشان می‌دهد که آنها چنین نکرده‌اند. آنها محمد، علی و امامان را با الفای خودشان آوانویسی کرده و در متون خود گنجانده‌اند. این کاری است اصولی و ما نیز بهتر است آن را انجام دهیم. به عبارت دیگر باید نام مؤلفان را در مأخذ به فارسی بنویسیم.

حقیقت این است که کار اخیر مشکل است و به نظر می‌رسد که به‌رغم دلیل تراشی‌های گروه دوم، علت واقعی به فارسی نوشتن نام‌های خارجی همانا مشکل بودن کار است.

به هر حال به نظر می‌رسد که شیوه درست مأخذگذاری آن است که نام صاحبان آثار در متن فارسی با حروف فارسی نوشته شود. دست کم تلاش در این جهت باشد. شایان ذکر است که آوردن نام مؤلفان به فارسی صرفاً مربوط به داخل متن ترجمه است، زیرا صورت لاتینی آنها در کتابنامه آخر کتاب خواهد آمد. به این ترتیب، خواننده می‌تواند هم به صورت لاتینی و هم به صورت فارسی نام این اشخاص دست یابد. ورود نام دانشمندان، هنرمندان، فیلسوفان و سیاستمداران خارجی به زبان و خط فارسی از همین راه بوده است. اگر صرفاً صورت لاتین این نام‌ها را در متون فارسی می‌آوردیم و از آوردن صورت فارسی آنها اجتناب می‌کردیم، صورت فارسی و تلفظ آنها هرگز به نوشته‌های زبان فارسی راه نمی‌یافت.

برخی انتقاد می‌کنند که ممکن است خواننده پس از دیدن مأخذ در متن بخواهد به اصل کتابنامه لاتین در انتهای کتاب مراجعه کند و در نتیجه نتواند از روی نام فارسی به اصل لاتین آن دسترسی پیدا کند. برطرف کردن این مشکل آسان است. اولاً می‌توان برای

است که اقتباس‌کننده گمان می‌کند اشاره کردن به منبع اصلی از ارزش کار او می‌کاهد. از این رو کتاب را طوری می‌نویسد که انگار تمام مطالب از آن اوست. از سوی دیگر پس از انتشار چنین اثری، منتقدان آگاه به قضیه پی می‌برند و در نتیجه دست اقتباس‌کننده را به عنوان سارق ادبی رو می‌کنند. بدتر از این، از آنجا که نویسنده بخش‌های گرفته‌شده از منبع اصلی را آزاد ترجمه کرده، در مقایسه با اصل اثر نارسایی‌هایی در آنها وجود دارد. همین نارسایی‌هاست که منتقد بر آنها دست می‌گذارد و آنها را به عنوان ترجمه غلط معرفی می‌کند. این اتفاق عیناً در مورد کتاب سبک‌شناسی (دکتر محمد فتوحی، سخن، ۱۳۹۱) پیش آمده است. منتقد (علی کیانی فلاورجانی) پس از انتشار کتاب، به این نکته پی برده و در نقدی در مجله کتاب ماه ادبیات (شماره ۶۹، دی ۱۳۹۱) نشان داده است که سبک‌شناسی دکتر محمود فتوحی همان Stylistics، اثر Paul Simpson است. من کتاب فتوحی را ندیده‌ام. چه بسا اثر بسیار خوبی باشد. چنانچه این موضوع درست باشد، کافی بود او در کتاب خود به اقتباس‌بودن آن اشاره می‌کرد. چنانچه این موارد در مرحله ویرایش کشف شوند، حیثیت نویسنده کمتر لطمه می‌بیند و سرمایه‌گذاری ناشر نیز به خطر نمی‌افتد.

نگاه کلیشه‌ای به مأخذ

هر کتابی به منبع نیاز ندارد. یک از کتاب‌هایی که شاید کمتر کسی تصور کند هیچ منبعی ندارد هستی و زمان هایدگر است. سیاوش جمادی ضمن مصاحبه‌ای در روزنامه اعتماد ملی (۱۳۸۸/۲/۱۹) می‌گوید این روزها استادان دانشگاه در ایران چنانچه رساله‌ای کمتر از پانزده منبع داشته باشد آن را نمی‌پذیرند و اگر دانشجویی بگوید آن چه را نوشته است تماماً از فکر خودش جوشیده است به او می‌خندند؛ در حالی که هستی و زمان، یکی از مهم‌ترین آثار فلسفی جهان، هیچ منبعی ندارد و صرفاً فکر خود هایدگر است.

کمتر، بیاوریم و در پایان نقل منبع اصلی را بدهیم و به دنبال آن اضافه کنیم «به نقل از ...». در این حالت مشخصات هر دو منبع (دست اول و دست دوم) به طور کامل - هر یک در جای خود - در کتابنامه می‌آید. مثلاً اگر جورج یول کتابی داشته باشد با عنوان On chomske's Theory (۱۹۹۲) و در صفحه ۷۵ آن قطعه‌ای از صفحه ۴۵ کتاب ذهن و زبان چامسکی آمده باشد و ما بخواهیم آن قطعه را (مستقیم یا غیرمستقیم) در نوشته خود نقل کنیم، در متن باید این طور ارجاع دهیم: ... (چامسکی ۱۹۷۲: ۴۵؛ به نقل از یول ۱۹۹۲: ۷۵) سپس، باید هر یک از دو منبع را با مشخصات کامل، در ردیف الفبایی خود، در کتابنامه بیاوریم.

یکدست‌سازی

یک بار ویراستاری هنگام ویرایش کتابی با مأخذ زیر رو به رو می‌شود: ویلسن و هاپکینز (۱۹۹۵). چند پاراگراف جلوتر، با این مأخذ مواجه می‌شود: هاپکینز و ویلسن (۱۹۹۵). ویراستار محترم به منظور «یکدست‌سازی» هر دو مأخذ را به ویلسن و هاپکینز (۱۹۹۵) تبدیل می‌کند و خواننده بیچاره را از سردرگمی نجات می‌دهد! ویراستار نمی‌دانسته که این دو مأخذ، به رغم این که در تاریخی واحد و به قلم نویسندگانی واحد نوشته شده‌اند، دو کتاب جداگانه با دو موضوع متفاوت‌اند و از لحاظ جایگاه الفبایی در دو جای گوناگون از کتابنامه قرار می‌گیرند. ویراستار، برای راحتی خواننده، دو مأخذ را به یک مأخذ تبدیل کرده است! یکدست‌سازی و برطرف کردن تعارض‌ها کار ویراستار است اما این کار گاه بسیار ظریف است.

اقتباس نادرست

برخی بر آن‌اند که کتاب‌های خارجی را باید به صورت آزاد ترجمه کرد. از این هم می‌توان جلوتر رفت و بر گرتة کتاب خارجی کتابی فارسی نوشت. این جور نوشته‌ها را آسان‌تر از کتاب‌هایی که دقیق و کامل ترجمه شده‌اند می‌تواند خواند. مشکل فعلی ما این

استفاده کرده ایم، سابقه ندارد اما در اینجا، با حال و هوای طنزآمیز نوشته های مرضیه رسولی بسیار به جا و مفهوم بود. مهم این است که امانتدار باشیم و اگر چیزی از دیگران می گیریم مخفی نکنیم و مأخذ آن را بدهیم. ویراستاران نیز باید در برخورد با این گونه ارجاع های غیر رسمی انعطاف لازم را داشته باشند.

منبع: صلح جو، علی (۱۳۹۹)، نکته های ویرایش، تهران: نشر مرکز

برخی از ویراستاران نیز کتاب ها و مقاله های کم مأخذ را کم ارزش می انگارند.

مأخذنگاری بدیع

شیوه های مأخذنگاری چندی در عالم نشر رایج است که عمده ترین آنها شیوه پانوشتی، درون متنی و پی نوشتی است. اما گاه برخی نویسندگان، به مناسبت، شیوه ای به کار می برند که هر چند غیر رسمی اما بدیع است. موردی که به آن اشاره می کنم تا کنون در جایی دیده نشده است.

مقاله ای می خواندم درباره فروش کتاب های کهنه و قدیمی به هنگام مهاجرت. وقتی می خواهیم به کشور دیگری مهاجرت کنیم باید بارمان را سبک کنیم و فقط چیزهای لازم را با خود ببریم که یکی از این موارد انتخاب کتاب های کتابخانه مان است. این یادداشت را خانم مرضیه رسولی در روزنامه شرق (۸۹/۵/۲۴) نوشته بود. در جایی از این مقاله می نویسد: «آدم زورش می آید کتابش را کیلویی بفروشد. سرنوشت کتاب برایش مهم است. دوست ندارد کسی توی صفحه هایش لبو بیچد و باهاش موشک درست کند. دوست دارد مثل خودش قدر کتاب ها را بدانند. می خواهد کتاب ها جایی باشند که در شأن شان است و با احترام باشان رفتار می شود. برای همین وقتی وارد خانه ای می شوی. کتاب ها و کتابخانه مثل وطن آدم می ماند. وطن که فقط جغرافیا نیست. دوست داری مثل بنفشه ها آنها را خودت ببری، هر کجا دلت خواست.» به اینجا که رسیدم به یاد شعر شفیعی کدکنی افتادم که می گوید: «کاش می شد آدم بتواند وطنش را همچون بنفشه ها در خاک جعبه ها به هر کجا که می خواهد ببرد.» برایم روشن بود که نویسنده جمله آخر را با الهام از شعر کدکنی نوشته است و از این که هیچ اشاره ای به او نکرده بود خوشم نیامد. «سلام آقای شفیعی کدکنی.» مأخذدهی به شیوه سلام کردن به صاحب اثری که از او در نوشته خود

ادبیات اقلیت چیست؟

پراگی به معنای فاصله‌ی ناگذشتنی با وطنِ بدوی چک بود. و ممکن نبودن نوشتن به آلمانی به خودی خود بی‌وطنی ملت آلمان بود که اقلیتی سرکوبگر بود و به زبانی سخن می‌گفت گسسته از توده‌ها، که به «زبانی اداری» یا زبانی ساختگی همانند بود و این همه پیش روی یهودیان بود که همزمان هم بخشی از اقلیت بودند و هم خارج از آن؛ خلاصه، زبان آلمانی پراگ زبانی بود بی‌وطن، خاص بیگانه و کاربردی داشت در حد اقلیت. (در زمینه‌ای دیگر، امروز سیاهان با زبان انگلیسی چنین می‌کنند.)

دومین مشخصه ادبیات اقلیت این است که همه چیز در آن رنگ سیاسی به خود می‌گیرد. «ادبیات اصلی» یکسر برعکس است. اینجا مسائل فردی (خانواده، ازدواج و از این دست نکته‌ها) با مسائل دیگری همراه می‌شوند که کمتر فردی نیستند، فضای اجتماعی همچون محیط یا پس‌زمینه کار می‌کند. و این نکته چنددان قدرتمند است که هیچ‌یک از این ماجراهای ادیب‌گونه نه چاره‌ناپذیر می‌نمایند و نه به شکلی مطمئن و ضروری، بل همه با هم در فضایی بزرگ‌تر «مجموعه‌ای» می‌سازند. ادبیات اقلیت یکسر متفاوت است: فضای بسته‌اش هر ماجرای فردی را به ایجاد پیوندی فوری با سیاست ناگزیر می‌کند.

بدینسان ماجراهای فردی تبدیل می‌شوند به چیزهای ضروری، گریزناپذیر، بزرگ‌شده انگار در عدسی

شاید بارها و بارها این اصطلاح به گوش‌تان خورده باشد. ادبیات اقلیت را چگونه برای خود تعریف کرده‌اید؛ ادبیاتی که برای گروه و طبقه خاصی از مردم یک کشور است که در آن کشور به لحاظ زبانی و قومیتی در اقلیت هستند. اما به این فکر کرده‌اید که این ادبیات اقلیت از کجا می‌آید و چه ویژگی‌هایی دارد؟

ژیل دولوز و فلیکس گتاری در مقاله‌ای در کتاب سرگشتگی نشانه‌ها آورده‌اند: کافکا مسأله بیان توصیفی را به گونه‌ای تجریدی و همگانی طرح نکرد، بل آن را در نسبتی پیش کشید که با ادبیات اقلیت دارد. مثلاً با ادبیات یهودی در ورشو یا پراگ. زبان اقلیت سرچشمه ادبیات اقلیت نیست بلکه ادبیات اقلیت چیزی است که یک اقلیت در دل زبان اکثریت می‌سازد. اما نخستین مشخصه ادبیات اقلیت، به هر رو، این است که زبان در آن عنصری مشترک و بی‌وطن می‌شود. به این معنا، کافکا از مانعی گذشت که نمی‌گذاشت یهودی پراگی چیزی بنویسد و ادبیات او را تبدیل به چیزی ناممکن می‌کرد.

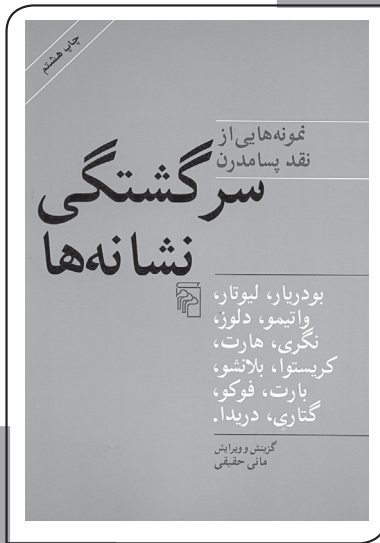
ممکن نبودن نوشتن به هر زبان جز آلمانی، برای یهودی

یا یکسر نسبت به آن بیگانه باشد، این شرایط به او امکان می‌دهد تا جامعه‌ی ممکن و محتمل دیگری را بیان کند و ابزار آگاهی و احساسات دیگری را بیافریند.

دستگاه ادبی این سان تبدیل می‌شود به تقویت‌کننده‌ی دستگاهی انقلابی که پدید خواهد آمد، نه به دلایل ایدئولوژیک، بل به این خاطر که تنها دستگاه ادبی است که می‌تواند به ارتباطی کلامی شکل دهد که کمبودش در

اطراف محیط مورد بحث ما محسوس است: ادبیات مسأله‌ی مردم است. کافکا، به یقین در پیکر همین اصطلاح‌ها مسأله را در نظر می‌گیرد. پیام نه به فاعل یک ارتباط کلامی که به عنوان علت آن پیام شناخته می‌شود، بازمی‌گردد و نه به یک سوژه‌ی گزاره که معلول آن پیام است. بدون شک کافکا مدتی بر مبنای این مقوله‌های سنتی دو شناسا یعنی مؤلف و قهرمان، راوی و شخصیت، رویابین و رویا می‌اندیشید. اما به سرعت نقش راوی را رها کرد؛ همان طور که ادبیات مؤلف یا ادبیات استادان را رها کرد. و این جدا از ستایشی بود که نسبت به گوته داشت.

سه مشخصه‌ی ادبیات اقلیت همان بی‌وطنی زبان است، ارتباط فرد با فوریت سیاسی و جمع شدن ارتباط‌های کلامی. شاید بتوان گفت که ادبیات اقلیت دیگر گونه‌ای خاص از ادب نیست، بل شرایط انقلابی هر گونه ادبیات است، در دل هر آن چه ادبیات بزرگ (یا پذیرفته‌شده) دانسته می‌شود. حتی آن آدم بدقابلی که در وطنی به جهان آمده است که ادبیات بزرگ دارد، باید به زبان آن وطن بنویسد، درست همچون



میکروسکوپ؛ چرا که داستانی دیگر در آنها در ارتعاش است. به این ترتیب تثلیث خانوادگی به دیگر مثلث‌ها پیوند می‌یابد. مثلث‌های تجاری، اقتصادی، بروکراتیک، حقوقی - که این همه ارزش آن یکی را تعیین می‌کنند. هنگامی که کافکا یادآور می‌شود که یکی از اهداف ادبیات اقلیت «پالایش کشاکش میان پدر و پسر، و نیز مورد بحث قراردادن آنی کشاکش است» این دیگر مسأله‌ی توهمی ادیب‌گونه نیست بلکه برنامه‌ای است سیاسی.

سومین مشخصه ادبیات اقلیت این است که در آن همه چیز ارزشی جمعی و اشتراکی می‌یابند. در واقع، خاصه از آنجا که استعداد در ادبیات اقلیت چندان زیاد نیست، امکانی هم برای شیوه بیانی فردی نیست که به این یا آن «استاد» متعلق باشد و از شیوه بیان جمعی متمایز باشد. کمپایی استعداد در واقع سودمند است و به مفهوم چیزی غیر از ادبیات استادان امکان ظهور می‌دهد. آن چه هر مؤلف به گونه‌ای فردی می‌گوید، پیشاپیش شکل‌دهنده‌ی کنش مشترکی است و آن چه او می‌گوید یا انجام می‌دهد، به گونه‌ای ضروری سیاسی می‌شود.

اما مهم‌تر از همه، از آنجا که آگاهی جمعی یا ملی چندان «در زندگی بیرونی فعال نیست همواره در فراشد زوال و از همپاشی جای دارد» ادبیات خود را به گونه‌ای مثبت در نقش و کارکرد یک گزاره گروهی فعال و حتی انقلابی می‌یابد: ادبیات است که همبستگی فعال را می‌آفریند؛ با وجود شک‌آوری و اگر نویسنده در حاشیه‌ی جامعه‌ی شکننده‌ی خود قرار داشته باشد،

نخستین مشخصه ادبیات اقلیت، به هر رو، این است که زبان در آن عنصری مشترک و بی‌وطن می‌شود

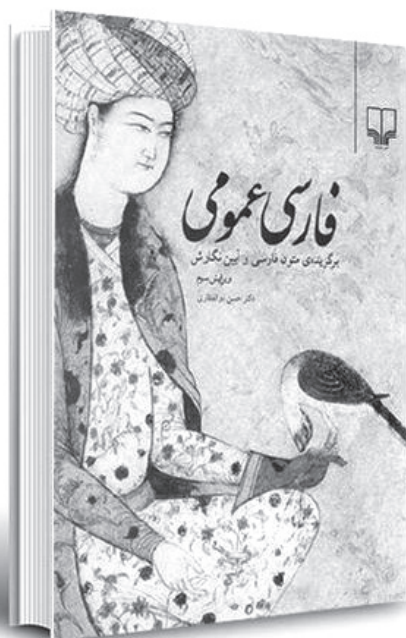
زبان و دندان است. دهان، زبان و دندان وطنِ راستینِ خود را در غذا می‌یابند. وقتی به آواها شکل می‌دهد، دهان، زبان و دندان بی‌وطن می‌شوند. پس گونه‌ای گسست میان خوردن و گفتن، و حتی افزون بر این - و برخلاف تمام جلوه‌ها - میان خوردن و نوشتن وجود دارد. البته که می‌توان وقت غذا خوردن نوشت، این کار بارها سادتر است از حرف زدن به هنگام غذا خوردن. اما نوشتن در تبدیل واژگان به چیزهایی در رقابت با خوراک بیشتر پیش می‌رود. گسست میان محتوا و بیان است.

منبع: حقیقی، مانی (۱۳۸۶)، سرگستگی نشانه‌ها؛ نمونه‌هایی از نقد پسامدرن، تهران: مرکز

یهودی چک که به آلمانی می‌نویسد یا ازبکی که به روسی. نوشتن چون کارگری که سوراخی را حفر می‌کند یا موشی که زمینی را نقب می‌زند. و به این مقصود، یافتن زیرتوسعه [توسعه‌نیافتن] خویشتن است و زندگی روستایی [وابسته به زمین] خویشتن، جهان سوم خویشتن و صحرای خویشتن است. بحث زیادی درباره این پرسش‌ها شده: «ادبیات حاشیه‌ای چیست؟» و نیز: «ادبیات مردمی یا ادبیات پرولتری کدام است؟» یافتن ضابطه آشکارا دشوار است؛ خلاصه اگر با مفهومی عینی‌تر، یعنی مفهومی متعلق به ادبیات اقلیت آغاز نکنیم. فقط امکان برقرارکردن کنش کوچک با اقلیت‌وار زبانی بزرگ از درون امکان می‌دهد تا بتوان ادبیات مردمی خاصی را تعریف کرد؛ ادبیاتی حاشیه‌ای و همانندپایش را. تنها از این راه ادبیات می‌تواند به‌راستی به دستگاه جمعی بیان تبدیل شود و توانایی جدی رویارویی با - و تکامل دادن - محتوایش را بیابد. کافکا به تأکید اعلام کرد که ادبیات اقلیت در کار با مواد خود بسیار کارتر است.

تعداد آدم‌هایی که امروز با زبانی زندگی می‌کنند که زبان خود آنان نیست، چقدر است؟ یا تعداد کسانی که زبان خود را دیگر نمی‌دانند، یا از این پس نخواهند دانست، یا زبان خود را می‌دانند اما به زبان «اصلی» که ناگزیرند با آن زندگی کنند یا بسیار کم‌آشنایند چقدر است؟ این مشکل اصلی مهاجران و به‌ویژه کودکان آنهاست، مشکل اقلیت و ادبیات اقلیت است، ولی در عین حال مشکلی است برای همه ما: چگونه ادبیات اقلیت را از زبان خود آن اقلیت ریشه‌کن کنیم و بدان امکان دهیم تا زبان را به مبارزه بخواند و ناگزیرش کند به پیمودن راهی انقلابی و متین؟ چگونه در نسبت با زبان خود می‌توان یک ایللیاتی [نوماد]، یک مهاجر، یک کولی بود؟ کافکا پاسخ می‌دهد: کودک را از گهواره‌اش بدزدید، روی ریسمان بندبازی برقصید. هر زبان، غنی یا فقیر، همواره بی‌وطن‌سازی دهان و

درآمدی بر مبانی ترجمه



درباره ویرایش و ترجمه بیان می‌کند: «این مسأله به ساختارهای متفاوت زبان‌ها بازمی‌گردد. هر زبان از واژگان خاص خود استفاده می‌کند. هر یک از این واژه‌ها معنی یا معانی ویژه خود را داراست؛ همنشینی واژه‌ها در هر زبان تابع قواعد خاصی است و در نهایت، جملاتی که در هر زبان به کار می‌رود، می‌تواند معنی یا معانی ویژه‌ای برای خود داشته باشد که انتقال هر یک از این جملات بدون دستکاری و حذف برخی از

کوروش صفوی ترجمه را این‌گونه تعریف می‌کند: «برگردان متنی از زبان مبدأ به زبان مقصد بدون کوچک‌ترین افزایش یا کاهش در صورت و معنی.» این تعریف اگرچه دقیق است اما صرفاً جنبه نظری دارد، زیرا هیچ پیامی را نمی‌توان بدون تغییر در صورت و معنی از زبانی به زبان دیگر منتقل کرد. کوروش اسدی در مقاله‌ای در کتاب «کتاب فارسی عمومی» تألیف دکتر حسن ذوالفقاری نکاتی را



ترجمه مکتوب چنین نیست. امکان استفاده از زمان در ترجمه مکتوب به سنجیده تر شدن متن ترجمه شده می انجامد؛ به کارگیری ابزارهای کمکی از قبیل فرهنگ لغات نیز می تواند به این سنجیدگی کمک کند.

تفاوت میان ماهیت ترجمه شفاهی و مکتوب به تمایز میان مترجم شفاهی و کتبی می انجامد. مترجم شفاهی الزاماً مترجم کتبی خوبی نیست و عکس این موضوع بیشتر صادق است. مترجم شفاهی می بایست آگاهی کامل از موضوع مورد ترجمه داشته باشد اما این آگاهی کامل برای مترجم کتبی الزامی نیست. مترجم کتبی می تواند با در اختیار داشتن عامل زمان، آگاهی های لازم را به تدریج کسب کند.

ترجمه مکتوب

حوزه کاربرد ترجمه شفاهی بسیار محدود است و بیشتر در محافل سیاسی، مصاحبه ها و گفت وگوهای دولتی مورد استفاده قرار می گیرد. زمینه های مورد ترجمه نیز به چند زمینه سیاسی، اقتصادی، نظامی و جز آن محدود می شود. اما در ترجمه مکتوب چنین نیست. محدودیتی برای ترجمه مکتوب نمی توان قایل شد. تنها محدودیت موجود، نوشتاری بودن زبان مبدأ

ویژگی های دیگر امکانپذیر نمی نماید.

کاربرد روزافزون ترجمه به ویژه در پنجاه سال اخیر، لزوم تدوین پایه های علمی برای چنین کاری را پیش آورد. دانش زبانشناسی به کمک آمد و سبب شد تا قدم هایی در راه دستیابی مبنای ترجمه برداشته شود. از طریق زبانشناسی مشخص شد که ساخت صوری و معنایی زبان ها با یکدیگر تفاوت دارد و عناصر سازه ای هر زبان در تمام سطوح دارای بافت و نظام منسجم است. مشخص شد از طریق تحلیل تقابلی می توان سطوح مختلف آوایی، واژگانی و نحوی زبان ها را با یکدیگر مقایسه کرد و وجوه اشتراک و افتراق آنها را مشخص ساخت.

به تدریج مواد اولیه بررسی های زبانشناختی به ویژه معنی شناسی در مطالعه مسائل ترجمه به کار گرفته شد و به پیدایش دانشی انجامید که امروزه بدان نام ترجمه شناسی نهاده اند.

در ترجمه شفاهی همزمان، مترجم با درک یک یا چند واژه ای نخست گفته در زبان مبدأ به برگردان آن می پردازد و با اندک اختلاف زمانی پس از پایان گفته در زبان مبدأ، برگردان آن را در زبان مقصد به پایان می برد. در ترجمه شفاهی ناهمزمان یا پیاپی گفته زبان مبدأ برش می خورد و مترجم پس از درک برش مذکور - که معمولاً بیش از یک جمله است - در میزان مکث گوینده، برگردان آن بخش از گفته را در اختیار مخاطب یا مخاطبین قرار می دهد. امکان به کارگیری ترجمه همزمان به آرایش واژگان دو زبان مبدأ و مقصد وابسته است.

ترجمه شفاهی از بسیاری از زبان های مبدأ به بسیاری از زبان های مقصد صرفاً در چهارچوب ترجمه شفاهی ناهمزمان ممکن خواهد بود.

مهم ترین عامل تمایز میان ترجمه شفاهی و مکتوب، مسأله زمان است. زمان در ترجمه شفاهی چند لحظه یا دقیقه ای بیش نیست؛ در حالی که برای

است و بس.

ترجمه اش را دریابد و ضمناً پیام نویسنده نیز تحریف نشود.

مترجم در این میان بسته به نوع متن و هدف ترجمه گاه بیشتر به گیرنده پیام و گاه بیشتر به فرستنده پیام توجه نشان خواهد داد.

ترجمه معنایی نویسنده را مهم تر از خواننده در نظر می گیرد. مترجم در چنین شرایطی سعی بر آن دارد تا صرفاً پیام متن را به خواننده القا کند؛ بدین ترتیب این امکان همواره وجود دارد که ساخت های صوری و معنایی نامأنوس به زبان مقصد راه یابد.

از سوی دیگر، در ترجمه ارتباطی، خواننده مهم تر از نویسنده به شمار می رود. مترجم سعی بر آن خواهد داشت تا متن ترجمه شده را حتی الامکان برای خواننده مأنوس سازد، بدین ترتیب این امکان همواره وجود دارد که متن به دست داده شده، به طور کامل گفته نویسنده نباشد.

در ترجمه معنایی سعی بر آن است تا تمامی الگوهای ساختی و معنایی زبان مبدأ به زبان مقصد برگردد و گاه بر آن تحمیل شود و طبیعی است که چنین ترجمه ای را به راحتی نمی توان خواند.

آن چه بیشتر تحت عنوان ترجمه تحت اللفظی مطرح شد، گرایش به سمت ترجمه معنایی دارد و ترجمه آزاد نیز به ترجمه ارتباطی گرایش نشان می دهد.

منبع: ذوالفقاری، حسن (ویراست سوم ۱۳۹۹)، کتاب فارسی عمومی؛ برگزیده متون فارسی و آیین نگارش، تهران: نشر چشمه

برای مخاطبان یک نوشته به زبان مبدأ نیز نمی توان محدودیتی قایل شد. هر نوشته می تواند قشر خاصی را مخاطب خود قرار دهد و بدین ترتیب، آن چه محدودشدنی است، زمینه کار مترجم است.

الف - ترجمه تحت اللفظی

واحد ترجمه در این مرحله واژه است؛ بدین معنی که در برابر هر واژه متن زبان مبدأ، واژه ای از زبان مقصد آورده می شود. این مرحله از ترجمه برای برگردان بسیاری از شبه جمله ها و واژه های مرکبی به کار می رود که معادل دقیقی برای آنها در زبان مقصد موجود نیست.

ب - ترجمه جمله

در این مرحله، واحد ترجمه جمله است. در این ترجمه قواعد دستوری و شیوه آرایش واژگان در زبان مقصد رعایت می شود. مفهوم جمله معادل بر اساس مفهوم جمله زبان مبدأ در نظر گرفته می شود. بدین ترتیب هر یک از جملات متن زبان مبدأ با حفظ معنی تک تک واژه ها به جمله ای در زبان مقصد ترجمه می شود.

پ - ترجمه آزاد

در این مرحله، واحد ترجمه عبارت یا پاراگراف است. مترجم در چنین مرحله ای پیام متن زبان مبدأ را در مجموعه جملاتی از زبان مقصد به دست می دهد. در این ترجمه، افزایش و کاهش در نهایت خود به کار خواهد رفت.

بدین ترتیب می بینیم که جمله واحد مطلوب ترجمه به شمار می رود؛ هر چند ترجمه تحت اللفظی و ترجمه آزاد نیز در شرایط خاص راهگشاست. در بسیاری از مواردی که متن زبان مبدأ با برچسب «ترجمه ناپذیر» مشخص می گردد، تنها راه حل ترجمه آزاد است.

ترجمه ارتباطی و ترجمه معنایی

در جریان ترجمه، مترجم با دو زبان مبدأ و مقصد درگیر است. او باید سعی بر آن داشته باشد که خواننده،

آیا حقیقت بهای دارد؟

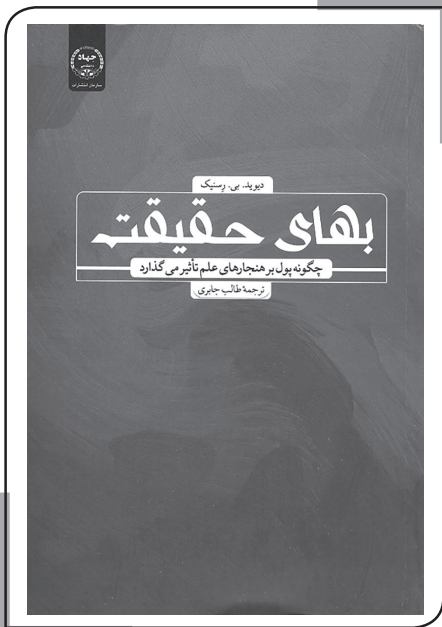
و دیگری جایگاه اخلاق در پژوهش علمی از عادل شامو و دیوید رزنیک^۴ که در «تلاشی ارزنده و نیازمند تکمیل» آن را مرور و تحلیل کرده‌ام.^۵ کتاب حاضر نیز در ادامه آنها نوشته شده است و نویسنده می‌کوشد در ۹ فصل مسائل گوناگون اخلاقی ناظر به فعالیت علمی و مشخصاً پژوهش در جهان مدرن را بازگو کند.

رسنیک در طلیعه کار خود مشخص می‌کند که در جهان امروز «علم مانند هر کسب و کار دیگری تحت تأثیر نیروهای اقتصادی و منافع مالی قرار دارد.» سپس نمونه‌های متعددی نقل می‌کند که چگونه شرکت‌ها به استخدام دانشمندان اقدام می‌کنند، داده‌ها را مدیریت می‌کنند و گاه مانع نشر تحقیقات علمی می‌شوند. برای مثال، شرکت داروسازی بوتس، در سال ۱۹۹۵ از بتی دانگ خواست تا مقاله‌اش را که در آستانه نشر بود بازپس گیرد وگرنه او را به دادگاه خواهد کشاند. این شرکت بودجه تحقیق خانم دانگ را فراهم کرده بود تا داروی این شرکت به نام سیتروید را با داروهای مشابه مقایسه کند. محقق به این نتیجه رسید که داروهای مشابه و موجود در بازار به اندازه سیتروید در درمان کم‌کاری تیروئید، مؤثر هستند و در صورتی که مردم از آنها استفاده کنند، دولت آمریکا سالانه می‌تواند ۴. ترجمه عباس کاردان، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۴، ۸۱۱ ص.
۵. نقد کتاب اخلاق علوم تربیتی و روانشناسی، شماره ۶-۷، تابستان و پاییز ۱۳۹۵.

«بهای حقیقت» عنوان کتابی است که تأثیرات مختلف پول بر روند تحقیقات علمی را نشان می‌دهد و در عین حال، با کاوش در این عرصه می‌کوشد سیاست‌هایی را برای مهار این تأثیر منفی پیشنهاد کند.

سید حسن اسلامی اردکانی در نقدی که درباره کتاب «بهای حقیقت»^۱ نوشته آورده است: این سومین کتابی است که از رسنیک، متخصص اخلاق علم، به زبان فارسی منتشر می‌شود؛ هرچند مترجم به آنها اشارتی نمی‌کند. با این همه مانند آنها خواندنی و آموزنده است و کسانی که دغدغه علم‌ورزی در جهان امروز را دارند، می‌توانند از آنها نکات خوبی را بیاموزند.

در ادامه متن این نقد کتاب را از نظر می‌گذرانید: پیشتر دو اثر دیگر از رسنیک ترجمه و منتشر شده است که هر یک را جداگانه بررسی کرده‌ام: اخلاق علم^۲ که در «اخلاق علم در آینه دو ترجمه»^۳ آن را بررسی کرده‌ام.
۱. «بهای حقیقت: چگونه پول بر هنجارهای علم تأثیر می‌گذارد»، دیوید بی. رسنیک، ترجمه طالب جابری، تهران، سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۹۹، ۳۸۵ ص.
۲. دیوید بی. رسنیک، ترجمه مصطفی تقوی و محبوبه مرشدیان، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۹۲، ۳۷۶ ص.
۳. فصلنامه نقد کتاب اخلاق، علوم تربیتی و روانشناسی، شماره ۱، بهار ۱۳۹۴.



«هنگامی که دانشگاه‌ها آزمایشگاه‌های خود را به بنگاه‌های تجاری تبدیل کرده و اعضای هیأت‌های علمی خود را برای تحقق این هدف‌ها برمی‌گزینند، فرصت‌های کمتری برای علم عام‌المنفعه در فضای دانشگاهی باقی خواهد ماند.» (ص. ۷۰)، رسنیک نگاه خوشبینانه‌تری دارد و بر آن است که عالمان در عین حال که در پی منافع خود بوده‌اند، در مجموع در مسیر منافع عمومی گام برمی‌دارند. این کتاب نه نقش پول را بی‌اعتبار می‌کند و نه خواستار علم کاملاً فارغ از کارکرد اقتصادی است، بلکه واقع‌گرایانه در پی آن است تا بکوشد مسیر علم را در مجموع سالم ترسیم کند و پول، حقیقت را مخدوش نکند. واقعیت آن است که «علم مدرن یک کسب‌وکار بزرگ محسوب می‌شود» (ص. ۷۱) و منافع تجاری بسیاری دارد.

با این مقدمات، رسنیک در فصل دوم «هنجارهای علم» را به بحث می‌گذارد و تأکید می‌کند بر خلاف تصور عامیانه، علم فارغ از ارزش نیست و مانند هر

میلیون‌ها دلار صرفه‌جویی کند. این نتیجه مطلوب شرکت بوتس نبود. این شرکت قراردادی با خانم دانگ امضا کرده بود که نتایج تحقیق را قبل از انتشار بررسی و کنترل کند. در نتیجه خانم دانگ مقاله خود را پس گرفت تا کار به دادگاه نکشد. البته بعدها شرکت از دعوای خود صرف نظر کرد و این مقاله منتشر شد. این نمونه‌ای است از ده‌ها نمونه متعدد تأثیر پول و شرکت‌ها بر مسیر علم و صدها تحقیقی که هرگز منتشر نمی‌شوند چون منافع شرکت‌های ذینفع را به خطر می‌اندازد.

در نمونه دیگری، دیوید کرن متخصص بهداشت شغلی در دانشکده پزشکی دانشگاه براون و بیمارستان مموریل چکیده تحقیق خود را درباره ایمن نبودن فضای کارخانه و نقش آن در بیماری ریوی منتشر کرد و به همین سبب سمت پنج‌ساله او با براون و بیمارستان مموریل تمدید نشد.

شرکت‌های دارویی در صورتی می‌توانند داروی تازه‌ای را وارد بازار و مجوزش را دریافت کنند که مفیدبودن آن دارو و زیانبار نبودنش را ثابت کنند. یکی از شیوه‌های این شرکت‌ها، ممانعت از پخش نتایج نامطلوب و نشر یافته‌های مطلوب‌شان است که خود نوعی بازاریابی به شمار می‌رود.

نمونه دیگر تأثیرگذاری شرکت‌های داروسازی بر واقعیت‌های موجود آن است که بسیاری از پزشکانی که کارشناس بررسی داروها هستند، خود با شرکت‌های سازنده آن داروها همکاری و از آنها پول دریافت می‌کنند.

این کتاب تأثیرات مختلف پول بر روند تحقیقات علمی را نشان می‌دهد و در عین حال با کاوش در این عرصه می‌کوشد سیاست‌هایی برای مهار این تأثیر منفی پیشنهاد کند.

در حالی که کسانی چون شلدون کریمسکی نگاهی بدبینانه به رابطه پول و علم دارند و معتقدند

تحقیقاتی هستند که پیشنهاددهنده موضوع هستند. در نتیجه، محقق چندان هم در بیان نتایجی که به دست می‌آورد، آزاد نیست. اینجاست که باید میان منافع تجاری شرکت‌ها و منافع جامعه علمی و عالمان توازنی ظریف ایجاد کرد. در غیر این صورت شاهد انواع تقلب‌ها از جمله سایه‌نویسی هستیم. مقصود از سایه‌نویسی آن است که حاصل تحقیق را کسانی بنویسند اما نامشان جایی ثبت و ذکر نشود. (برای آشنایی بیشتر با مسائل اخلاقی سایه‌نویسی، نگاه کنید به سایه‌نویسی و اخلاق اصالت، جان سی. نپ. و آزالیا ام. هولبرت، ترجمه احسان شاه‌قاسمی، سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی، تهران، ۱۳۹۸).

فصل پنجم واقعیتهایی به نام تضاد منافع را بررسی می‌کند. گاه پژوهشگران بین منافع شخصی یا سازمانی خود و منافع جامعه گیر می‌کنند. اینجاست که باید یکی از این سه راهبرد را دنبال کرد: افشا کردن این تضاد منافع، مدیریت آن، یا خودداری از ادامه آن.

در فصل ششم بحث مالکیت فکری و سرشت و ابعاد آن پی گرفته می‌شود. هدف این فصل تأمین همزمان منافع محققان و کل جامعه علمی است. در حالی که عده‌ای حکم به خصوصی‌سازی علم می‌دهند و برخی خواستار رفع هر گونه مالکیت بر علم و یافته‌های علمی شده‌اند، از نظر رسنیک، واقعیت چیزی میانه این دو حد افراط و تفریط قرار دارد.

آیا یافته‌های علمی را باید کاملاً منتشر کرد و در اختیار همگان گذاشت یا آن که به دلیل مسائل مالی باید دسترسی به آنها محدود باشد؟ این مسأله محور فصل هفتم است و مانند فصول دیگر، نویسنده می‌کوشد بین دو سر افراط و تفریط بایستد و راهی میانه برگزیند. در عین حال که دانشمندان پروای حقیقت دارند، اما امروزه علم یک کسب‌وکار پرسود است و گاه تولید یک محصول دارویی جدید حدود ۳۰۰ میلیون دلار هزینه برمی‌دارد. در نتیجه باید راهی مناسب یافت

پیشه و فعالیت بشری هدف‌ها، اصول و هنجارهای خاص خودش را دارد. این هنجارهای علمی است که مایه اعتبار علم و اعتماد ما به دانشمندان می‌شود. در غیر این صورت، تمایز میان علم و تقلب و نیرنگ برداشته می‌شود. با این نگاه، وی برخی اصول اخلاقی حاکم بر تحقیق علمی را معرفی می‌کند. مانند صداقت در تحقیق و پرهیز از انتحال، دقت در کار و دوری از سهل‌انگاری، عینیت‌داشتن و دوری از سوگیری‌های شخصی و گروهی، احترام به مالکیت فکری، احترام به حقوق و سهم همکاران، مراقبت از منابع، مسئولیت اجتماعی و قانونی بودن کل فرآیند تحقیق.

از میان این صفات، عینیت بسیار بحث‌برانگیز است. فصل سوم به طور مشخص این صفت را بررسی می‌کند. در حالی که کسانی به نوعی قائل به ساخت‌گرایی و عدم عینیت هستند، رسنیک می‌کوشد تقریری پذیرفتنی از عینیت به دست دهد. وی چهار نوع عینیت را از هم متمایز می‌کند: (۱). واقع‌گرایی توصیفی که طبق آن علم واقعیتهایی مستقل از ذهن است؛ (۲). واقع‌گرایی هنجاری که طبق آن علم را باید واقعیتهایی مستقل از ذهن دانست؛ (۳). عقل‌گرایی توصیفی که طبق آن علم ناسوگیرانه است و (۴). عقل‌گرایی هنجاری که طبق آن علم باید ناسوگیرانه و بی‌طرف باشد. (ص. ۱۱۴)

واقع‌بینانه بنگریم. پول بر هنجارهای علم به شکل‌های مختلفی تأثیر می‌گذارد و موجب سوگیری عالمان می‌شود. نویسنده این مسأله را در فصل پنجم دنبال می‌کند. هنگامی که نتایج تحقیق با پول گره خورده باشد و شرکت‌هایی از نتایج تحقیق سود ببرند تا متضرر نشوند، دستکاری نتایج تحقیق، جعل داده‌ها، آوردن نام‌های دروغین بر حاصل تحقیقات یا حذف نام‌های کسانی که در اصل تحقیق نقش جدی داشته‌اند، امری طبیعی است. محقق آزادانه موضوع تحقیق خود را انتخاب نمی‌کند بلکه این شرکت‌های



تا هم دسترسی به یافته‌های علمی مقدور باشد و هم سرمایه‌گذاران از سرمایه‌گذاری خود سود ببرند. در فصل هشتم، نقش دولت در سرمایه‌گذاری علمی بررسی می‌شود. در حالی که برخی بر این باور هستند که دولت تاجر خوبی نیست و بهتر است از مداخله در مسائل علمی خودداری کند، دیگرانی بر این باورند که در این زمینه خاص نمی‌توان از نقش دولت چشم پوشید. با این همه، هر کس در عرصه علم سرمایه‌گذاری مالی کند، می‌تواند بر مسیر علم تأثیرگذار باشد؛ چه دولت و چه بخش خصوصی. در نتیجه، باید نسبت به این مسائل هشیار بود.

فصل نهم به نحوی جمع‌بندی فصول قبل است. دو دیدگاه رادیکال درباره دانشمندان وجود دارد. برخی آنها را انسان‌هایی یکسره فرهیخته و دور از هر گونه تعلقات مادی می‌دانند. در مقابل، کسانی دانشمندان را انسان‌های تشنه قدرت و ثروت معرفی می‌کنند. اما واقعیت چیزی بین این دو است. نه دانشمندان موجوداتی یکسره قدیس‌گونه و به دور از آرایش‌های مادی هستند و نه انسان‌هایی تشنه ثروت و قدرت مادی. آنها در مجموع پروای حقیقت را دارند و دغدغه درست و نادرست عامل حرکت آنها به شمار می‌رود. در عین حال، مانند انسان‌های دیگر ممکن است متأثر از عوامل دیگر برای حقیقت‌بهای کمتری قائل شوند. کتاب حاضر می‌کوشد برخی از این نگرانی‌ها را همراه با راه حل‌هایی عملی به دست دهد.

ملاحظات در باره این ترجمه

در مجموع ترجمه کتاب خوب و خواندنی است. در عین حال گاه نکاتی به روانی و دقت متن آسیب می‌زند. برخی از این نکته‌ها عبارتند از:

۱. «عبارتی که در ابتدای این فصل از کتاب تیموتائوس در انجیل نقل شد...» (ص. ۶۸)

این تعبیر دقیق نیست. غالب مترجمان ناخواسته کتاب مقدس یا بایبل (The Bible) را به انجیل ترجمه

می‌کنند. در حالی که انجیل یا اناجیل چهارگانه و چند کتاب دیگر جزو عهد جدید به شمار می‌روند که در کنار عهد قدیم، در مجموع کتاب مقدس یا بایبل را تشکیل می‌دهند. در واقع عهد قدیم شامل ۳۹ کتاب و رساله و عهد جدید شامل ۲۷ کتاب و رساله از جمله اناجیل چهارگانه و تیموتائوس است.

از این رو باید عبارت بالا را این گونه ترجمه کرد:

«عبارتی که در ابتدای این فصل از کتاب تیموتائوس در کتاب مقدس نقل شد...»

۲. با آن که در غالب تیتراها به درستی تضاد منافع (conflict of interests) آمده است، در متن از تعبیر تضادهای منافع (ص. ۲۰۷) سخن رفته است که نه دقیق است و نه زیبا. تضاد که اسم است و در متن اصلی به صورت مفرد به کار رفته است نیازمند جمع نیست. منافع نیز خود جمع منفعت است.

۳. دسترس‌پذیری در برابر «openness» (ص. ۹۵) آمده است که چندان دقیق نیست. اینجا مقصود رسنیک «گشودگی» است. دسترس‌پذیری در برابر «accessibility» به کار برده می‌شود.

۴. همچنین «محرمانگی» در برابر «secrecy» (ص.

۹۶) آمده است؛ حال آن که تعبیر «پنهانکاری» در اینجا درست‌تر است. محرمانگی عمدتاً در برابر «confidentiality» به کار برده می‌شود. از قضا مترجم در صفحه ۹۸ همین محرمانگی را در برابر این تعبیر به کار برده است. در حالی که پنهانکاری بد شمرده می‌شود، محرمانگی خوب است. حق بود که در اینجا دقت کافی و وحدت رویه رعایت می‌شد. ۵. «در سال ۱۹۸۱ محققى از دانشگاه هاروارد با مدرک پسادکتری...» (ص. ۱۷۵).

واقع آن است که مدرکی به نام پسادکتری نداریم و این خطا غالباً در ترجمه‌ها پدید می‌آید. پسادکتری نه مقطع آموزشی است و نه به آن مدرک تعلق می‌گیرد. بلکه فارغ‌التحصیلان دانشگاه تا زمانی که جذب مراکز آموزشی و پژوهشی نشده‌اند و به صورت اعضای هیات علمی درنیامده‌اند، گاه از طرف مراکز پژوهشی حمایت می‌شوند تا طرحی را اجرا کنند و به انتظار جذب شدن بمانند. این دوره را معمولاً پسادکتری (post-doctoral) می‌گویند.

۶. داوری هم‌تا (ص. ۱۹۷) معادل خوبی برای «peer review» نیست و بهتر است از تعبیر روان‌تر هم‌تادآوری سود جست.

۷. آوردن دو تعبیر مشابه یعنی حرص و طمع (ص. ۶۹) برای نام «greed» زاید است. یکی از این دو واژه کفایت می‌کرد.

از این نکات جزئی که بگذریم، مترجم دقت کافی داشته و حتی کوشیده است از تعبیر دقیق «انتحال» به جای سرقت علمی استفاده کند که بسیار ستودنی است. این واژه در سنت اسلامی ریشه‌دار و دقیق‌ترین معادل برای پلیجریزم به شمار می‌رود.

خواندن این کتاب برای همه دست‌اندرکاران تحقیق، چه محققان و چه سیاست‌گذاران مفید است و چشم‌اندازی جهانی از این مسائل به دست خوانندگان می‌دهد تا بتوانند مسیر خود را بهتر بیابند.

نقدی بر کتاب «سواد رسانه‌ای»

کتابی که ذهن‌تان را از حالت «خلبان خودکار» بیرون می‌آورد!

چگونه پژوهش ارتباطی خود را منتشر کنیم، است. ترجمه این کتاب توسط آقای احسان شاه‌قاسمی، عضو هیأت علمی گروه آموزشی ارتباطات اجتماعی دانشگاه تهران انجام شده است. ایشان نویسنده کتاب‌های تحلیل مصرف رسانه‌ای و سفر قندهار: جامعه و رسانه در افغانستان و مترجم بیش از ۲۰ کتاب هستند. ترجمه بسیار عالی، روان و ارزشمند ایشان، هر مخاطب دغدغه‌مندی در حوزه سواد رسانه‌ای را ترغیب به مطالعه این کتاب می‌کند؛ به گونه‌ای که تمام فعالان این عرصه قادر خواهند بود که از این کتاب بهره‌مند شوند.

از ویژگی‌های برجسته این اثر، پوشش طیف گسترده‌ای از مخاطبان با نیازهای اطلاعاتی گوناگون (از متخصصان و پژوهشگران سواد رسانه‌ای، دانشجویان و مربیان تا والدین) است. در زمانی که ما با فقر ادبیات موضوع در حوزه سواد رسانه‌ای در کشورمان مواجه هستیم، قطعاً ترجمه فاخر این کتاب شایسته، می‌تواند دریچه‌ای رو به روشنایی در این حوزه باشد.

در تعریف سواد رسانه‌ای باید گفت، سواد رسانه‌ای مجموعه‌ای از چشم‌اندازهاست و ما برای دستیابی به این چشم‌اندازها باید آگاهی و کنترل خود را ارتقا دهیم. این کتاب به شما کمک می‌کند که از آگاهی‌تان از ساختارهای دانش خود و شیوه عملکرد ذهن‌تان و توانایی به‌کارگیری آن در مواجهه با رسانه‌ها ارزیابی داشته باشید. هر قدر از شیوه عمل رسانه‌ها و شیوه



«هر چقدر از شیوه عمل رسانه‌ها و شیوه اثرگذاری آنها بر خودمان بیشتر آگاه باشیم، توانایی بیشتری برای کنترل رسانه‌ها خواهیم داشت. مهم‌ترین سوال این کتاب آن است که چرا باید سواد رسانه‌ای خود را افزایش دهیم؟»

یکی از جدیدترین و جامع‌ترین کتاب‌ها در حوزه سواد رسانه‌ای است که به قلم پروفیسور دبلیو. جیمز پاتر - از صاحب‌نظران به‌نام سواد رسانه‌ای - به رشته تحریر درآمده و سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی آن را منتشر کرده است. بهاره نصیری، استادیار و عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی به نقد و بررسی این کتاب پرداخته است.

جیمز پاتر، استاد دانشگاه کالیفرنیا در سانتا باربارا در دو رشته «مطالعات ارتباطی» و «تکنولوژی آموزشی» دکتری دارد. او بیش از یک دهه به تدریس رسانه مشغول بوده و پدیدآورنده کتاب‌های دیگری همچون اثرهای رسانه‌ای، ۱۱ افسانه درباره خشونت رسانه‌ای، نظریه سواد رسانه‌ای: یک رویکرد شناختی و کتاب

اثرگذاری آنها بر خودمان بیشتر آگاه باشیم، توانایی بیشتری برای کنترل رسانه‌ها خواهیم داشت.

مهم‌ترین سوال این کتاب آن است که چرا باید سواد رسانه‌ای خود را افزایش دهیم؟ انگیزه اصلی نویسنده از نوشتن این کتاب، پاسخ به این سوال مهم در سراسر کتاب است. این کتاب با این هدف که به ما نشان دهد، رسانه‌ها چگونه باورها و الگوهای فکری، ذهنی و رفتاری ما را شکل می‌دهند، به نگارش درآمده است. این کتاب به ما کمک می‌کند که سواد رسانه‌ای خود را به صورت مؤثری بیفزاییم و درک ژرف‌تری از رسانه‌ها و عملکردشان داشته باشیم. در این صورت، تحولی درباره عادات رسانه‌ای ما رخ خواهد داد و انگیزه بیشتری برای ارتقاء مهارت‌های سواد رسانه‌ای مان پیدا خواهیم کرد. البته وقتی کم‌کم از چشم‌انداز سواد رسانه‌ای به پدیده‌ها نگاه کنیم، می‌بینیم چگونه این فرآیند نفوذ عمل می‌کند و این فهم به ما کمک می‌کند تا بر این فرآیند شکل‌دهی کنترل داشته باشیم.

از جمله ویژگی‌های این کتاب پیش‌بردن قدم به قدم مخاطب و همراه کردن او با بخش‌های مختلف است. کتاب با مسأله‌شناسی موضوع آغاز می‌شود و در انتها، با مواجه کردن مخاطب با مسائل و مناقشه‌های رسانه‌ای و استفاده از مهارت‌هایی که در بخش‌های پیشین به طور مفصل به آنها اشاره شده است، به پایان می‌رسد؛ به این معنا که مخاطب در بخش پایانی کتاب به خودارزیابی از درک مهارت‌های سواد رسانه‌ای می‌پردازد.

در عین حال که می‌توان این کتاب را به صورت پیوسته و با رعایت ترتیب بخش‌ها، از بخش اول تا بخش ششم مورد مطالعه قرار داد اما حتی مخاطب می‌تواند بر حسب نیاز اطلاعاتی به سراغ بخش مورد نظر رفته و هر بخش را به صورت مستقل و بدون رعایت ترتیب و توالی آن مورد مطالعه قرار دهد. این کتاب حتی می‌تواند برای کسانی که پیشینه مطالعاتی از مبحث

سواد رسانه‌ای نداشته‌اند نیز تا حدودی قابل استفاده باشد؛ چرا که در جای‌جای این کتاب بارها به تعاریف سواد رسانه‌ای و عناصر تشکیل‌دهنده آن و چگونگی کسب مهارت سواد رسانه‌ای به بیانی گویا و قابل فهم اشاره شده است.

مطالعه این کتاب را به مربیان سواد رسانه‌ای توصیه می‌کنم؛ علی‌الخصوص آموزگاران پایه دهم متوسطه که به آموزش کتاب تفکر و سواد رسانه‌ای می‌پردازند، زیرا در این کتاب رویکردهای متنوعی از سواد رسانه‌ای به همراه مصداق‌های عینی و تجزیه، تحلیل و تفسیرهای آن ارائه شده است که در تدریس می‌توان از آن به عنوان یک کتاب کمک‌آموزشی سواد رسانه‌ای بهره برد.

در بخشی از کتاب به کودکان به عنوان مخاطبان خاص توجه شده که می‌تواند مورد استفاده والدین دغدغه‌مند در زمینه چگونگی مدیریت رسانه‌ای و والدگری رسانه‌ای واقع شده و راهنمایی‌ها و توصیه‌های بسیار کاربردی ارائه کند.

این کتاب از ۷ بخش آموزشی تشکیل شده و تعداد صفحات کل آن ۸۶۳ صفحه است. هدف این ۷ بخش آموزشی این است که به ما چارچوبی از ایده‌ها بدهد تا دانش و ساختارهای دانش خود را در ۴ حوزه سازمان دهیم: دانش درباره صنایع رسانه‌ای، دانش درباره مخاطبان رسانه‌ها، دانش درباره محتوای رسانه‌ای و دانش درباره اثرهای رسانه‌ای. این فصل‌ها همچنین به شما واقعیت‌ها و آماری برای فهم بهتر این چارچوب‌ها عرضه می‌کنند. البته بهتر است در حین مطالعه کتاب، آن را با تجربه‌های شخصی خودمان ترکیب کنیم.

در پایان هر فصل از کتاب تمرین‌هایی وجود دارد تا درک عمیق‌تر و دقیق‌تری نسبت به موضوعات پیدا کنیم. البته شما می‌توانید پیوسته این تمرین‌ها را در زندگی روزمره و در مواجهه با رسانه‌ها به کار ببرید

یعنی می‌توانید تصمیم‌های بهتری درباره پالایش، معنایابی و معناسازی بگیرید. کودکان کمتر از بزرگسالان تجربه زندگی در جهان را دارند و بنابراین در پردازش پیام‌های رسانه‌ای و ارزیابی آنها با دشواری بیشتری روبه‌رو می‌شوند و به راحتی در معرض فریب و گمراهی و اثرات منفی رسانه‌ها قرار می‌گیرند چون آنها به اندازه کافی فرصت نداشته‌اند تا ساختارهای

دانش خود درباره پدیده‌ها را بسازند. کودکان به یک راهنما و تسهیل‌گر و میانجی در استفاده از رسانه‌ها احتیاج دارند و نیازمند رشد شناختی، رشد عاطفی و رشد اخلاقی هستند و حضور والدین به عنوان واسطه‌گر فعال و نحوه مشارکت آنها با فرزندان در این زمینه امری مهم است.

● **بخش سوم** به ارائه نقشه‌های مفهومی از مهم‌ترین ایده‌ها درباره صنایع رسانه‌ای جمعی پرداخته است. این فصل توجه شما را بر سه موضوع متمرکز خواهد کرد؛ نخست این که چگونه رسانه‌های جمعی در طول زمان شکل گرفته‌اند، دوم توجه به الگوهای مختلف صنایع رسانه‌ای جمعی و سوم نگاهی دقیق به عواملی که امروزه در حال شکل دادن به صنایع رسانه‌های جمعی هستند. در قسمت چشم‌انداز اقتصادی ۴ نوع بازیگر در بخش رسانه‌ای معرفی می‌شود:



و کم‌کم این اطلاعات را در ذهنتان درونی کنید که در این صورت، به صورت الگوی ذهنی شیوه اندیشه‌تان تبدیل خواهند شد.

در پیشگفتار این کتاب در مورد این که چگونه بهتر بتوانیم از این کتاب استفاده کنیم، مطالبی ذکر شده است. ابتدای هر بخش با یک ایده کلیدی آغاز شده و سپس گزیده موضوعات پوشش داده شده را توضیح می‌دهد تا به شما

کمک کند مهم‌ترین چارچوب‌ها را بدانید.

● **در بخش اول** تحت عنوان «چرا سواد رسانه‌ای را بیفزاییم؟» به مسأله اطلاعات و رشد شتابان تولید و انتشار اطلاعات پرداخته شده است و ایده کلیدی این بخش آن است که ما برای بقا در فرهنگ اشباع از اطلاعات، ذهنمان را در برابر سیلی از پیام‌های رسانه‌ای از حالت «خلبان خودکار» (تقریباً همه پیام‌ها را به صورت خودکار گزینش و پالایش می‌کند) خارج کنیم و تلاش کنیم خودمان، فرآیندهای فکری مان را شکل دهیم.

● **بخش دوم** به مخاطبان بزرگسال و کودکان اختصاص دارد. فرآیند پردازش اطلاعات در سه بخش پالایش پیام‌ها، معنایابی پیام‌ها و در نهایت معناسازی شخصی از پیام‌ها انجام می‌شود. این که شما چگونه می‌توانید سواد رسانه‌ای خودتان را ارتقاء دهید،

از گستره وسیع اثرات آگاه شوید. در این بخش به طور مفصل به چشم انداز چهاربعدی رسانه‌ها پرداخته شده است که شامل زمان بندی، ارزش، قصدمندی و گونه‌های اثرات است. همچنین در ادامه فرآیند اثرهای رسانه‌ای و عوامل موثر بر اثرهای رسانه‌ای توضیح داده شده است.

● **بخش ششم** اشاره به این امر دارد که افراد قدرت تولید راهبردهای سواد رسانه‌ای برای اثرگذاری بر جامعه و دیگران را دارند. این بخش با ارائه ۱۰ رهنمود به شما کمک می‌کند تا راهبرد شخصی‌تان را شکل دهید. شما از طریق نردبان‌های شناختی، عاطفی، اخلاقی و زیبایی‌شناختی، توانایی درک مولفه‌های مهم در هر پیام و سپس گروه‌بندی آنها برای درک این که این عناصر با هم چه ارتباطی پیدا می‌کنند، را پیدا خواهید کرد.

● **بخش هفتم** با عنوان «رویارویی با مسائل» شش مسأله درباره رسانه‌های جمعی ارائه و به شما فرصت ارزیابی از خود و محک‌زدن مهارت‌هایتان را می‌دهد. این شش مسأله شامل مالکیت کسب‌وکارهای جمعی، ورزش، اخبار جعلی، تبلیغات، خشونت رسانه‌ای و حریم خصوصی است. هدف از این بخش حرکت از تفکر سطحی به سوی تفکر عمیق و جدی است.

در پایان باید به این نکته اشاره کنم که اکثر ما تصور می‌کنیم سواد رسانه‌ای داریم و یاد گرفته‌ایم که به سراغ همه نوع رسانه برویم تا موسیقی، بازی، اطلاعات و سرگرمی دلخواه‌مان را پیدا کنیم. این که چگونه اطلاعات را از رسانه‌ها پیدا کنیم و چگونه با آنها سرگرم شویم و چگونه از آنها برای آفرینش پیام‌های خودمان و همخوان کردن آن با دیگران بهره بگیریم، آیا بدین معناست که ما باسوادان رسانه‌ای هستیم؟ آیا صرفاً این توانایی‌ها کفایت می‌کند؟ برای یافتن پاسخ این پرسش‌ها، شما را به مطالعه این کتاب کاربردی و ارزشمند دعوت می‌کنم و خواندن آن را به تمامی

۱- مخاطبان به عنوان مصرف‌کننده، ۲- تبلیغات‌گران، ۳- شرکت‌های رسانه‌ای و ۴- کارکنان شرکت‌های رسانه‌ای. در این بخش به راهبردهای مختلف کسب‌وکارهای رسانه‌ای از منظر اقتصادی پرداخته می‌شود.

● **بخش چهارم** تحت عنوان محتوا ارائه شده است و ایده کلیدی این بخش آن است که رسانه‌ها طوری واقعیت را می‌پیکانند تا به نظر جالب‌تر بیاید، بنابراین، این امر مخاطبان را جلب کرده و از زندگی واقعی‌شان دور می‌کند. همه ما در دو جهان زندگی می‌کنیم: جهان واقعی و جهان رسانه‌ای و رسیدن به سطح بالاتری از سواد رسانه‌ای به معنای پرهیز از جهان رسانه‌ای نیست بلکه به معنای قائل شدن به مرزی میان دو جهان و پیشگیری از محوشدن این مرز در ذهنمان و نیفتادن در دام رسانه‌هاست. همچنین در این بخش درباره صنعت خبر و سرشت پویای خبر و دگرگونی‌هایی در مفهوم‌سازی اخبار نوشته شده است. در ادامه این بخش به موضوع سرگرمی و کسب سواد رسانه‌ای در زمینه پیام‌های سرگرمی و ژانرهای مختلف پیام‌های سرگرم‌کننده اشاره شده است و این که هر چه ما به عنوان مخاطب، بهتر این فرمول‌ها را درک کنیم، به نحو موثرتر و کارآمدتری می‌توانیم روند آنها را دنبال کرده و متوجه معنای درونی آنها شویم. قسمت انتهایی این بخش مبحث تبلیغات است و به فرآیند ساخت پیام‌های تبلیغاتی، چگونگی ارتقاء سواد رسانه‌ای تبلیغاتی و تحلیل نیازهایمان بر اساس مهارت‌های شناختی، عاطفی، زیبایی‌شناسی و اخلاقی می‌پردازد.

● **در بخش پنجم** تحت عنوان اثرها، موضوع آگاهی از اثرات پرشمار رسانه‌ها بر ما به عنوان کلید فهم سواد رسانه‌ای مطرح شده است. این بخش به ما کمک می‌کند تا روی پیام‌هایی که هر روز تجربه می‌کنیم، کنترل بیشتری داشته باشیم. هدف این بخش آن است تا با گسترش چشم‌اندازتان به چپستی اثرهای رسانه‌ها،

علاقه‌مندان حوزه سواد رسانه‌ای توصیه می‌کنم؛ چرا که با خواندن این کتاب شما در معرض چشم‌اندازهایی قرار می‌گیرید که می‌توانید از آن پس بر اساس نقشه‌ای مدون با انواع رسانه‌ها مواجه شوید و آن را با دیگران نیز به اشتراک بگذارید؛ به امید ارتقاء سطح سواد رسانه‌ای تک‌تک شهروندان سرزمین عزیزم ایران.



تازه‌های کتاب ایران

«فلسفه‌ی تربیتی امام موسی صدر»

نویسنده: معصومه عبدلی

امام موسی صدر همواره شخصیت محبوبی بوده و از پس سال‌ها بی‌خبری از او، هر وقت خبری یا اثری با نامش گره خورده، توجه‌ها را به سمت خود جلب کرده است. امام موسی صدر اساساً خود فلسفه‌ی تربیتی تدوین نکرد اما منظومه‌ی فکری او ظرفیت استخراج نوعی فلسفه‌ی تربیتی را داشته است. معصومه عبدلی درصدد استخراج و تدوین این فلسفه‌ی تربیتی در قالب رساله‌ی دکتری‌اش برآمده است.

در فصل نخست نگاهی به مبانی نظری دیدگاه‌های امام موسی صدر داشته و کوشیده انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی، رابطه‌ی دین و آزادی و عمل‌گرایی و از این دست مفاهیم را در اندیشه او بکاود.

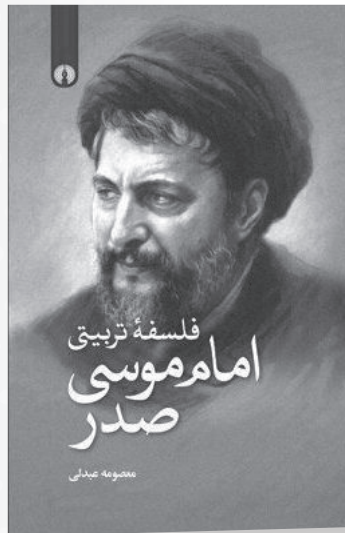
سپس شاخصه‌های رفتاری و روش‌های تربیتی امام موسی صدر را با دقت و ریزبینی از نظر گذرانده است و پس از این دو مطالعه‌ی مقدماتی، فلسفه‌ی تربیتی

امام موسی صدر را از دل آن اندیشه‌ها بیرون کشیده است. کتاب فلسفه‌ی تربیتی امام موسی صدر در نهایت فصلی را به جمع‌بندی مباحث اختصاص داده و منابع فارسی، عربی و انگلیسی را نیز برای پژوهشگران فراهم کرده است.

خسرو باقری، استاد دانشگاه تهران و متخصص در زمینه علوم تربیتی و فلسفه آموزش و پرورش، مقدمه‌ای بر کتاب نوشته و از کوشش نویسنده در استخراج فلسفه‌ی تربیتی از اندیشه‌های امام موسی صدر تقدیر کرده است.

در بخشی از کتاب است: «در منظومه‌ی فکری صدر

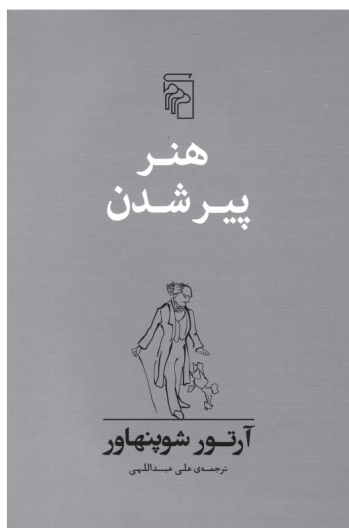
سه عنصر دین، انسان و جامعه ارتباطی قابل تأمل دارند. انسان در نظر صدر موجب دگرگونی و تحول در جامعه و جهان می‌شود و اوست که امکان فهمی نشونده از دین متناسب با نیازها و اقتضانات فردی و اجتماعی دارد. از سویی تنهایی و سرگشتگی انسان نتیجه‌ی غیاب دین است. نکته‌ی حائز اهمیت در اندیشه‌ی وی آن است که دین قابلیت انطباق با شرایط جدید را دارد و اگر با تحول مستمر، که حاصل تعامل انسان و



دین است. نکته حائز اهمیت در اندیشه وی آن است که دین قابلیت انطباق با شرایط جدید را دارد و اگر با تحول مستمر، که حاصل تعامل انسان و هستی است، متحول شود، به کار انسان می‌آید وگرنه فاقد تأثیر خواهد بود.»

«هنر پیر شدن»

نویسنده: آرتور شوپنهاور، ترجمه‌ی علی عبداللهی
«هنر پیر شدن» هفتمین دفتر از مجموعه هنرهای شوپنهاور، فیلسوف شهیر آلمانی، در بردارنده واپسین نوشته‌های ۸ سال آخر زندگی فکری فلسفی اوست در



موضوعات مختلف. او در این کتاب در خلال ۳۱۹ پاره نوشته گاه بلند و اغلب کوتاه به مرور در سال‌های اندیشه ورزی خود می‌پردازد و برخلاف معمول بسیاری از متفکران دیگر در ایستگاه آخر زندگی می‌کوشد باریک بینی‌های پیشین در آثار دیگرش را تبیین و تشریح کند. عبداللهی در مقدمه‌ای که بر این کتاب نوشته

هستی است، متحول شود، به کار انسان می‌آید وگرنه فاقد تأثیر خواهد بود.»

امام موسی صدر همواره شخصیت محبوبی بوده و از پس سال‌ها بی‌خبری از او، هر وقت خبری یا اثری با نامش گره خورده، توجه‌ها را به سمت خود جلب کرده است. امام موسی صدر اساساً خود فلسفه تربیتی تدوین نکرد، اما منظومه فکری او ظرفیت استخراج نوعی فلسفه تربیتی را داشته است. معصومه عبدلی در صدد استخراج و تدوین این فلسفه تربیتی در قالب رساله دکتری اش برآمده است.

در فصل نخست نگاهی به مبانی نظری دیدگاه‌های امام موسی صدر داشته و کوشیده انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی، رابطه دین و آزادی و عمل‌گرایی و از این دست مفاهیم را در اندیشه او بکاود. سپس شاخصه‌های رفتاری و روش‌های تربیتی امام موسی صدر را با دقت و ریزبینی از نظر گذرانده است؛ و پس از این دو مطالعه مقدماتی، فلسفه تربیتی امام موسی صدر را از دل آن اندیشه‌ها بیرون کشیده است. کتاب فلسفه تربیتی امام موسی صدر در نهایت فصلی را به جمع‌بندی مباحث اختصاص داده و منابع فارسی، عربی و انگلیسی را نیز برای پژوهشگران فراهم کرده است.

خسرو باقری، استاد دانشگاه تهران و متخصص در زمینه‌ی علوم تربیتی و فلسفه آموزش و پرورش، مقدمه‌ای بر کتاب نگاشته است و از کوشش نویسنده در استخراج فلسفه تربیتی از اندیشه‌های امام موسی صدر تقدیر کرده است.

در بخشی از کتاب است: «در منظومه فکری صدر سه عنصر دین، انسان و جامعه ارتباطی قابل تأمل دارند. انسان در نظر صدر موجب دگرگونی و تحول در جامعه و جهان می‌شود و اوست که امکان فهمی نوشونده از دین متناسب با نیازها و اقتضانات فردی و اجتماعی دارد. از سویی تهایی و سرگشتگی انسان نتیجه غیاب



باب موضوعاتی نظیر مبارزه با محمدعلی شاه، نشر روزنامه صوراسرافیل در اروپا، انتخابات مجلس دوم مشروطه و نیز راهسازی شوسه خراسان. این نامه‌ها به کوشش ایرج افشار جمع‌آوری شده است و نخستین بار در مجلات (از جمله مجله نگین) و سپس در سال ۱۳۵۸ به شکل کتاب به طبع رسیده‌اند. انتشار دوباره این نامه‌ها با سروشکل امروزی به نوعی زنده کردن مجدد کتاب است. ناشر دو نامه دیگر به آن اضافه کرده که ایرج افشار در مجله آینده چاپ کرده بود و قصد داشت در چاپ‌های بعدی به کتاب اضافه کند. همچنین در ابتدای کتاب زندگینامه‌ای نه چنان مفصل، اما پرطول و تفصیل‌تر از اطلاعات و یکپدیای او به آن افزوده است و خیلی جاها در پانویس، لغات عربی مصطلح در نامه‌ها را معنی کرده است.

می‌گوید: «شوپنهاور در این کتاب استاد زیستن است و در اینجا نیز مثل سایر آثارش می‌کوشد به لحنی برآمده از استواری یقین، نظریات و دیدگاه‌های گوناگون در زمینه پیری آن را بدل به سبک زیستی یگانه کند. با استناد به آثار دیگر شوپنهاور نیک می‌دانیم که زندگی از دیدگاه او دردناک است و ما الزاماً برای نیکبخت شدن به دنیا نیامده‌ایم و نیکبختی شاید در لحظاتی چهره می‌نماید که فرد در پی تخفیف درد می‌کشد و فیلسوف آلمانی به‌رغم این باور در این برهه از زمان نشان می‌دهد که فلسفه می‌تواند دردناکی پیری را تا حد زیادی تخفیف دهد یا منشاء برخی دردها را بشناسد و سپس آن را رفع کند، یا تعریف دم دستی ما از درد و ناکامی را دستخوش دگرگونی سازد تا هر ناچیزی قادر نباشد آه از نهادمان بلند کند.»

نامه‌های سیاسی علی اکبر دهخدا»

نویسنده: ایرج افشار

نام دهخدا بیش و پیش از هر چیز لغتنامه دهخدا را به ذهن می‌آورد و البته دوران کوتاه اما پرثمر همکاری او و میرزا جهانگیرخان در روزنامه صوراسرافیل را. دهخدا با نام «دخو» سلسله مقالاتی با عنوان «چرند و پرند» می‌نوشت و مقالات تند میرزا جهانگیرخان در برافروختن آتش مشروطیت موثر بود. اما با به توپ بستن مجلس در تابستان ۱۲۸۷، عمر این روزنامه سرآمد و میرزا جهانگیرخان هم در باغشاه خفه شد و میرزا علی اکبرخان دهخدا چون به سفارت انگلستان پناهنده شد، جان سالم به در برد؛ هر چند تبعید شد و بالاجبار از مملکت رفت. کتاب «نامه‌های سیاسی دهخدا» عمدتاً پس از این دوره از زندگی او را در برمی‌گیرد؛ مجموعه‌ای از نامه‌های دهخدا به سرشناسان دوران مشروطیت در

«ماهیت ادبیات و واقع‌گرایی آن در جامعه»

نویسنده: احمد خطیبی

یکی از دغدغه‌های مهم فکری در میان دانش‌آموختگان رشته‌های علوم انسانی از جمله ادبیات آن است که جایگاه این دانش در میان سایر علوم و نیز بین مردم چیست و کجاست. به عبارت دیگر این علوم به‌ویژه علوم ادبی و به‌طور کلی ادبیات در جامعه بشری چه نقشی ایفا می‌کنند و چه باری را از دوش جامعه برمی‌دارند و چه مشکلی را حل می‌کنند و چه زخمی را از جامعه بهبود می‌بخشند. این فکر و اندیشه تقریباً به‌گونه‌هایی ذهن تمام دانش‌آموختگان ادبیات را به‌ویژه در دو قرن اخیر مشغول کرده است؛ نویسنده در این باره می‌گوید: «بارها از خود پرسیده ادبیات چه کاربردی دارد و چه کاری می‌خواهد انجام دهد و صرفاً این که کلمات چگونه نوشته شوند یا عروض و قافیه داشته باشد هم رشته خاصی محسوب نمی‌شود و از این جهت به کتاب‌های زیادی مراجعه کردم به خصوص کتاب‌های ادبی تا این که به کتاب‌های

جامعه‌شناختی یا جامعه‌شناختی ادبیات رسیدم و برداشتم این‌گونه شد که رشته ما دو بخش دارد: زبان و ادبیات.

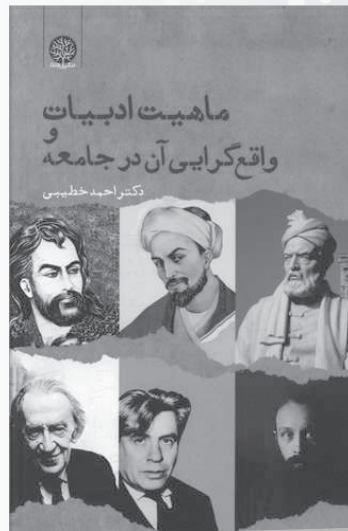
زبان و ادبیات انگلیسی، زبان و ادبیات فرانسه، زبان و ادبیات عرب و زبان و ادبیات فارسی که بخش زبان آن می‌شود مولفه‌های تئوری. یعنی دستور زبان، سبک‌شناسی، عروض-قافیه. اما بخش ادبیات رشته فارسی چیست؟ به این فکر افتاده بودم و کتاب‌هایی در این زمینه مطالعه می‌کردم تا این که به کتاب نظریه ادبیات رسیدم و در این کتاب عنوانی دیدم تحت عنوان ماهیت ادبیات که خیلی نظر من را به خود جلب کرد که ادبیات ماهیتش چیست و چه کارهایی می‌خواهد بکند. از این طریق کتاب‌های زیادی را خواندم و شروع به جمع‌آوری اطلاعات درباره ماهیت ادبیات و کاربرد ادبیات از آنها کردم که ادبیات می‌خواهد در جامعه چه تغییر و تحولی ایجاد کند و به چه دردی می‌خورد؟ ماهیت و کاربرد ادبیات چیست؟ این همه کتاب نظم و نثر به چه کاری می‌آید؟»

«هگل یا اسپینوزا»

نویسنده: پی‌یر ماشری، ترجمه‌ی حجت‌الله رحیمی

پروفسور ماشری در کتاب «هگل یا اسپینوزا» کوشیده است با تحلیل و مواجهه آرای هگل و اسپینوزا به عنوان فیلسوفانی که سنت فلسفه معاصر را عمیقاً به تسخیر خود درآورده‌اند و همان قدر که به یکدیگر نزدیک‌اند، از یکدیگر فاصله دارند، مفهوم خاص خود را از امر دیالکتیک ارائه کند.

بحث درباره دیالکتیک، تعین و نفی دغدغه عمده فیلسوفانی بود که طی قرن بیستم ناظر جریان‌های سیاسی و اجتماعی عصر خویش بودند. در واقع این



فیلسوفان فرانسوی معاصرش قرار داد که به نحوی فعال درباره این مفاهیم در طی قرن بیستم می‌اندیشیدند؛ افرادی مانند دلوز، لکان، لوفز، بدیو، آلتوسر، نگری، فوکو، دریدا و دیگر اندیشمندان.

پروفسور ماشری شالوده و مبنای کتاب خود را بر مفهوم کلیدی تنظیم می‌کند و با وساطت این مفهوم است که خود را به قلمرو سایر مفاهیم فلسفی مانند سلبیت، معرفت و روش نظم؛ نیرو و کوناس نزدیک می‌کند.

به گفته مترجم انگلیسی مسلما کتاب، کتاب راحتی برای خواندن نیست. این دشواری از یک سو ناشی از دقت مباحث است که پروفسور ماشری به آن پرداخته و از سوی دیگر ناشی از سبک خاص نگارشی اوست که خواندن کتاب را اندکی برای ناآشنایان به مفاهیم فلسفه دشوار می‌کند اما به رغم این دشواری‌ها نباید عقب‌نشینی کرد. کتاب حاضر بدون تردید سزاوار خواندن و اندیشیدن است. این کتاب متنی عمیق و جدید درباره مسائلی است که درون جریان فلسفه معاصر همچنان دارای اهمیت‌اند.

«دانشگاه علوم پزشکی ایران» در گذر زمان»

نویسنده: مرتضی قاضی

این کتاب سرگذشت چهل‌وهفت ساله دانشگاه علوم پزشکی ایران است که به تاریخ شفاهی این مجموعه می‌پردازد و از سوی سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی به چاپ رسیده است.

مرتضی قاضی در بیست فصل تلاش کرده است با مستندات به دست آمده از گفت‌وگوهای انجام‌شده با روسای ادوار مختلف و همچنین برخی از اساتید و دانشجویان، تاریخ دانشگاه علوم پزشکی ایران را به رشته تحریر درآورد.



مفاهیم دربرگیرنده مفاهیم اساسی تفکر در این برهه زمانی خاص بودند، یعنی مفاهیمی بودند که اندیشه برای مفهوم‌پردازی درباره محتوای اجتماعی پیشرو به آنها نیاز داشت و البته هنوز هم اهمیتشان را در مباحث فلسفی و اجتماعی حفظ کرده‌اند. اهمیت این مفاهیم عمدتاً ناشی از پیوستگی این دو مفهوم کلیدی با مجموعه گسترده‌ای از مفاهیم پرچالش دیگر در فلسفه معاصر است. بحث درباره مفاهیمی مانند کثرت‌گرایی، آزادی و جبر، نقد و امکان‌پذیری آن، میزان توانمندی منطق صوری و روش‌شناسی متعارف در فرآیند کسب معرفت، جایگاه امر انضمامی در پژوهش‌های فلسفی معاصر، مفهوم پراکتیس و نسبت آن با تفکر انتزاعی، تقدم و تأخر تفکر جغرافیایی و تفکر تاریخی در برخورد با این مسائل که همچنان از مفاهیم اصلی در فلسفه معاصر محسوب می‌شوند، از جمله مباحث مطرح‌شده در این کتاب است و می‌توان درباره آنها اندیشید. این مفاهیم افزون بر تفکر فلسفی، فلسفه اجتماعی معاصر را نیز به شدت درگیر کرده‌اند. البته مارشری در این شیوه‌ی اندیشیدن فیلسوف تهایی نیست و باید او را در زمینه همه

از سال ۱۳۶۵ تا سال ۱۳۸۹ اختصاص دارد. فصل پانزدهم ماجرای ادغام با دانشگاه علوم پزشکی تهران و تلاش برای انتزاع دانشگاه را شرح می‌دهد و فصول شانزدهم تا نوزدهم نیز حاوی مطالبی مربوط به فعالیت‌های انجام‌شده برای دستیابی به جایگاه قبلی و قرارگیری در بین دانشگاه‌های برتر کشور از سال ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۸ هستند و هر کدام از آنها به یکی از چهار رییس سال‌های اخیر دانشگاه علوم پزشکی ایران اختصاص دارد. در فصل پایانی نیز شاهد تصاویر و مستندات قدیمی و همچنین تصاویر افرادی که با آنها گفت‌وگو انجام شده، هستیم.

«هم مثل هژمونی»

نویسنده: پری اندرسون با ترجمه شاپور اعتماد
در منابع ادبیات سیاسی معاصر، چه تخصصی چه جدلی، حضور هیچ لفظ و اصطلاحی به اندازه هژمونی چشم‌گیر نیست اما تکرار و اشاعه آن کاملاً جدید است. کافی است به مخزن هر کتابخانه مجهز و خوبی سر بزیند و در یک نگاه ببیند چرا. در زبان انگلیسی در نخستین مدخلی که در کاتالوگ دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس این لفظ به کار برده شده است به سال ۱۹۶۱ بازمی‌گردد و نه عقب‌تر و از آن پس، اگر ملاک را استفاده از این لفظ در عنوان کتاب قرار دهیم و در آن را دهه به دهه دنبال کنیم، فراوانی‌اش را به این ترتیب می‌بینیم. ده عنوان کتاب در دهه ۱۹۶۰، هفده کتاب در دهه ۱۹۷۰، سی و چهار کتاب در دهه ۱۹۹۰. در دهه اول و نیمه دهه دوم قرن بیست و یکم هم متجاوز از ۱۶۱ کتاب با عناوینی از این دست منتشر شده‌اند: یعنی هر ماه یکی.

این کتاب همان‌طور که از عنوانش پیداست درباره هژمونی است. هژمونی یعنی ترکیبی از شهر و اجماع. ترجمه کتاب الهام‌بخش این اثر (کتاب معادلات و



در فصل‌های ابتدایی کتاب به سال‌های پیش از انقلاب ۵۷ پرداخته شده؛ از تحقق ایده راه‌اندازی مرکز پزشکی شاهنشاهی ایران تا تلاش برای شکل‌گیری مرکز، دریافت مجوزهای قانونی و پذیرش دانشجو در سه دانشکده پزشکی، پیراپزشکی و پرستاری.

و در فصل‌های بعدی کتاب به اتفاقات سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۵ می‌پردازد؛ از این سال‌ها به عنوان سال‌های موفق برای جلوگیری از انحلال مرکز پزشکی ایران و تثبیت آن یاد می‌شود. تشکیل شورای هماهنگی با ترکیبی از اساتید و دانشجویان برای اداره مرکز و انتخاب اولین رییس بعد از انقلاب، سال‌های پرتهاپ انقلاب فرهنگی، همکاری با مجتمع پزشکی آیت‌الله طالقانی از مهم‌ترین بخش‌های این دو فصل هستند. همچنین به شکل‌گیری وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی در سال ۱۳۶۵ اشاره می‌کند و این که چگونه مرکز پزشکی ایران به دانشگاه علوم پزشکی ایران تبدیل می‌شود تا علاوه بر وظایف آموزشی عهده‌دار ارائه خدمات بهداشتی و درمانی در غرب پایتخت باشد.

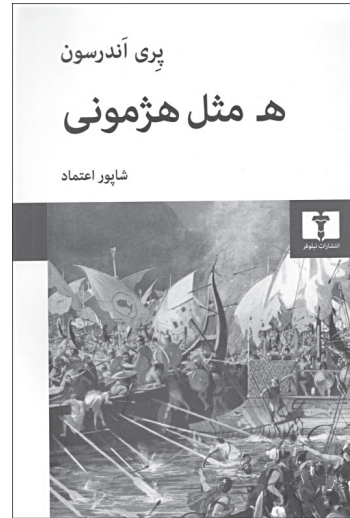
در ادامه هر یک از فصل‌های نهم تا چهاردهم کتاب به دوران یکی از روسای دانشگاه علوم پزشکی ایران

«برگ‌هایی از خاطرات من»

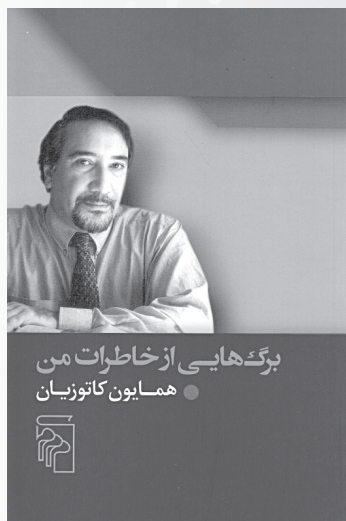
نویسنده: همایون کاتوزیان

سیمای چندوجهی او را در مقام یک آکادمیسین و روشنفکری که دانشگاه او را هرگز از تک و تای ذوق‌ورزی نینداخته، به خوبی نمایان می‌کند. کتاب با شرح خاطرات کاتوزیان از دبیرستان البرز یعنی دبیرستانی که قرار بود تکنوکرات‌های بعدی رژیم پهلوی از آنجا به دانشگاه آریامهر (شریف) روانه شوند و نقشه‌های توسعه اقتصادی-صنعتی محمدرضا پهلوی را عملی کنند، آغاز می‌شود و با شرح مبارزات سیاسی همایون کاتوزیان با طوری که دوستانش او را می‌خوانند «هما» کاتوزیان در جامعه سوسیالیست‌ها ادامه می‌یابد. در این بخش روایت‌های دست اول کاتوزیان از مبارزات دانشجویی در اواخر دهه سی که به یاسی برآمده از عدم همراهی بزرگان جبهه ملی با اعتراضات (مثلاً اعتراضات ۱۶ آذر سال ۳۹) منجر می‌شود، تصویری جاندار از مقدمات تحولات سرنوشت‌ساز آینده در اواخر دهه چهل پیش روی خواننده می‌سازد. کاتوزیان دلزده از این فضای راکد سیاسی عطا تحصیل در رشته پزشکی دانشگاه تهران را به لقایش می‌بخشد و برای تحصیل در رشته مورد علاقه‌اش، اقتصاد، به انگلستان می‌رود.

در انگلستان مثل هر دانشجوی سیاسی دیگری که دهه چهل گذارش به اروپا می‌افتد نخست با کنفدراسیون آشنا می‌شود و از خلال فعالیت در کنفدراسیون دوستی‌های پایداری چون دوستی‌اش با حمید عنایت حاصل می‌شود اما پس از کنگره دوم که کنفدراسیون با سرعت به سمت سیاسی شدن پیش می‌رود کاتوزیان و همفکرانش مثل عنایت از همراهی با این تندروی‌ها و در نتیجه از همراهی با کنفدراسیون کناره می‌گیرند. این اعتدال‌جویی بدل به خصلت اصلی کنش سیاسی کاتوزیان می‌شود؛ چنان که کمی مانده به انقلاب



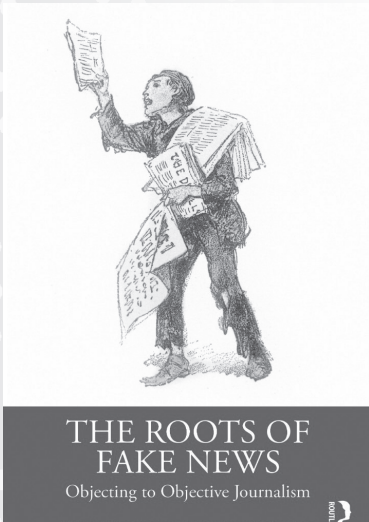
تناقضات آنتونیو گرامشی) در سال ۱۹۸۷ با عنوان ابهام‌های گرامشی در ایتالیا منتشر شد. اما در اینجا دامنه تحقیق تاریخی - فیلولوژیک به ناگهان وسعت چشمگیری پیدا می‌کند و با ابهام هژمونی مواجهیم. اتحادیه دلوشی که در جنگ‌های ایران - یونان به عنوان نهادی سیاسی - اخلاقی برای مقاصد نظامی شکل می‌گیرد برای نخستین بار هژمونی را به صورت پدیده‌ای بین‌الدول تعریف می‌کند تا در قرن نوزدهم توسط مورخین در مورد دولت پروس مجدداً رایج شود. جریان دیگر فکری آن را در قالب سوسیال دموکراسی روس در ارتباط با نسبت میان طبقات به کار می‌گیرد. هر دو کاربرد پر از چرخش‌هایی است که ابهام مستتر در مفهوم هژمونی را به مانعی در برابر هر گونه تعمیم تبدیل می‌کند. سیر تکامل مفهوم یونان باستان تا روسیه تزاری، اروپای قرن بیستم، جنگ سرد و آمریکای تک‌قطبی، هندوستان مابعداستعماری، فنودالیسم ژاپن، چین انقلابی، آلمان اتحادیه اروپا



دعوت شاملو به سردبیری نشریه ایرانشهر در لندن را نیز رد می‌کند و باید گفت مهم‌ترین میراث سیاسی کاتوزیان شاید همین منش اعتدال‌جوی کم‌مانندش باشد. اوراق کتاب برگ‌هایی از خاطرات من جز آن چه برشمردم گوشه‌های جذاب فراوان دیگری نیز دارد، از روایت دوستی و سرنوشت پرویز نیکخواه گرفته تا پرتره رقت‌انگیزی که کاتوزیان از آخرین سال‌های مسعود فرزاد در غربت ترسیم می‌کند و از شرح منش سیاسی عجیب ضیاء صدقی و آتش‌زدن ماشین اقبال گرفته تا خاطرات جاندار نویسنده از خلیل ملکی و آشوری و ابوالحسن ابتهاج و حمید عنایت. برگ‌هایی از خاطرات من به خوبی به خواننده نشان می‌دهد که روشنفکری جدی چگونه پنج دهه لحظه به لحظه مفید و غنی و حساب‌شده زیسته و چه میراث مکتوب ارزشمندی از این زیستنِ هوشمندانه و پرتامل حاصل آمده است.



تازه‌های نشر بین‌الملل



طرح «معرفی تازه‌های نشر بین‌الملل» با هدف شناسایی و معرفی کتاب‌های جدید خارجی آغاز شده و تمرکز اصلی آن روی کتب علوم انسانی است. سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی با اجرای این طرح می‌کوشد کتاب‌های علمی حوزه علوم انسانی را که ناشران برجسته بین‌المللی به چاپ می‌رسانند، به پژوهشگران داخل کشور معرفی کند. این اقدام می‌تواند به لحاظ آشنایی پژوهشگران و مترجمان با رویکردها، زمینه‌ها و مسائل جدید علوم انسانی سودمند باشد.

«ریشه‌های اخبار جعلی»

«ریشه‌های اخبار جعلی» عنوان اثر تازه‌ای است که بحث اخبار جعلی (Fake News) را به یک سطح کاملاً جدید و تخصصی رسانده و به ابعاد تاریخی، فلسفی، قانونی، علمی و اخلاقی این موضوع پرداخته است. «ریشه‌های اخبار جعلی» به قلم «برایان وینستون» و «متیو وینستون» این ادعا را مطرح می‌کند که در واقع اخبار جعلی مشکلی ناشی از قدرت اینترنت نیست یا به دلیل فقدان روزنامه‌نگاری خوب ایجاد نشده است بلکه ریشه‌های واقعی بحران فعلی را باید در مبانی ایدئولوژیک اخبار - حرفه‌ای بودن و به‌ویژه اصل بی‌طرفی - جست‌وجو کرد.

این کتاب با قراردادن مفهوم بی‌طرفی رسانه‌ای در یک بستر موسع تاریخی بررسی می‌کند که چگونه درک کنونی از یک بحران در روزنامه‌نگاری، به سوابق طولانی رسانه‌های خبری در اجتناب و نادیده‌گرفتن چالش «بی‌طرفی» مرتبط است. نویسندگان، روابط روزنامه‌نگاری با سایر حوزه‌ها را مد نظر قرار داده و استدلال می‌کنند که گسترش «اخبار جعلی» حمله به ایدئولوژی‌های سنتی حامی روزنامه‌نگاری نیست بلکه نتیجه اجتناب‌ناپذیر تناقضات ذاتی و آسیب‌پذیری این حوزه است.

منبع ارزشمندی برای دانشجویان و دانش پژوهان روزنامه‌نگاری و تاریخ که علاقه‌مند به درک ریشه‌های تاریخی و زمینه فلسفی یک مسأله کاملاً معاصر (اخبار جعلی) هستند، محسوب می‌شود.

از دیدگاه نویسندگان، رسانه‌های خبری و مطبوعات به عنوان بخشی مهمی از هر جامعه، نفوذی غیر مستقیم اما قابل توجه بر جامعه دارند. چهار بخش اصلی این کتاب ذیل عنوان «بحران؟»، «ریشه‌ها»، «مقابله با بی‌طرفی» و «رکن چهارم دموکراسی» تدوین شده است. «ریشه‌ها، جعل و بی‌طرفی»، «اخبار عجیب: اخبار کاغذی»، «اخبار: آمدن روزنامه»، «روزنامه و رسانه‌های خبری»، «اخبار آنلاین و دیجیتال»، «پلتفرم‌های خبری»، «قضایات: چارچوب ذهنی حقوقی»، «حقیقت: رویکرد فلسفی» و «حقیقت: اخلاق فلسفی» از جمله عناوین ۱۴ فصل گنجانده شده در این کتاب هستند که مباحث مربوطه را از ظهور روزنامه‌ها و رسانه‌های خبری و جایگاه آنها در نظام اجتماعی گرفته تا شکل‌گیری پدیده اخبار جعلی پوشش می‌دهند.

«ریشه‌های اخبار جعلی» با عنوان اصلی (The Roots of Fake News) در ۲۱۲ صفحه توسط انتشارات Routledge چاپ و در سال ۲۰۲۱ راهی بازار نشر شده است.

«سیاست ترجمه در روابط بین‌الملل»

کتاب «سیاست ترجمه در روابط بین‌الملل» تلاشی است برای ایجاد درکی از ترجمه که تنها محدود به حوزه زبان نمی‌شود بلکه فراتر از آن، طیف گسترده‌ای از فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی گوناگون را دربرمی‌گیرد.

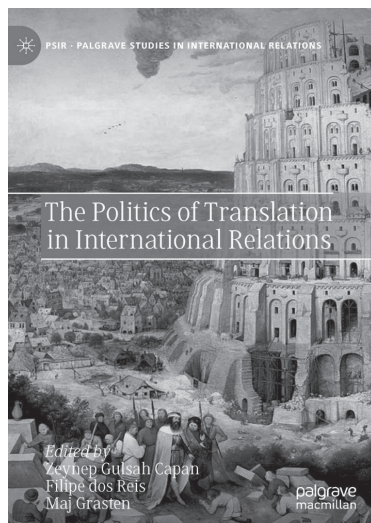
کتاب «سیاست ترجمه در روابط بین‌الملل» که به کوشش «زینپ گولشاه جاپان»، «فیلیپه دوریس» و «مای گراستن» تدوین شده، در واقع حاصل

در مقدمه این کتاب آمده است: هدف اصلی، نه دفاع از روزنامه‌نگاری است و نه حمله به آن، بلکه صحه گذاشتن بر این باور سنتی غربی است که حضور رسانه‌های مستقل برای هر جامعه آزاد و عدالت محوری ضروری است. اعتقاد داریم این ایده منسوخ نیست که مطبوعات را به عنوان بخش اساسی دموکراسی، تسلی بخش افراد آسیب‌دیده و خار چشم راحت طلبان در نظر بگیریم. معتقدیم بدون مطبوعات آزاد، شاید خود دموکراسی نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد. بیم آن داریم که قابلیت مطبوعات در انجام وظایف اساسی خود با افزایش بی‌سابقه حملات و بی‌اعتمادی‌ها به طور فزاینده‌ای تحت تأثیر و تهدید قرار گیرد. ریچارد لانس، استاد روزنامه‌نگاری دانشگاه لینکلن درباره کتاب «ریشه‌های اخبار جعلی» می‌نویسد: «این کتاب بحث اخبار جعلی را به یک سطح کاملاً جدید و تخصصی رسانده و به ابعاد تاریخی، فلسفی، قانونی، علمی و اخلاقی این موضوع پرداخته است. نویسندگان متنی را برای اساتید، دانشجویان و عموم افرادی تألیف کرده‌اند که به دنبال یک راهنمای قابل اعتماد - و البته چالش‌برانگیز - در جنگل اخبار جعلی هستند. «بریان کریچ»، استاد روزنامه‌نگاری در دانشکده رسانه و ارتباطات دانشگاه تمپل آمریکا، نیز «ریشه‌های اخبار جعلی» را کتابی توصیف می‌کند که در مقطع زمانی بسیار مناسبی منتشر شده و به ارائه اطلاعات تاریخی و متنی پرداخته که جای خالی آن در بیشتر مباحث مرتبط با اخبار جعلی ملموس بود. این کتاب مخاطب را آگاه می‌کند که چگونه آن چه درباره روزنامه‌نگاری، فرض مسلم در نظر گرفته می‌شود، می‌تواند در واقع محل سوءاستفاده بازیگران بد و بهره‌جویی از آسیب‌های مغفول این حوزه شود. این کتاب که تألیف «برایان وینستون»، استاد دانشگاه لینکلن، و پسرش، «متیو وینستون»، استاد رسانه، ارتباطات و جامعه‌شناسی دانشگاه لستر است،

و روش‌شناختی روابط بین‌الملل برآمده است. به اعتقاد نویسندگان این کتاب، ترجمه در واقع یک عمل مشروط برای برقراری ارتباط در زمان و مکان است و از این رو در مطالعات بین‌الملل نقشی کلیدی ایفا می‌کند. ترجمه نوعی فرآیند مداوم بازنویسی و بر اساس تعریف «دریدا» یک فرآیند مشروط، آزاد و مداوم است که شامل بازآفرینی مداوم معناست و احتمال بروز تغییراتی در این میان وجود دارد و بنابراین «ترجمه امری ثابت و تغییرناپذیر نیست».

این اثر به نقش و ماهیت ترجمه در سیاست‌های جهانی از طریق ایجاد مسیرهای تجاری، مواجهه با دنیای جدید و گسترش مفاهیم و هنجارها در فضای جهانی به معنای ایجاد ارتباطات اجتماعی به واسطه ترجمه پرداخته است. در حالی که ترجمه نقشی حیاتی در روابط بین‌الملل ایفا می‌کند اما این حوزه در رشته روابط بین‌الملل تا حدودی مورد غفلت واقع شده و کتاب «سیاست ترجمه در روابط بین‌الملل» نیز تلاشی است برای جبران این کاستی و ایجاد درکی از ترجمه که تنها محدود به حوزه زبان نمی‌شود بلکه فراتر از آن، طیف گسترده‌ای از فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی گوناگون را دربرمی‌گیرد.

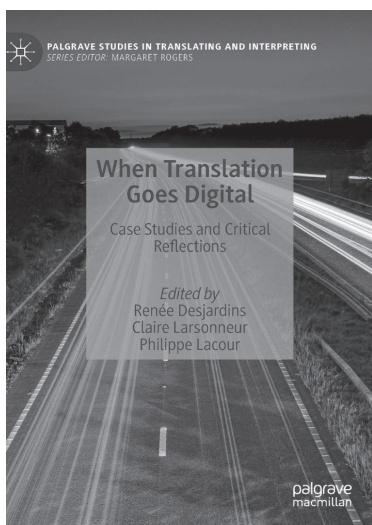
نگارندگان فصل‌های این کتاب از پرداختن به سیاست‌های ترجمه از دریچه نظری و روش‌شناختی روابط بین‌الملل، مباحث گوناگونی را از قبیل نظریه پسااستعماری، هرمنوتیک، پسااستخارگرایی، ساخت‌گرایی انتقادی، نشانه‌شناسی، تاریخ مفهومی، نظریه شبکه-بازیگر و مطالعات ترجمه به بحث گذاشته‌اند. پژوهشگران رشته‌های مختلف از روابط بین‌الملل و علوم اجتماعی گرفته تا فلسفه و حقوق، نگارش ۱۳ فصل این کتاب را بر عهده داشته‌اند. این فصل‌ها برگرفته از مقالاتی‌اند که پیش از این در چندین رویداد بین‌المللی ارائه شده‌اند. سیاست‌های ترجمه در روابط بین‌الملل، جنبش‌های



تعامل و تلاشی بین‌المللی است و در هر فصل آن، نگاهی تأمل‌برانگیز و بدیع به موضوع ترجمه به چشم می‌خورد. این کتاب به موشکافی سیاست ترجمه در روابط بین‌الملل پرداخته و این پرسش را به بحث می‌گذارد که چگونه ایده‌ها و مفاهیم به واسطه ترجمه سفر می‌کنند و معنا می‌یابند.

رویکرد این کتاب در قبال ترجمه فراتر از متداول‌ترین تعریف آن یعنی ترجمه بین‌زبانی است. در این اثر به ترجمه به عنوان یک عمل سیاسی و اجتماعی پرتکرار در روابط بین‌الملل نگاه شده که مفاهیم و زمینه‌ها را به هم مرتبط می‌کند و معمولاً با تغییراتی همراه است. «سیاست ترجمه در روابط بین‌الملل» با تأکید بر بُعد تغییرپذیر ترجمه در روابط بین‌الملل، به ارائه مفهوم خود ترجمه پرداخته است. در واقع هدف این کتاب، بحث درباره موضوع ترجمه بوده، نه ارائه ادعای قطعی و نهایی درباره شیوه‌های گوناگون پیوند دادن سیاست و ترجمه در روابط بین‌الملل.

به طور کلی فصل‌های این کتاب که حاصل تلاش نویسندگان گوناگون است، درصدد ارائه نقشه راهی برای قرارداد سیاست ترجمه در چشم‌انداز نظری



مرتبط با آن نیز از این تحولات در امان نبوده‌اند. کتاب «وقتی ترجمه دیجیتال می‌شود» به طور خاص به مباحثی از جمله چگونگی استفاده از ابزارهای دیجیتال توسط مترجمان حرفه‌ای، انواع داده‌های دیجیتال مورد استفاده توسط پژوهشگران مطالعات ترجمه، تأثیرات علوم انسانی دیجیتال بر تدریس و نظریه‌پردازی ترجمه و چگونگی انجام ترجمه موثر در عصر ماشینی و هوش مصنوعی می‌پردازد. تمرکز این کتاب، صرفاً محدود به استفاده از حافظه ترجمه (TM) و نرم‌افزارهای ترجمه ماشینی (MT) در ارتباط با فناوری‌های ترجمه نیست بلکه به ترجمه به عنوان یک عمل اجتماعی می‌نگرد و در راستای جریان‌های جدید که پیشی جامعه‌شناسانه به پژوهش در مطالعات ترجمه دارد، ما را بر آن می‌دارد تا به نقش فناوری‌های دیجیتال فراتر از کیفیت نهایی محصول آنها یا تهدیدی برای ترجمه در علوم انسانی بنگریم. این کتاب که حاصل کوشش «رنه دژاردین»، استاد دانشکده ترجمه دانشگاه «سینت بونیفیس» کانادا، «فیلیپ لاکور» از گروه فلسفه دانشگاه «برازیلیا» و «کلر لارسونر»، از گروه ترجمه دانشگاه پاریس است، شامل ۱۰ مقاله برگزیده از پژوهشگران

اجتماعی و ترجمه، درباره قدرت ترجمه و ترجمه قدرت، تداوم ترجمه، استعمارزدایی/استعماگری از طریق ترجمه و نقد ترجمه: جامعه مدنی و سیاست زدگی مقررات مالی، از جمله عناوین فصول این کتاب است.

«زینپ گولشاه جاپان»، استاد دانشکده حقوق، علوم اجتماعی و اقتصاد دانشگاه ارفورت آلمان، «فیلیپه دوریس» از دپارتمان روابط بین‌الملل و سازمان‌های بین‌المللی دانشگاه گرونینگن هلند و «مای گراستن» از دپارتمان مدیریت، سیاست و فلسفه دانشکده تجارت کینهاگ دانمارک، ویراستاران این کتاب هستند. «سیاست ترجمه و روابط بین‌الملل» با عنوان اصلی (The Politics of Translation in International Relations) در ۲۶۶ صفحه توسط انتشارات Palgrave Macmillan چاپ و در سال ۲۰۲۱ راهی بازار نشر شده است.

«وقتی ترجمه دیجیتال می‌شود»

«رنه دژاردین»، «فیلیپ لاکور» و «کلر لارسونر» در این کتاب نگاهی دارند به چشم‌انداز دیجیتال در عرصه ترجمه و مطالعات ترجمه. اثرات مثبت و منفی فناوری‌های دیجیتال در ترجمه، نه تنها صنعت ترجمه بلکه مطالعات در حوزه ترجمه را نیز متأثر ساخته است. از زمان آغاز علوم انسانی دیجیتال در اوایل دهه نخست هزاره سوم، پژوهش‌ها در حوزه علوم انسانی و علوم اجتماعی به شکل فزاینده و غیر قابل انکاری تحت تأثیر تحولات و پیشرفت‌های دیجیتال قرار گرفت و برخی از محققان را بر آن داشت تا از رویکردهای نقادانه و انسان‌گرایانه دیجیتال حمایت کنند. تأثیرات این انقلاب دیجیتال تمامیت جامعه و همه روابط اجتماعی را دستخوش تغییر کرده و فرهنگ، زبان و به تبع آن، ترجمه و مطالعات

«درآمدی بر اقتصاد سیاسی پوپولیسم»

کتاب «درآمدی بر اقتصاد سیاسی پوپولیسم» کاوشی است در خصوص تعامل میان هویت، اقتصاد و نابرابری در جهت توضیح تحولات آرای عوام‌گرایانه از ابتدای قرن بیستم میلادی تا به امروز.

این کتاب پیامدهای سیاسی و اقتصادی حاکمیت پوپولیستی را با استفاده از اطلاعات مرتبط با زمامداران پوپولیست و پیوند دادن آن با داده‌های تاریخی در اقتصاد کلان و دموکراسی به بحث می‌گذارد. فصل‌های این کتاب بر اساس جدیدترین مباحث علوم سیاسی، اقتصادی و سایر پژوهش‌های علوم اجتماعی و همچنین داده‌های تاریخی برای توضیح علل و پیامدهای طولانی مدت پوپولیسم تهیه شده است. پوپولیسم زمانی ظهور و بروز پیدا می‌کند که صاحبان نفوذ در سیاست از تعارضات هویتی پنهان برای دستیابی به اهداف سیاسی سوءاستفاده کنند.

«درآمدی بر اقتصاد سیاسی پوپولیسم» شواهدی از تفاوت قابل توجه در روش‌ها و سیاست‌های مالی و پولی در آمریکای لاتین، اروپا و سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD) ارائه می‌دهد. این کتاب با پیشنهاد راهکارهایی برای ایجاد اجماع در قرن بیست و یکم و جلوگیری از تکرار اشتباهاتی که منجر به جنگ و تجارب اقتصادی ناموفق در قرن بیستم شده، به پایان می‌رسد.

«درآمدی بر اقتصاد سیاسی پوپولیسم» نوشته «پتار استانکوف»، استاد اقتصاد دانشگاه لندن و همچنین استاد برجسته اقتصاد ملی و جهانی دانشگاه صوفیه بلغارستان به یکی از اساسی‌ترین مباحث روز علوم سیاسی می‌پردازد و نقش قابل توجهی در مطالعات پوپولیسم دارد که برای دانشجویان و دانش‌پژوهان

رشته‌های مطالعات ترجمه، فلسفه و نشانه‌شناسی از دانشگاه‌های کشورهای مختلف می‌شود. نویسندگان در این اثر موضوعاتی همچون ترجمه انسانی و ترجمه ماشینی با بهره‌گیری از ابزارهای دیجیتال، استراتژی‌های تعاملی در ترجمه ادبی چندزبانه، ارزش ترجمه در عصر ماشینی و بررسی تهدیدها و چندین مطالعه موردی در حوزه‌های مختلف ترجمه متنی و شفاهی را به بحث می‌گذارند.

بخش نخست این کتاب با عنوان «تعریفی دوباره از عامل انسانی» شامل سه مقاله بوده و به ترجمه انسانی و ترجمه ماشینی با استفاده از ابزارهای دیجیتال پرداخته است. برخی ترجمه ماشینی را به عنوان تحولی بزرگ و مثبت از لحاظ کارایی و مقیاس‌پذیری می‌دانند و برخی دیگر آن را در واقع ناقوس مرگ برای مترجمان انسانی حرفه‌ای قلمداد می‌کنند.

در بخش دوم کتاب که «شبکه‌های اجتماعی و پیامدهای اجتماعی» نام دارد، چهار مقاله آمده که در آن به افزایش فزاینده کاربران شبکه‌های مختلف اجتماعی در سنین مختلف و تأثیرات ناشی از آن اشاره شده است. یکی از این تأثیرات مربوط به حوزه روابط انسانی است که به دامنه ترجمه و روابط میان‌فرهنگی نیز بسط می‌یابد.

«بازارها، عمل حرفه‌ای و پیامدهای اقتصادی» عنوان بخش سوم و پایانی این کتاب است که سه مقاله را در خود گنجانده و همان‌طور که از عنوان آن پیداست، به مسأله اقتصاد ترجمه و عوامل موثر بر آن با نظر داشت عنصر دیجیتال در ترجمه پرداخته است.

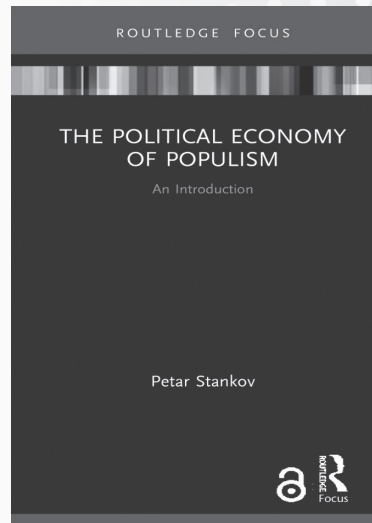
«وقتی ترجمه دیجیتال می‌شود» با عنوان اصلی «When Translation Goes Digital» در ۲۸۵ صفحه توسط انتشارات «Palgrave Macmillan» چاپ و در سال ۲۰۲۱ راهی بازار نشر شده است.

را به خود جلب کرده است. پتار استانکوف در کتاب برجسته و پژوهش محور خود، نظریه‌ای اصیل درباره چرخه‌های پوپولیستی ارائه می‌دهد که بر هویت، اقتصاد و برابری اجتماعی تمرکز دارد. علاوه بر این، نویسنده توضیحات تجربی این چرخه‌ها و نگرش‌های ارزشمندی درباره پیامدهای حکومت پوپولیستی را نیز ارائه می‌دهد.»

«مایکل کاون»، استاد اقتصاد دانشگاه سانتاکلارای کالیفرنیا، این کتاب را اثری توصیف می‌کند که تفسیری روشن و مختصر از چگونگی و چرایی ظهور رهبران و احزاب پوپولیست در دهه‌های اخیر در بسیاری از جوامع ارائه می‌دهد و به پیامدهای شکل‌گیری پوپولیسم و توصیف سیاست‌ها و نتایجی حاصل از دنباله‌روی از تمایلات پوپولیستی پرداخته است.

«کریستوبال رویرا کالتواسر»، استاد دانشکده علوم سیاسی دانشگاه سانتیگو شیلی نیز در توضیحی کوتاه درباره این کتاب می‌نویسد: «با وجود افزایش علاقه آکادمیک به مبحث پوپولیسم، پژوهش‌چندانی درباره رابطه آن با اقتصاد صورت نگرفته است. این کتاب با ارائه تحلیل دقیقی از پیامدهای اقتصادی پوپولیسم و همچنین نظریه‌ای بدیع در مورد چرخه‌های پوپولیسم به این خلأ تحقیقاتی پرداخته است. خواندن این کتاب برای همه کسانی که می‌خواهند به درک مناسبی از زیربنای اقتصادی پوپولیسم دست یابند، ضروری است.»

این اثر با عنوان اصلی «The Political Economy of Populism, An Introduction» در ۹۵ صفحه توسط انتشارات راتلج چاپ و در سال ۲۰۲۱ راهی بازار نشر شده است.



علوم انسانی و اجتماعی از جمله اقتصاد، علوم سیاسی و جامعه‌شناسی مناسب و قابل توجه است.

این کتاب در پنج فصل تدوین شده است. در فصل نخست به «آنچه درباره پوپولیسم می‌دانیم»، اشاره شده است. فصل دوم این کتاب با عنوان «نظریه چرخه‌های پوپولیسم» در چند محور شامل هویت، اقتصاد و برابری به این پدیده پرداخته و فصل سوم نیز تاریخچه‌ای از چرخه‌های پوپولیسم در اختیار خواننده قرار می‌دهد. همچنین مروری بر پیامدهای سیاسی و اقتصادی عوام‌گرایی، محتوای فصل چهارم این کتاب را به خود اختصاص داده است و در فصل پنجم و پایانی این کتاب نیز نگارنده به این پرسش اساسی پاسخ داده که «چه کاری می‌توانیم درباره پوپولیسم انجام دهیم؟»

«ایوان کراستف» از مرکز استراتژی‌های لیبرال در صوفیه بلغارستان که در موسسه علوم انسانی در وین نیز فعال است، درباره این کتاب می‌نویسد: «پوپولیسم اکنون یکی از مباحث کلیدی در علوم سیاسی است. مطالعه ظهور مجدد جدیدترین احزاب و رهبران پوپولیست، توجه محققان جوان و مستعد

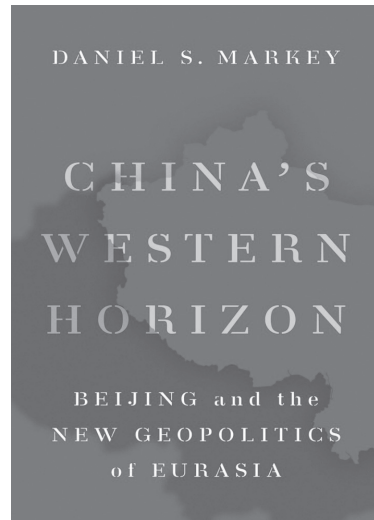
این کتاب با بهره‌جستن از نمونه‌ها و اسناد تاریخی دست اول، درصدد ارائه‌نمایی کلی از بازیگران کلیدی در منطقه است که موجب تعمیق درک خوانندگان از رقابت ابرقدرت‌ها و قدرت‌های منطقه‌ای در صفحه شطرنج اوراسیا است. دغدغه اصلی کتاب این است که چگونه سیاست‌های چینی در جنوب آسیا، آسیای مرکزی و خاورمیانه، ایالات متحده را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از همین رو، نویسنده بخش اعظمی از کتاب را به سیاست‌های چین در قبال بازیگران منطقه‌ای همچون هند، پاکستان، قزاقستان، عربستان سعودی و ایران با تأکید ویژه بر رقابت‌های هندی-پاکستانی، ایرانی-سعودی و چینی-آمریکایی اختصاص داده است. نویسنده نشان می‌دهد که برای درک فعالیت‌های فرامرزی چین بسیار اهمیت دارد که مولفه‌های ژئوپلیتیک و شرایط داخلی کشورهای شریک پکن را مد نظر قرار دهیم.

این کتاب با مطرح کردن انگیزه‌های اصلی و چالش‌های احتمالی طرح «یک کمربند یک جاده» چین و سیاست خارجی پکن در دوره شی جینپینگ درصدد مهیا کردن زمینه برای بررسی بیشتر این مسأله است که چگونه طرح «یک کمربند یک جاده» می‌تواند راه را برای تبدیل چین از یک قدرت منطقه‌ای به یک قدرت جهانی هموار کند. نویسنده بر این باور است که یک کمربند یک جاده، تنها یک طرح اقتصادی نیست که به دنبال همکاری برد-برد و توسعه منطقه‌ای باشد بلکه درصدد توسعه نفوذ پکن در اوراسیا از طریق ایجاد یک شبکه ارتباطی بین دولت‌هاست که جهانی‌سازی سیاسی و اقتصادی با ویژگی‌های چینی را شتاب می‌بخشد. همچنین نویسنده ابزارهای دیپلماتیک چین همچون برگزاری کنفرانس‌های بین‌المللی برای توسعه برنامه‌های فرهنگی و آموزشی و اهداف پکن در راستای ترویج چندجانبه‌گرایی و همکاری برد-برد را مورد مذاقه قرار می‌دهد.

«افق غربی چین: پکن و ژئوپلیتیک اوراسیا»

«افق غربی چین: پکن و ژئوپلیتیک اوراسیا» عنوان اثری است که انتشارات آکسفورد به تازگی آن را به دنیای نشر معرفی کرده است.

بهزاد عبدالله پور، پژوهشگر و دانش‌آموخته دانشگاه تهران، در معرفی و نقد این اثر جدید می‌نویسد: در دهه‌های گذشته، رقابت چین و آمریکا تبدیل به پارادیمی از روابط بین‌الملل، نفوذ راهبردی و سازوکار سیاسی و اقتصادی در منطقه اوراسیا شده است. دنیل مارکی، استاد دانشگاه جان هاپکینز و نویسنده این کتاب به دنبال تبیین این موضوع و پرداختن به نفوذ چین در اوراسیا است. او با بررسی آرمان‌های سیاست خارجی چین و اهمیت اقتصادی و سیاسی در حال رشد آن، به دنبال پاسخ به این مسأله است که چگونه این کشور تبدیل به یک بازیگر کلیدی در منطقه اوراسیا شده است و منافع آمریکا را در منطقه به چالش می‌کشد.



این که این کتاب آرمان‌ها، توانایی‌ها و روابط پکن را با بازیگران کلیدی در منطقه اوراسیا مورد ارزیابی قرار می‌دهد که این امر با ارائه رویکردی جدید برای خوانندگان جهت درک تحولات نظامی، اقتصادی و سیاسی محقق می‌شود.

افق غربی چین: پکن و ژئوپلیتیک اوراسیا کتابی ارزشمند در حوزه روابط چین و آمریکا و ادبیات روابط بین‌الملل محسوب می‌شود و برای افرادی که درصدد درک سازوکار منطقه‌ای در اوراسیا و پیامدهای آن برای جهان سیاست هستند، توصیه می‌شود.

کتاب جدید دنیل مارکی با عنوان اصلی «China's Western Horizon: Beijing and the New Geopolitics of Eurasia» از سوی انتشارات دانشگاه در ۳۴۴ صفحه چاپ و در سال ۲۰۲۰ راهی بازار نشر شده است.

همسفری با فیلسوفان مرده!

«بیان سقراطی: در جست‌وجوی درس‌های زندگی از فیلسوفان مرده» عنوان اثری است که در آن نویسنده می‌کوشد نگاهی فلسفی به مقوله سفر داشته باشد و نیز فلسفه را از منظر سفر بازنگری کند.

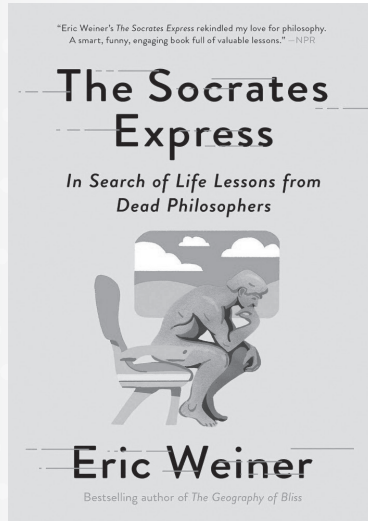
علی اصغر درلیک، پژوهشگر سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی، در معرفی این کتاب آورده است: به همان دلایلی که سفر می‌کنیم و از آن لذت می‌بریم، می‌توانیم فلسفه بخوانیم و از آن لذت ببریم. فلسفه خود گونه‌ای سفر است و سفر خود گونه‌ای فلسفه‌ورزی؛ آموزه‌هایی چون متفاوت‌نگریستن به جهان، بذل توجه به زیبایی نهفته در هستی و یافتن روش‌های تازه‌ای برای زیستن معنادار از جمله آموزه‌های هم‌پوشانی هستند که در هر دو به چشم می‌خورد. فلسفه و سفر هر دو به ما می‌آموزند که چگونه حیرت را در آغوش بکشیم و از آن سیراب شویم.

حضور چین در کشورهای جنوب آسیا، آسیای مرکزی و خاورمیانه در این کتاب به تفصیل طی فصل‌هایی بررسی شده است. نویسنده، سیاست‌ها و دگرگونی‌های داخلی در این مناطق را در مقابل همدیگر قرار می‌دهد تا نقش چین را به عنوان یک عامل تثبیت‌کننده یا بی‌ثبات‌کننده مورد بررسی قرار دهد. درخصوص خاورمیانه نویسنده خاطر نشان می‌کند که رقابت بین ایران و عربستان سعودی مستقیماً محاسبات راهبردی پکن را در منطقه تحت تأثیر قرار می‌دهد. او در ادامه اشاره می‌کند که پکن رویکرد «دیپلماسی موازی» را در خاورمیانه در پیش گرفته است تا همکاری خود را با بازیگران منطقه‌ای تعمیق بخشد. (صفحه ۱۲۶)

نویسنده در پایان سیاست‌های واشنگتن و گزینه‌های راهبردی متنوعی را مورد بررسی قرار می‌دهد که به واسطه آن، آمریکا درصدد تقابل با چین است. نویسنده معتقد است که بهترین تاکتیک، نخست مشخص کردن حوزه‌هایی است که واشنگتن قصد دارد با چین در آن رقابت کند و سپس «اولویت‌بخشیدن به منافع ملی لاینفک در برابر رقابت به خاطر رقابت» (صفحه ۱۸۸). علاوه بر این، نویسنده معتقد است که برای موازنه قوای پکن در اوراسیا، واشنگتن باید راهبردهای محلی را بر راهبردهای جهانی ترجیح دهد. ادبیات کتاب، واقع‌گرایانه بوده و چین به عنوان تهدیدی برای برتری آمریکا و موقعیت هژمونیک آن در توازن قدرت حاکم در منطقه اوراسیا به تصویر کشیده شده است. در عین حال به نظر می‌رسد نویسنده کمک‌های چینی‌ها به کشورهای اوراسیا از طریق طرح یک کمربند یک جاده و راه ابریشم دیجیتال را دست کم گرفته است.

این کتاب دو دستاورد ارزشمند و نوآورانه برای خوانندگان به ارمغان آورده است. اول، نویسنده اشاره می‌کند که منطقه اوراسیا می‌تواند آینده رقابت ژئوپلیتیک جهانی بین آمریکا و چین را رقم بزند و دوم

سفر به آتن، دهلی، روم، پاریس و تمام شهرهایی که فیلسوفان درخور و تأمل‌برانگیزی داشته‌اند، درصدد آشکارسازی این نکته است که زندگی و نگاه فیلسوفانه به مسائل - از آتن باستان تا پاریس قرن بیستمی - تطور چندانی نکرده است و آن چه مهجور و مغفول مانده، گسست ما از آموزه‌های ایشان است. این کتاب دعوتی برای تفکر و زندگی خردمندانه و پرهیز از فلسفه رسمی و دانشگاهی



است.

بیان سقراطی صرفاً کتابی فلسفی و برای مخاطبان خاص نیست بلکه کتابی در مورد سفر، زندگی، انسانیت و مهربانی است که نگاه ما به جزئیاتی مانند قهوه خوردن و کافه رفتن را نیز دگرگون می‌کند. اریک وینر آموزه‌های بزرگانی را که می‌توانند راهنمایی برای زندگی امروز ما باشند، برمی‌گزیند و سعی می‌کند که هر کدام را در زندگی امروز ما به کار گیرد. هر یک از فلاسفه برای او و ما آموزه‌ای دارند که در زندگی اینجایی و اکنونی انسان معاصر می‌تواند مثر ثمر واقع شوند. بدین صورت او از هر فیلسوف آموزه‌ای را برای زندگی امروزین ما استخراج می‌کند و آن را چاره کار بحران‌های حال حاضر ما می‌داند. برای مثال، او از شوپنهاور، هنر خوب گوش دادن و از اپیکور هنر لذت بردن و در لحظه زیستن را انتخاب می‌کند. نویسنده ما به توصیه می‌کند که مهربانی را از کنفسیوس و حیرت را سقراط یاد بگیریم و همانند نیچه هرگز حسرت هیچ چیز را نخوریم و به سان گاندی شجاع باشیم. کتاب توصیه‌ای برای کنار آمدن با هیاهوی زندگی مدرن با چشمانی بینا و گوش‌هایی

اریک وینر که خود را به درستی فیلسوف سفر می‌خواند، با تلفیق آموزه‌های سفر و فلسفه در کتاب «بیان سقراطی: در جست‌وجوی درس‌های زندگی از فیلسوفان مرده» سعی می‌کند نگاهی فلسفی به مقوله سفر داشته باشد و نیز فلسفه را از منظر سفر بازنگری کند. او دو مقوله فلسفه و سفر را - که به زعم وی، پیوند ناگسستنی با یکدیگر دارند - با بیانی فارغ از آن چه تا به حال خواننده و شنیده‌ایم، به تصویر

می‌کشد. از منظر وینر، انسان موجودی مکان‌مند و زمان‌مند است و اساساً نمی‌تواند در خلأ و فارغ از مکان و زمان بیندیشد. جابه‌جایی مکانی انسان، اعم از سفر، مهاجرت یا قدم زدن می‌تواند در نوع تفکر و پرسش‌های اساسی او نیز دگرگونی ایجاد کند و از این روست که وینر خود را انسانی بی‌قرار می‌داند و آرامش را در همین بی‌قراری جست‌وجو می‌کند.

او در برابر آموزه‌های رسمی فلسفه که فقط در پی تفسیر و توضیح مسائل انتزاعی و گسسته از واقعیت هستند، به پرسش‌هایی می‌پردازد که ممکن است همه ما هر روزه با آنها مواجه شویم اما شاید ندانیم که پاسخ بسیاری از آنها در فلسفه یافت می‌شود یا به عبارتی، فلسفه برای آنها پاسخی در آستین دارد؛ پرسش‌هایی از قبیل این که چگونه می‌توانیم زندگی شاد و معنادارتری داشته باشیم؟ چگونه می‌توانیم انسانی بهتری باشیم؟ مقصود از خوبی چیست و هنگامی که از خوب حرف می‌زنیم، دقیقاً از چه سخن می‌گوییم؟ چرا گاهی فراموشکار می‌شویم؟ چرا رنج می‌کشیم؟

او در این کتاب علایق خود را با یکدیگر در هم آمیخته و سفری فیلسوفانه به دالان زمان را ترتیب می‌دهد و با

دیجیتال دانشگاه زوریخ، برت گوردین، استاد فلسفه اخلاق در دانشگاه دوبلین ایرلند و میشل لوی، محقق اخلاق زیست پزشکی و تاریخ پزشکی گردآورندگان این اثر هستند که در سال ۲۰۲۰ از سوی انتشارات اشپرینگر روانه بازار کتاب شده است. این اثر چهار بخش دارد و هر بخش شامل مقالاتی است که پژوهشگران مختلفی آنها را نوشته اند.

«اخلاق امنیت سایبری» به این موضوع می پردازد که فناوری های اطلاعات در فضای سایبری بسیار سریع در حال پیشرفت و توسعه هستند و تأثیر و نیاز آنها بیش از هر زمان دیگری آشکار است. در کنار این پیشرفت های فناوری، ایده های اخلاقی جدید و ایدئولوژی های اخلاقی قدرتمندی ظاهر شده است که ما را بر آن می دارد تا کاربست و جایگاه اخلاقی برای این فناوری های نوظهور در نظر بگیریم. در تلاش برای پیمایش چشم اندازهای آرمانشهرانه و ویرانشهری آینده روشن می شود که پیشرفت فناوری و اختلافات اخلاقی آن مستلزم سیاست های جدید و واکنش های قانونی جدید است.

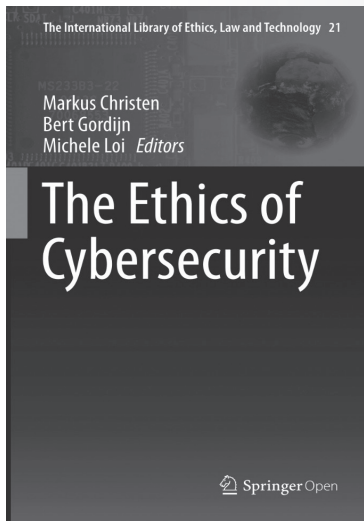
استفاده روزافزون از فناوری اطلاعات و ارتباطات در تمامی حوزه ها و ابعاد زندگی انسان مدرن اثرگذار بوده و جهان مدرن را به مکانی غنی تر، کارآمدتر و تعاملی تر تبدیل کرده اما با این حال، این امر جهان را با شکنندگی نیز مواجه کرده است زیرا وابستگی ما به سیستم های فناوری اطلاعات و ارتباطات بسیار زیاد شده و هرگز نمی توانیم کاملاً ایمن باشیم. از این رو امنیت سایبری به یک موضوع مورد علاقه و پراهمیت جهانی مبدل شده

شنا از جنس فلسفه و سفر است. «بیان سقراطی: در جست و جوی درس های زندگی از فیلسوفان مرده» با عنوان اصلی «The Socrates Express: In Search of Life Lessons from Dead Philosophers» در ۳۵۲ صفحه توسط انتشارات «Avid Reader Press» چاپ و در سال ۲۰۲۰ راهی بازار نشر شده است.

امنیت سایبری و مسأله ای به نام اخلاق

فضای مجازی به مثابه زیست جهان انتخابی و امکانی در دنیای امروز، امری اجتناب ناپذیر است که ناگزیر ابعاد مختلفی از زندگی انسان امروزی را تحت تأثیر قرار می دهد. در چنین شرایطی، پیشرفت روزافزون فناوری های سایبری، نگرانی های امنیتی متعدد و چالش برانگیزی را در پی داشته که این نگرانی ها طبعاً ملاحظات اخلاقی خاص خود را نیز در پی دارد. عبدالله عابدی فر درباره «اخلاق امنیت سایبری» می نویسد: در این راستا کتاب های مختلفی در

سال های اخیر در مورد چالش های اخلاقی در حوزه امنیت سایبری نوشته شده است. یکی از کتاب هایی که به این مسأله می پردازد، اثری تحت عنوان «اخلاق امنیت سایبری» است. این اثر به کوشش سه تن از پژوهشگران برجسته حوزه فناوری اطلاعات به رشته تحریر درآمده است. مارکوس کریستن، محقق اخلاق زیست پزشکی و تاریخ پزشکی و رئیس انجمن

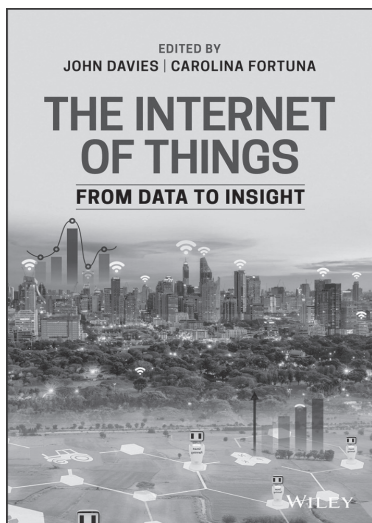


موضوعات و مفاهیم اخلاقی منحصر به فرد را در برمی‌گیرد؛ از جمله «هک اخلاقی»، دوراهی‌های جلوگیری از «حمله روز صفر» (نوعی حمله یا تهدید رایانه‌ای است که از آسیب‌پذیری در یک نرم‌افزار کاربردی که تا پیش از آن ناشناخته بوده است، سوءاستفاده می‌کند)، دسترسی به داده‌های سنگین و حریم خصوصی داده‌ها در داده‌های حساس و سلامت یا تعارض‌های ارزشی در اجرای قانون. برای نمونه، یک گروه دولتی واکنش به حوادث رایانه‌ای ممکن است با خاموش کردن سرورهای پرداخت و از بین بردن مدل تجاری مهاجمان، برای جلوگیری از حملات از طریق باج‌افزار اقدام کند اما این بدان معنی است که اطلاعات شخصی افراد که قبلاً رمزگذاری شده است، هرگز بازیابی نمی‌شود. تولیدکنندگان ایمپلنت‌های پزشکی ممکن است بخواهند با استفاده از رمزنگاری مناسب، از انتقال داده‌ها بین سرور و گیرنده محافظت کنند اما این کار به طور قابل توجهی مصرف انرژی در روند ایمپلنت را افزایش می‌دهد و اغلب به جراحی‌های بیشتری برای تعویض باتری نیاز دارد. یک هکر کلاه‌سفید ممکن است آسیب‌پذیری خطرناکی را در سیستم اینترنت اشیا کشف کند و به سازنده اطلاع دهد اما وقتی سازنده تلاشی برای اصلاح خطا نمی‌کند، این هکر ممکن است روش جلب توجه عمومی را در پیش گیرد. چنین مثال‌هایی معمولاً به صورت جداگانه مورد بحث قرار می‌گیرند که حاکی از فقدان دید منسجم و یکپارچه در قبال اخلاق امنیت سایبری است.

کتاب «اخلاق امنیت سایبری» یکی از نخستین و مهم‌ترین مجموعه‌های جامع مقالاتی است که دیدگاه جامع و کاملی در مورد اخلاق امنیت سایبری ارائه می‌دهد. رویکرد میان‌رشته‌ای و تجزیه و تحلیل هنجاری فناوری‌های نوظهور در این اثر به خوبی مشهود است. تلاش و دغدغه کتاب حاضر این است

است. بر این اساس در گفتمان امنیت سایبری امروز می‌توانیم شاهد تأکیدی تقریباً مداوم بر مجموعه‌ای از تهدیدات روزافزون و متنوع باشیم؛ از ویروس‌های رایانه‌ای پیشرفته گرفته تا انواع جرائم پیشرفته اینترنتی و فعالیت‌های جاسوسی اینترنتی و همچنین ترور سایبری و جنگ سایبری.

این پیچیدگی رو به رشد اکوسیستم دیجیتال، افزایش خطرات جهانی را نیز به همراه دارد. تأکید بیش از حد بر امنیت سایبری ممکن است ارزش‌های اساسی مانند برابری، عدالت، آزادی یا حریم خصوصی را نقض کند. با این حال، غفلت از امنیت سایبری می‌تواند اعتماد و اطمینان شهروندان را نسبت به زیرساخت‌های دیجیتال، سیاستگذاران و مراجع قدرت را تضعیف کند لذا امنیت سایبری از حفظ ارزش‌هایی نظیر اصل عدم ضرررسانی، اصل حفظ حریم خصوصی و اصل اعتماد پشتیبانی می‌کند و در نتیجه، رابطه پیچیده‌ای را بین ارزش‌ها شکل می‌دهد. باید توجه داشت که این ارزش‌ها بسته به هر زمینه‌ای، ممکن است متعارض یا همراستا باشند. به عنوان مثال در حالی که امنیت سایبری در بیشتر موارد پیش شرط حفاظت از داده‌ها و در نتیجه حفظ حریم خصوصی افراد را مورد تأکید قرار می‌دهد، در عین حال ممکن است اطلاعات خصوصی را در اختیار کارشناسان امنیت سایبری قرار دهد تا فعالیت‌های مخرب را تشخیص دهند. فهم دوراهی‌های این چینی و معضلات ارزشی یادشده ضروری است؛ حال آن که امنیت سایبری هنوز یک موضوع نسبتاً نوظهور در اخلاق فناوری به شمار می‌رود. گرچه مقالات بسیاری درباره موضوعاتی مانند «کلان‌داده» و حریم خصوصی نوشته شده است اما امنیت سایبری فقط به مثابه ابزاری برای محافظت از حریم خصوصی (یا احیاناً تضعیف آن) مورد بحث قرار می‌گیرد. با وجود این، امنیت سایبری مجموعه‌ای از رویدادها،



سال‌های گذشته به مرور از رایانه‌ها و تلفن‌های همراه پا فراتر گذاشته و امروز شاهدیم که شمار روزافزونی از «اشیای» پیرامون ما به اینترنت متصل می‌شوند. این وضعیت بی‌شک به ایجاد مفاهیم، چالش‌ها و فرصت‌های جدیدی می‌انجامد و البته بر روندهای تصمیم‌گیری در سطوح مختلف نیز اثر می‌گذارد.

«اینترنت اشیا: از داده تا بینش» عنوان اثری است که به تازگی در این زمینه به همت جان دیویس و کارولینا فورتونا منتشر شده است. عبدالله عابدی‌فر، پژوهشگر سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی، در معرفی این اثر که در سال ۲۰۲۰ توسط انتشارات وایلی به چاپ رسیده است، می‌نویسد: کتاب حاضر به قلم دو تن از پژوهشگران برجسته حوزه اینترنت اشیا به رشته تحریر درآمده است. اینترنت اشیا از جمله کتاب‌هایی است که دریچه و چشم‌انداز تازه‌ای را به روی علاقمندان و آشنایان این حوزه می‌گشاید. گردآورندگان کتاب، جان دیویس و کارولینا فورتونا سال‌هاست روی پروژه اینترنت اشیا فعالیت می‌کنند و آثار متعددی در این حوزه نگاشته‌اند. اینترنت اشیا به زبان ساده اشاره به تمامی «اشیایی» دارد

که نظریات، مسائل، چالش‌ها و راه‌حل‌هایی را که در حوزه اخلاق امنیت سایبری وجود دارد، مورد بحث قرار دهد و همچنین، مبانی امنیت سایبری، اخلاق و قانون‌های مربوط به این حوزه را تشریح کند. معضل‌های مختلف این حوزه مانند هک اخلاقی و جنگ سایبری مورد بحث واقع می‌شود. این اثر در نهایت، پیشنهادها و روش‌هایی را برای متخصصان امنیت سایبری که در عرصه‌های مختلف برنامه‌های کاربردی فعالیت می‌کنند، ارائه می‌کند.

در مقوله امنیت سایبری، نیاز به زیرساخت‌های دیجیتال و در عین احترام به ارزش‌های اساسی مانند برابری، عدالت، آزادی و حریم خصوصی برای محافظت از اعتماد و اطمینان اجتناب‌ناپذیر است. اخلاق امنیت سایبری تمرکز ویژه‌ای بر کاربردی کردن این حوزه دارد، زیرا دربرگیرنده مطالعات موردی است که موارد اخلاقی را در مورد امنیت سایبری تبیین می‌کند و رهنمودها و راه‌حل‌هایی را برای مقابله با این مسائل و چالش‌ها ارائه می‌کند. کتاب حاضر نه تنها برای دانشگاهیان بلکه برای متخصصان امنیت سایبری مانند ارائه‌دهندگان نرم‌افزارهای امنیتی، گروه‌های واکنش به حوادث رایانه‌ای یا مدیران ارشد امنیت اطلاعات در شرکت‌ها نیز مهم است.

این اثر با عنوان اصلی «The Ethics of Cybersecurity» در چارچوب مجموعه «کتابخانه بین‌المللی اخلاق، حقوق و فناوری» انتشارات اشپرینگر (Springer) در ۳۸۴ صفحه چاپ و طی ماه‌های گذشته راهی بازار نشر شده است.

وقتی همه چیز به اینترنت وصل می‌شود

گستره نفوذ اینترنت در زندگی هر یک از ما طی

مروری کلی بر انباشت فناوری اینترنت اشیا، نحوه کاربرد فناوری آن، بیان ساده برای خوانندگان ناآشنا به این حوزه و ارائه بینشی عمیق به متخصصان و پژوهشگران این حوزه از جمله نقاط برجسته و درخشان این کتاب است. این کتاب در چندین فصل به مقوله‌هایی نظیر استفاده برجسته از طیف وسیعی از زمینه‌های کاربردی همچون انرژی هوشمند، حمل و نقل، کارخانه‌های هوشمند و موارد دیگر می‌پردازد. گردآوردندگان در انتها فصلی را به ملاحظات کلیدی هنگام استفاده از فناوری‌های اینترنت اشیا در تجارت اختصاص داده و به صورت مفصل مسیرها و چالش‌های تحقیقاتی آینده را مورد تبیین و واکاوی قرار می‌دهند. این اثر با عنوان اصلی «The Internet of Things: From Data to Insight» از سوی انتشارات وایلی (Wiley) در ۲۴۰ صفحه چاپ و طی ماه‌های گذشته راهی بازار نشر شده است.

کتاب‌هایی که ماسک زدند

«با هم و جدا از هم: روانشناسی

کووید-۱۹»

«با هم و جدا از هم: روانشناسی کووید-۱۹» عنوان کتابی جدید است که تأکید می‌کند برای این که بخواهیم به طور موثری با همه‌گیری کرونا مقابله کنیم، درک رفتار مردم برای ما به همان اندازه مهم است که درک رفتار خود و ویروس.

سوری ضیاغم در معرفی این اثر که در سال ۲۰۲۰ به کوشش «یولاندا یتن» و همکارانش به چاپ رسیده است، می‌نویسد: این کتاب حاصل تلاش مشترک چند روانشناس اجتماعی است که تحلیل جامع و در عین حال یکپارچه‌ای از روانشناسی کووید-۱۹

که به طور مستقیم یا بعضاً به واسطه تلفن‌های هوشمند به اینترنت متصل شده و از این طریق تحت کنترل انسان درآمده‌اند. این اشیا می‌تواند شامل ماشین لباسشویی، تلویزیون و یخچال باشد و حتی وسایلی مانند پوشاک را دربرگیرد. به تعبیری، هر کالایی که به نوعی با اینترنت پیوند می‌یابد، مورد مطالعه این حوزه قرار می‌گیرد. اینترنت اشیا به سان اقیانوسی از کلان‌داده‌ها است که می‌تواند با خلق بینشی از این داده‌ها در زمینه خدمات پزشکی سریع، تعمیرات و نگهداری ماشین‌آلات، کسب‌وکارهای اینترنتی و ... پیش‌بینی‌های دقیقی را در این حوزه‌ها انجام دهد. با پیشرفت اینترنت اشیا و کاربردهای رو به گسترش آن، حجم داده‌هایی که به وسیله محرک‌ها و سنسورها ایجاد می‌شود، افزایش می‌یابد که این امر طبعاً فرصت‌های بسیاری را برای کسب‌وکارها در این مورد فراهم خواهد کرد.

دیویس و فورتونا در این کتاب به صورت جامع و دقیق به این موضوع توجه کرده‌اند و در عین دقت و توجه به عمق مطلب، آن را به گونه‌ای ساده و روان بیان می‌کنند. آنها فناوری اینترنت اشیا را در پلتفرم داده‌ها، مطالعات موردی گوناگون، کسب‌وکارهای معطوف به آن، امنیت داده‌ها و حریم خصوصی مورد بررسی قرار داده‌اند. این کتاب تأکید ویژه و فراوانی بر فناوری‌های پردازش داده دارد و استخراج نگرش عملی حاصل از داده‌ها تا تصمیم‌گیری‌های بهتر در این زمینه را به بوته نقد و بررسی می‌گذارد.

موضوع محوری این کتاب، کنش تکنیک‌های هوش مصنوعی مانند پردازش جریان، گراف‌های دانشی، یادگیری عمیق و همچنین قابلیت تبادل داده‌ها و ابعاد مهم حریم خصوصی، امنیت و اعتماد است. موضوعات فرعی که نویسندگان در این کتاب به آن می‌پردازند، عبارتند از ایجاد و پشتیبانی اکوسیستم‌های اینترنت اشیا، رایانش مرزی، داده‌کاوی مجموعه داده‌های حسگر و جمع‌سپاری.

به زیست‌شناسی مربوط است، به همان اندازه به روانشناسی نیز مرتبط است. از این رو برای این که بخواهیم به طور موثری با همه‌گیری مقابله کنیم، درک رفتار مردم برای ما به همان اندازه مهم است که درک رفتار ویروس. دوم آن که همه‌گیری به‌ویژه در رابطه با روانشناسی گروهی است. سوم این که ما به چارچوبی برای درک چگونگی برخورد افراد در تشکیل گروه‌ها، نحوه رفتار آنها در گروه‌ها،

پیامدهای حضور در گروه‌ها و شیوه‌هایی که مرزهای گروه‌ها ترسیم می‌شود، نیاز داریم. همچنین در این بخش به رویکرد هویت اجتماعی اشاره شده که به ما در انجام این امور کمک خواهد کرد.

در بخش دوم کتاب با محوریت تأثیرات اجتماعی، به برخی از اصول بنیادین رویکرد هویت اجتماعی از جمله رهبری، انطباق و پیگیری، تغییر رفتار و تئوری‌های توطئه اشاره شده است. در بخش سوم، ارتباطات (غیر) اجتماعی و عناوینی از جمله تهدید گروهی، درک خطر، انزوای اجتماعی، سالمندان و ارتباطات و ترومای جمعی مورد توجه قرار گرفته‌اند. در بخش چهارم با سرفصل رفتار جمعی، مواردی همچون جمعیت، موقعیت‌های اضطراری و بلایا، همبستگی، مدیریت جمعیت در بحران‌ها، نظم اجتماعی و بی‌نظمی مورد بررسی قرار گرفته است. بخش بعدی این کتاب نیز به روابط فی‌مابین گروه‌ها، نابرابری، قطبش، تعصب و تبعیض، هویت مشترک و انسانیت توجه دارد.

مضامین این کتاب درباره قدرت گروه اجتماعی است. در این کتاب نشان داده شده که چگونه می‌شود از

TOGETHER APART

THE PSYCHOLOGY OF COVID-19

JOLANDA JETTEN, STEPHEN D. REICHER
S. ALEXANDER HASLAM AND TEGAN CRUWYS



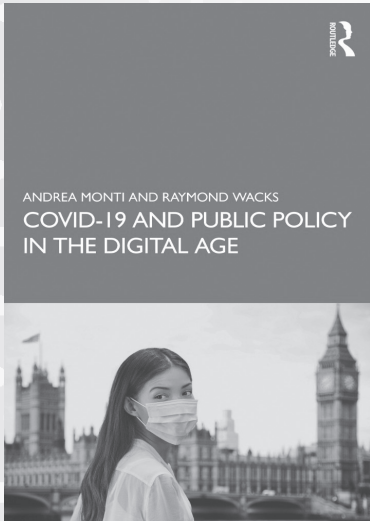
ارائه می‌دهند. وجه اشتراک این چهار روانشناس اجتماعی این است که طی دهه‌های گذشته تحقیقات آنها از تئوری و تحقیق بر سر هویت اجتماعی الهام گرفته است. آنها نشان داده‌اند که رویکرد هویت اجتماعی چگونه برای درک فرآیندهای متنوع رهبری، بهداشت، سلامتی، رفاه، رفتارهای غیر منتظره، احساس خطر، انگ اجتماعی، نابرابری، کلیشه‌سازی، اقدام جمعی، رفتار جمعی، خشونت

بین گروهی، انسجام اجتماعی و همبستگی، پوپولیسم، شعارهای سیاسی و فرمانبرداری ما را یاری می‌کند.

ایده این کتاب در اوایل مارس ۲۰۲۰ مطرح شد؛ زمانی که مشخص شد کووید-۱۹ زندگی طیف وسیعی از مردم کره زمین را به طور اساسی تحت تأثیر قرار می‌دهد. هدف این اثر استفاده از تئوری هویت اجتماعی برای ارائه تحلیلی جامع و یکپارچه از روانشناسی کووید-۱۹ است.

این کتاب بر مبنای این فرضیه تدوین شده که این همه‌گیری به جمع شدن افراد و حمایت از یکدیگر به عنوان اعضای یک جامعه مشترک بستگی دارد. دستاورد این کتاب ۱۷۷ صفحه‌ای، اثری حول مفهوم مشارکت است.

«با هم و جدا از هم: روانشناسی کووید-۱۹» شامل پنج بخش است. در بخش اول تحت عنوان چشم‌انداز، به مقوله‌های نیاز به تجزیه و تحلیل هویت اجتماعی کووید-۱۹ و تحلیل و بررسی هویت اجتماعی کووید-۱۹ اشاره شده است. در این بخش ذکر شده است، همان طور که همه‌گیری کووید-۱۹



این قدرت برای گردهم آمدن و کمک به همکاری و حمایت از یکدیگر بهره برد تا از لحاظ روانی و جسمی در مواجهه با کووید-۱۹ قوی ماند. نویسندگان این اثر همچنین بر نیاز به جلوگیری از خطرات ناشی از تفرقه، خصومت و خشونت تأکید دارند. آنها معتقدند که هویت اجتماعی و درکی که این حوزه به همراه دارد، می‌تواند در رابطه با پیامدهای تشکیل گروه ما را به سوی آینده‌ای بهتر سوق دهد.

کتاب جدید یولاندا یتن و همکارانش با عنوان اصلی «Together Apart: The Psychology Of Covid-19» از سوی انتشارات سیج (Sage) در ۱۷۷ صفحه چاپ و در سال میلادی جاری راهی بازار نشر شده است.

امروزه با رشد روزافزون فناوری‌های نرم، بحث سیاستگذاری عمومی در حوزه دیجیتال نیز مطرح شده است. عصر دیجیتال دوره‌ای است که اشخاص می‌توانند اطلاعات را آزادانه به یکدیگر منتقل کنند و دسترسی سریع به منابع و داده‌های علمی داشته باشند. این قابلیت عصر دیجیتال سبب شده است که سیاستگذاری عمومی در این دوره دچار تحولات بنیادینی شود. سیاستگذاران عمومی در دوران ما ممکن است با چالش‌های زیادی مواجه شوند و نتوانند چشم‌اندازهای پیش‌روی خود را به درستی تحقق بخشند و تحلیل مبتنی بر واقعیت از آنها داشته باشند. وقوع بیماری همه‌گیر کووید-۱۹ تأثیرات شگرفی بر حوزه سیاستگذاری عمومی گذاشته است و محکی جدی برای صاحب‌نظران این حوزه به شمار می‌رود. از زمان پیدایش کرونا، کتاب‌ها و آثار گوناگونی در این زمینه به رشته تحریر درآمده و از زوایای گوناگونی به آن پرداخته شده است. یکی از کتاب‌هایی که به صورتی بسیار دقیق و موشکافانه در راستای واکاوی این چالش در حوزه سیاستگذاری عمومی در عصر دیجیتال به

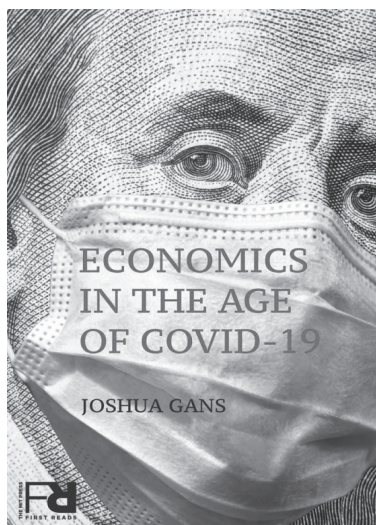
«کووید-۱۹ و سیاستگذاری عمومی در عصر دیجیتال»

«کووید-۱۹ و سیاستگذاری عمومی در عصر دیجیتال» عنوان اثری است که واکنش دولت‌ها و جوامع نسبت به بیماری همه‌گیر کووید-۱۹ و پیامدهای طولانی مدت آن در سیاست‌گذاری عمومی و حاکمیت قانون را در سطح جهانی مورد بررسی قرار می‌دهد.

عبدالله عابدی‌فر در معرفی این کتاب آورده است: سیاستگذاری عمومی اساساً یک فعالیت سیاسی به شمار می‌رود اما از شاخه‌هایی چون جامعه‌شناسی، اقتصاد، فرهنگ و حوزه سلامت نیز تأثیر می‌پذیرد. این اصطلاح آن گونه که به ذهن متبادر می‌شود، بدیهی و روشن نیست و چالش‌های گوناگونی در مورد تعریف و چگونگی آن در میان صاحب‌نظران وجود دارد. شاید به بیانی کلی بتوان آن را انتخاب و اختیار عقلانی حکومت‌ها در انجام دادن یا ندادن هر امری تعریف کرد.

در این زمینه شده اما در عین حال ابعاد مختلف این همه‌گیری فراتر از حوزه بهداشت و درمان، در حوزه‌های علوم انسانی نیز مورد توجه واقع شده است. عبدالله عابدی فر با این مقدمه می‌نویسد: اقتصاد را می‌توان یکی از حوزه‌های چالش‌برانگیز در زمینه علوم انسانی برشمرد که پژوهشگران زیادی در این عرصه به واکاوی و تحلیل تأثیرپذیری آن از بحران ویروس کووید-۱۹ پرداخته‌اند. کتاب «اقتصاد در عصر کووید-۱۹» یکی از آثاری است که در باب تأثیر این ویروس در عرصه اقتصاد به رشته تحریر درآمده و در سال ۲۰۲۰ توسط انتشارات ام‌آی‌تی منتشر شده است.

جاشوا گانز، استاد مدیریت حوزه استراتژیک و کارآفرینی در این اثر بر این باور است که بحران ویروس کووید-۱۹ یک بحران اقتصادی بسیاری مهم محسوب می‌شود که به دلیل دنیاگیری و همه‌گیری آن در سال ۲۰۲۰ سراسر اقتصاد جهان را درگیر خود کرده است. بازارهای جهانی بورس بدترین سقوط خود را از سال ۱۹۸۷ تاکنون تجربه کرده‌اند. سازمان بین‌المللی کار تخمین زده که بین آوریل و ژوئن سال ۲۰۲۰،



نگارش درآمده، «کووید-۱۹ و سیاستگذاری عمومی در عصر دیجیتال» به قلم آندره مونت و ریموند وکس است که انتشارات راتلج در سال ۲۰۲۰ آن را روانه بازار کتاب کرده است.

این اثر واکنش دولت‌ها و جوامع نسبت به بیماری همه‌گیر کووید-۱۹ و پیامدهای طولانی مدت آن در سیاستگذاری عمومی و حاکمیت قانون را در سطح جهانی مطرح نظر قرار می‌دهد. دغدغه اصلی اثر این است که نشان دهد تا چه اندازه می‌توان از روش‌های موجود برای حفاظت از امنیت عمومی و امنیت ملی در شرایط بحرانی استفاده کرد و چگونه این ایده‌ها در عصر دیجیتال با توجه به شرایط بحران جهانی دچار تغییر و تحول شده‌اند.

مونت و وکس در پی این هستند که کاوشی در باب سیاست‌های عمومی، حقوق فردی و فناوری انجام دهند و توجه ویژه‌ای به نقش علم در تعیین‌گریش سیاسی داشته باشند. این اثر سعی می‌کند درک ما را از مطالعات امنیتی در مقیاس جهانی که ناشی از رفتار ضد اجتماعی نظیر خرید مبتنی بر وحشت و ذخیره مواد غذایی و اسلحه (در ایالات متحده) و ... است، مورد ارزیابی قرار دهد. کتاب حاضر در پی این است که نقش اخبار جعلی و رسانه‌های اجتماعی را که در وضعیت بحرانی ممکن است سیاستگذاری عمومی را خدشه‌دار کنند، به تصویر بکشد.

این اثر با عنوان اصلی «COVID-19 and Public Policy in the Digital Age» در ۱۴۰ صفحه چاپ و طی ماه‌های گذشته راهی بازار نشر شده است.

اقتصاد در عصر کووید-۱۹

شیوع کرونا در جهان توجه پژوهشگران بسیاری را در حوزه بهداشت و درمان به خود جلب کرده و در یک بازه زمانی کوتاه، منجر به تولید و چاپ آثاری متعددی

اقتصادی را از مهارت تا بهبود و تقویت اقتصادی واکاوی می‌کند. او اندیشیدن در قالب «داد و ستدهای» بین سلامت عمومی و سلامت اقتصادی را مطرح می‌کند. به باور او هنگامی که ویروس مهار می‌شود، ما باید در مسیر نوآوری متمرکز شویم و نهایتاً درصد باشیم تا برنامه‌ریزی کنیم چگونه خود را از بیماری‌های همه‌گیر در آینده محافظت کنیم. وی ابزارهای سیاسی را که می‌تواند به بهبود اقتصادی کمک کند و همچنین خسارات اقتصادی را که طی دوره یک بیماری همه‌گیر و بحران اقتصادی ممکن است رخ دهد، به طور کامل تشریح و بررسی می‌کند. «اقتصاد در عصر کووید-۱۹» کتابی است که می‌تواند برای همه علاقه‌مندان حوزه اقتصاد که در قبال پیامدهای طولانی مدت بحران فعلی دغدغه دارند، مورد توجه، مطالعه و بررسی قرار گیرد.

گانز در کتاب «اقتصاد در عصر کووید-۱۹» مراحل اقتصادی را از مهارت تا بهبود و تقویت اقتصادی واکاوی می‌کند. او اندیشیدن در قالب «داد و ستدهای» بین سلامت عمومی و سلامت اقتصادی را مطرح می‌کند. به باور او هنگامی که ویروس مهار می‌شود، ما باید در مسیر نوآوری متمرکز شویم و نهایتاً درصد باشیم تا برنامه‌ریزی کنیم چگونه خود را از بیماری‌های همه‌گیر در آینده محافظت کنیم. وی ابزارهای سیاسی را که می‌تواند به بهبود اقتصادی کمک کند و همچنین خسارات اقتصادی را که طی دوره یک بیماری همه‌گیر و بحران اقتصادی ممکن است رخ دهد، به طور کامل تشریح و بررسی می‌کند. «اقتصاد در عصر کووید-۱۹» کتابی است که می‌تواند برای همه علاقه‌مندان حوزه اقتصاد که در قبال پیامدهای طولانی مدت بحران فعلی دغدغه دارند، مورد توجه، مطالعه و بررسی قرار گیرد.

معادل ۴۰۰ میلیون شغل تمام‌وقت در سراسر جهان از دست رفته و درآمد کسب شده کارگران در جهان در ۹ ماه اول سال ۲۰۲۰، ۱۰ درصد کاهش یافته است که معادل زیان بیش از ۳.۵ تریلیون دلار است.

بسیاری از بنگاه‌ها و شرکت‌های بزرگ اقتصادی جهان تقریباً یک‌شبه از چرخه ترقی و پیشرفت بازمانده‌اند. کشورهایی که درگیر ویروس کووید-۱۹ شده‌اند، سعی کرده‌اند که با اقدامات خود، سرعت گسترش این ویروس را کاهش دهند. گرچه این اقدامات باعث نجات جان بسیاری شده اما با این حال همچنین باعث بالا رفتن هزینه‌های شغلی میلیون‌ها نفر شد و بسیاری از شرکت‌ها را که رشد خوبی داشتند، متوقف کرد. شاهد بودیم که برخی از شرکت‌ها و بنگاه‌های اقتصادی به طور موقت از این امر متأثر شده‌اند و البته برخی دیگر برای همیشه نتوانسته‌اند از این تأثیر در امان باشند؛ به گونه‌ای که به ورطه ورشکستگی کشانده شده‌اند.

کتاب «اقتصاد در عصر کووید-۱۹» به بررسی این مسأله می‌پردازد که چگونه همه‌گیری و مبارزه با کووید-۱۹ بر همه بخش‌های اقتصاد، از افراد گرفته تا شرکت‌های بزرگ تأثیرگذار بوده است. طبق پژوهش این کتاب، کووید-۱۹ انبوهی از اطلاعات (بسیاری از آنها غلط) و بسیاری از نظرات (بسیاری از آنها بی‌اساس) را به ساحت زبان و اندیشه‌ورزی و گفت‌وگو کشانده است. اکثر ما چنان در بازی زندگی روزمره درگیر شده‌ایم که مسائل گسترده‌تری را در این بازی نمی‌بینیم. در این کتاب، جاشوا گانز از آشفتگی کوتاه‌مدت فکری عقب‌نشینی می‌کند تا نگاه واضح و منطقی به نحوه انتخاب‌های اقتصادی در پاسخ به کووید-۱۹ داشته باشد. او نشان می‌دهد که مهارت ویروس و توقف بحران اقتصادی اولین قدم‌های ضروری در مواجهه با این چالش پیش‌رو است.

گانز در کتاب «اقتصاد در عصر کووید-۱۹» مراحل

نگاهی به آثار انتشارات فرهنگ معاصر

حییم و دردرهایش!

مجموعه تاریخ اندیشه، مجموعه پژوهشگران معاصر ایران، فرهنگ‌های انگلیسی-فارسی، فرهنگ‌های فارسی-انگلیسی و فرهنگ‌های دوسویه، شناخت‌نامه‌ها از مجموعه کتاب‌هایی است که در این انتشارات منتشر می‌شوند.

این نشر در معرفی خود و هدف‌هایی که به دنبال آن بوده، می‌گوید: «ما از آغاز اعتقاد داشتیم که تألیف و چاپ فرهنگ، به دلیل تغییرات مداوم زبان و تحول دانش فرهنگ‌نگاری، فعالیتی نیست که یک بار برای همیشه انجام گیرد بلکه لازم است بازنگری و نوسازی هر فرهنگ تبدیل به فعالیتی دائمی شود؛ چرا که حتی جدیدترین فرهنگ‌ها هم بعد از مدتی کهنه می‌نمایند. برای تحقق این هدف گروهی از برجسته‌ترین زبانشناسان و زبان‌دانان برای همکاری دعوت شدند و واحد پژوهش در این مؤسسه تشکیل شد. مهم‌ترین فعالیت‌های واحد پژوهش از بدو تشکیل تاکنون عبارت‌اند از: ویرایش و بازسازی فرهنگ‌های قدیمی، تدوین فرهنگ‌های جدید، و ویرایش و آماده‌سازی فرهنگ‌هایی که خارج از واحد پژوهش تدوین شده‌اند. و گذشت سه دهه از تشکیل واحد پژوهش مؤسسه فرهنگ معاصر توانسته است آثار معتبری در زمینه فرهنگ‌های یک‌زبانه، دوزبانه و دایره‌المعارف‌ها در دسترس دانش‌پژوهان، دانشجویان و دانش‌آموزان قرار دهد. ما امیدواریم در سال‌های آینده مجموعه کامل‌تری از

یکی از کتاب‌هایی که در میان کتاب‌های اکثر کتابخانه‌های شخصی می‌توان یافت فرهنگ دوزبانه انگلیسی و فارسی زنده‌یاد سلیمان حییم است که در موسسه فرهنگ معاصر منتشر می‌شود. اما انتشار این کتاب در سال‌های ابتدایی به همین راحتی که در کتابخانه‌ها یافت می‌شود نبوده است.

مؤسسه فرهنگ معاصر کار خود را از سال ۱۳۶۰ شمسی با تجدید چاپ مجموعه فرهنگ‌های دوزبانه انگلیسی و فارسی زنده‌یاد سلیمان حییم آغاز کرد. هر چند مؤسسه در ابتدا، در کنار این فرهنگ‌ها، به انتشار آثار داستانی و غیر داستانی نیز پرداخت اما هدف نهایی‌اش انتشار کتاب‌های مرجع بود. از این رو در سال‌های بعد کوشید فعالیت خود را به تدریج بر چاپ آثار مرجع متمرکز کند.

کتاب‌های مجموعه فرهنگ‌های انگلیسی-فارسی پویا، مجموعه فرهنگ‌های انگلیسی-فارسی هزاره، مجموعه فرهنگ‌های حییم، مجموعه فرهنگ‌های جیبی، موعه فرهنگ‌ها یفارسی، مجموعه فرهنگ‌های زبان‌های دیگر، مجموعه فرهنگ‌های مدرسه، کودکان و نوجوانان (مجموعه دایره‌المعارف کودک و نوجوان لاروس)، مجموعه دستور زبان‌ها، مراجع تخصصی،

فرهنگ‌ها و کتاب‌های مرجع را برای

سطوح مختلف مخاطبان منتشر کنیم.» یکی از کتاب‌های آشنا و پرکاربرد این نشر، فرهنگ دوزبانه زنده‌یاد سلیمان حییم است. داوود موسایی در نشست‌های موسوم به «تاریخ شفاهی کتاب» به بیان خاطراتی از انتشارات این کتاب که در میان کتاب‌های اکثر کتابخانه‌ها یافت می‌شود، پرداخته است که مرور آن خالی از لطف نیست.

ماجراهای چاپ فرهنگ حییم

«انقلاب شد و از آنجایی که من مدت‌ها با آقای بیهودا بروخیم کار کرده بودم، وقتی او از ایران رفت، به فکر افتادم که وقتی تأسیسات کار را دارم، به روشی امتیاز چاپ فرهنگ‌ها را به دست آورده و این کار را انجام دهم، زیرا همیشه آرزوی این کار را داشتم. من در آن زمان ماشین داشتم و همیشه نزدیک ظهر آقای بروخیم از من می‌خواست تا او را به منزل‌شان برسانم. وقتی در ماشین می‌نشستیم، من یک جوان ۲۱ ساله بودم و به او می‌گفتم که چرا فلان کارها را انجام نمی‌دهی و او پاسخ می‌داد که نمی‌شود و من همیشه با خودم می‌گفتم که اگر روزی به جایی برسم، ابتدا این کارهایی را انجام می‌دهم که به این آقا می‌گفتم و او انجام نمی‌داد. به همین دلیل تلاش کردم که صاحب امتیاز فرهنگ‌های [واژگان] حییم را پیدا کرده و این فرهنگ‌ها را چاپ کنم.

یک روز که به کتاب‌فروشی بروخیم رفته بودم تا کار تحویل بدهم، دیدم که آقای محترم با دختر آقای بروخیم بر سر حق‌التألیف بگومگو می‌کند. من حرف‌های آنها را شنیدم و فهمیدم که رایت کلی این کتاب‌ها متعلق به کتابفروشی بروخیم نیست و زنده‌یاد حییم حق‌التألیف می‌گرفته است. به محض این که آن آقا از مغازه بیرون آمد، من نیز پشت سرش آمدم و به او گفتم که من سال‌ها است که برای آقای بروخیم کار صحافی انجام می‌دهم و مشکلم را پرسیدم. او

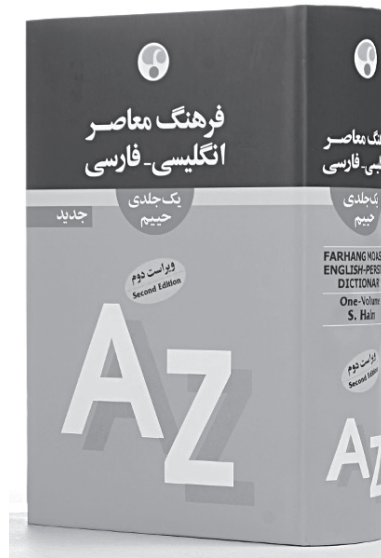
گفت که من وصی مرحوم حییم هستم و آقای بروخیم ماهانه پولی به ما پرداخت می‌کرد اما اکنون می‌گوید که این کتاب را همه چاپ می‌کنند و قاچاقی است. ما نیز دیگر حق‌التألیف نمی‌دهیم. شماره آن آقا را گرفتم و روز بعد نزدش رفتم و خودم را کامل معرفی کردم. هر شخصی با اندکی هوش می‌دانست که در مملکت انقلاب شده و حدود ۱۰ تا ۲۰ سال طول می‌کشد تا سروسامان پیدا کند و من مطمئن بودم که خانواده بروخیم به ایران برنخواهند گشت. من به آن آقا گفتم که حاضرم این کار را انجام دهم و نیز ۵۰ درصد بیشتر از آن چه تا الان دریافت می‌کرد، بپردازم. آن شخص تعجب کرد. وقتی وارد گفتم و گو شدم، فهمیدم که این آقا، خواهرزاده مرحوم حییم است. او از دایی خودش گفت که زحمت‌های بسیاری برای این فرهنگ کشیده و روزهای آخری که روی تخت بیمارستان بود، نگران فرهنگ‌هایش بود و می‌خواست نگذارند فرهنگ‌هایش بمیرند. من که سودایی در سر داشتم و دلم می‌خواست کارهایی را انجام دهم، با این خانواده به توافق رسیدم. البته با هزار مشکل این اتفاق افتاد. این ماجرا حدود دو سال و نیم تا سه سال طول کشید. من حتی زمانی که با همکارانم صحبت می‌کردم، آنها به من می‌گفتند دیوانه‌ام که این کار را انجام دادم و به من می‌گفتند که وقتی همه در حال چاپ کردن قاچاق این کتاب هستند، تو نیز قاچاق چاپ کن اما من همیشه در زندگی به کار اصولی اعتقاد داشتم. من در آن زمان، در حد خودم پول هنگفتی برای این کار دادم و نیز با بنیاد مستضعفان درگیر شدم.

اموال آقای بروخیم مصادره شده بود اما امتیاز کتاب برای خانواده حییم بود. آقای بروخیم می‌خواست که رایت این کتاب را بخرد اما می‌دانست که آقای حییم باید منتفع باشد و این کار از سیاست، وجدان یا هر چیزی دیگری که بود، به نظر مثبت بود. کار به وکیل گرفتن رسید و در نهایت آنها محکوم شدند اما

حق و حقوق من را به رسمیت شناختند. حدود سال ۱۳۶۳ یا ۱۳۶۴ مشکل من برطرف شد. در وزارت ارشاد برخی از ناهمکاران گفته بودند که صهیونیست هستم؛ در صورتی که من در عمرم اسرائیل را ندیده‌ام. از سال ۱۳۵۸ تا سال ۱۳۶۳ کار چاپ فرهنگ حییم به طول انجامید. کسانی که فرهنگ حییم را به صورت قاچاق چاپ می‌کردند را پیدا کردم و بدون این که شکایت کنم، با آنها با دوستی و پول کنار آمدم و فیلم و زینک‌های شان را گرفتم. وقتی خودم این فرهنگ‌ها را بیرون می‌آوردم، آن قدر خوب و تمیز بودند که فرهنگ‌های قاچاق در مقابل این فرهنگ‌های من رنگ می‌باختند و توانایی رقابت نداشته و کنار رفتند.»

فرهنگی جدید با لغاتی جدید

موسایی در بخش دیگری از سخنان خود اظهار می‌کند: «حدود سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ به آقای بروخیم می‌گفتم که چرا فرهنگ‌ها را به‌روز نمی‌کند؟ من می‌دانستم که در غرب، این کارها در حال انجام است و هر محصولی، یک دوره‌ای دارد و آن دوره تمام خواهد شد. اگر نتوانی کار نوتری انجام بدهی و به تکرار بیفتی، نمی‌توانی پیشرفت کنی. این اتفاقی است که برای همه افراد در این مملکت می‌افتد. سال ۱۳۶۱ یا ۱۳۶۲ همه کارهایم تمام شده بود و وضعیت مالی خوبی نداشتم. در آن اوضاع بحرانی مملکت، من با خودم فکر می‌کردم که زندگی افراد نخواهد ایستاد و یک عده می‌خواهند زبان یاد بگیرند. با این که کسی نمی‌توانست از کشور خارج شود، با خودم فکر می‌کردم که نمی‌شود یک مملکت خارج از گردونه جهان به کار خودش ادامه بدهد و در هر صورت یک روزی به این جمع جهانی پیوند می‌خوریم. از اولین کسانی که به آنها رجوع کردم، آقای کریم امامی بود. او از بهترین زبان‌دانان ایران و سردبیر روزنامه کیهان انگلیسی بود. من همیشه یا یک کاری را نمی‌کنم یا اگر می‌کنم، در حد توان خودم، بهترین را انجام می‌دهم. آقای امامی به



گفتند که مقدار زیادی فیلم و زینک وجود دارد که اینها جزو اموال بروخیم بوده و الان من از آنها استفاده خواهم کرد. من یک میلیون و هفتصد هزار تومان به آنها پرداخت کردم که پول بسیار زیادی بود. من کارگاه صحافی را فروختم و هفتصد هزار تومان را نقد دادم. در این میان برخی از نادوستان و ناهمکاران به بنیاد مستضعفان گفته بودند که داوود موسایی، کلیمی است و از آنجایی که بنا به یک رسم، کلیمی‌ها تنها افراد کلیمی را در خودشان راه می‌دهند، خانواده حییم امتیاز فرهنگ‌ها را به من داده‌اند! به همین دلیل رئیس بنیاد به من گفت که اگر مسلمان هستم، مدرکی برای اثبات حرفم بیاورم. من شناسنامه تمام اعضای خانواده‌ام را به همراه دو برگه شهیدشدن پسردایی‌هایم به نام‌های نبی‌الله موسایی و داوود موسایی را به رئیس بنیاد دادم. رئیس بنیاد وقتی فهمید که مسلمان هستم، ناراحت شد و خواست تا از من دل‌جویی کند و حلالیت بطلبد و به همین دلیل با من راه آمد و یک میلیون از آن یک میلیون و هفتصد هزار تومان را چک از من گرفت و ماهی ۵۰ هزار تومان پرداخت کردم و

قرار بر این شد که این کار شروع شده و فرهنگ کوچک حییم به روزرسانی شود. آقای حق شناس گفت که دو دانشجوی خوب دارد که از آنها برای این کار کمک می‌گیرد. من چون می‌خواستم کارم بی‌نقص باشد، گفتم تا دکتر باطنی نیز یک نظارت نهایی بر روی کار داشته باشد. یک روز دکتر حق شناس من را صدا زد و همان حرف آقای امامی را به من گفت. او گفت که یک فرهنگ جدید و اساسی کار کنید و فرهنگ حییم را کنار گذاشتند و نیز گفت که این فرهنگ جدید حدود سه تا چهار سال زمان می‌برد. برای این صحبت‌ها قرارداد بسته نشد. با خودم فکر می‌کردم که با آن فرهنگ‌ها می‌توانیم فرهنگ حییم را روزآمد کنیم و فرهنگ‌های حییم هیچ وقت از ذهن من خارج نشدند و هنوز هم نشده‌اند. من به وصیت حییم عمل کردم و نگذاشتم تا فرهنگ‌هایش بمیرد. امروز فرهنگ‌های حییم بالاترین استانداردهایی که وجود دارد، منتشر می‌شود؛ طوری که با قطعیت می‌توانم بگویم که حتی فرهنگ حییم را می‌توانیم با فرهنگ آکسفورد مقایسه کنیم. قرار شد که آقای حق شناس کار فرهنگ‌های جدید را شروع کند و آقای باطنی نیز هفته‌ای یک بار کار را بازبینی کند. کار خوب پیش می‌رفت و بعد از پنج شش ماه، دیدم در اتاق دکتر حق شناس سر و صدا بالا رفت و بین دکتر حق شناس و دکتر باطنی بحثی پیش آمد. آنها بر سر یک کلمه در حال بحث بودند. روز بعد یادداشتی از طرف دکتر باطنی به دست من رسید که در آن گفت گمان می‌کند آمدنش به آنجا بی‌فایده است. تلاش کردم که این رابطه حفظ شود، اما به جایی نرسیدم. در این ماجرا من فهمیدم که دکتر باطنی فرد خاصی است و نباید او را از دست بدهم. از دکتر خواستم یک فرهنگ کوچک جیبی برای افرادی که می‌خواستند به خارج بروند تهیه کند تا بتوانند از آن استفاده کنند. دکتر گفت که الان که کسی به خارج نمی‌رود، من گفتم که کم‌کم مردم خواهند رفت و این

من گفتم که اندکی صبر کنم، اما من به این فکر می‌کردم که انتشارات امیرکبیر مصادره شده و من می‌خواستم از کم‌کاری یا کار نکردن امیرکبیر بیشترین استفاده را بکنم. من می‌دانستم تنها اتهامی که به فرهنگ‌های حییم در مقابل فرهنگ‌های آریان پور زده می‌شود، این بود که کهنه بودند. من می‌خواستم هر چه زودتر آنها را نو کنم تا این اتهام از روی آنها برداشته شود.

ابتدا فرهنگ دو جلدی حییم را به آقای امامی دادم و فکر می‌کردم که اگر آنها به روزرسانی شود، بقیه را نیز می‌توان با آنها به روزرسانی کرد. کریم امامی به من گفت که این فرهنگ دو جلدی را به سه روش می‌توان روزآمد کرد؛ اول این که در واقع اندکی آن را از نظر ظاهر، حروف و... مدرن‌تر کنیم. دوم این که یک مقدر لغات کهنه را حذف کرده و لغات جدید به آن اضافه کنیم که من با حذف لغات کهنه موافق نبودم و نظرم این بود که حذف در خارج از کشور انجام می‌شود، زیرا تعدد منابع وجود دارد اما در ایران ما منبع نداریم و نباید لغات کهنه را حذف کنیم. او نیز حرفم را پذیرفت. سوم این که به کلی این فرهنگ را دگرگون کنیم تا فرهنگی نو بشود و در نهایت گفت که هر کدام از این سه راه را قبول کنم، آن را انجام نمی‌دهد، زیرا اگر قرار باشد تا این حد زحمت بکشد، چرا تحت نام حییم باشد؟ به نام خودش این کار را می‌کند! من نتوانستم او را متقاعد کنم و در واقع سرم به سنگ خورد. به آقای بهاء‌الدین خرمشاهی مراجعه کردم و او نیز قبول نکرد. سال ۱۳۶۳ یک آقای از انگلیس آمد و در اینجا استاد دانشگاه شد. او زبان‌شناسی خوانده بود و نامش علی محمد حق شناس بود. با او صحبت کردم و به من گفت که این کار ایده خوبی است و می‌تواند این کار را انجام دهد. او گفت که همسرش ایرلندی است و در مواردی می‌توانیم از او نیز کمک بگیریم. او همچنین گفت دوستی به نام محمدرضا باطنی دارد که با او یک قرار مشترک می‌گذارد تا بکدیگر را ببینیم و من قبول کردم.

من به دکتر باطنی گفتم که در جامعه مطرح کرده‌ام در حال کار کردن روی یک فرهنگ جدید هستم، چه مقدار از این فرهنگ را کار کرده‌ای؟ گفت: حدود ۴۰ صفحه از ۲۰۰ صفحه را کار کرده‌ام. گفتم: این کار را اندکی توسعه بده. او نیز قبول کرد. در سال ۱۳۶۳ با دکتر حق شناس برای این کار صحبت کرده بودم. اردیبهشت ۱۳۶۴ کار را شروع کردیم و حدود سال ۱۳۶۶ یا ۱۳۶۷ بود که آن رشته پاره شد. ما نیز به فروش خوب فرهنگ‌های حییم بسنده کرده بودیم. اندکی بعد یک همکاری به نام کیخسرو شاپوری به ما اضافه شد که بعدها شریکم شد. او به من گفت که پول بسیاری برای طرح فرهنگ دکتر حق شناس خرج شده، این فرهنگ باید تألیف شود. من گفتم که نمی‌توانم با دکتر حق شناس کار کنم. او گفت که این کار را به عهده او بسپارم. در اینجا باید بگویم که درآمدن فرهنگ هزاره که الان یکی از بهترین فرهنگ‌های جهان است، بیش از این که مدیون من باشد، مدیون آقای شاپوری است. او دوباره آن کار را شروع کرد و مسئولیتش را به عهده گرفت. فرهنگ هزاره حدود سه سال و نیم تعطیل بود و حدود سال ۱۳۷۱ دوباره راه افتاد و دوباره با دکتر حق شناس توافق کردیم. فرهنگ یک جلدی دکتر باطنی، در سال ۱۳۷۲ درآمد. این فرهنگ از سال ۱۳۶۴ تا پایان سال ۱۳۷۱ زمان برده بود و هزار صفحه داشت. فرهنگی جدید با لغاتی جدید بود.»

سنت شکنی و یادداشتی که میلیاردها ارزش دارد

«ما فرهنگ دکتر باطنی که به نام فرهنگ معاصر انگلیسی-فارسی بود را چاپ کرده و در سال ۱۳۷۲ در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران عرضه کردیم. ما برای این فرهنگ، طراحی جلد زیبایی انجام دادیم و جعبه‌ای برای آن درست کردیم. از این کتاب در آن زمان ۱۰ هزار نسخه چاپ کردم. قیمت این کتاب در آن زمان ۱۱۰۰ تومان بود. ۱۰ هزار نسخه با این قیمت،

من به وصیت حییم عمل کردم و نگذاشتم تا فرهنگ‌هایش بمیرد. امروز فرهنگ‌های حییم با بالاترین استانداردهایی که وجود دارد، منتشر می‌شود؛ طوری که با قطعیت می‌توانم بگویم که حتی فرهنگ حییم را می‌توانیم با فرهنگ آکسفورد مقایسه کنیم

فرهنگ به دردشان خواهد خورد. یک دستیار خواست و من خانم فاطمه آذر مهر را به عنوان دستیار ایشان آوردم. حدود دو سال و نیم تا سه سال، دکتر حق شناس در یک اتاق و دکتر باطنی در اتاقی دیگر مشغول بودند. این دو نفر دوستی و رفاقت‌شان بر جای خودش بود، تنها با هم کار نمی‌کردند. فرهنگی که مبنای کار دکتر حق شناس بود، فرهنگی هزار صفحه‌ای بود. او گفت الان که دو سال و نیم کار کرده، صفحه ۲۵۰ است، اگر با همین روند ادامه دهد، ۱۰ سال طول خواهد کشید. من شوکه شدم و به او گفتم که شما به من گفتید چهار سال طول خواهد کشید و من خودم را برای چهار سال آماده کرده بودم. من وضعیت مالی خوبی ندارم و برای این کار پول قرض می‌کنم، اگر از ابتدا می‌دانستم که ۱۰ سال طول خواهد کشید، این کار را شروع نمی‌کردم. دکتر حق شناس گفت که الان این گونه شده است و قول و قرارمان به هم خورد. پرسیدم: کدام قول و قرار؟ گفت: علاوه بر حقوق ماهیانه، باید درصدی نیز به من پرداخت کنی. گفتم که قاعده بازی را اول بازی می‌گذارند. از طرفی قرارمان چهار سال بود و الان به ۱۰ سال رسیده است. ما با هم بحث کردیم و کار را تعطیل کردم. دکتر حسین سامعی هم که به همراه دکتر حق شناس مشغول کار فرهنگ بود، رفت و هر چه اصرار کردم او را نگه دارم، قبول نکرد.

را به کار بستیم که هیچ کس هوس بازکردن قفل آن سی دی را پیدا نکند. قیمت خود کتاب شاید حدود شش هزار تومان بود و قیمت این سی دی را ۴۸۰۰ تومان گذاشتیم. این سی دی قابلیت نصب روی شش کامپیوتر را داشت. یک قفل نرم‌افزاری تراز اول از یونان سفارش دادیم. تمام این کارها را کردیم تا منابع مان را حفظ کنیم. حدود دو تا سه سال ما این سی دی را درمی‌آوردیم و حدود دو هزار تا از آن را نیز فروختیم. یک روزی آقای بی با من تماس گرفت و گفت: من از شما حلالیت می‌خواهم. من کپی سی دی شما را از کنار خیابان، به قیمت ۵۰۰ یا ۱۰۰۰ تومان خریده‌ام. گفتم: اگر حلالیت می‌خواهی، پس می‌دانی که کار درستی نیست؟ گفت: بله. گفتم: بیا تا با هم صحبت کنیم و سی دی‌ات را نیز به همراهت بیاور. او آمد و سی دی را به همراه خود آورد. آن را به سطل زباله انداختم و یک سی دی نو به او دادم و گفتم: پولش را نیز نمی‌خواهد پردازی. ما کم‌کم دیدیم که قفل کارمان باز شد و به بازار آمد. به همین دلیل آن کار را ادامه ندادیم. ما این کار را به عنوان نمونه انجام دادیم تا ببینیم در این بازار آشفته موفق می‌شویم یا خیر؟ بعد فهمیدیم که بعضی هکرها هستند که مسئله پول برای‌شان اهمیتی ندارد، گویا یک مبارزه‌ای برای بازکردن قفل‌ها دارند!»

حدود ۱۱ میلیون تومان می‌شد و این سرمایه سنگینی بود. ما در ۱۰ روز نمایشگاه، با بدبختی توانستیم تنها ۲۵۰ نسخه یا ۳۰۰ نسخه بفروشیم. در آن شش - هفت سالی که مشغول کار این فرهنگ بودیم، همه از من می‌پرسیدند که چه زمانی این فرهنگ چاپ خواهد شد و وقتی تنها این تعداد از فرهنگ فروخته شد، خیلی ناراحت شدم و تقریباً داشتم خودم را می‌باختم. من می‌دانستم که این کار من، غلط نیست اما نمی‌توانستم اشکال کار را پیدا بکنم. بعد از نمایشگاه دکتر باطنی به من گفت که کار موفق نبود، چه می‌خواهی بکنی؟ گفتم: شما بنشینید و ویرایش دوم کتاب را کار کنید. دکتر باطنی واقعاً فکر کرد که با یک دیوانه سروکار دارد و من را نصیحت کرد. من با تحکم گفتم که کارش را انجام بدهد و او نیز قبول کرد. بعد از اندکی متوجه شدم که اشکال کار، سنت است. دو فرهنگ حییم و آریان‌پور در ایران بود. من باید سنت شکنی می‌کردم. حدود ۱۲۰۰ یا ۱۵۰۰ نسخه از این فرهنگ را به صورت رایگان برای استادان فرستادم و دکتر زرین کوب بعد از دریافت این فرهنگ، یک یادداشت فرستاد که برای من میلیاردها ارزش دارد. با این کاری که کردم، ظرف مدت چهار سال ۱۰۰ هزار جلد از این فرهنگ را فروختم.»

«ویرایش دوم فرهنگ دکتر باطنی در سال ۱۳۷۶ و فرهنگ هزاره در سال ۱۳۸۰ تألیف شد و فرهنگ بسیار موفقی بود. با رشد دنیای مجازی، راهی جز این نداشتیم که وارد آن بشویم. ما یک ریسک کردیم و یکی از فرهنگ‌های سوخته‌مان (فرهنگ ویراست اول) را به شکل سی دی درآوردیم تا اگر مشکلی پیش آمد، خیال مان آسوده باشد و بگوییم که فرهنگی کهنه و قدیمی بود. ما همیشه سعی می‌کنیم کار معقولی انجام بدهیم. من جوان باهوشی که توانسته بود به سایت مجلس دسترسی پیدا کند را پیدا کرده بودم. او آمد و یک طراحی بکر انجام داد و تمام سیاست‌ها

آشنایی با ناشران دانشگاهی جهان

نگاهی به انتشارات دانشگاه آکسفورد



خود را به عنوان ناشر اصلی کتاب مقدس، کتاب‌های دعا و نیایش و کتاب‌های علمی آغاز کرد. انتشارات دانشگاه آکسفورد پروژه‌ای را در

اواخر قرن ۱۹ میلادی کلید زد که به فرهنگ زبان (دیکشنری) انگلیسی آکسفورد تبدیل شد و این پروژه برای تأمین هزینه‌های روزافزون این انتشارات به مرور گسترش یافت. در نتیجه، در حدود یک قرن گذشته، آکسفورد شاهد انتشار دیکشنری‌های انگلیسی و دوزبانه، کتاب‌های کودکان، کتاب‌های درسی مدرسه، کتاب‌های موسیقی، ژورنال‌ها، مجموعه‌های کلاسیک جهان، کتاب‌های علمی و طیف وسیعی از متون آموزش زبان انگلیسی بوده است.

انتشارات دانشگاه آکسفورد بزرگ‌ترین و پس از انتشارات کمبریج، قدیمی‌ترین ناشر دانشگاهی جهان است که آغاز فعالیت

آن به نخستین سال‌های ظهور صنعت چاپ در سال ۱۴۷۸ میلادی یعنی دو سال پس از راه‌اندازی نخستین دستگاه چاپ در انگلستان توسط «ویلیام کاکستون» بازمی‌گردد.

انتشارات دانشگاه آکسفورد پرکارترین انتشارات دانشگاهی در جهان و دارای گسترده‌ترین حضور بین‌المللی نسبت به سایر رقبای اصلی خود است. این انتشارات در حدود سال ۱۴۸۰ به طور کامل درگیر تجارت چاپ شد و در مرحله نخست، کار

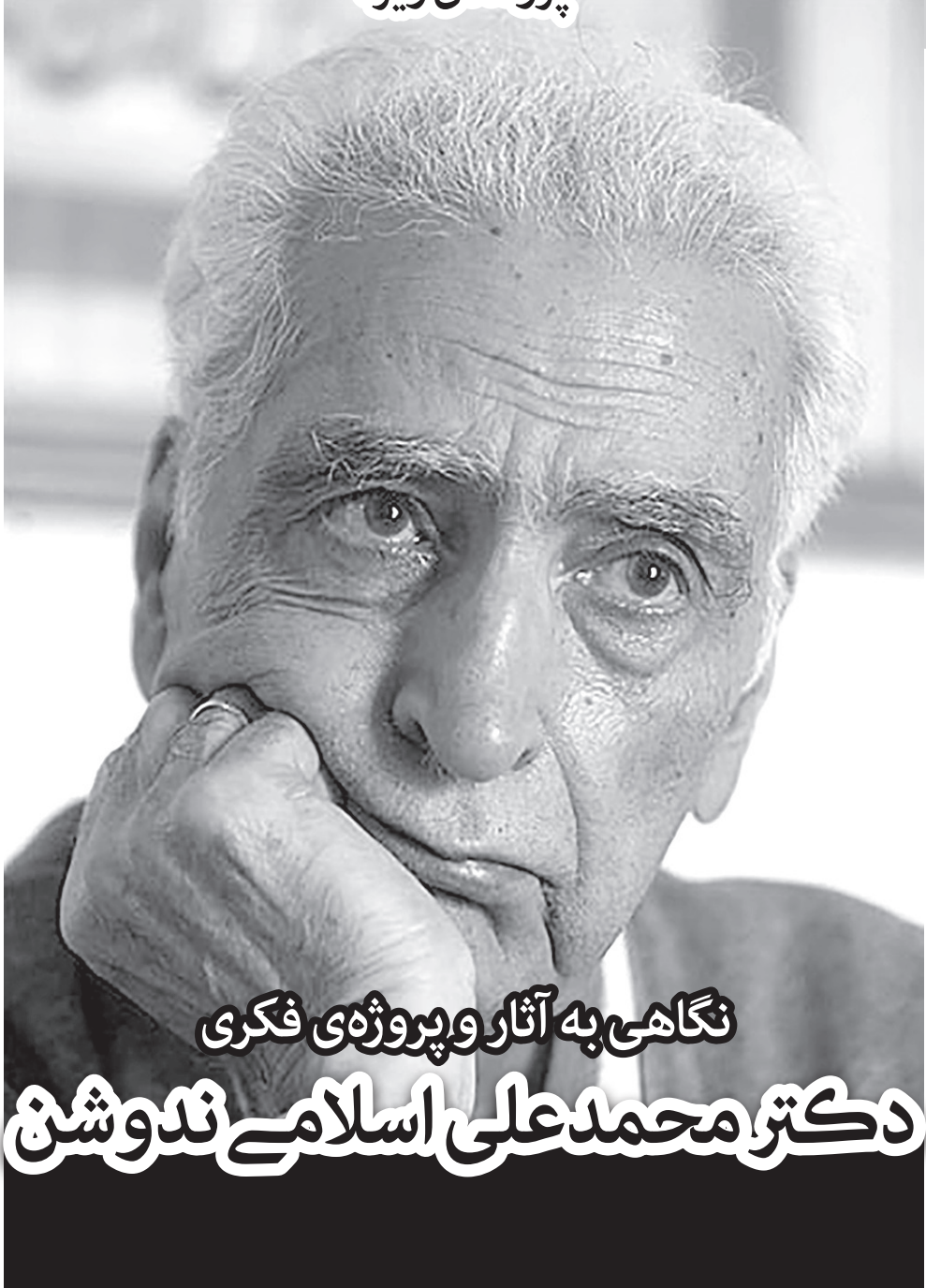
ک. شینگ» اولین کتاب منتشر شده از سوی این انتشارات بود که توانست جایزه شاخص ادبی پولیتزر را به خود اختصاص دهد. تا به امروز از میان عناوین منتشر شده توسط این ناشر، ۱۷ اثر موفق به کسب جایزه پولیتزر شده است. «آلن برینکلی» تاریخدان برجسته آمریکایی، «ریچارد داکینز» چهره سرشناس حوزه قوم‌شناسی، «ویلیام سفایر» روزنامه‌نگار آمریکایی، «هنری لوئیس گیتز جونوز» منتقد ادبی و «ریچارد کارسن» فعال محیط زیست، تنها گروهی کوچک از مجموعه نویسندگان شاخصی هستند که آثارشان از سوی انتشارات دانشگاه آکسفورد منتشر می‌شود.

در سال ۱۵۸۶، دادگاه بریتانیا طی حکمی حق انتشارات دانشگاه آکسفورد را در انتشار آثار به رسمیت شناخت و پس از آن نیز چارلز اول مجوز انتشار انواع کتاب‌ها را برای انتشارات آکسفورد صادر کرد. انتشارات آکسفورد در راستای دسترسی به بازارهای بین‌المللی شروع به راه‌اندازی دفاتر فعالیت خود در خارج از انگلستان کرد و اولین دفتر بین‌المللی خود را در سال ۱۸۹۶ در نیویورک افتتاح کرد و پس از آن دفاتر کانادا (۱۹۰۴)، استرالیا (۱۹۰۸)، هند (۱۹۱۲) و آفریقای جنوبی (۱۹۱۴) نیز تأسیس شدند. انتشارات دانشگاه آکسفورد امروز دارای دفاتری در ۵۳ کشور جهان است و بیش از ۶ هزار کارمند نیز در این شعب مشغول به کارند.

با ظهور فناوری کامپیوتری و شرایط دشوار تجارت، چاپخانه انتشارات آکسفورد در سال ۱۹۸۹ تعطیل شد و کارخانه تولید کاغذ سابق آن در منطقه ولورکوت انگلستان نیز در سال ۲۰۰۴ تخریب شد. از آن پس انتشارات آکسفورد با انعقاد قرارداد و برون‌سپاری به عملیات چاپ و صحافی پرداخت و طبق آمار اعلام شده سالانه بیش از ۶ هزار عنوان کتاب در قالب‌های مختلف کاغذی و دیجیتال در سراسر جهان منتشر می‌کند. بیشتر این کتاب‌ها به صورت ویژه برای بازارهای خارجی و توسط شعب آکسفورد در کشورهای مختلف منتشر می‌شود. این انتشارات سالانه بیش از ۱۱۰ میلیون نسخه کتاب به فروش می‌رساند که بخش قابل توجهی از این فروش مربوط به خارج از انگلستان است. بر اساس آمار منتشر شده در سایت رسمی انتشارات دانشگاه آکسفورد، حجم معاملات این ناشر بین‌المللی به بیش از ۸۰۰ میلیون دلار در سال می‌رسد.

آثار منتشر شده از سوی انتشارات دانشگاه آکسفورد در طول سال‌های گذشته موفق به کسب جوایز متعددی شده‌اند. کتاب «زندگی ویلیام اوسلر» نوشته «هروی

پروندہی ویژه

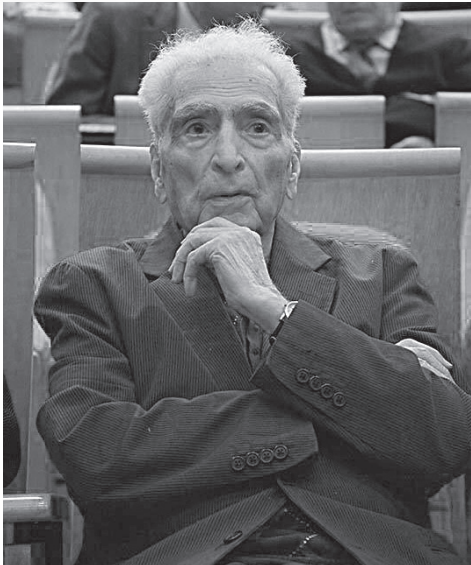


نگاہی بہ آثار و پروژہی فکری

دکتر محمد علی اسلامے ندوشن

سرو سخن گو

محمدعلی اسلامی ندوشن در یک نگاه



محمدعلی اسلامی ندوشن (متولد ندوشن ۱۳۰۴) روشنفکر، نویسنده، مترجم و از استادان عرصه حافظ پژوهی و شاهنامه کاوی و فردوسی پژوهی و ایران شناسی، استاد بازنشسته دانشگاه تهران. مهدی و خاور، پدر و مادر او، از خانواده دهقان و نیمه بزرگ و نیمه مالک بودند. جد پدری «شیخ الاسلام» و جد مادری «امام جمعه» لقب داشت. سال اول ابتدایی را در ۱۳۱۱ در مدرسه ناصر خسرو در ندوشن («کبوده» در کتاب روزها) آغاز کرد و این دوره را در مدرسه هدایت یزد («شارمان» در کتاب روزها) در سال ۱۳۱۷ به پایان برد. او تحصیلات متوسطه خود را در دبیرستان های دینیاری و ایران شهر یزد و شبانه روزی البرز تهران پی گرفت و در ۱۳۲۵ ششم متوسطه ادبی را به پایان برد. او که نمی خواست به قول خودش یک ادیب سنتی شود و سر کلاس هایی برود که ادبیات درس می دهند، و می خواست آزادانه با ادبیات حرکت کند، همان سال وارد دانشکده حقوق و علوم اقتصادی دانشگاه تهران شد. در ۱۳۲۸ با ترجمه رساله «پیروزی آینده دموکراسی» (نوشته توماس مان) به عنوان پایان نامه دوره تحصیل لیسانس، از دانشکده حقوق فارغ التحصیل شد. در همین دوران اقامت در تهران، تحت تأثیر شخصیت ادبی و فرهنگی و شماری از استادان و معلمانش (محمدعلی معجهدی، ذبیح الله صفا، یحیی مهدوی، محمود صناعی، پرویز ناتل خالری و ...) قرار گرفت. در زمره اصحاب مجله

سخن، یادگار و حلقه ارباب ادب و روشنفکران آن روزگار و بزرگان ادبیات معاصر ایران (صادق هدایت، نیما یوشیج، مرتضی کیوان، محمدجعفر محجوب، مهدی آذری یزدی...) درآمد و نخستین تجربه های خود را در عالم نویسندگی و شاعری اندوخت. در فروردین ۱۳۲۹ به استخدام وزارت دادگستری درآمد و در سمت دادرسی علی البدل به شیراز رفت و در مسند قضا نشست. او در همان سال راهی فرانسه شد و در دانشکده حقوق دانشگاه پاریس در دوره دکتری حقوق بین الملل به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۳۴ با نوشتن رساله ای درباره جمهوری هند و جامعه مشترک المنافع

فعالیت‌های عمده اسلامی ندوشن در زمینه نقد ادبی و ادبیات تطبیقی و نیز اجتماع و فرهنگ است و هدف اصلی او فراهم کردن زمینه‌ای برای شکل‌گیری و ایجاد یک فرهنگ جهانی است که از سره‌های فرهنگی فرهنگ‌های زبده جهانی اقتباس شده باشد. او را می‌توان یک سفرنامه‌نویس، قصه‌گویی مسلط، محقق‌کی کامل و مترجمی جامع دانست که در هر کدام از وادی‌های نقد و داستان و ترجمه و تحقیق و سفرنامه‌ی طولایی دارد. این استاد در شمار شاعران اندیشمند و نویسندگانی است که تاکنون ده‌ها جلد کتاب در زمینه‌های مختلف ادبی از او به چاپ رسیده است. درباره کتاب‌های اسلامی ندوشن گفته‌اند که کتاب‌های او دریچه‌ای را می‌مانند که خواننده را به جنگلی از موضوعات و عناوین متنوع و مطلوب می‌کشاند. روش او در نقد و تحلیل این است که سعی می‌کند که آن شاخ و برگ‌هایی که در آثار هست و اجازه نمی‌دهد ما خطوط کلی را ببینیم، کنار بزند و ما را با خطوط کلی اثر آشنا کند. نگاه وی، نگاهی فرهنگی و تاریخی عام است که از جهان‌بینی خاص خود او تبعیت می‌کند. در نوشته‌های این نویسنده، مضامین و موضوعات فراوانی دیده می‌شود؛ از جمله ایران، شاهنامه، فردوسی، مولوی، حافظ، انسان، عشق، آزادی، فرهنگ، تمدن، سنت، مدرنیته، شرق و غرب.

تحصیل خود را به پایان برد و به ابران بازگشت و خدمت خود را در وزارت دادگستری پی گرفت. او از سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۴۷ به حالت تعلیق خدمت در دادگستری درآمد که اسلامی ندوشن این واقعه را بهترین پیش‌آمد زندگی خود می‌داند و می‌گوید: «این یک مجازات بود در حق من ولی تبدیل به فوز شد». پس از آن، به قول خودش، به دانشگاه تهران پناه آورد و در این دوران در دانشکده حقوق و ادبیات دانشگاه ملی به تدریس ادبیات و حقوق پرداخت. سبب تعلیق او نگارش بعضی مقالات اجتماعی و فرهنگی در مجله یغما بود که رنگ و بوی انتقاد از اوضاع زمانه را داشت. در ۱۳۴۸ به خدمت او در وزارت دادگستری پایان داده شد و با مساعدت فضل‌الله رضا (رئیس وقت دانشگاه تهران) و سیدحسین نصر (رئیس وقت دانشکده ادبیات) در زمره استادان گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران درآمد و استاد درس‌های نقد ادبی، ادبیات تطبیقی، تحقیق در مکتب‌های جهان و شاهنامه فردوسی شد و نیز در دانشکده حقوق و علوم اقتصادی، تاریخ تمدن و فرهنگ ایران تدریس می‌کرد. در طی همین سال‌ها به کشورهای مختلف جهان (آمریکا، چین، شوروی و...) برای شرکت در سمینارهای فرهنگی و ایراد سخنرانی سفر کرد. اسلامی ندوشن در سال ۱۳۸۵ انجمن دفاع از فرهنگ را بنیاد نهاد. در سال ۱۳۵۹ از دانشگاه تهران بازنشسته شد. در سال ۱۳۷۰ موسسه ایران‌سرای فردوسی را تأسیس کرد و در سال ۱۳۷۱ به انتشار فصلنامه هستی همت گماشت.

یکی دیگر از وجوه کمتر شناخته شده محمدعلی اسلامی ندوشن، وجه شعری اوست. او سرودن شعر را از کودکی آغاز کرد و برخی از اشعارش در سال ۱۳۲۷ در مجله سخن و برخی از مجلات دیگر انتشار یافت که مورد توجه قرار گرفت. او همچنین برخی از آثار خود را با امضای مستعار «م. دیده‌ور» چاپ کرده است.

نمی‌خواستم یک ادیب سنتی بشوم

به روایت خویش!

پرثمیری بود که درس‌های زیادی به ما داد. دومین خصوصیت زمان این بود که ما در مرز دو فرهنگ نشستیم؛ یکی فرهنگ غربی که فرهنگ غالب در جهان است و دیگری فرهنگ سنتی خودمان و این خصیصه‌ای است که فقط ما ایرانیان توانستیم داشته باشیم. البته هندیان و چینیان هم داشتند. کشورهایی که تمدن کهنسال داشتند، این خصوصیت را دارا شدند و مزج این دو فرهنگ و برخورد این دو فرهنگ، خصوصیتی به ما داد که من آن را یک عامل قابل توجه می‌دانم. برای این که فرنگی‌ها چنین چیزی را ندارند. مایی که یک دوران دراز تاریخی را گذرانده‌ایم و یک کوله‌بار سنگین گذشته با خود داریم، این خصوصیت را یافته‌ایم که هم کم و بیش با فرهنگ جهان متحد آشنا بشویم و هم فرهنگ خودمان بر پشتمان باشد. من شخصاً این را امتیازی می‌دانم که بین این دو مرز و دو دوران قدیم و جدید و دو فرهنگ غرب و شرق چند صباحی زندگی کردم و در واقع از چیزهایی بهره گرفتم که چندگانه است.

اسلامی ندوشن درباره رهاکردن حقوق و آمدن به سمت ادبیات می‌گوید: چند سالی در یزد تحصیل کردم و دو سال در دبیرستان البرز تهران درس خواندم. از سال ۲۳ به تهران آمدم. همیشه در دوران دبیرستان یک شاگرد متوسط بودم، فقط در حدی که خودم را به جلو بکشانم. بیشتر از این نبود. برای این که تمام حواسم در اجتماع و بعد در کتاب‌هایی بود

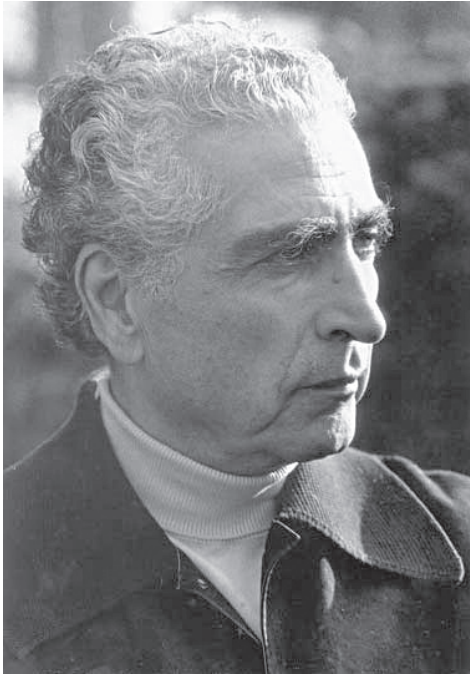
خوشبختانه من اولاً در ده به دنیا آمدم و ثانیاً در یک خانواده متوسط. دوران کوتاهی در ده تحصیل کردم. پس از آن در یزد، بعد از آن در تهران و بعد هم در خارج. در هر حال کسی بودم که به آنکای خودم جلو آمدم. نه ساله بودم که پدرم فوت کرد و حوادث طوری جریان یافت که تقریباً روی پای خودم بایستم. خوشبختانه ثروت مختصری که خانواده ما داشت، کمک کرد تا بتوانم درس بخوانم و یک زندگی متوسط داشته باشم. این، همان بود که من طالب بودم: نه فقر، نه ثروت، یک زندگی در حدّ احتیاج.

بقیه حرف‌ها را هر چه لازم بوده در روزها آورده‌ام. البته ما در دورانی زندگی کردیم - به خصوص در پنجاه سال اخیر - که ایران دوران پرتلاطمی را پشت سر گذاشت و باطنش بسیار بیشتر از ظاهرش متلاطم بود. دوران بسیار پُری بوده است. همان طور که در مقدمه روزها نوشتیم، ما تنها نسلی هستیم در کلّ تاریخ ایران که در این دوران استثنایی زندگی کردیم. هیچ نسلی نه قبل از ما این زندگی را دیده و نه بعد از ما خواهد دید؛ برای این که در مرز بین دو دوران زیسته‌ایم: یکی مرزی که رفته است و جزو تاریخ شده است و ما بخشی از تاریخ را تشکیل دادیم و دیگر آن چه در جلو قرار داشت و در پیش است و به سرعت در حال دگرگونی است. تنها ما بودیم که این دوران را درک کردیم. هیچ نسل دیگری از ایران این دوران را ندیده و نخواهد دید. در عین حال، این دوران

همیشه دلم می‌خواست که به طور آزاد با ادبیات حرکت کنم، نه آن که یک پیوند رسمی مرا به آن اتصال دهد. گاهی مسائل بسیار جزئی هم انسان را به جاهایی می‌کشاند.

و سرشت انسان. بنابراین یک فضای باز لازم دارد. پشیمان نیستم از این که به دانشکده حقوق رفتم. برای این که حقوق، مرا با زندگی روز و اجتماع بیشتر پیوند می‌داد، برای خودش عوالمی داشت که از دانشکده ادبیات زنده‌تر بود، سیاسی‌تر بودم آن موقع؛ نه آن که تمام فکر و ذکرمان سیاسی باشد ولی جوان و کنجکاو بودیم. دلمان می‌خواست از همه چیز سردرآوریم. از لحاظ سیاسی دوران بسیار زنده‌ای بود و دانشکده حقوق در شمال تهران خیلی بیشتر از بهارستان که دانشکده ادبیات بود، بار سیاسی-اجتماعی داشت. آنجا بود که مقدار زیادی از مسائل روز مورد بحث قرار می‌گرفت. استادان آنجا غالباً سیاسی بودند. تمام اینها در این که فضا را یک فضای زنده‌تری کند مؤثر بود. مجموع اینها موجب شد که من به دانشکده حقوق بروم. البته بعدش دیگر آدم تا حدی به دنبال جریان کشیده می‌شود. از آنجا رفتن به رشته قضایی که هیچ خوشم نمی‌آمد و مناسب حالم نبود ولی به هر حال کشیده شدم، برای این که باز هم دوستان دیگرم به این رشته رفته بودند و دادگستری تنها جایی بود که برای این رشته استخدام می‌کرد و درس باز بود. ولی بر سر هم دانشکده و محیط درس برای من خیلی فرعی بود. تمام حواسم در دنیای خارج بود، در مسائل بیرون، در مجلات، کتاب‌ها، بحث‌ها و حرف‌هایی که پیش می‌آمد. به کلاس کم می‌رفتم چون اجباری در کار نبود. تمام حواسمان به این بود که روزنامه و مجله بخوانیم و بحث و حرف داشته باشیم. برویم خیابان اسلامبول و بگردیم. آن زمان قلب تهران در آنجا می‌زد. صبح‌ها یک مقداری در دانشکده با دوستان به بحث و حرف می‌گذشت و برمی‌گشتیم به کوی دانشگاه و بعد عصر که می‌شد به خیابان اسلامبول سر می‌زدیم و شب بازمی‌گشتیم. تقریباً دانشگاه ما بیشتر کوچه و بیرون بود، تا خود

که از بیرون می‌گرفتم و می‌خواندم. به درس تنها در حد گذراندن کلاس اکتفا می‌کردم. به همین دلیل همیشه شاگرد متوسطی بودم؛ حتی در دوره کلاس ششم ادبی. آن هم دارای مؤادی بود که من خیلی به آنها توجه نمی‌کردم. فقط در حد گذراندن کار بود. آنگاه وارد دانشکده حقوق شدم. دانشکده حقوق را چرا انتخاب کردم؟ اولاً نمی‌خواستم یک ادیب سنتی بشوم، خوش نداشتم که بروم بنشینم در کلاس‌هایی که درس ادبیات می‌دهند. همیشه دلم می‌خواست که به طور آزاد با ادبیات حرکت کنم، نه آن که یک پیوند رسمی مرا به آن اتصال دهد. گاهی مسائل بسیار جزئی هم انسان را به جاهایی می‌کشاند. دوستان من به دانشکده حقوق رفته بودند و من هم برای این که با آنها باشم، آنها را همراهی کردم. دانشگاه تهران در آن زمان یک مکان وسیع، زیبا و خوشایند بود که دانشکده حقوق در آن قرار داشت. اینها چیزهای کوچکی بود که در من تأثیر گذاشت. اما علت اصلی این بود که واقعاً نمی‌خواستم به دانشکده ادبیات بروم. بنابراین حقوق را انتخاب کردم، قدری با بی‌میلی ولی خیلی نابجا نبود. حقوق در کار من مؤثر شد، برای این که ذهن مرا از ادبی بودن صرف خارج کرد، چون ادبیات تنها کلاس و یک حوزه معینی نیست. یک سلسله معلومات و محفوظات متعین نیست، بلکه یک جهان گسترده است؛ یک جهان بیرون است و در ارتباط با زندگی حرکت می‌کند؛ در ارتباط با تاریخ



نبود و همه آن کارها فرعی و جنبی بودند. کار اصلی آن بود که پشت میز خودم بنشینم و هر چه می‌خواهم بخوانم و بنویسم. در بیرون می‌بایست چند ساعت کار یا وظیفه یا شغل بگذرد و آنگاه برگردم به خانه و بیایم به سراغ میز خودم. درس‌هایی هم که در دانشکده‌های متعدد می‌دادم (که در مجموع طی چند سال دوازده دانشکده شد) چندان تابع برنامه نبودم. حرف‌های خودم را می‌زدم. مثلاً درس حقوق اساسی که در دانشکده حقوق دانشگاه ملی می‌دادم در آن بیشتر از نتایج انقلاب فرانسه و حقوق بشر سازمان ملل صحبت می‌کردم که بعد هسته مرکزی کتاب ذکر مناقب حقوق بشر در جهان سوم را تشکیل داد. به طور کلی همان چیزهایی را که می‌نوشتم، درس می‌دادم. از موقعی که از دادگستری منتظر خدمت شدم که این خوشبختانه یک مجازات بود در حق من ولی تبدیل به «فوز» شد. گفتم مجازات، زیرا مقاله‌هایی در مجله یغما انتشار داده بودم که برای حکومت

دانشگاه. بین سال‌های ۱۳۲۵ و ۱۳۲۹ بود. بعد از آن من استخدام دادگستری شدم و به شیراز رفتم ولی خوشبختانه بیش از شش ماه دوام نیافت. همیشه در دلم این بود که بروم خارج و ادامه بدهم. به تهران آمدم و روانه اروپا شدم و به فرانسه رفتم. سه سال و نیم طول کشید. یک سال هم در انگلیس بودم. مجموعاً چهار سال و نیم شد.

در فرانسه خوشبختانه از کار قضایی بیرون آمدم و به حقوق بین‌الملل رفتم. حقوق بین‌الملل یک رشته جهانی است و مسائل مهم جهانی در آن مطرح است. مباحث سیاسی است، روابط کشورها است و البته سازمان ملل. تمام اینها که اصولاً مباحث اصلی روز و مسائل سیاسی هستند، آنجا مطرح است. ولی آن جا باز حواس من بیشتر در کارهای بیرون بود. مهم‌ترین هدفم این بود که زبان خود را جلو ببرم، برای این که زبان دریچه‌ای است که انسان را به دنیای بیرون اتصال می‌دهد و از محدودیت دنیای محلی خودش خارج می‌کند. این مسئله برای من مهم بود و بیشتر وقتم را روی آموزش زبان گذاشتم و البته کتاب‌ها، روزنامه‌ها و دنیای پاریس که دنیای مخصوص خودش است. در واقع آن موقع پاریس مرکز جهانی بود. یعنی باز هم حواسم به دنیای بیرون بود. ولی بالاخره دوره درس را هم گذراندم، برای این که نمی‌خواستم دست خالی برگردم، نه از جهت خودم، از جهت خانواده‌ام، وگرنه به مدرک اعتنا نداشتم. علاقه من بیشتر به مطالعاتی بود که در بیرون می‌کردم، در دریایی از دنیای غرب که عالم خیلی وسیعی است و من بیشتر روی آن متمرکز شدم.

بعد از این، دوران دیگری شروع می‌شود و یک مقدار جابه‌جایی از این شغل به آن شغل تا بالاخره در دانشگاه تهران جافتادم و باز بگویم که آنجا هم حواسم تنها در دانشگاه نبود. حواسم بیشتر به قلمم بود و به کار خودم که هیچ چیز برای من مهم‌تر از این

دوست ندارید. زندگی من خوشبختانه همیشه با کارم همخوانی داشته، جز آن چند سالی که در دادگستری بودم. آن هم البته رنج آور نبود ولی با روحیه من سازگاری نداشت.

پناه به دانشگاه تهران

دادگستری برای من ابلاغی فرستاد که مستشار استیناف مازندران بشوم و به ساری بروم. این مجازات دوم بود. البته من قبول نمی‌کردم. پرونده مرا فرستادند به دادگاه انتظامی قضات که کیفرش انفصال از خدمت بود. در این حین اتفاق افتاد که با پروفسور رضا، رئیس دانشگاه تهران، آشنا شدم. وی نوشته‌های مرا خوانده بود و مرا می‌شناخت. چند تا از کتاب‌هایم را برایش بردم و به دفترش رفتم. «گیل ما هم با هم گرفت». از دادگستری تقاضا کرد که به عنوان مشاور فرهنگی و حقوقی به دانشگاه تهران انتقال یابم. دادگستری پذیرفت و بر اثر آن پرونده من در دادگاه انتظامی مختومه شد.

بدین گونه من به عنوان مشاور وارد دانشگاه تهران شدم. دانشکده حقوقی‌ها اعتراض کردند که در حالی که ما هستیم، چرا از خارج مشاور می‌آورند. نمی‌دانستند که من علاقه‌ای به این کار نداشتم، تنها «از بد حادثه آنجا به پناه آمده بودم.» همان زمان بود که پروفسور رضا اختیاراتی از هیأت امناء گرفت که بتواند عده‌ای را به انتخاب خود، بدون تشریفات وارد دانشگاه کند. حدود ۱۲ نفر انتخاب شدند که اکثراً بی‌پشتیبان هم نبودند. تنها من بودم که شخص رضا به کارم علاقه داشت و مرا در میان آنها جا داد. در این جمع شخصیت‌هایی چون مرحوم مطهری و مرحوم فردید و مرحوم دانش پژوه قرار داشتند.

اول قرار بود به دانشکده حقوق بروم. حقوقی‌ها در این باره بگومگو کردند ولی سرانجام راضی شدند که با سمت استادیار بروم. من قبول نکردم زیرا به عنوان دانشیار پیشنهاد شده بودم. بنابراین از حقوق منصرف

ناگوار بود. چون کار دیگری نمی‌شد کرد، مرا منتظر خدمت کردند. منتظر خدمت در آن زمان قانونی بود که «عنصر نامطلوب» را از اداره بیرون می‌کردند ولی بهترین پیش‌آمد در زندگی من شد. همان زمان در چند مؤسسه و دانشکده خصوصی درس می‌دادم و وقت بیشتری هم برایم می‌ماند و به دلخواه خود زندگی می‌کردم. بعد وارد دانشگاه شدم. وقتی آمدم به دانشگاه تهران این درس‌های متفرقه را رها کردم. در دانشگاه تهران به دانشکده ادبیات وارد شدم ولی در دانشکده حقوق درس «تاریخ تمدن و فرهنگ ایران» را می‌دادم. در دانشکده اقتصاد هم همین درس را داشتم. در دانشکده پزشکی هم در حدود شش ماه نگارش فارسی درس می‌دادم که برای دانشجویان همه دانشکده‌ها و از جمله پزشکی این درس را گذاشته بودند. البته بهترین کاری که می‌توانستم در قبال نوشتن خود انجام دهم درس دادن بود. وقتی در سال ۱۳۴۸ وارد دانشگاه تهران شدم دیگر از سرگردانی شغلی بیرون آمدم. برای آن که قبلش حق التدریسی بودم و اگر یک روز نمی‌رفتم از حق التدریس خبری نبود. با این حال به همین وضع بی‌ثبات راضی بودم و تنها زمانی که مرا مجبور کردند به دادگستری برگردم، به فکر افتادم که به جای دیگری پناه ببرم. جوان بودم و گاهی تا ۲۶ ساعت در هفته درس می‌دادم. رفت و آمد در تهران هم در آن زمان مشکل نبود و به آسانی از این دانشکده به آن دانشکده می‌رفتم. همه اینها با دل خوش. همیشه کلاس برای من محیط شاد و با روحی بود.

همواره عقیده‌ام این بوده که سعادت انسان در این است که گرایش‌های درونی‌اش با شغلش همخوانی داشته باشد؛ یعنی آدم صبح که بلند می‌شود، با دلخوشی بلند شود که الان اگر بر سر این کار می‌روم سرخوش می‌روم. بدترین چیز این است که با اکراه و به ضرورت معاش بر سر کاری بروید که آن را

زمین برگشتم، خوب کار طولانی و مشکلی بود که بیش از بیست روز کشید. با قطار از پاریس تا تهران آمدم و هر جا چند روزی توقف کردم. در کشورهایی مانند سوئیس، ایتالیا، یوگسلاوی، ترکیه و... از همان زمان، این علاقه مندی برای دیدن دنیا در من بود. البته این سفرهای زنجیره‌ای که من داشتم - مجموعاً به چهل کشور بوده است - به این علت نیز بوده که واقعاً از کشور خود دلتنگ بودم. اوضاع و احوال به گونه‌ای بود که آدم را ملول می‌کرد. فضای کشور بسته بود. می‌خواستیم با سفر خود را مشغول کنیم. اولین آن دقیقاً زمانی شد که منتظر خدمت دادگستری بودم و دانشگاه هاروارد، برای «سمینار بین‌المللی» خود مرا دعوت کرد و رفتم. اولین سفر نیز بود که یادداشت‌هایش را نوشتم (آزادی مجسمه). در سال ۴۶ اتفاق افتاد. سفری بود که دو ماه و نیم کشید. در حدود ۴۰ روز در امریکا بودم و از خاور دور با هواپیما برگشتم که در واقع یک سفر دور دنیا شد به ژاپن، تایوان، سیام، هندوستان و کشمیر. این اولین سفر از این ردیف بود. نیز در همان دوران انتظار خدمت، یک سفر به انگلیس رفتم. به دعوت بریتیش کونسیل. بعد که به دانشگاه آمدم، در کادر دانشگاهی، امکان سفر بیشتر شد که سالی حداقل یک یا دو بار، به کشورهای مختلف پیش می‌آمد. به غیر از افریقای سیاه و آمریکای جنوبی، بقیه کشورهای جهان را رفتم. خوب، از این سفرها یادداشت‌های روزانه برمی‌داشتم. سفرها خیلی فشرده می‌شد و از صبح تا شب برنامه بود. دیدنی‌های مختلفی که هست. غالب سفرها به دعوت کشورهای بود. تحمیل دولت ایران نبود که نمی‌خواستیم این طوری باشد. جز یکی - دو مورد که اجباراً جزو قانون بود که هزینه رفت و برگشت را دانشگاه تهران بپردازد. بقیه همه از جانب کشور دعوت کننده پرداخت می‌شد یا برخی از آنها به‌خرج خود من بود. مجموعاً در حدود ۲۵ کشور را

مهم‌ترین هدفم این بود که زبان خود را جلو ببرم، برای این که زبان دریچه‌ای است که انسان را به دنیای بیرون اتصال می‌دهد و از محدودیت دنیای محلی خودش خارج می‌کند. این مسأله برای من مهم بود و بیشتر وقتم را روی آموزش زبان گذاشتم و البته کتاب‌ها، روزنامه‌ها و دنیای پاریس که دنیای مخصوص خودش است

شدم. رئیس دانشگاه به دانشکده ادبیات پیشنهاد داد. آنجا هم بحث و حرف زیاد پیش آمد زیرا من نه یک ساعت در دانشگاه تهران سابقه تدریس داشتم، نه مدرک ادبی داشتم. من به اتکای کتاب‌هایم مطرح می‌شدم که آنها به قدر کافی گویا بودند. مورد من نوعی سنت شکنی در دانشکده ادبیات بود که تا آن روز مانند قلعه‌ای به روی «غیر خودی» خود را بسته نگاه داشته بود. در واقع من مانند یک «چترباز» در دانشکده ادبیات فروافتادم. به غیر از پروفیسور رضا، دکتر سیدحسین نصر که رئیس دانشکده ادبیات بود و نوآوری‌هایی داشت و وجود مرا در دانشکده لازم می‌دانست، پافشاری کرد. زمانی که رضا از دانشگاه رفت و عالی‌خانی به جایش آمد، کسانی باز هم دست بردار نبودند و به دست و پا افتاده بودند که ابلاغ این دوازده نفر را لغو کنند ولی به جایی نرسید. اسلامی ندوشن همچنین درباره سفرنامه‌نویسی خود می‌گوید: «مسئله سفرنامه‌نویسی برمی‌گردد به کنجکاوی انسان نسبت به مسائل بشری. ارضاء کنجکاوی، نیاز به تنوع، به دیدن مناظر مختلف دارد که در سفر به دست می‌آید. ذهن می‌تواند از طریق سفر تغذیه شود. من همیشه این علاقه را داشتم. مثلاً وقتی اولین بار خواستم از اروپا به ایران برگردم، از راه

به دعوت رسمی رفتم و بقیه کشورها در خلال آنها صورت گرفت که مجموعاً ۴۰ کشور شد. الگویی در سفرنامه نویسی نداشتم؛ سفرنامه ناصرخسرو را سال‌ها پیش خوانده بودم که خیلی نمونه خوبی است، متجددانه است. او جزئیات را نوشته است. می‌دانید که ذکر جزئیات در روش نگارش ایرانی خیلی کم بوده است. بیهقی که کتابش مورد توجه واقع شده، برای این است که ذکر جزئیات می‌کند و در واقع مورا از ماست می‌کشد. سفرنامه ناصرخسرو هم همین خاصیت را دارد. ذکر جزئیاتی که می‌کند، زنده بیان می‌دارد. مثلاً وقتی شما می‌روید به اسوان در مصر (چون من خودم رفتم) اگر کتاب ناصرخسرو جلوی شما باشد، می‌بینید که توصیفی که از آن کرده می‌توانید آن را ببینید. فرنگی‌ها عادتاً، جزئیات را ذکر می‌کنند. ما بیشتر به کلیات می‌پردازیم.

ممکن است بین کتاب‌های خارجی هم مطالبی از نویسندگانی که سفرهایی کرده بودند، خوانده باشم، اما الگوی خاصی نداشتم. البته الگو هم لازم ندارد. سفر، مشاهده است. آدم می‌بیند و آن چیزهایی که در نظرش یادداشت کردنی می‌آید، یادداشت می‌کند و آن چیزهایی که گفتمی است انتخاب می‌کند، بعد روی کاغذ می‌آورد. البته ارزش آن در این است که آدم بتواند نکات خاص را بیرون بیاورد که به نوعی ارزش شنیدن برای دیگران داشته باشد، وگرنه هر دیدنی، نوشتنی نیست. باید بتواند تا حدی روح محل را جذب بکند که چه در آن هست، چه حالتی در آن دیده می‌شود. تفاوت گزارش ساده با سفرنامه در آن است که توانسته باشد تا حدی روح محل را جذب کند. **ناخنکی به داستان!**

دو - سه کار نمی‌خواستیم بکنیم؛ یعنی مقتضیات ایران ایجاب می‌کرد که مستقیم حرف بزنم، به صورت نوشته‌ای مستقیم، به صورت مقاله، تا این

که بروم به سمت داستان و مقداری تخیل با نوشته همراه شود. این بود که داستان را کنار گذاشتم. ولی خوب، آزمایش‌هایی در این زمینه داشتم. آن مجموعه پنجره‌های بسته که سال‌ها پیش توس چاپ کرد، حاوی چند داستان بود و قبلاً اکثراً در مجلات چاپ شده بود. اولی در مجله پیام نو چاپ شد. آن موقع مرحوم بزرگ علوی مدیر پیام نو بود. این را به او دادم. پیام نو مسابقه‌ای گذاشته بود که کسانی بیایند و داستانی بنویسند و ما انتخاب می‌کنیم و جایزه می‌دهیم. آن موقع چون خیلی جوان بودم، هنوز به جایزه بی‌اعتنا نبودم. کمی تحریک شدم و یک داستانی نوشتم به اسم «آینده». این قضیه در حدود سال ۲۶ بود. آن را به بزرگ علوی دادم و چاپ کرد. البته این مسابقه صورت نگرفت چون هیچ داستان قابل توجه و قابل چاپی ارائه نشد. بعد از یک سال آقای فروشانی که دبیر انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی بود، یک شب که در آنجا فیلم نشان می‌دادند و من با دوستان برای دیدن فیلم رفتیم به من گفت یک لحظه بیایید، من با شما کار دارم. به دفترش رفتم و گفت که داستان شما به روسی ترجمه شده است، در مجله‌ای به اسم جرّقه که امتیازش با لنین بوده است. یک نسخه هم به من داد که مجله‌ای بود با قطع بزرگ که بعد در حوادث گم شد. این اولین داستانی بود که در پیام نو نوشتم و اولین چیزی بود که از من ترجمه می‌شد. بعد از آن در دوره دوم سخن و یکی - دو جای دیگر چند داستان از من چاپ شد که مجموع اینها در کتاب پنجره‌های بسته آمده. البته نمایشنامه ابر زمانه و ابر زلف هم هست که آن هم بیان داستانی دارد که از آن دو ترجمه به زبان‌های دیگر (آلمانی و عربی) شد. بعد افسانه و افسون می‌آید که با امضاء مستعار «دیده‌ور» انتشار دادم. داستانی بود که هیچ وقت نخواستم درباره‌اش صحبت بشود، برای این که خیلی حساسیت ایجاد می‌کرد. تقریباً سرگذشت نظام

داشتم، مثل داستایوفسکی، چخوف، تولستوی، گوگول و... اینها را می‌خواندم. تمام دورانی که در فرانسه بودم تقریباً چیزی ننوشتم و بیشتر به خواندن گذشت. بعد که برگشتم جریان عوض شد و دیگر کمتر وقت خواندن پیدا می‌کنم. بزرگ‌ترین مشکل زندگی من مشکل وقت بوده است.

از آندره ژید سؤال کردند، مهم‌ترین شاعر فرانسه کیست؟ گفت: «افسوس: ویکتور هوگو» من هم با افسوس باید بگویم «هنوز هدایت». این را هیچ وقت با جزمیت نمی‌گویم چون واقعاً دیگران را نخوانده‌ام. شاید کسان دیگری هم به همان اندازه اهمیت داشته باشند. همین طور هم هست. هدایت در زمان خودش توانست مطرح شود. او یک موجود استثنایی بود، نه تنها از جهت آثاری که باقی گذاشت بلکه به عنوان یک شخصیت. فرهنگ ایرانی را می‌شناخت. هیچ‌کدام از کسانی که قلم بر کاغذ گذاشته‌اند، فرهنگ ایران را چنان که باید نشناخته‌اند. او به این فرهنگ علاقه و اعتقاد داشت. با همه ظاهر و لنگاری که به خود گرفت، در درونش جدی بود. فرهنگ مغرب‌زمین را هم می‌شناخت. از فرهنگ ایران دوران قبل از اسلام با احترام و علاقه یاد می‌کرد.

ادب فارسی را دوست می‌داشت. این بود که توانست ارتباط با گذشته را به طور جدی حفظ کند. اگر نگوییم که تواناترین نویسنده زمان حاضر است، لااقل از جهتی شاخص‌ترین است. برای این که به فرهنگ کشور خودش وارد بود و صمیمیتی به موضوع داشت. احساس درد می‌کرد. راجع به این مسائل احساس جدی بودن می‌کرد. این حالت شوخی که از خود نشان می‌داد، به سبب جدی بودن بود، برای آن که می‌پنداشت که کار از کار گذشته است و قابل علاج نیست. البته همه نوشته‌های هدایت هم خوب نیست. اگر مجموعه‌ای از نوشته‌هایش انتخاب شود، شاید در حدود سیصد صفحه از آن شاخص باشد.

دو - سه کار نمی‌خواستیم بکنیم؛ یعنی مقتضیات ایران ایجاب می‌کرد که مستقیم حرف بزنیم، به صورت نوشته‌ای مستقیم، به صورت مقاله، تا این که بروم به سمت داستان و مقداری تخیل با نوشته همراه شود. این بود که داستان را کنار گذاشتیم

گذشته بود از کودتای زاهدی به بعد. البته آن موقع که این را نوشتیم، ده سال قبل از سقوط حکومت ولی این سقوط به زبان کنایه در آن پیش‌بینی می‌شد. حرف‌ها در قالب داستان آمده. افسانه و افسون دوبار چاپ شد ولی این سال‌ها در فکر تجدید چاپ نبودم زیرا احتمال حذف و تعدیل در کار بود. بلافاصله ترجمه روسی‌اش بیرون آمد. آقای کمیسارف، ایران‌شناس روس ترجمه کرد و از روی آن ترجمه لیتوانی و ترجمه گرجی نیز صورت گرفت. قرار بود به بلغاری هم ترجمه بشود که با تغییر رژیم بلغار بودجه آنها تغییر کرد، زیرا نشریات دولتی این کار را می‌کردند. شاید باز روزی به جریان بیفتد.

من داستان‌های معاصر را هم تعقیب می‌کردم ولی از سوی دیگر فرصت ندارم که مانند گذشته به آن بپردازم. آن زمانه تعداد کتاب‌ها کمتر بود و ما هم وقت بیشتری برای خواندن داشتیم. با صادق هدایت شروع کردم، بعد بزرگ علوی، چوبک و کسان دیگری که در جهت داستان‌نویسی بودند. آن زمان من محصل بودم. تا چند سال رمان‌های خارجی می‌خواندم. تمام زمانی که در فرانسه بودم، خیلی بیشتر وقت برای خواندن می‌گذاشتم. نویسندگان مهم فرانسه مثل فلوربر، موپاسان، استاندال، آندره ژید و... کمابیش اینها را دنبال می‌کردم. بعد از طریق زبان فرانسه به کسان دیگر پرداختم. به رمان‌های روس خیلی علاقه

بقیه حالت عادی دارند. بی شک بوف کور به جای خودش کتاب مهمی است، تقریباً تاریخ ایران است. البته هر کسی این طور است. هیچ کس نمی تواند همه آن چه را که می نویسد، برجسته باشد.

کمی از خودم شرمندهم که دیر به سراغ سعدی رفتم. کمی غفلت به خرج داده شد، به علت نبودن وقت و فضای فکری. در هر صورت سعدی در نوع خود به هیچ وجه اهمیّتش کمتر از حافظ و فردوسی نیست؛ به خصوص که اگر او نبود، حافظ به این صورت به وجود نمی آمد. می خواهم بگویم چهار تنی که من در کتاب چهار سخنگوی وجدان ایران آورده ام، در ادبیات جهانی بی نظیر هستند. در کمتر تمدنی نظیر آنها را می توان یافت که این گونه بُعد وسیع زندگی بشری منعکس شده باشد. من دیر به سراغ سعدی رفتم ولی سعدی اهمیّت بسیار دارد، منتها قلمرو کارش با حافظ و فردوسی فرق دارد. همان طوری که مولانا فرق دارد. فردوسی هم فرهنگ باستانی ایران را در خود جای داده، هم سرچشمه فرهنگ بعد از خود شده است. یعنی تمام آثار مهم زبان فارسی که بعد از شاهنامه در زمینه شعر، نثر یا تاریخ به وجود آمده اند، تحت تأثیر شاهنامه اند. در واقع سایه شاهنامه روی فرهنگ ایران بعد از اسلام افتاده است و هیچ مورد عمده ای را در این هزار سال نمی توانید پیدا کنید که از تأثیر شاهنامه برکنار مانده باشد. اگر پیرسیم کتاب ایران کدام است؟ باید تنها اسم شاهنامه را ببریم، یعنی کتاب کتاب ها.

بقیه هر کدام پایگاه خود را دارند. مولوی جای عظیمی برای خودش دارد و قلمرو او قلمروی است که از زمین مقداری بالاتر حرکت می کند. در زندگی عادی نمی توان دستورالعمل های او را پیاده کرد و با آن زندگی کرد ولی کلّ آرمان های بشری را می توان در آن باز یافت. حافظ جای خود دارد که معدن ایران را کاویده و همه را بیرون ریخته است، یعنی آن لایه

زیرین روح ایرانی را بیرون آورده است و سعدی، که معلّم زندگی بوده و معلّم عشق است. برجسته ترین خصوصیت سعدی، حتی برجسته تر از اخلاقیات، این است که معلّم عشق است. هیچ بشری گمان نمی کنم به لطافت سعدی عشق را عنوان کرده باشد. حافظ هم اگر کرده چون آن را با مسائل دیگر مخلوط می کند یک مقداری از بُرد آن کم می شود، اما عشق سعدی خالص و زلال است. زیبایی بشری و گنج وجود بشری را هیچ کس مانند او وصف نکرده است. از نظر زبان فارسی همان کاری که فردوسی آن زمان کرد، سعدی در زمان خودش کرد و از لحاظ رستاخیز روحی نیز در حالی که ایرانی در نهایت دلمردگی و خستگی بود، سعدی کوشید تا آن را در حدّ ممکن به حرکت آورد. انسان سعدی یک انسانی ایده آلی نیست مثل انسان مولوی. یک انسان ممکن است. سعدی به مردم می گوید کوشش کنید برجا بمانید و از آن چه هستید بهتر بشوید. مخالفت هایی که این اواخر بعضی از چپگرایان با سعدی کردند برای آن بود که او آینه ای در برابر مردم ایران قرار داد و همان اندازه عیب هایشان را جلوی چشم آنها آورد که حسن هایشان را، و به آنها تذکّرهایی داد که خودشان را اصلاح کنند. سعدی ادّعای خاصی ندارد ولی انسان بی نظیری است. عصاره هوش این ملت پر از شگفتی و پیچیدگی است. او همچنین در بخش دیگری از سخنان خود درباره توجه به ادبیات در بین بچه های ایرانی گفت: بچه ایرانی از همان اوّل طوری پرورده نمی شود که واقعاً مسائل زندگی برایش جدّی حساب بشود، نه یک چیز شوخی، سطحی و گذرا. ترمیم این وضع در گرو یک تغییر بنیادی در سازمان زندگی این کشور است که از خانواده شروع می شود و کلّ اجتماع و کلّ دستگاه هایی که تأثیرگذار هستند مانند روزنامه، فیلم و سینما و... را در برمی گیرد. اگر این کار نشود، نمی شود هیچ نوع تغییری ایجاد کرد. باید این احتیاج

باشد دست یابیم. حرف بر سر پیدا کردن این سرخ است که ببینیم از گذشته برای امروز چه می تواند به دست آید. برای این که هر تمدنی دو جنبه دارد: یک جنبه زنده و قابل دوام، دیگری جنبه مندرس، یعنی جنبه ای که تلّ حوادث است که پشت هم می آیند و هیچ چیز از آنها عاید نمی شود. بدین گونه ما با یک سلسله عناصر زنده در ایران روبه رو هستیم که اگر بتوانیم دوباره آنها را احیاء کنیم، جلوی چشم بیاوریم و کارساز بکنیم کمک خواهند کرد که خود را به طرف آینده ببریم؛ وگرنه آن تلّ بزرگی که مانع و ناکارساز است و جزو دورریخته های تمدن ایران بوده است اگر بخواهد راه بر ما ببندد، زیر انبوهی از زوائد دست و پا خواهیم زد. چون آنها حجمشان بیشتر از زنده هاست. منظور این است که بدانیم که دنبال چه می گردیم. اگر من در حدّ توان اندک خود به تذکار و تکرار بعضی نکته ها پرداخته ام و چند کتاب در این زمینه به دنبال ایران را از یاد نبریم آمده، برای آن بوده است که ضرورت زمانی ما را به بازیابی خود فرامی خوانده است. کشوری که در یک نقطه و یک دوره بسیار حسّاس زندگی می کند نباید فرصت را از دست بدهد. ما با یک جمعیت جوان انبوه روبه رو هستیم و با یک سلسله درخواست های آتی و فوری که باید به آنها جواب داده شود؛ از جمله همین مسئله گسیختگی که یک نمونه اش گسیختگی از آثار گذشته است. ولی وقتی گسیختگی از واقعیات، علم، اخلاق و آن چیزهایی که ستون زندگی هستند پیش آید، معلوم نیست که کار به کجا خواهد کشید. اصلاً مسئله وطن پرستی مطرح نیست، مسأله حیات ملی مطرح است. مسئولیت ما در برابر نسل آینده مسئولیت کوچکی نیست. برای آن که ایرانی را که ما امروز در آن هستیم باید به آنها تحویل بدهیم. آیا داریم به نسل آینده کشوری تحویل می دهیم که هنوز قابل زیست باشد؟ این مسئله حیاتی مطرح است که ادبیات،

به دانستن ایجاد شود. یک جامعه درست این است که احتیاج های مثبت را تقویت کند، نه احتیاج های منفی را. باید انسان از زندگی روزمره کمی فراتر برود و به مسائل دیگری روی کند. گذشتگان ما مقداری این کار را می کردند. جامعه ایران در گذشته می توانسته هم زندگی اش را بگذراند و هم به مسائل دیگر توجه داشته باشد، پایبندی داشته باشد. پایبندی های ما، واقعاً گسیخته است. همه چیز در نظر ما رواست؛ به شرطی که گرهی از کار روزانه ما باز کند. باید جامعه روی جریانهای جدی قرار بگیرد که این کار نشده است. گره مسأله ادبیات هم در این است. باید به وسایل آن پرداخت که چه کتاب هایی باید نوشت، چه کسانی باید درس بدهند و چگونه درس بدهند. تا زمانی که اصل بنیاد درست نشود بقیه چیزها هم درست نمی شود. در سیاست و روابط اجتماعی هم باز همین مشکل برقرار است. نمی دانم که این کی و چگونه درست می شود. یک کوه مشکلات است که معلوم نیست چطور از جلوی پا برداشته شود؛ برای این که جاهای دیگر هم اگر توانسته اند به جایی برسند، از همین راه ها رسیده اند. اولین وظیفه انسان این است که به طور جدی با مسائل جهانی روبه رو شود. جدی شدن یعنی این که استعدادهایی که دارد و این فرصتی که دارد، در جهتی کارساز به کار اندازد. باید به ایران به عنوان کشوری که بارگرانی بر دوش آن است نگاه کرد، آنگاه باید دید با چه رشته ای می شود آن را به پایه محکمی اتصال داد. همیشه در فکرم این بوده است که این مملکت حداقل سه هزار سال بر سر پا بوده است و با تمام گرفتاری ها و مشکلاتی که بر سر راهش بوده، ادامه داده است. باید دید که چه باعث شده که این کشور دوام آورد؛ در حالی که کشورهای دیگر تغییر ماهیت دادند، مثل مصر و چند جای دیگر. اگر بتوانیم سرخ این رشته را پیدا کنیم، می توانیم امیدوار باشیم که به آینده ای که شایسته این مملکت

از آندره ژید سؤال کردند، مهم‌ترین شاعر فرانسه کیست؟ گفت: «افسوس: ویکتور هوگو» من هم با افسوس باید بگویم «هنوز هدایت». این را هیچ وقت با جزمیت نمی‌گویم چون واقعاً دیگران را خواننده‌ام

منفی باشد، در آن صورت، بازتابش بر محیط بیرون ویرانگر خواهد بود. بنابراین، دریافت‌های انسانی نسبت به دنیای خارج باید طوری باشد که بتواند یک جامعه قابل قبول ایجاد کند. هیچ جامعه‌ای بی‌فرهنگ نیست، منتها فرهنگ کارساز داریم و در مقابل، فرهنگی که دم به واپسگرایی، بازدارندگی و اختلال می‌زند. البته افرادی که مادی‌اندیش هستند، می‌گویند این دنیای بیرون است که فرهنگ را القا می‌کند، چون یک آدم گرسنه که در نیاز مادی کامل به سر می‌برد، نمی‌تواند فرهنگی که حاصل سیربودگی است از خود بیرون دهد. بنابراین، دنیای خارج همه چیز را به ما دیکته می‌کند. مسئله این است که دنیای خارج و دنیای درون دائماً در دادوستد هستند و همان طوری که دنیای خارج فرهنگ ما را شکل می‌دهد، فرهنگ ما هم دنیای خارج را شکل می‌دهد. حرف بر سر آن است که انسان بتواند در حد اختیار، مسلط بر دنیای خارج باشد. باید تنظیمات اجتماعی طوری باشد که بتواند فرهنگی به افراد بدهد که آنان بتوانند افراد مثبتی بشوند. آن چه ما نگرانش بودیم، آن بود که عوامل فرهنگ‌ساز مورد کم‌توجهی بوده‌اند. مسائلی خیلی عادی و زودگذر مورد توجه بوده، اما مسائل عمقی نه، که یکی از بنیادی‌ترین آنها، آموزش است. آموزش است که آماده‌کردن نسل آینده را بر عهده دارد. آموزش چیز کوچکی نیست. در آن محدود نمی‌ماند که مقداری زبان فارسی یا جدول ضرب یا ریاضی

جزء کوچکی از آن است. مسائل عمده‌تری هستند که پایه‌های زندگی بر آنها قرار دارد. ایران مقدار زیادی عیب‌هایی داشته، مقداری محاسن هم داشته که آن محاسن برایش تمدن‌ساز بوده است. اینها هر کدام به جای خود. این که عنوان کتاب را ایران و تنهایی‌اش گذاردم، منظورم این بود که اوضاع و احوالی بوده است که ایران را یک کشور استثنایی کرده است. چرا؟ نخست، موضع جغرافیایی است. نگاه کنید! هیچ کشوری در جهان موقعیت جغرافیایی ایران را ندارد. این موقعیت مقداری آثار تاریخی ایجاد کرده، هجوم‌های پیاپی آورده و حوادث بسیار سنگین بر این کشور عارض کرده. این، یعنی تاریخ، دومین عاملی است که ایران را تنها کرده است. تاریخ مخصوص خودش را داشته است. هیچ کشور کهن، تاریخش به تاریخ ایران شباهت ندارد. سومین قضیه، اقلیم ایران است که این نیز در نوع خود کم‌نظیر است. کشوری با این همه روشنایی و تنوع و البته با مشکلات زیاد، که یکی از آنها کم‌آبی است. بنابراین خصوصیتی دارد که می‌شود اسمش را «ایران تنها» گذاشت. از این عنوان نه منظورم «غربت» بود و نه «بی‌بدیل» بودن، منظورم منحصر به فرد بودن است. اسلامی ندویشن درباه توجه ویژه‌اش به فرهنگ نیز گفت: در این که هر جامعه‌ای فرهنگ دارد، شکی نیست ولی فرهنگ خودش چیزی است که عوامل مثبت و منفی در آن وجود دارد؛ یعنی فرهنگ فقط به عامل مثبت اطلاق نمی‌شود. فرهنگ یعنی جهان بینی و طرز تلقی ما نسبت به دنیای خارج و آن چه که از آن دریافت می‌کنیم. خرافه‌ها هم جزو فرهنگ هستند. گاو‌بازی اسپانیا که در قلب اروپا انجام می‌شود، یک نوع فرهنگ است. منظور کل دریافت‌هاست. منظور آن است که آن چه دریافت درونی انسان است، به بیرون انتقال می‌یابد و استخوانبندی فکری جامعه اگر به گونه‌ای حرکت کند که مختل یا سردرگم و

خواست «کتاب ماه» (ادبیات و فلسفه) صورت گرفت.

وفیزیک به بچه یاد داده شود و یک دیپلم به دستش بدهند بلکه باید انسانی بی‌رود که طرز تفکر و تربیتش بتواند یک شهروند مفید به جامعه عرضه کند و نه یک آدمی که مصرف‌گر و سربار باشد و یک انسان پرتوقع. البته جوان‌ها خودشان مقصّر نیستند. آنها می‌گویند «که به هر دست که می‌پروردم می‌رویم!» الان در همه کشورها تمام وزنه دنیا روی آموزش حرکت می‌کند که این آموزش چقدر بتواند بازده داشته باشد و از چه نوع. اگر به آموزش فکر نکنیم همه چیز هدر می‌رود، تمام بودجه‌ای که برای آن در نظر گرفته شده، تمام وقت و انرژی‌ای که صرف می‌شود. تمام گسیختگی‌ها از چگونگی آموزش آغاز می‌شود. آموزش است که تفکر و جهان‌بینی ما را شکل می‌دهد و وقتی درست نباشد، این جهان‌بینی مختل می‌ماند. حرف و قضیه ایران بر سر این است. هر کسی در خانه‌ای که زندگی می‌کند، طبیعتاً دلخواهش آن است که محیط آرامی داشته باشد. بنابراین ما هم حق داریم در وطنی که زندگی می‌کنیم، تا حدی آن را مطلوب ببینیم. نمی‌گویم ایده آل ولی به هر ترتیب قابل زیست. فرهنگی که در این چهل یا پنجاه ساله، نضج گرفت، طوری بود که هر کس پولی به دست آورد، چمدانش را ببندد و به کشورهای دیگر مهاجرت کند. یک پا اینجا، یک پا آنجا. بقیه هم بدو بدو دنبال سگه‌ای که روی زمین سُر می‌خورد بدوند. خوب، این طرز فکر نمی‌تواند یک مملکت را بر سر پا نگه دارد. باید طوری بشود که بگوییم به هر قیمتی که شده ما اینجا زندگی می‌کنیم و کاری می‌کنیم که قابل زیست باشد. الان صد سال است که در ایران بحث بر سر این است. دائماً به این طرف و آن طرف و اینجا و آنجا می‌چرخد ولی نتوانسته درست جا بیفتد. باید دید علت چیست. باید رفت به سرچشمه و مشکل اصلی را پیدا کرد.

منبع: برگرفته از تارنمای دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، این گفت و شنود در تابستان ۱۳۸۱ به در

کتاب‌شناسی توصیفی آثار اسلامی ندوشن

درباره دکتر اسلامی و از آن دکتر اسلامی بود، تا سال ۱۳۷۸ گردآوری و چاپ نمود. از آن زمان تاکنون به ویژه پس از چاپ فصلنامه «هستی»، گفتارها و آثار فراوانی از ایشان چاپ شده که نگارنده همه آنها در سه بخش گردآوری و سامان کرده است. نخست: آثار (دربدارنده کتاب‌ها و گفتارها)، دوم: کتابنامه (دربدارنده همه نوشته‌ها و گفتارهایی که در نقد و شناسایی آثار و شخصیت دکتر اسلامی نوشته شده است) و سوم: دیگر موارد (دربدارنده عکس، فیلم، سخنرانی و...). اما از آنجا که درج تمامی گفتارهای او که به بیش از ۸۰۰ مقاله می‌رسد و نیز درج بندهای دوم و سوم از توان و گنجایش این کتاب بیرون است، در اینجا تنها به یادکرد کتابشناسی توصیفی آثار (کتاب) اسلامی ندوشن (از ۱۳۲۸ تا مهر ۱۳۹۹)

بسنده می‌شود. بیشتر این کتاب‌ها در سال‌های گوناگون از سوی ناشران گوناگون چاپ شده و اینجا تنها به آخرین چاپ پرداخته شده است و چنانچه شیوه نویسنده بوده، بسیاری از چاپ‌ها همراه با ویرایش و افزایش گفتارها بوده است.

یادآور می‌شود مجموعه‌هایی چون کتاب جوانان برای آشنایی با فرهنگ و تمدن و سرزمین ایران (نشر امیرکبیر) و ترجمه تاریخ بزرگ جهان (نوشته کارل گریمبرگ) زیر نظر اسلامی ندوشن چاپ شده است. نیز کتاب‌های فراوانی با مقدمه وی راهی بازار نشر



کتابشناسی، بهترین، آسان‌ترین و سریع‌ترین راه برای رسیدن به منابع نوشته شده و آگاهی‌ها درباره هر موضوع است. یکی از انواع خوب کتابشناسی، کتابشناسی پدیدآور بوده که ویژه نویسندگان و اهل قلم است. حسین مسرت در این شماره از مجله‌ی نوشتار به معرفی توصیفی آثار دکتر اسلامی ندوشن پرداخته است که با هم می‌خوانیم.

دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن به عنوان برجسته‌ترین چهره ادبی، فرهنگی و اجتماعی معاصر، با چاپ آثار و گفتارهای زنده و پویا حق بزرگی بر گردن پژوهشگران تاریخ ادب و فرهنگ ایران دارد و بی‌گمان در دیگر گفتارهای این مجموعه درباره زندگی، آثار و نقش وی در شکوفایی، باروری و بالندگی جامعه، فرهنگ و ادب ایرانی و فارسی سخن خواهد آمد.

نگارنده از سال ۱۳۶۳ همزمان با گردآوری «کتابشناسی بزرگان و نام‌آوران استان یزد» کار کتابشناسی دکتر اسلامی را آغاز نمود و به هنگام چاپ کتاب تکدرخت، هر آن چه کتاب و گفتار

شده است.

م.ع. اسلامی ندوشن در موضوع‌های گوناگون به زبان‌های فرانسه و انگلیسی)

♦ از رودکی تا بهار؛ تهران: یزدان، چاپ سوم، ۱۳۹۲، وزیری، ۲ ج، ۳۴۴ + ۳۵۸ ص.

(درباره زندگی و نقد شعر ۲۲ شاعر بزرگ ایرانی و سیری در تاریخ شعر و ادب پارسی)

♦ افسانه و افسون؛ تهران: جاویدان، چاپ دوم، ۱۳۵۵، رقعی، ۵۱۹ ص.

(نویسنده کتاب را با نام مستعار: م. دیده‌ور

چاپ کرده و داستانی

بلند درباره زن ایرانی

است. کتاب نامبرده

به زبان روسی به

وسیله کمیساروف،

به زبان گرجی به

وسیله شاراشنیدزه و به

زبان لیتوانی به وسیله

ویلینوس چاپ شده

است.)

♦ ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟؛ تهران: شرکت

سهامی انتشار، چاپ پانزدهم (چاپ پنجم شرکت

انتشار)، ۱۳۹۹، رقعی، ۳۰۲ ص.

(مجموعه گفتارها درباره موقعیت ایران امروز در

جهان کنونی. این کتاب در سال ۱۳۸۶ با ترجمه

زینه جان‌داسووا، از سوی انتشارات بین‌المللی

الهدی

♦ ایران را از یاد نبریم به همراه بدنبال سایه همای؛

تهران: یزدان، چاپ چهاردهم، ۱۳۹۶، ۳۲۰ ص.

(مجموعه گفتارها درباره ایران و نیازهای فرهنگی

آن پیش از ۱۳۵۷ که از چاپ چهارم با کتاب

«بدنبال سایه همای» همراه شد)

♦ ایران، لوک پیر؛ تهران: پرواز، ۱۳۷۰، رقعی،

♦ آزادی مجسمه؛ تهران: توس، چاپ سوم، ۱۳۷۳، رقعی، ۲۰۴ ص.

(یادبودهای سفر به آمریکا همراه با یادداشت‌های اجتماعی و سیاسی)

♦ آنتونیوس و کلئوپاترا؛ ویلیام شکسپیر، ترجمه: م.ع. اسلامی، تهران: یزدان، چاپ دوم، ۱۳۷۶،

رقعی، ۳۲۱ ص.

(یکی از نمایشنامه‌های غم‌انگیز تاریخی و بزرگ

شکسپیر و به عبارتی شاعرانه‌ترین اثر او درباره

جنگ‌های داخلی روم باستان)

♦ آواها و ایماها؛ تهران: قطره، چاپ هشتم، ۱۳۹۶، وزیری، ۲۴۸ ص، مصور.

(مجموعه سخنرانی‌ها و گفتارهای در زمینه

ادبیات معاصر که نویسنده آن را جلد دوم جام

جهان‌بین می‌داند)

♦ آویزه سخن‌ها؛ تهران: شرکت سهامی انتشار،

۱۳۷۱، رقعی، ۶۴ ص.

(چند گفتار افزوده به کتاب «سخن‌ها را بشنویم»

که در چاپ‌های جدید، همراه کتاب شد)

♦ آبر زمانه و آبر زلف؛ تهران: فرهنگ جاوید، چاپ

پنجم، ۱۳۹۵، رقعی، ۱۸۴ ص.

(چاپ اول با نام مستعار کُنارنگ در مجله

راهنمای کتاب و سپس خواندنی‌ها. نمایشنامه‌ای

در چهار پرده بر مبنای رسوایی سال ۱۹۶۱ م در

اروپا. در سال ۱۳۴۲ کتاب برگزیده سال از سوی

انجمن کتاب بود و به زبان عربی به وسیله ابراهیم

الدسوقی شتا و به وسیله ردولف گلپکه به آلمانی

ترجمه شده است)

♦ ارمغان ایرانی؛ ترجمه از انگلیسی: مهدی افشار،

ترجمه از فرانسوی: مه‌رمان دخت ملک، تهران:

نغمه زندگی، ۱۳۸۶-۱۳۸۵، ۲ ج، ۳۴۰ + ۲۸۰

ص. (دوزبانه)



◇ باغ سبز عشق (گزیدهٔ مثنوی)؛ تهران: یزدان،

چاپ دوم، ۱۳۸۴، وزیری، ۹۵۲ ص.

(گزیده، شرح، نقد و تفسیر مثنوی معنوی مولوی،

همراه با درنگ در زندگی و اندیشهٔ او)

◇ به دنبال سایهٔ همای...؛ تهران: توس، چاپ

چهاردهم، ۱۳۹۶، ۱۳۱ ص.

(این مجموعه گفتار از چاپ چهارم با کتاب

«ایران را از یاد نبریم» همراه شد)

◇ برگریزان؛ تهران: یزدان، ۱۳۹۴، وزیری، ۱۶۸

ص.

(دربدارندهٔ دو سخنرانی، دو گفت‌و شنود و

چهارده گفتار)

◇ بهار در پاییز؛ سفینهٔ ۷۷ رباعی، تهران: انجمن

خوشنویسان ایران، ۱۳۸۴، رحلی، ۲۱۰ ص،

مصوّر، رنگی، به خط غلامحسین امیرخانی //

تهران: یزدا، چاپ دوم، ۱۳۸۸، خشتی؛ ۱۶۸

ص، مصوّر، رنگی همراه با لوح فشرده (با صدای

خود شاعر)

(گزیده‌ای از زیباترین چهارگانه‌های اسلامی

ندوشن)

◇ بهترین اشعار هنری لانگ فلو - گزیدهٔ اشعار

هنری لانگ فلو.

◇ بیژن و منیژه؛ مقدمه، تنظیم و توضیح: م.ع.

اسلامی ندوشن، تهران: کلهر (داستان‌های

شاهنامه؛ ۳)، به خط: رسول مرادی، ۱۳۹۰،

رحلی، ۱۳۶ ص، مصوّر، رنگی.

(مجموعهٔ نفیس با تذهیب)

◇ پنجره‌های بسته...؛ تهران: توس، چاپ دوم،

۱۳۵۷، رقی، ۱۳۲ ص.

(دربدارندهٔ چند داستان کوتاه که چند تایی دربارهٔ

ندوشن یزد است. چاپ نخست در مجلات)

◇ پیروزی آیندهٔ دمکراسی...؛ توماس مان،

ترجمه و مؤخره: م.ع. اسلامی، تهران: شرکت

۱۶۷ ص.

(به همراه ترجمهٔ نمایشنامهٔ «ایرانیان» اثر

آسیخیلوس «آشیل». دربارهٔ جنگ‌های ایران و

یونان در زمان هخامنشیان. بنگرید: ایران و یونان)

◇ ایران لوک پیر

◇ ایران و تنهائیش؛ تهران: شرکت سهامی انتشار،

چاپ چهارم، ۱۳۹۹، رقی، ۲۵۳ ص.

(مجموعهٔ گفتارهای روشنگرانه و دربدارندهٔ

نکات تاریخی و فکری ایران

. نویسنده آن را جلد دوم

«سخن‌ها را بشنویم» می‌داند)

◇ ایران و جهان از نگاه

شاهنامه؛ تهران: امیرکبیر،

چاپ دوم، ۱۳۹۰، وزیری،

۳۴۱ ص.

(شرح، نقد و تفسیر شاهنامه

و دریچه‌ای برای آشنایی با

جهان بینی فردوسی)

◇ ایران و یونان در

بستر باستان...؛ تهران: شرکت سهامی

انتشار، چاپ سوم، ۱۳۹۹، رقی، ۳۲۸ ص.

(دربدارندهٔ دو کتاب «ایران، لوک پیر»، دربارهٔ

ایران کهن و ترجمهٔ نمایش «ایرانیان»، اثر

آسیخیلوس، دربارهٔ تراژدی جنگ ایران و یونان و

در سرانجام، برابری «ایلیاد» هومر و «شاهنامه»

فردوسی)

◇ باران نه، رگبار؛ تهران: نغمهٔ زندگی، [چاپ دوم]،

۱۳۸۲، وزیری، ۲۷۶ ص، مصوّر.

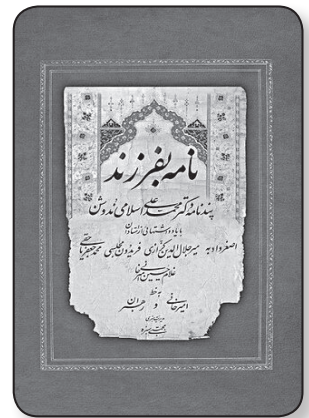
(گزارش ۴۲ کتاب از محمدعلی اسلامی ندوشن)

◇ بازتاب‌ها؛ تهران: آرمان، ۱۳۸۳، وزیری، ۳۰۰

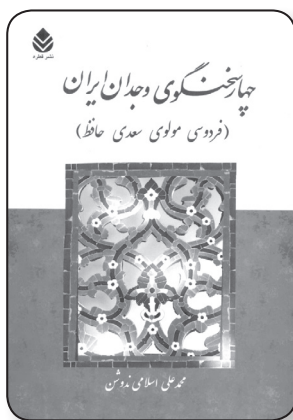
ص.

(نوشته‌های پراکنده در زمینه‌های گوناگون

تاریخی، ادبی و فرهنگی، یادبودها و سفرنامه)



- ◆ **داستان رستم و اسفندیار** - داستان داستان‌ها
 ◆ **داستان‌های شاهنامه** - رستم و سهراب، بیژن و منیژه، درفش کاویان و...
 ◆ **درباره آموزش؛ تهران: توس**، چاپ دوم، ۱۳۵۶، رقعی، ۴۷ ص.
 (چاپ نخست در مجلات. درباره شیوه آموزش در ایران. پس از آن در کتاب «فرهنگ و شبه‌فرهنگ» آمد)



- ◆ **درباره رستم و سهراب؛ تهران: بنیاد شاهنامه**، ۱۳۵۳، ۴۶ ص.
 (پس از آن در کتاب «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه» آمد.)

- ◆ **درفش کاویان؛ ضحاک، فریدون و کاوه؛ مقدمه، تنظیم و توضیح: م.ع. اسلامی**

ندوشن، خط: رسول مرادی، انتخاب و تصحیح ترجمه انگلیسی: افضل وثوقی، تذهیب مرضیه عرفانی. تهران: کلهر (داستان‌های شاهنامه؛

- ◆ **مجموعه نفیس با تذهیب)**
 ◆ **در کشورشورها...؛ تهران: یزدان**، چاپ سوم، ۱۳۶۳، رقعی، بیست و هفت + ۳۴۲ ص، مصور. (یادداشت‌های سفر نویسنده به ازبکستان، تاجیکستان و روسیه در پاییز سال ۱۳۵۲. در زمان اتحاد جماهیر شوروی. این کتاب به وسیله یونس جعفری به زبان اردو ترجمه شده است)

- ◆ **دیباچه‌ها؛ (برگرفته از آثار محمّدعلی اسلامی ندوشن)**، گردآورنده: حسین مسرت، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، ۱۳۹۲، رقعی، ۳۹۶ ص.

سهامی انتشار، [چاپ پنجم]، ۱۳۹۸، رقعی، ۱۷۴ ص.

(پیشتر پایان‌نامه کارشناسی نویسنده در دانشکده حقوق دانشگاه تهران، در سال ۱۳۲۸ بوده.

موضوع، تحلیل فلسفی از نظام دمکراسی در برابر چیرگی نازیسم. همراه با مبادی حقوق انسانی)

- ◆ **تأمل در حافظ؛ تهران: شرکت سهامی انتشار**، [چاپ سوم]، ۱۳۹۷، وزیری، ۳۷۳ ص.

(بررسی، نقد و نگرشی نوبه هفتادوهفت غزل حافظ درباره تاریخ و فرهنگ ایران)

- ◆ **جام جهان‌بین؛ تهران: قطره**، چاپ هشتم، ۱۳۹۷، وزیری، ۴۰۸ ص.

(در زمینه نقد ادبی و ادبیات تطبیقی)

- ◆ **جهاد در اروپا؛ دوایت. د. آیزنهاور**، ترجمه: م.ع. اسلامی، تهران: کیهان و فرانکلین، ۱۳۳۵،

وزیری، ۳۰۸ ص.

(خاطرات ژنرال آیزنهاور در جنگ دوم جهانی)

- ◆ **چشمه؛ تهران: بی‌نا**، ۱۳۳۵، رقعی، ۷۳ ص.
 (مجموعه شعرهای جوانی اسلامی ندوشن،

همراه با اشعار کتاب «گناه»)

- ◆ **چهار سخنگوی وجدان ایران؛ (فردوسی، مولوی، حافظ و سعدی)**، تهران: قطره (نشر قطره

(مجموعه سخنرانی در نقد و گزارش آثار چهار سخنور توانای ادب فارسی)

- ◆ **داستان داستان‌ها، رستم و اسفندیار؛ تهران: آثار**، چاپ یازدهم (چاپ پنجم شرکت سهامی انتشار)، ۱۳۹۸، رقعی، ۲۸۰ ص.

(این کتاب در چاپ نخست، ۱۳۵۱، به نام «داستان رستم و اسفندیار» چاپ شده بود. و

نگرشی دارد بر این رزمنامه از شاهنامه فردوسی.

کتاب از سوی مجتمع خدمات بهزیستی نابینایان رودکی در سال ۱۳۷۱ بر روی نوار پیاده شده

(است)

◇ (برگزیده‌ای از دیباچه‌های اسلامی بر آثار خود)
 ◇ دیدن دگرآموز، شنیدن دگرآموز...؛ تهران:
 امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۹۰، رقعی،
 ۲۲۰ ص.

(گزیده شعرهای علامه محمد اقبال لاهوری
 همراه با بررسی زندگی وی)

◇ دیروز، امروز، فردا؛ تهران: شرکت سهامی
 انتشار، چاپ سوم، ۱۳۹۶، رقعی، ۲۹۳ ص.

(مجموعه گفتارها و
 گفت‌وشنودهای اجتماعی
 و سیاسی، درباره مسائل
 ایران و جهان کنونی)

◇ ذکر مناقب حقوق
 بشر در جهان سوم؛
 تهران: آرمان و یزد، چاپ
 پنجم، ۱۳۷۶، رقعی،
 ۲۶۲ ص.

(درباره اوضاع سیاسی
 اجتماعی کشورهای در

حال رشد از جمله ایران در سال‌های ۱۳۵۶ و
 ۱۳۵۷)

◇ راه و بی‌راه؛ تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ
 سوم، ۱۳۹۶، رقعی، ۲۸۸ ص.

(دربارنده گفتارهایی در زمینه‌های اجتماع،
 مردم، سیاست و مسائل روز ایران و جهان)

◇ رستم و اسفندیار؛ مقدمه، توضیح و تنظیم: م.
 ع. اسلامی، خط: رسول مرادی، تهران: کلههر
 (داستان‌های شاهنامه؛ ۲)، ۱۳۹۲، رحلی، ۲۰۰
 ص.، مصور، رنگی.

(مجموعه نفیس به خط خوش و تذهیب)

◇ رستم و سهراب؛ مقدمه، توضیح و تنظیم: م. ع.
 اسلامی، تهران: کلههر (داستان‌های شاهنامه؛ ۱)،
 ۱۳۹۰، رحلی، ۱۱۰ + ۱۴ ص.، مصور، رنگی.

◇ (مجموعه نفیس به خط خوش و تذهیب)

◇ روزها (سرگذشت)؛ تهران: یزدان، چاپ پنجم،
 ۱۳۹۶، ج. ۱، ۲۸۹ ص. / ج. ۲، ۳۵۷ ص. / ج.
 ۳، ۲۷۷ ص. / ج. ۴، ۳۴۵ ص.

(سرگذشت و یادبودهای نویسنده از ۴ تا ۵۵
 سالگی - ۱۳۰۴ تا ۱۳۵۷ ش - در شهرهای
 ندوشن، یزد، تهران و پاریس)

◇ زندگی، عشق و دیگر هیج؛ محمدعلی اسلامی
 ندوشن، گفت‌وگوکننده: کریم فیضی، تهران:
 اطلاعات، چاپ سوم، ۱۳۹۶ (چاپ نخست،
 ۱۳۸۹)، وزیری، ۵۷۳ ص.

(گفت‌وگویی همه‌جانبه درباره سیر زندگی،
 تسهیلات و اندیشه اسلامی ندوشن)

◇ زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه؛ تهران:
 شرکت سهامی انتشار، چاپ دوازدهم، ۱۳۹۹،
 رقعی، ۳۶۸ ص.

(بررسی زندگی فردوسی و چگونگی سرودن
 شاهنامه همراه با نقد و بررسی شخصیت هفت
 تن از قهرمانان شاهنامه. ترجمه فرانسوی کتاب
 به سال ۱۹۷۲ در دستور کار یونسکو بود، نیز به
 وسیله مجتمع خدمات بهزیستی نابینایان
 رودکی در سال ۱۳۷۱ بر روی نوار پیاده شد)

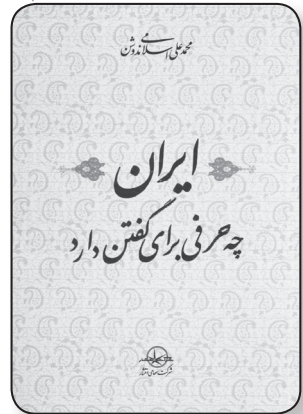
◇ سخن‌ها را بشنویم؛ تهران: یزدان، چاپ دهم،
 ۱۳۸۷، رقعی، ۲۴۸ + ۶۴ ص. // تهران: شرکت
 سهامی انتشار، [چاپ یازدهم]، ۱۳۹۹، رقعی،
 ۳۱۲ ص.

(هشدار در زمینه مسایل فرهنگی و اجتماعی
 ایران)

◇ سرو سایه فکن...؛ به خط غلامحسین امیرخانی
 ؛ تذهیب: محمدرضا هنرور، تهران: فرهنگسرای
 میردشتی، ویراست دوم،

(درباره جهانی‌نوی فردوسی و شاهنامه)

◇ سرو سخنگو....؛ تهران: یزدان، ۱۳۹۴، وزیری،



انتشار، [چاپ پنجم]، ۱۳۹۴، رقعی، ۲۲۰ ص.
(مجموعه گفتارها در زمینه فرهنگ و آموزش.
کتاب به وسیله ابراهیم الدسوقی شتا به زبان عربی
ترجمه شده است)

♦ **کارنامه چهل ساله...؛ تهران: یزدان، ۱۳۸۰،**
وزیری، ۳۵۸ ص. (دو جلد در یک مجلد)
(گزیده‌ای از نوشته‌ها در زمینه اجتماع و
فرهنگ. ج. ۱. گفتیم، نگفتیم از ۱۳۳۷ تا ۱۳۵۷.

ج. ۲. قطره باران از
۱۳۵۷ تا ۱۳۷۷)

♦ **کارنامه سفر چین؛**

تهران: شرکت سهامی
انتشار، [چاپ پنجم]،
۱۳۹۹، رقعی، ۵۵۸
ص، مصور.

(یادداشت‌ها
یادبوده‌های دو سفر
نویسنده به کشور چین
در دو برهه از تاریخ این

کشور در سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۷۲)

♦ **کشور هند و کامنولث؛ پایان‌نامه دکترای**
دانشکده حقوق پاریس به راهنمایی خانم دکتر
باستی، در ۱۹۵۴ م. (به زبان فرانسه)

♦ **کلمه‌ها؛ تهران: واژه‌آرا، سمیر، چاپ دوم،**
۱۳۹۰، خشتی، ۴۰۲ ص. (۲ جلد در یک مجلد)
(جمالات کوتاه و مهم برگرفته از نوشته‌ها در زمینه
ایران، حقوق بشر و اجتماع)

♦ **گزیده اشعار هنری لانگ فلو؛ ترجمه: م. ع.**
اسلامی، تهران: مروارید (مجموعه شعر جهان؛
۲)، چاپ چهارم، ۱۳۸۶، رقعی، ۲۰۱ ص،
مصور. (دو زبانه)

(برگزیده اشعار هنری وادزورث لانگ فلو، شاعر
اخلاق‌گرای آمریکایی در سده ۱۹ م. چاپ

۱۲۲ ص.

(دربردارنده تک‌بیت‌های زیبا و مفهومی از چهار
شاعر بزرگ ایران)

♦ **سوز زندگی - شور زندگی**

♦ **سیمای یک فرهنگ مدار؛ گفت‌وگو با**
محمدعلی اسلامی ندوشن، گفتگوکننده: محمد
صادقی، تهران: اتاق آبی

(دربردارنده دیدگاه‌های فرهنگی اسلامی)

♦ **شور زندگی...؛ ایروینگ استون، ترجمه: م. ع.**
اسلامی، تهران: یزدان، چاپ بیستم، ۱۳۹۷،
رقعی، ۵۰۶ ص، مصور.

(چاپ نخست کتاب در سال ۱۳۳۸ با نام: «سوز
زندگی». شرحی است از زندگی ونسان ون‌گوگ،
نگارگر سرشناس هلندی ۱۸۵۳-۱۸۹۰ م.)

♦ **شهرزاد قصه‌گو؛ تهران: شرکت سهامی انتشار،**
چاپ پنجم، ۱۳۹۶، رقعی، ۲۱۲ ص.

(دربردارنده گفتارهای گوناگون در سه بخش:
شهرزاد قصه‌گو، که روایتی از تاریخ ایران است.
چند گفتار فرهنگی و ادبی و چند گفت‌وگو)

♦ **صفیر سیمرغ...؛ تهران: یزدان، چاپ ششم،**
۱۳۸۱، رقعی، ۴۸۸ ص.

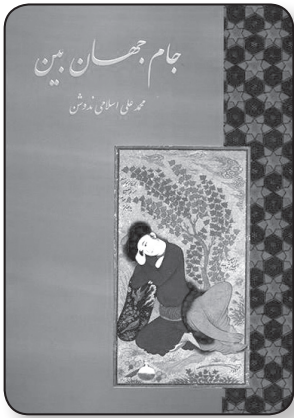
(یادداشت‌های سفر نویسنده به گوشه و کنار ایران
و جهان)

♦ **عشق در شاهنامه؛ (زال و رودابه، رستم و ته‌مین،**
سهراب و گردآفرید)؛ مقدمه، تنظیم و توضیح:
م. ع. اسلامی ندوشن؛ خط رسول مرادی، تهران:
کلهر (داستان‌های شاهنامه؛

(مجموعه نفیس به خط خوش و تذهیب)

♦ **عمر خیام؛ هارولد لمب، ترجمه: ماندا [م. ع.**
اسلامی]، تهران: امیرکبیر؛ فرانکلین، ۱۳۳۶،
رقعی، ۲۶۴ ص.

(شرح حال عمر خیام است با نام مستعار «ماندا»)
♦ **فرهنگ و شبه‌فرهنگ؛ تهران: شرکت سهامی**



(مجموعه گفتارها در چند و چون شعر و پیام

انسانی و اخلاقی حافظ شیرازی)

◆ **مرزهای ناپیدا؛ تهران: یزدان، ویرایش دوم،**

۱۳۸۹، رقعی، ۳۲۱ ص. // تهران: شرکت سهامی

انتشار، چاپ سوم، ۱۳۹۸، رقعی، ۳۲۳ ص.

(مجموعه گفتارها دربارهٔ هویت گذشته و اکنون

ایران)

◆ **مسئلهٔ عقب ماندگی؛ تهران: یغما، ۱۳۴۳،**

وزیری، ۲۴ ص.

(پس از آن در کتاب «به دنبال سایهٔ همای» آمد)

◆ **ملال پاریس و برگزیده‌ای از گل‌های بدی؛**

شارل پیر بودلر؛ ترجمهٔ م.ع. اسلامی، تهران:

فرهنگ جاوید، چاپ سوم این ناشر، ۱۳۹۷،

رقعی، ۳۲۲ ص، مصوّر.

(برگزیده‌ای از شعر و نثر بودلر، شاعر نوپرداز

فرانسوی در سدهٔ ۱۹ میلادی)

◆ **ناردانه‌ها...؛ تهران: حریر، [چاپ چهارم]،**

۱۳۸۸، رقعی، ۳۱۶ ص.

(گزیده‌ای از رباعی‌های فارسی همراه با نقد

و تفسیر که در حقیقت، چکیده‌ای از مجموع

اندیشهٔ ادب فارسی است)

◆ **نامه بفرزند؛ پندنامهٔ محمدعلی اسلامی ندوشن**

با یادداشت‌هایی از استادان: غلامحسین

امیرخانی...، به خط: غلامحسین امیرخانی و

محمود رهبان، تهران: سبزه، ۱۳۹۷، رحلی، ۴۰

ص، رنگی.

(این نامه که خطاب آن، جوانان ایران است، بیشتر

در برگریزان چاپ شده بود)

◆ **نامهٔ نامور، گزیدهٔ شاهنامهٔ فردوسی؛ تهران:**

شرکت سهامی انتشار، [چاپ ششم]، ۱۳۹۷،

۸۲۲ ص.

(برگزیده‌ای از شاهنامه به نثر و نظم، همراه با شرح

و توصیف)

نخست با عنوان «بهترین اشعار هنری لانگ‌فلو»

از سوی انتشارات سخن در سال ۱۳۳۷ منتشر

شده است.)

◆ **گزیدهٔ شاهنامه - نامهٔ نامور**

◆ **گفتن نتوانیم نگفتن نتوانیم؛ تهران: شرکت**

سهامی انتشار، چاپ چهارم،

(مجموعه گفتارهایی هشدارگونه در زمینه جامعه

کنونی ایران)

◆ **گفتگوها...؛ تهران: توس،**

چاپ دوم، ۱۳۵۷، رقعی،

۲۹۳ ص.

(مجموعهٔ گفت و شنودها که

پس از آن در کتاب گفته‌ها و

ناگفته‌ها آمد. چاپ نخست

در مجلات بود.)

◆ **گفته‌ها و ناگفته‌ها؛**

تهران: یزدان، چاپ سوم،

۱۳۹۸، وزیری، ۲۸۴ ص.

// تهران: شرکت سهامی

انتشار، چاپ دوم، ۱۳۹۹، رقعی، ۲۸۴ ص.

(مجموعهٔ نوزده گفت و شنود مطبوعاتی در زمینهٔ

مسائل اجتماعی و فرهنگی ایران)

◆ **گفتیم و نگفتیم؛ تهران: یزدان، ۱۳۶۲، رقعی،**

۲۴۸ ص. // تهران: شرکت سهامی انتشار، [چاپ

دوم]، ۱۳۹۹، رقعی، ۱۵۰ ص.

(برگزیده‌ای از نوشته‌های سال‌های ۱۳۳۷ تا

۱۳۵۷ که پیوست «کارنامهٔ چهل ساله» شد)

◆ **گناه...؛ تهران: بی‌نا، ۱۳۲۹، رقعی، ۶۵ ص.**

(نخستین دفتر اشعار جوانی با نام ماندا [اسلامی

ندوشن] که پس از آن پیوست کتاب «چشمه»

شد)

◆ **ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ؛ تهران: یزدان، چاپ**

چهارم، ۱۳۸۸، وزیری، ۳۱۸ ص.



- ◆ نوشته‌های بی‌سرنوشت؛ تهران: یزدا، ویرایش چهارم، ۱۳۸۸، وزیری، ۳۳۶ ص.
- (آمیزه‌ای از نوشته‌ها و ترجمه‌های گوناگون در زمینه فرهنگ، ادب، تاریخ و یاد بزرگان)
- ◆ هست‌نامه ایرانسرای فردوسی؛ تهران: ایرانسرای فردوسی، ۱۳۷۷، وزیری، ۵۶ ص.
- (درباره انگیزه، اهداف و بیانیه ایرانسرای فردوسی، همراه با گفتارهایی به نثر و نظم درباره شاهنامه)
- ◆ هستی؛ (فصلنامه در زمینه تاریخ، فرهنگ و تمدن)؛ دوره نخست اسفند ۱۳۷۱ تا زمستان ۱۳۷۴، دوره جدید پاییز ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۸.
- (آمیزه‌ای از صدها مقاله تحلیلی، ادبی و فرهنگی در زمینه‌های تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران و جهان. از نویسندگان بزرگ ایران و جهان به‌ویژه اسلامی ندوشن)
- ◆ هشدار روزگار و چند مقاله دیگر؛ تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ پنجم، ۱۳۹۸، رقعی، ۲۷۲ ص.
- (دربارنده گفتارهای سیاسی اجتماعی درباره روند کنونی اوضاع نگران‌کننده ایران و جهان)
- ◆ یاد یاران؛ نامه‌ها، گردآورنده: م.ع. اسلامی ندوشن، تهران: یزدا، ۱۳۹۴، رقعی، ۱۳۷ ص.
- ج ۱.
- (دربارنده نامه‌هایی از بزرگان ادب، فرهنگ، سیاست و اجتماعی به اسلامی ندوشن)
- ◆ یگانگی در چندگانگی؛ تهران: آرمان، ۱۳۸۳، وزیری، ۳۱۲ ص.
- (نوشته‌های پراکنده از ترجمه و نگارش در موضوع محوری زندگی)

خدمتی که اسلامی ندوشن به ادبیات ایران کرد

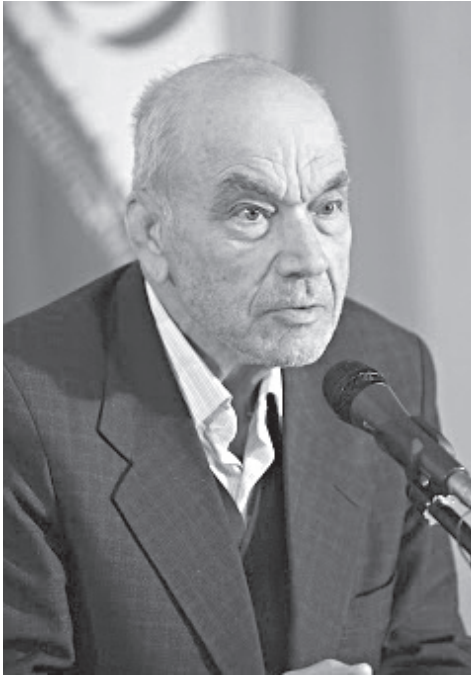
نمی دانم دکتر اسلامی که از کودکی ذوق شعر داشت و با ادبیات آشنا بود، چرا نخواست ادیب رسمی و استاد ادبیات باشد و به دانشکده حقوق رفت و دکتریش را هم در حقوق گرفت اما هم خود را یکسره مصروف یاد ایران و فرهنگ ایرانی کرد و اکنون بیشتر آثارش درباره ایران و شعر و ادب فارسی است. اما دکتر اسلامی با ادبیات جهان نیز آشناست و با ترجمه ملال پاریس و گلهای بدی بودلر که از عهده هر مترجمی برنمیآید، نشان داده است که اگر بخواهد ترجمه کند، چه مترجم توانایی است و ادب اروپا را چه خوب می شناسد که اثر شاعر مدرنیته را برای

ترجمه برگزیده است. ادبای بزرگ ما همه کم و بیش با ادبیات اروپا آشنا بودند اما دکتر اسلامی شاعری را برگزید که آشنایی با تفکر شاعرانه او برای شناخت اروپا بسیار اهمیت دارد. در نمایشنامه نویسی هم ذوق و مهارت و شایستگی خود را نشان داده است. با این همه کار عمده او دو چیز است. یکی نوشتن برای ایرانیان در مورد ایران و اخلاق ایرانی بودن و دیگر پاسداشت ادب فارسی و فرهنگ ایرانی. خوانندگان کتاب های دکتر اسلامی ندوشن بیشتر با بخش اول آشنایی دارند اما خدمتی که او به ادب فارسی کرده و مخصوصاً اهتمامش به روشن نگاه داشتن چراغ فردوسی پژوهی کاری عظیم است. دکتر اسلامی از جهت اخلاق و رفتار و شخصیت ممتاز است. او به شهرت اهمیت نمی داده است و نمیدهد. طالب جاه



«اکنون خیلی آسان می توانم بگویم که او ادیبی بسیار مطلع و نویسندهای است که با قلم و نوشته اش در جان و روح مردمان نفوذ کرده است». رضا داوری اردکانی، استاد برجسته دانشگاه و رییس فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران در یادداشتی که در اختیار نوشتار قرار داده، نوشته است: «دروود و سلام به نویسنده گرانمایه ای که هرگز از یاد ایران غافل نشد و خردمندان ایران را دوست داشت و دارد.

در ادامه این یادداشت می خوانیم: پنجاه سال پیش با این که نوشته های محمدعلی اسلامی ندوشن را با تحسین می خواندم، به روشنی امروز نمی توانستم درباره مقام او در فرهنگ معاصر ایران حکم کنم. اکنون خیلی آسان می توانم بگویم که او ادیبی بسیار مطلع و نویسندهای است که با قلم و نوشته اش در جان و روح مردمان نفوذ کرده است. او شاید در خودآگاهی و ناخودآگاه خود از چیزی بهره دارد که همه ایرانیان با آن پیوندی دارند.



نمی دانم دکتر اسلامی که از کودکی ذوق شعر داشت و با ادبیات آشنا بود، چرا نخواست ادیب رسمی و استاد ادبیات باشد و به دانشکده حقوق رفت و دکتریش را هم در حقوق گرفت اما هم خود را یکسره مصروف یاد ایران و فرهنگ ایرانی کرد

و مال و مقام نیز نبوده است. از جوانی متانت و وقار و مناعت طبع و تواضع داشت و تاکنون این رفتار اخلاقی را حفظ کرده است. یکی از بهترین معرفی نامه های دکتر اسلامی را در گفتار صادقانه و صمیمانه همسر گرامیش استاد دکتر شیرین بیانی یافتم و بهتر میدانم که کلام را با آن ختم کنم: «شریک زندگی من شخصی انسان دوست و به شدت ایران دوست و نویسنده ای با استعداد فراوان، با اشراف به فرهنگ پر بار این کشور و به زیر و بم های روح - روانی مردمان واقف و از این رو منعکس کننده وضع جامعه و اندیشه مردم است. آن چه را آنان می خواهند بگویند و توان گفتش را آن گونه که باید ندارند، در کتاب های متعددش بازگو کرده است.» (نقل از شبهای بخارا، استاد دکتر شیرین بیانی)

ز راه دور به او سلام می کنم و دوام عمر پربرکتش را آرزو دارم.

روشنفکری که نیم‌بند و ناتمام نیست

با نگاهی به سیر زندگی اغلب چهره‌های این جریان، از آن زمان که منور الفکر خوانده می‌شدند تاکنون، کمتر کسی را می‌توان یافت که در حیات خویش پیوسته به صورت و سیرت بر یک احوال بوده باشد و هرازگاهی با شمایل تازه به افکار و مکاتب مغایر با فرهنگ ملی رو نکرده باشد.

بنابراین وجود چهره‌های استوار و پایبند به فرهنگ برآمده از این خاک که هر زمان در دامان مکاتب متمایز از طبع ایرانی جای نگرفته باشند، اعتباری است برای تاریخ روشنفکری این ملک.

از جمله کسانی که در این طریق می‌توان از او به عنوان روشنفکری یک‌رنگ و بی‌اعوجاج نام برد، محمدعلی اسلامی ندوشن است که بنای تفکرش از عناصر فرهنگ ایرانی شکل گرفته و جلوه‌ای الگویی و ستایش‌آمیز یافته. عنوان‌های آثار وی از جمله ایران را از یاد نبریم، صفیر سیمرخ، جام جهان‌بین، زندگی و مرگ پهلوانان شاهنامه، به دنبال سایه همای، ایران و تنهایی اش، ایران چه حرفی برای گفتن دارد، داستان داستان‌ها، فردوسی و شاهنامه به تنهایی حجتی هستند بر این دعوی. ندوشن در دیگر کتاب‌هایش نیز که زمینه و موضوعی متفاوت دارند، هر جا که نیاز اقتضای ارزش‌های ایرانی سخن به میان آورده. یکی از تفاوت‌های عمده او با دیگر صاحبان قلم به عنوان روشنفکر این است که نیم‌بند و ناتمام نیست، بلکه مصداق تعریف درست روشنفکر است؛ یعنی هم اهل قلم است و هم اهل



محمد بقایی (ماکان) نویسنده، پژوهشگر و مترجم حوزه ادبیات است. او اسلامی ندوشن را روشنفکری بی‌اعوجاج می‌داند که بنای تفکرش از عناصر فرهنگ ایرانی شکل گرفته است. این محقق یادداشتی را درباره اسلامی ندوشن در اختیار نوشتار قرار داده که در ادامه می‌خوانیم.

«با تأمل در جریان روشنفکری ایران معلوم می‌شود که غالباً بر یک احوال نبوده و در هر دوره‌ای به سویی گرایش پیدا کرده، از این رو بسیاری از روشنفکران ایرانی در طول زندگی خویش تحت تاثیر مراکز قدرت و تغییر شرایط اجتماعی، شخصیتی دوگانه و گاه چندگانه داشته‌اند و چون در صراطی مستقیم نبوده‌اند، تکلیف جامعه نیز با آنان روشن نبوده. اینان غالباً با تغییر احوال زمانه جریان باد را پذیرفتند؛ چندان که به عنوان نمونه گلاب قمصر را جانشین اودکلن پاریسی کردند و در نتیجه جامعه حیرت‌زده، از اوج یقین به ورطه تردید افتاد.

بود. در همین اتاق بود که در دی ماه سال ۷۰ یعنی همان ایامی که طرح «ایران سرای فردوسی» را در سر داشت، دیداری با ایشان داشتم و از آنجا که می‌دانستم مطالعات گسترده‌ای درباره سرزمین هند داشته و پایان‌نامه دکتری او نیز در این باره بوده و از علاقمندان شاعران پارسی‌گوی شبه‌قاره است و سال‌ها پیش کتابی در باب شعر اقبال به نام «دیدن دگر آموز» به چاپ رسانده، یکی از کتاب‌هایم به نام «چه باید کرد؟» را که شرحی است بر مثنوی معروف اقبال لاهوری به ایشان تقدیم کردم. با اشتیاق نگاهی به کتاب انداخت و گفت: به رغم فرصت کم به دقت می‌خوانم. آن روز علاوه بر تنی چند از ادیبان و اهل معرفت، دکتر یحیایا قریب، فرزند مرحوم عبدالعظیم قریب، ادیب صاحب‌نام و بنیانگذار دستور زبان فارسی که از جمله تحقیقات ادبی او تصحیح دیوان حافظ است، نیز حضور داشت و به همین سبب بحثی در نقد این کتاب در گرفت. از جمله اشاره‌ای شد به یکی از غزل‌های معروف حافظ با مطلع:

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
تاریا ورزد و سالوس مسلمان نشود

که در تصحیح قریب مصرع «که به تلبیس و حیل دیو مسلمان نشود» آمده است: «دیو سلیمان نشود». پس از آن که حاضران نظرات موافق و مخالف خود را بیان داشتند، دکتر ندوشن با لحنی آرام که از ویژگی‌های اوست، یادآور شد که گرچه در برخی از نسخه‌ها مانند پژمان و انجوری به صورت «دیو سلیمان نشود» آمده است، ولی شواهدی از اشعار سلف در دست است که می‌رساند «دیو مسلمان نشود» که در نسخه قزوینی و غنی آمده صحیح است. گرچه استاد شاهدهی از این بابت ذکر نکرد، ولی دکتر قریب و دیگر یاران صاحب‌نظر به حرمت استادی دم فرو بستند و حرفی بر این فتوا نیفزودند.

دو - سه هفته از این دیدار نگذشته بود که استاد زنگ



قدم. او ذوق و استعداد و آگاهی‌های خویش را تنها برای تصنیف و تألیف نخواست تا به کنجی بنشیند صمّ بکم و دلخوش به دوات و قلمش باشد، بلکه در احوال مردم و مسائل و مصائب جامعه خویش اندیشه گماشته است. بنابراین در شمار آن دسته از اهل فضل نیست که به پیرامون خویش عنایتی ندارند. او به واقع جامعه‌اندیش است؛ چندان که درباره مسائلی مانند آلودگی هوا، حقوق انسان‌ها، محیط زیست، نظام آموزشی و حتی ترافیک نیز مقالاتی با سوز دل نگاشته که در حکم رنج‌نامه اند. این دست از نوشته‌هایم مبین آن است که روشنفکری به معنای واقعی، فقط ذهن انباشته از معارف نیست. شخصیت او از این منظر یادآور چهره‌هایی مانند دهخدا، بهار، تقی‌زاده و محمود افشار است که هم عالم و نویسنده و شاعر و روزنامه‌نگار بوده‌اند و هم میهن‌پرست و جامعه‌اندیش. بر اساس چنین ویژگی‌هایی بود که بنا به پیشنهاد وی «ایران سرای فردوسی» شکل گرفت. میزان علاقه ندوشن به فرهنگ ایرانی را می‌شد از اتاق کارش هم دریافت که با تصاویری از آثار تاریخی و چهره‌های فرهنگی ایران از جمله فردوسی زینت یافته

یکی از تفاوت‌های عمده او با دیگر صاحبان قلم به عنوان روشنفکر این است که نیم‌بند و ناتمام نیست، بلکه مصداق تعریف درست روشنفکر است؛ یعنی هم اهل قلم است و هم اهل قدم. او ذوق و استعداد و آگاهی‌های خویش را تنها برای تصنیف و تألیف نخواسته تا به کنجی بنشیند صم بکم و دلخوش به دوات و قلمش باشد

این بند که می‌دهم فراگیر هرچند که اندکی گزنده است در شعر مپیچ و در فن او این کار زکارهای گنده است رو هوچی و روزنامه چی شو این است که فایده دهنده است شعر که تمام شد دکتر ندوشن دنباله صحبت را گرفت و گفت: «این نکته هم فراموش نشود که مصرع «در شعر مپیچ و در فن او» که ایرج تضمین کرده از نظامی است. او در لیلی و معنون ضمن اندرز به فرزندش می‌گوید:

گرچه سر سروریت بینم
و آیین سخنوریت بینم
در شعر مپیچ و در فن او
چون اکذب اوست احسن او
زین فن مطلب بلند نامی
کان ختم شده است بر نظامی

از این تذکر ندوشن می‌شود دریافت که او به عنوان پژوهشگر و نویسنده مسئول و متعهد حتی در یک مهمانی خصوصی هم طاقت نیاورد که نقل قولی بی‌مأخذ بماند و حق مصنف از دست برود. دیدار دیگری که با ایشان داشتم در همایش «آموزه‌های

زد و گفت: «کتاب را خواندم، کاری ارزنده است که به زودی جای خود را در میان علاقمندان شعر فارسی باز خواهد کرد.» که چنین هم شد و این کتاب به چاپ‌های مکرر رسید.

دیدار دیگری که با دکتر اسلامی دست داد در خانه دوستی مخلص و شفیق و کریم بود که جمعی از یاران همدل و هم‌زبان را که عبارت بودند از غلامحسین یوسفی، فریدون مشیری، غلامحسین امیرخانی، بهمن بوستان و محمدرضا شجریان به مهمانی ناهار دعوت کرده بود. از این یاران موافق که ذکر شد همه از دست شدند و به تعبیر خیام در پای اجل یکان یکان پست شدند، مگر دکتر ندوشن و استاد امیرخانی که عمرشان دراز باد. آن روز بهمن بوستان که دست راستش شکسته و آن را به گردن آویخته بود، نمی‌توانست چیزی را برای خوردن به راحتی بردارد. شجریان که در آن ایام هنوز به پنجاه نرسیده بود، با توجه به رنجی که بوستان از این بابت تحمل می‌کرد، به خنده گفت: «این که می‌گویند دست شکسته و بال گردن است، حالا معلوم شده و بال خوردن هم هست.» جمله شجریان هنوز تمام نشده بود که بوستان گفت: «با دست شکسته می‌شود مدارا کرد. با دل شکسته چه باید کرد؟» دکتر یوسفی ضمن تحسین بوستان گفت: «این طبع لطیف ارثی است.» میزبان پرسید: «چرا ارثی؟» یوسفی که خود زانیده و پروریده مشهد بود، گفت: «آقای بوستان فرزند محمدعلی بوستان مدیر روزنامه «بوستان» است که در مشهد چاپ می‌شد. مرحوم ابوی ایشان طبع شعر داشت و با شاعران نامی از جمله ایرج دوست بوده. یک بار از وی خواست شعری برای جنگ او بفرستد که ایرج این قطعه معروف را برایش فرستاد:

ای همسفر عزیز من معجد
فکار تو خنده آورنده است

خواهی تو اگر نویسی این جنگ
بنویس، چه جای شعر بنده است

بی‌کمترین وقوفی بر انجام کار خویش.

دیدار دیگری که با استاد ندوشن دست داد در آبان ۱۳۸۳ در تالار فردوسی دانشگاه تهران بود به مناسبت همایشی برای نکوداشت اقبال لاهوری که شخصیتی است با جنبه‌های گوناگون فرهنگی، ولی دکتر ندوشن در سخنرانی خود با توجه به علاقه بی‌حد و مرزش به فرهنگ ایرانی، تنها به آن بخش از شخصیت اقبال پرداخت که نشان از ایران دوستی وی دارد؛ از جمله این که گفت: «اقبال همه استعداد خود را در خدمت زبان فارسی گذاشت و به همین جهت ما ایرانی‌ها باید قدردان او باشیم... گرچه زبان فارسی زبان مادری او نبوده، ولی اشعار فارسی وی چنان است که نمی‌توان تشخیص داد از یک غیرایرانی است. او قدم به قدم اندیشه مولوی را دنبال کرد... این مرد نوعی عرفان نو و شعر عرفانی نو مناسب قرن بیستم ایجاد کرد که اسمش را باید سوسیالیسم عرفانی گذاشت که تجدد هم در آن حضور دارد. او نه از سلفیه اسلام چشم پوشید و نه از تفکرات نیچه. اقبال هم مانند گاندی و نهر و علاوه بر روزگاران دوردست و سنت، به تجدد و تمدن غرب هم نظر داشت... انسان آرمانی اقبال در عین حال که صنعت پیشه، دانش محور و متجدد است، به سنت‌های خود، به فرهنگ شرقی و گذشته‌های دوردست نیز وفادار است. البته چنین انسانی به زحمت پیدا می‌شود. در شعر اقبال شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد این مرد غرق در فرهنگ و اندیشه و عرفان ایرانی و ادبیات فارسی بوده است.»

جناب ندوشن آن روز بر خلاف میلش به کوتاهی سخن گفت و علت آن را در خستگی جسمی خویش دانست که رفته‌رفته در وی شدت گرفت. این را یازده سال بعد به تاریخ ۹۴/۱۱/۱۲ در انجمن شاعران ایران که به دیدارش نائل شدم به خوبی دریافتیم. این بار نیز جمعیت قابل توجهی در تالار و حیاط انجمن جمع

«مدام به نوشته‌های اسلامی ندوشن پیله می‌کنند که چرا چنین است و چنان است. به نظرم اگر دور او را قلم بگیرم، آقایان سانسورچی نفس راحتی می‌کشند و مملکت امن می‌شود»

مولانا برای انسان معاصر» بود که در آذر ۸۲ با شرکت مولوی پژوهان معروف از جمله کریم زمانی، محمدعلی موحد، ابوالقاسم تفضلی، عبدالکریم سروس و دیگران در باشگاه دانشگاه تهران برگزار شد. ندوشن سخنرانی خود را با عنوان «مولوی در یک کلام» بیان داشت. در این همایش به هنگام سخنرانی ندوشن جمعیتی نزدیک به دو هزار نفر گرد آمده بودند که اکثر آنان مجبور شده بودند گرداگرد تالار بایستند ولی از آنجا که مدام بر تعداد شنوندگان افزوده می‌شد، به ناچار دروازه آهنی باشگاه را بستند که آن هم با هجوم مردم شکسته شد. ندوشن در میانه سخنرانی با دیدن چنان غوغایی شگفت‌زده خطاب به آن همه جمعیت که با قیل و قالشان امکان صحبت را از او گرفته بودند، با لحنی کنایه‌آمیز گفت: آیا همه شما واقعا برای مولوی جمع شده‌اید؟ این پرسش بی‌پاسخ ماند. هیاهو چنان فضای تالار را انباشته بود که ندوشن نتوانست سخنش را به پایان ببرد و به ناچار تالار را ترک گفت. هجوم ناگهانی جمعیت در آن هنگام به این سبب بود که بخش بعدی همایش اختصاص داشت به کنسرت خواننده پرآوازه‌ای که می‌شد آن را به رایگان تماشا کرد. ندوشن این را دریافته بود که چنان پرسش طعنه‌آمیزی را از خیل آدمیان از صورت به معنا نرسیده پرسیده بود. مفهوم نهایی این پرسش از جمله موضوعات تأملات اجتماعی اوست و نالیدنش از برگرفتن و کم خواندن جماعت عاطفی آشفته حال،

کتاب ایران را از یاد نبریم، یادآور شد: «ایران شاید سخت‌جان‌ترین کشورهای دنیاست. دوره‌هایی بوده که با نیم‌جانی زندگی کرده اما از نفس نیفتاده و درست در همان لحظه که همه از او امید بر گرفته بودند، چشم گشود و زندگی را از سر گرفت.»^۲ آن شب تنی چند از شاعران و ادیبان نام‌آشنا نیز در جمع مدعوین دیده می‌شدند؛ از جمله دوست دیرینم دکتر کیومرث منشی‌زاده معروف به شاعر ریاضی که گرچه خود در ۷۷ سالگی حال چندان خوشی نداشت ولی از سیمای تکیده و ضعف جسمانی استاد ندوشن اندوهگین شده بود و تأسف می‌خورد. گفتم این داستان، در حقیقت نقد حال ماست. نیش‌خندی زد و گفت: «چنین است و جزء این هم نیست.» چیزی نگذشت که چنین هم شد و منشی‌زاده دو سال پس از آن دیدار به حکم چرخ بدکردار، رنجور و تکیده ناگهان رفت.

آمده بودند، همه مشتاق شنیدن و آموختن؛ بی آن‌که پای آواز خوانی در میان باشد. وقتی به رسم معمول دستش را فشردم و از احوالش پرسیدم، تکیدگی و کھولت را به درستی لمس کردم. از آن سیمای جذاب و چشمان بشاش و نگاه نافذ نشانی نبود. دیگر آن ندوشنی نبود که اول بار در دفتر مجله یغما با حبیب یغمایی و باستانی پاریزی دیده بودم که به قول یغمایی سرقللی یغما بودند. به خاطر آمد که حبیب یغمایی در شکوه از اداره ممیزی می‌گفت: «مدام به نوشته‌های اسلامی ندوشن پیله می‌کنند که چرا چنین است و چنان است. به نظرم اگر دور او را قلم بگیرم، آقایان سانسورچی نفس راحتی می‌کشند و مملکت امن می‌شود...»^۱ اکنون ندوشن در ۹۱ سالگی سر می‌کرد، به زحمت می‌نشست و برمی‌خاست و به‌کندی راه می‌رفت، رمقی به تن نداشت. تا تریبون که دو - سه متر فاصله بود، کمکش کردم. به‌سختی توان ایستادن داشت، ولی پیدا بود آن چه او را به تحمل جسم دردمند وامی‌داشت، روح انباشته از عشق به موضوعی بود که می‌خواست درباره‌اش سخن بگوید: درباره فردوسی که نامش مرادف نام ایران شده. گفتارش را به کوتاهی برگزار کرد که بیش از چند دقیقه نپایید ولی حضورش اعتباری به همایش بخشید. آن چه گفت بسیار ژرف‌نگرانه بود؛ با صدایی که گویی از اعماق تاریخ شنیده می‌شود. گفت: «هر کشوری هنرمندانی پرآوازه دارد که نام آنان یادآور نام آن کشور است. فردوسی، حافظ، سعدی و مولوی با آثار ارزشمندی که به وجود آوردند سرمایه‌های بزرگ فرهنگ و تمدن ایران هستند. آنان در واقع سخنگوی تمدن ایرانی هستند و حضورشان در تاریخ ایران دلیلی بر ماندگاری و پایداری ادبیات غنی ایران از دوران کهن تاکنون است.» از این مقدمه به همان نتیجه‌ای رسید که در

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک: «چهره‌ها و ناگفته‌ها» نوشته م.ب. ماکان، انتشارات تهران، صص ۲۷۰-۲۸۱

۲. «ایران را از یاد نبریم»، چاپ ششم، انتشارات توس، ۱۳۵۱، ص. ۲۰.

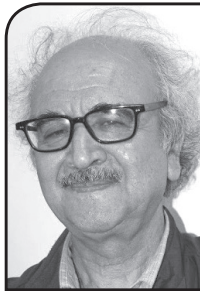
اسلامی ندوشن در کلام اهالی اندیشه و ادب

دیگران چه می‌گویند؟

بوده‌ام. به قول مولانا
کاشف السیریم و کار ما همین
کین نهران‌ها را برآریم از کمین
او به مصداق این بیت، کاشف اسرار فرهنگ و تمدن
سرافراز ایران بوده است. وجدان آگاه او از دیرباز راه
گرانسنگ و گرانقدری را پیش گام‌هایش نهاد که هرگز
به جز ایران به هیچ نیندیشد.

✍️ **محمدرضا شفیعی**

کدکنی درباره محمدعلی
اسلامی ندوشن گفته
است: «در سال‌های بعد از
شهریور ۱۳۲۰ شعر فارسی
به سیمای دیگری درآمد. در
کنار نیما و بیش‌وکم با توجه
به کارهای او چند شاعر



برجسته نمونه‌هایی از شعر جدید عرضه کردند که
بعضی مستقیماً متأثر از اسلوب نیما بودند و بعضی
می‌کوشیدند راه نیما را به شیوه‌ای معتدل‌تر عرضه
کنند. در میان این گویندگان نام پرویز ناتل خانلری و
محمدعلی اسلامی ندوشن از همه بارزتر بود.
شاعر دیگری که در همین سال‌ها در حوزه شعر
عاشقانه مورد توجه بسیار بوده، محمدعلی اسلامی
ندوشن است که امروز از محققان و نویسندگان به نام
است و سال‌هاست کار شعر را رها کرده است.

نویسندگان و محققان ایرانی درباره آثار و اندیشه‌ها
و نگاه محمدعلی اسلامی ندوشن به تاریخ ایران،
ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی، مقالات متعددی را
به رشته تحریر درآورده‌اند. علت هم واضح است،
زیرا وی از زمانی که قلم به دست گرفته، عمدتاً
فرهنگ و ایران را محور مباحث خود قرار داده
است. بدین جهت، جز در چند مقاله، کسانی که به
سراغ نقد یا بررسی آثارش رفته‌اند، طبیعتاً بر این دو
مؤلفه مهم در آثارش تأکید کرده‌اند.

✍️ **شیرین بیانی، نویسنده**

و پژوهشگر درباره همسر
خود که سال‌هاست پرستاری
او را بر عهده دارد و این امر
در وهله اول کاری انسانی
می‌داند و بعد بر حسب
علاقه‌ای که به ایشان دارد،
می‌گوید: من طی سالیان
درازی شاهد تب و تاب‌ها و کوشش‌های پیگیر و
خستگی‌ناپذیر اسلامی ندوشن در راه فرهنگ ایران



درست بنویسند و اگر آثار استاد را نگاه کنید، می بینید چه نثر دل نشینی دارند که واقعاً مخاطب جذبش می شود. به خاطر همین ما در گروه فرهنگ نویسی فرهنگستان زبان که فرهنگ جامع زبان فارسی را می نویسیم، در مورد نثر معاصر از نویسندگان مختلف انتخاب می کنیم غیر از رمان ها و داستان ها از محققین تراز اول نثرهایشان را انتخاب و وارد پیکره زبانی می کنیم و شواهدش را در فرهنگ جامعه می آوریم. یک نکته دیگر در مورد آثار شاهنامه شناختی استاد، اعتدال در تحلیل های اسطوره هاست. در برخی تحلیل ها معانی افسارگسیخته و آزاد و سیال و خیال بافی هایی که مبتنی بر متن نیستند، ولی اگر شما آثار شاهنامه شناختی استاد ندوشن را بخوانید، من یکی ندیدم و اصلاً ندیدم چنین تحلیل هایی که همگی مبتنی بر متن باشد، نه خیال بافی ها. مخالف با تحلیل های روانشناسی و مردم شناسی و ... از شاهنامه نیستم ولی هر چیز قاعده ای دارد و باید بر اساس و متناسب با متن باشد. البته بین ایرانی ها چنین تحلیل هایی فراوان است البته بین خارجی ها و ایران شناس ها هم هست. شاهنامه خاطراتی از نیاکان ماست. خاطرات بسیار دور و اساطیر و این ظرفیت ها را هم دارد که کسانی بخواهند این چنین خیال بافی ها را انجام دهند ولی به هر حال تحلیل اسطوره ها هم قاعده و شیوه خود را دارد. از این نظر آثار استاد ندوشن کم نظیر است.

اما یک نکته دیگر در مورد استاد این است که در تحقیقات و پژوهش های شاهنامه شناسی جریان ساز بودند. این نکته بسیار مهم است. شما نگاه کنید در دهه چهل کتاب «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه» را می نویسند، در سال ۱۳۴۸. شاید امروز کسانی این کتاب ها را می خوانند کمی ساده به نظرشان برسد ولی باید به این نکته توجه کنند که این کتاب در چه برهه ای از تاریخ ادبیات ما نوشته شده است و این تحلیل ها ارائه

چند نفر را با هم باید ذوب کرد تا یک اسلامی ندوشن ساخت. تازه اگر بتوان اوضاع و احوال تاریخی و شرایط خاصی را که ایشان در آن پرورش یافتند، از نو تجدید کرد.»

اصغر دادبه، عضو

انجمن مفاخر ایران: اسلامی در هر حوزه ای که گام نهاده، اصل برایش ایران بوده و دلیلش هم روشن است؛ برای این که ظرفی است که همه مطروف هایی که او می خواسته عرضه کند،

نیازمند این ظرف هستند. ایشان به چند تن شاعر پرداخته که دیده اید و خوانده اید اما به دو شاعر توجه ویژه ای کرده، نخستین فردوسی است که خیلی بدیهی و طبیعی است که اصل فردوسی باشد و اگر او نبود خیلی چیزها نبود. دومین شاعر حافظ است. تعبیر استاد اسلامی ندوشن این است که دیوان حافظ شاهنامه دوم است. یعنی باز در حافظ همان را می جوید که در شاهنامه جسته است. وقتی از ندوشن پرسیده می شود که نگاه حافظ به ایران چگونه است، پاسخ می دهد: واژه ایران در دیوان حافظ به کار نرفته است اما روح ایران در سراسر دیوان حافظ جاری است. مسلم که چنین است.

ابوالفضل خطیبی

درباره ای استاد می گوید: نثر اسلامی ندوشن واقعاً نثر گیرا و جذاب و دل نشینی است و این کم هنری نیست. شما در دانشگاه های ما نگاه

کنید! استادان زبان فارسی حتی نمی توانند یک جمله را



نیروی ثمربخشی افراد است و در ادامه آفت‌هایی را که تلف یا انحراف توانایی انسان را موجب می‌شوند در چهار گروه چکیده می‌کند؛ فقر، فقدان آموزش و اختلال فرهنگ، فقدان انگیزه روانی مطلوب و فقدان نظم و برنامه و سامان. در جایی دیگر از این کتاب وی اختلال فرهنگی را تعریف می‌کند. اسلامی معتقد است وقتی می‌گوییم اختلال فرهنگی منظور آن است که مردم از هر طبقه تکیه‌گاه فرهنگی خود را از دست داده باشند. فرهنگ یک جامعه مجموعه اعتقادات و دانسته‌هایی است که درون ما را با اوضاع و احوال بیرون سازگار نگاه می‌دارد. چون مردم هل داده شوند به جانب یک سلسله الفئات تحمیلی - فرق نمی‌کند که تجدد باشد یا واپس‌گرایی - خودبه‌خود وامی‌زنند و حتی ناآگاهانه راننده می‌شوند.

کتاب «سخن‌ها را بشنویم» از اسلامی ندوشن چهره یک مصلح اجتماعی آینده‌نگر را به نمایش می‌گذارد که دستورالعمل‌ها و راهکارهای به‌ظاهر ساده اما عمیق و آینده‌نگرانه‌ای دارد به‌نظر اسلامی توصیه‌ای ساده و کاربردی برای انسان امروز دارد اما تفاوت بزرگی با امثال ملکیان دارد. در حالی که هر دو به اخلاق فردی باور دارند و به پروژه‌های عظیم و منقلب‌کننده اجتماعی بی‌اعتنا هستند، اما انسان ملکیان، انسان فی‌نفسه و مثالی است که هر جای دنیا می‌تواند باشد و اصلاً ملیت برای او مهم نیست و حتی در تخفیف آن می‌کوشد تا انسان جهان‌وطنی و اندیشنده به‌خود بدون رنگ و جغرافیا و تاریخ را ارج نهد اما اسلامی هر جا سخنی می‌گوید به کمپلکس انسان - ایران اشاره دارد.

می‌شود. با کتاب دیگرشان داستان داستان‌ها: رستم و اسفندیار در شاهنامه به همین شکل است که در سال ۱۳۵۱ نوشته شده و این کتاب هم جریان‌ساز بوده و در سراسر این داستان که بعدها ما می‌بینیم از بین همین استاد‌های شاهنامه‌شناس ایرانی چه خیال‌بافی‌هایی درباره این داستان نکردند. برخی طرفدار اسفندیار شدند و برخی طرفدار رستم ولی اعتدال و تحلیل‌های منطقی را در این کتاب ببینید. خاک این شاهنامه دامن آدم را می‌گیرد و تا آخر عمر رها نمی‌کند؛ یعنی اگر کسی شاهنامه را خواند و غیر از محتوا لذت ادبی برد، این لذت تا پایان عمر همراهش هست و رهاش نمی‌کند. و استاد اسلامی چنین است؛ یعنی لذت این متن را چشیده و تا امروز برایش باقی است و از بسیار کسان دیگر هم شنیدم که چنین گفته‌اند.

امیرحسین جلالی

هم به ایدئولوژی‌های انسان‌شناختی و روان‌شناختی محمدعلی اسلامی ندوشن اشاره می‌کند و می‌گوید: اسلامی ندوشن سال ۱۳۸۹ از من درباره وضعیت آب و در یزد و در روستاها پرسید و



چون جواب شنید که وضعیت اسفناک است به آسمان خیره شد و گفت خبر بی‌آبی برای ایران خبر شومی است. اسلامی ندوشن از عمق تاریخ برای وضعیت کنونی ما حرف می‌زد. سخن او شبیه سخن قهرمان نمایشنامه‌ای در اسطوره‌های ایرانی بود؛ هم‌زمان اما زنده بود و دغدغه‌ای مهم برای امروز ایران در آن درج شده بود. کلام او چنان آینده‌نگرانه بود که حالا می‌فهمم آن روز ما با چه مردی و با چه دغدغه‌های بلندی طرف گفت‌وگو بودیم. اسلامی ندوشن باور دارد نخستین وظیفه حکومت به‌کارگیری درست

می‌آورد. او تلاش کرد تا با نگاهی تاریخی و خاص، سیر زندگی را نشان دهد. دوری از سیاست، بازیابی آثار ادبی کهن، نگاه انسانی ایرانی، قلم ظریف و بیان مشکلات به آسان‌ترین روش مهم‌ترین ویژگی‌های آثار اسلامی ندوشن است.

فریدون مجلسی
درباره‌ی استاد می‌گوید:

پنجاه‌و‌دو سال پیش من دانشجوی دوره فوق لیسانس حقوق بودم. ایشان استاد حقوق اساسی تطبیقی ما بودند. کسانی که اینجا هستند، بیشتر به خاطر



ارزش ادبی و جامعه‌شناسی، ایشان را می‌شناسند و کمتر کسی است که ایشان را در آن حرفه‌ای که تحصیل کرده و رشته‌اش بوده و قاضی بوده می‌شناسد. اما ایشان آنها را رها کرده و به دنبال ادبیات رفته و از طریق ادبیات و تفسیرهای خودش به شناخت جامعه ایرانی و مسائل دیگر رسیده که با آنها آشنا هستید. ادبیات برای ایشان و برای ایران پرچم اصلی هویت است. البته اسلامی ندوشن خیلی قضاوت را هم دوست نداشتند، برای این که می‌گفتند: «برخی اوقات ناچار می‌شدم مطابق قانون بر خلاف انصاف رأی بدهم.» برای این که قانون از قاضی می‌خواهد طبق اسناد و مدارکی که ارائه می‌شود، رأی بدهد نه طبق قلبش و شناخت‌های عمومی دیگرش و برخی اوقات می‌شود یک قاضی می‌داند که یک رأی به سود آن کسی است که حق ندارد و این رأی منصفانه نیست.

به علاقه استاد به فردوسی اشاره داشتند که همه می‌دانیم و به حافظ و آثاری که بر جای گذاشتند. من بعد از سال‌ها که در ایران نبودم و در این چهل سال به صورت هفتگی مرتب در جلساتی ایشان را می‌دیدم،

محمد دهقانی
نویسنده، در مقاله‌ای با عنوان «نگرش و سبک ویژه اسلامی ندوشن در سرگذشت‌نامه او» درباره سبک نوشتاری او می‌نویسد و می‌گوید: «یکی از



ویژگی‌های نثر اسلامی ندوشن این است که مثل سعدی از الگوهای نحوی زبان عامیانه بهره می‌گیرد و به این ترتیب زبان ادبی را صمیمانه‌تر، نرم‌تر و دلنشین‌تر می‌کند.» دهقانی در مقاله مذکور به دقت شیوه نگارش اسلامی ندوشن را توضیح داده و تعلق خاطر او به ایران را به مثابه معشوقی یگانه به درستی متذکر شده است.

کامیار عابدی
نویسنده و محقق ادبی هم درباره درجات علمی اسلامی ندوشن گفت: آثار وی به دو گروه آثار ادبی و مقالات و شعر و داستان و در حوزه فرهنگ، اجتماع و انسان است. در آثار اسلامی



ندوشن شاهد توجه ویژه‌ای به فرهنگ، اجتماع و جامعه هستیم که با استعانت از کتاب‌های شاهنامه و دیوان حافظ بیان شده است و شاهنامه برای وی به عنوان نماد آشکار و حافظ نیز به عنوان هویت پنهان است. اگر به آثار او نگاه کنیم به دو کلمه، یکی ایران به عنوان نشانگر توجه به هویت و فرهنگ و دیگری انسان به معنی عام توجه ویژه‌ای دارد. اسلامی ندوشن ناسیونالیسم را با توجه به انسان و فرهنگی تعدیل می‌کند و در واقع ایران‌وطن و جهان‌وطن را با هم

خاک این شاهنامه دامن آدم را می‌گیرد و تا آخر عمر رها نمی‌کند؛ یعنی اگر کسی شاهنامه را خواند و غیر از محتوا لذت ادبی برد، این لذت تا پایان عمر همراهش هست و رهایش نمی‌کند، و استاد اسلامی چنین است

اقتصاد نفتی و استعداد مردمشان را به کار اندازند. راه ایران برای پیشرفت باز است. لازمه اش این نیست که با دیگران بگویم داشته باشیم بلکه لازمه اش این است که نه به کسی باج بدهیم و نه از کسی باج بخواهیم.» ببینید با چه کلمات ساده و مؤدبانه‌ای چه فجایع و رفتارهایی را تبدیل به بگویم می‌کنند و چه خشونت طلبی‌هایی را در قالب باج دادن یا باج نخواستن خلاصه و مختصر می‌کنند ولی حرف خودشان را در این جنبه هم می‌زنند و پیامشان را می‌رساند.

به علاوه سه‌شنبه شب‌هایی که در انتشارات یزدان و دفتر جناب بقایی می‌آمدند و دوستان هم بودند و محفلی برای خودش بود. یک بار پرسیدم شما در مورد گفت‌وگوهای خصوصی بیشتر به سعدی استناد می‌کنید اما در نوشته روی فردوسی و حافظ بیشتر تأکید دارید! گفتند که سعدی احتیاج به تفسیر ندارد و آن چیزی که می‌خواهد خودش بیان می‌کند و من دیگر حرف اضافه‌ای ندارم که بگویم و این اتفاقاً اهمیت سعدی و جایگاهش را مشخص می‌کند. باید یک سعدی می‌بود تا حافظی به وجود می‌آمد. آثار او در آثار حافظ خود را نشان می‌دهد. این همیشه در ذهن من بود و عشق او به سعدی را هیچوقت فراموش نمی‌کنم. کتابی به نام «سیمای یک فرهنگمدار» منتشر شده، حاصل گفت‌وگوهای یکی از علاقه‌مندان ایشان به نام محمد صادقی است و در واقع آخرین گفت‌وگوهای ایشان پیش از رفتن‌شان به کانادا است. عبارتی را از این کتاب استخراج کردم که «برای نوشتن درست، باید درست سخن گفت. وقتی درست سخن گفتید همان را بنویسید.» به همین سادگی و راحتی برای او راحت و ساده بود این کار و متن نوشته‌های او همان روشی است که با آن حرف می‌زد و به همین دلیل نوشته‌ها انگار با شما صحبت می‌کند. و بعد ادب در نوشته‌هایش مثل رفتار خودش هست. من چون شاگرد درس حقوق ایشان بودم متنی را استخراج کردم که زیاد جنبه ادبی ندارد ولی جنبه روزمره دارد: «ما از این وضع باید بیرون بیاییم و یک اقتصاد متعادل مبتنی بر تولید، مبتنی بر کارکرد فکری و عملی مردم ایجاد شود که اقتصادی سالم داشته باشیم، نه اقتصاد گراینده به یک منبعی که در زیرزمین است و متکی بر آن باشیم که آن هم تمام‌شدنی است. هیچ کشور نفت‌زده‌ای نمی‌تواند به این صورت راه درست و اقتصاد سالمی را در پیش بگیرد و یک کشوری مثل نروژ که نفت دارد یا کشوری مثل انگلستان، اینها توانسته‌اند فائق بشوند بر

گفت و گو با فرهاد طاهری

جستارنگار آینده‌نگر روشن‌اندیش

که کمتر به آن پرداخته شده است. شما او را چگونه و از کدام وجه می‌شناسید و درباره نگاه‌تان به اسلامی ندوشن بگویید.

درباره ایران دوستی استادم دکتر ندوشن بسیار گفته و نوشته‌اند. این جنبه شخصیت ایشان خیلی واضح است. اگر شما تمام آثار استاد ندوشن را مطالعه کنید، که عمدتاً هم مجموعه نوشته‌هایی است که در روزنامه اطلاعات و مجله یغما و هستی و ... نوشته‌اند، این موضوع کاملاً روشن است.

شمار چشمگیری از کتاب‌های استاد ندوشن در واقع نخست مجموعه جستارهایی بوده که بعدها به آن قالب کتاب داده شده است. در شکل اولیه خود در اصل چند جستار بوده و کتاب نبوده است و استاد ندوشن نیز به نظر نمی‌آید در اندیشه نوشتن کتابی در موضوع مورد نظر خود بوده است. این دسته آثار استاد - که اندک هم نیستند - به لحاظ ساختار و از نظر روش تحقیق، ساختار کتاب ندارند بلکه جستارهایی پراکنده بوده که بعداً جمع‌آوری شده‌اند. استاد ندوشن اصولاً جستارنویسی مبرز و متبحر است نه مقاله‌نویس به آن معنی که با پژوهش و تتبع در آثار دیگران و منابع به تألیف مقاله‌ای بپردازد. ایشان را به‌واقع نمی‌توان محقق از نوع بعضی استادان هم‌نسل خود مانند عبدالحسین زرین‌کوب یا غلامحسین یوسفی و ... دانست. ایشان استاد «جستارنویسی» است. «جستار» نوشته‌ای است اصیل و غیر اقتباسی



فرهاد طاهری ایران دوستی استاد اسلامی ندوشن را امری واضح و بدیهی می‌داند که در تمامی آثارش نمود دارد اما او را جستارنویسی کم‌نظیر، آینده‌نگر و روشن‌اندیش می‌خواند و می‌گوید به نظر من البته استاد سبکی ویژه در نوشتن ندارد لیکن قلمی بسیار توانا، ورزیده و تأثیرگذار دارد. این نویسنده و پژوهشگر تاریخ معاصر و از شاگردان محمدعلی اسلامی ندوشن در گفت‌وگویی با مجله نوشتار درباره ویژگی‌های آثار و شخصیتی او مطالبی گفت که در ادامه می‌خوانیم.

وجه تمایز یافتگی استاد اسلامی ندوشن از نظر من جستارهای اوست

” آقای ندوشن حقوقدان، ادیب، مترجم و شاعر است و می‌تواند گفت شخصیتی چندوجهی دارد. یکی از ویژگی‌هایی که از اسلامی ندوشن یاد می‌شود، وجه ایران دوستی اوست که در آثارش نیز نمود دارد. وجه دیگر شعرش است

عاشق ایران بودند. به نظر من ایران دوستی استاد ندوشن امر بسیار بدیهی و عادی است. ویژگی شاخص استاد ندوشن این است که نیامده مقاله‌ای تألیف کند و گفته‌های دیگران را در مقالات خود شاهد مثال بیاورد و به آنها ارجاع دهد. به گفته‌های دیگران استناد کند و از دل آن مستندات و نقل قول‌ها به نتیجه متفاوت با آن نقل قول‌ها برسد و این مقالات و گفتارها در قالب فصل‌ها و بخش‌هایی منجر به آفرینش کتابی شود. به نظر من بخش اعظم عمر بیشتر تحصیل‌کردگان رشته علوم انسانی و اختصاصاً ادبیات فارسی در این راه مصروف شده که چندان هم به پویایی و تعالی اندیشه در جامعه نینجامیده است. ویژگی مهم استاد اسلامی ندوشن، جستارنویسی است. جستار یعنی این که در ذهن خود به یک دغدغه فکری می‌رسید و آن دغدغه فکری مبتنی بر اندیشه‌ها و استنباط‌های شخصی شماست: نه این که از کسی اقتباس کرده یا تحت تأثیر کسی قرار گرفته باشید. در واقع جستار نوشته‌ای است مبتنی بر قضاوت‌ها، اظهار

و خلاقانه که انگیزه نگارش آن، یافتن پاسخ پرسشی پردغدغه در ذهن نویسنده یا تشریح مسأله‌ای بااهمیت در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی است. (فرق جستار هم با بعضی نوشته‌های «یکبار مصرف چندمنظوره» که به مقالات «علمی و پژوهشی» معروف شده‌اند، دقیقاً از همین جنبه است.)

جستارهایی که استاد اسلامی ندوشن نوشته و به شخص اوست و نه در ایران دوستی یا عشق به شاهنامه فردوسی یا تعلق خاطر به سعدی و حافظ باشد. عشق به ایران و فردوسی و حافظ و سعدی در نسل بعد از مشروطه و نیز در اغلب کسانی که دوران کودکی خود را در هفتاد - هشتاد سال پیش گذرانده‌اند، وجود دارد. از معلم ساده در روستا گرفته تا یک تحصیلکرده با سواد دیپلم متوسطه یا ششم ابتدایی، همه اینها وطن پرست و ایران دوست و عاشق تاریخ ایران و فردوسی و حافظ و سعدی هستند. اگر به آن نسل نگاه کنید حتی سیاستمداران و غیر تحصیل کرده‌ها، و پیران روستا همه شاهنامه و حافظ و سعدی می‌خواندند و



نمی‌شویم، یعنی اگر کسی صرفاً متون ادب فارسی (سعدی، حافظ، مولانا و بیهقی) را بخواند شاید بر ادبیات فارسی مسلط می‌شود اما اگر بخواهد مطلبی را به زبان امروز بنویسد، نمی‌تواند آن تسلط لازم را داشته باشد؛ مگر این که در کنار اینها آثار نجف دریابندری و شاهرخ مسکوب و حمید عنایت و محمود صناعی را هم بخواند. دلیل این که استاد ندوشن به زبان فارسی معاصر این قدر مسلط است، این است که مطالعاتش فقط مربوط به خواندن متون ادب فارسی نیست، نثر معیار معاصر را هم همیشه خوانده است. به نظرم بر زبان جز با مطالعه بر زبان معاصر نمی‌توان مسلط شد.

نویسنده‌ای توانمند اما بدون سبک!

” جستارنویسی را یکی از وجه‌های تشخیص اسلامی ندوشن معرفی کردید. درباره سبک نویسندگی اسلامی ندوشن مقالاتی نوشته شده و درباره آن حرف زده می‌شود. درباره سبک نویسندگی اسلامی ندوشن توضیح می‌دهید. آقای ندوشن سبک خاصی در نویسندگی ندارد اما قلم توانایی دارد. قلم توانا داشتن و مسلط بر نثر فارسی بودن یک حرف است و صاحب سبک نویسندگی بودن حرف دیگری است. سبک نویسندگی ویژگی‌هایی دارد که آقای ندوشن صاحب سبک نویسندگی نیست و به ندرت در میان روشنفکران و نویسندگان ما کسانی هستند که صاحب سبک باشند؛ مثلاً داریوش آشوری دارای سبک نویسندگی است. نوع واژگانی که استفاده می‌کند نشان می‌دهد این متن نوشته آشوری است، زیرا این کلمات مختص اوست. استادانی مانند غلامحسین یوسفی و خانلری سبکی در نوشتن ندارند اما در نویسندگی بسیار مسلط و توانمند هستند.

” پس بهتر است بگوییم اسلامی ندوشن قلم توانایی دارد.

بله بسیار قلم توانایی دارد. استاد ندوشن ذهنی روشن دارد و ذهن و زبانش بسیار به هم نزدیک است و

نظرها و تحلیل خود نویسنده. در جستار به ندرت ارجاع می‌دهیم. اگر در نوشته‌های استاد ندوشن نگاه کنید به ندرت می‌بینید که بخواهد برای قوت کلام یا تأیید گفته‌های خود به آثار و اقوال دیگران ارجاع دهد. البته غیر چند کتابی که درباره شاهنامه و حافظ نوشته است. در میان استادان ادبیات فارسی کمتر کسی را داریم که بتواند مانند استاد ندوشن به یک موضوع و معضل اجتماعی و سیاسی اولاً تیزبینانه نظر بیفکند و متوجه آن شود، یعنی بداند مشکلات حاد جامعه کدام‌اند. این که استادی متوجه شود مشکل چیست درایت و هوش می‌خواهد که متأسفانه بسیاری از روشنفکران و استادان دانشگاه ما تشخیص نمی‌دهند جامعه ما امروز چه مشکلی دارد و اگر به فرض تشخیص هم دهند جرأت بیان آن را ندارند و اگر جرأت بیان هم داشته باشند باشند، نمی‌توانند به گونه‌ای بیان کنند که این موضوع در ذهن‌ها نفوذ کند و راه به اندیشه‌های مختلف ببرد. به نظر من این ویژگی استاد ندوشن بسیار برجسته است. ایشان جستارنویس بسیار بسیار متبحری است که هم به اندیشه مسلط است و هم به زبان.

استاد ندوشن شگردهای نویسندگی و هنر نثرنویسی را به‌غایت در اختیار دارد و از بین روشنفکران معاصر به ندرت کسی را می‌توانید پیدا کنید که مانند ایشان به ابزار زبان فارسی آن قدر مسلط باشد، من در میان استادان زبان و ادبیات فارسی که اکنون در قید حیات هستند کسی را سراغ ندارم از این جنبه به پای استاد ندوشن برسد.

” ایشان حقوق‌دان بودند و بعدها به ادبیات رجوع داشتند و به عنوان استاد ادبیات شناخته شدند. به نظر شما تسلط او به زبان فارسی از کجا نشأت می‌گیرد. مهم‌ترین دلیلش مطالعه نثر معیار معاصر است. اعتقاد دارم که با خواندن متون ادب فارسی ما به ادبیات فارسی مسلط می‌شویم اما به نثر معاصر لزوماً مسلط

چقدر توانسته بر نسل‌های بعد خود تأثیر بگذارد، نمی‌دانم اما خود من زمانی که در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران درس می‌خواندم، استاد ندوشن تأثیرگذارترین استادم بود. هیچکدام از استادانی که در محضرشان درس خواندم به اندازه استاد ندوشن در من تأثیر نگذاشتند. این تأثیر در وهله اول به شخصیت ایشان بازمی‌گشت. دوم مواجهه او با مسائل فرهنگی و اجتماعی بود.

این که چرا استاد ندوشن این گونه روشنفکر شد، فکر می‌کنم مسأله تاریخ است. آقای ندوشن خیلی به تاریخ توجه می‌کند و در مقالات متعدد به اهمیت تاریخ اشاره دارد. اصولاً کسانی که به تاریخ توجه می‌کنند و با دید تاریخ‌نگری به حوادث زمانه خود نگاه می‌کنند و تمام تحولات اجتماعی و فرهنگی را در بستر تاریخ می‌بینند، از جنبه‌های روشنفکری برخوردار خواهند شد. تاریخ این نیست که سال درگذشت‌ها و تاریخ تولد و مرگ پادشاهان را بدانیم. همه ما در هر رشته‌ای که درس می‌خوانیم یا کار می‌کنیم، از پزشکی و مهندسی تا رشته‌های علوم انسانی همه در دامن تاریخ هستیم و کسانی روشنفکر خواهد شد که به این نکته‌ها توجه کند، یعنی نگاهش همواره به تاریخ باشد و بر اساس تاریخ حرف بزند و ببیندش و بنویسد مهم‌ترین دلیل که استاد ندوشن یک روشنفکر متشخص از میان نسل‌ها بود و هست، توجه‌اش به تاریخ است.

ندوشن در رفتار صاحب‌سبک بود

” با توجه به این که شما از شاگردان آقای اسلامی ندوشن بودید، خاطراتی از کلاس‌های درس او بیان می‌کنید.

من قبل از این که شاگرد دکتر ندوشن شوم، با او رابطه داشتم. زمانی که محصل دبیرستان بودم با آثار ندوشن آشنا شدم و کتاب‌هایش را می‌خواندم و آن قدر این کتاب‌ها بر من تأثیر گذاشت که از طریق ناشر آثار استاد به او نامه‌ای نوشتم. امیدی هم نداشتم که آقای

اگر در نوشته‌های استاد ندوشن نگاه کنید به ندرت می‌بینید که بخواهد برای قوت کلام یا تأیید گفته‌های خود به آثار و اقوال دیگران ارجاع دهد. البته غیر چند کتابی که درباره شاهنامه و حافظ نوشته است

آن قدر در نویسندگی مسلط است که اگر نوشته‌های او را بخوانید ذهن تان درگیر جمله و کلمه نخواهد شد. خیلی شفاف آن چه را در ذهن دارد به راحتی به ذهن مخاطب خود منتقل می‌کند.

البته به نظرم نویسنده صاحب سبک در زبان فارسی کم داریم یا من نمی‌شناسم. سبک نویسندگی جنبه‌های گوناگون دارد؛ از دایره واژگان گرفته تا مسئله لحن و تصویرپردازی‌های مبتنی بر خلاقیت فردی و... و در یک کلام اثر انگشت و امضای نویسنده در هر سطر نوشته! مثلاً در شعر معاصر می‌گوییم سهراب صاحب سبک است و اگر شعری از سهراب می‌بینید بی آن که بدانید شعر سروده کیست، متوجه می‌شوید. شاید شاعران بسیاری داشته باشیم که در غزل و قصیده بسیار توانمندتر از سهراب باشند اما سبک ندارند یا شاملو سبک و نثر مشخص دارد و زمانی که نثری می‌نویسد کاملاً مشخص است که این تعابیر شاملو است.

توجه به تاریخ وجه شاخص روشنفکری استاد اسلامی ندوشن

” ندوشن و هم‌نسلانش کسانی چون صادق هدایت و نیما یوشیج و حلقه روزنامه سخن به روشنفکری شناخته می‌شدند؛ روشنفکری اسلامی ندوشن را نسبت به هم‌نسلانش چطور می‌بینید و چقدر توانسته بر نسل بعد از خود تأثیر بگذارد.

روشنفکر کسی است که بتواند پیشگام‌تر از جامعه خود ببیندش و قدم بردارد. این را که استاد ندوشن

گویای جایگاه اجتماعی آنان نیست.

” الان هم با استاد ندوشن ارتباط دارید؟“

الان در کانادا و در کنار فرزندانشان هستند و از طریق آقای مسرت در یزد جویای احوال او هستم. چند وقت پیش هم فیلمی از او دیدم که شعر حافظ می خواند. خیلی دلم گرفت آن استاد آراسته و متشخص و سنجیده و خردمند به گونه ای نزار و خمیده و ناتوان شده بود که نتوانستم جلوی اشک هایم را بگیرم.

ندوشن به نامه ام پاسخ دهد. آن زمان در شهرستان تاکستان زندگی می کردم. اسلامی ندوشن با کمال بزرگواری شاید کمتر از دو یا سه هفته جواب نامه من را داد و برایم آرزوی موفقیت کرد و گفته بود اگر بعد از این نکته ای به نظرت رسید برای من بنویس. تا قبل از این که وارد دانشگاه شوم با ندوشن مکاتبه داشتم و برای او نامه می نوشتم و ایشان جواب می داد. هفت هشت نامه بین من و ایشان ردوبدل شد. بعد در سال ۱۳۷۰ دانشجوی گروه ادبیات فارسی دانشگاه تهران شدم و استاد ندوشن هم استاد همان گروه بود. روز سه شنبه ای بود که برای اولین بار او را دیدم. کت و شلوار سورمه ای و کراوات خوش رنگی داشت. بسیار شیک و متشخص بود. بعد هم رستم و اسفندیار را به ما درس داد.

آن چه در کلاس هایش بیشتر نمود داشت، تشخص و آداب فرهیختگی یک استاد تمام عیار دانشگاه بود. آقای ندوشن آن قدر متشخص بود که حتی نگاه کردنش در کلاس با یک شیوه خاص بود. می توان گفت استاد ندوشن بیشتر در رفتار و منش فردی صاحب سبک بود تا در نویسندگی. راه رفتن، نگاه کردن، حرف زدن، پاسخ دادن به سؤال دانشجویان، پرسش از دانشجویان و... همه منحصر به خود استاد ندوشن بود و متشخص بود. بارها به دوستانم می گفتم اگر اسلامی ندوشن در کویر بی آب و علفی تنها در حال قدم زدن باشند و کسی او را از فراز آسمان و در هواپیما با دوربین ببیند بی درنگ تشخیص خواهد داد یک شخصیت برجسته، فرهیخته و اندیشمند در حال قدم زدن است. این ویژگی بسیار منحصر به فرد اوست که فقط هم در او دیده می شد. زمانی که دانشجو بودم استاد ندوشن زینت دانشگاه تهران و آبروی پراعتبار دانشکده ادبیات بودند. چنین شخصی متأسفانه از دانشگاه رخت بر بست. الان نمی توان بیشتر استادان دانشگاه را تشخیص داد. لباس پوشیدن و حرف زدن و رفتار اجتماعی آنان مطلقاً

گفت و گو با مهدی محبتی

مرد میدان فرهنگ

نسبت به دیگر همسلاننش وجود دارد؟

تشکر می‌کنم که شما به یاد اسلامی ندوشن چنین حرکتی را آغاز کردید. به هر حال در این زمانه‌ای که فرهنگ مظلوم است و آدم‌های فرهنگی در تنگنا هستند، یادکرد این استاد تأثیرگذار را وجهه همت خود کردید.

در حیطه فرهنگ، اصلی داریم که آیا در یک شاخه متبحر بودن خوب است یا در چندین شاخه حرف زدن. اسلامی ندوشن در چندین شاخه وارد شد. حقوقدان بود، شعر می‌گفت، پژوهش می‌کرد اما جالب اینجاست که تحلیل‌های ویژه او بیشتر مورد شاخص است. او تحلیل‌گری خاص است که در زمینه‌ها و موضوعات مختلف از سفرنامه چین بگیرد تا کشور شوراها و آزادی مجسمه سفرنامه نوشته است. آن چه اسلامی ندوشن را ممتاز می‌کند نه عمق پژوهش‌هایش است و نه فراوانی در یک فن خاص، بلکه نگاه ویژه‌ای است که مخصوص ایشان است و قلم خاصی که او مطرح می‌کند. به نظرم اسلامی ندوشن بیش از هر چیز تحلیل‌گری ذوق مند و متفکر ایرانی است که درد ایران و فرهنگ ایرانی را دارد.

نوشتاری برخاسته از ذوق شخصی

” در باره سبک نوشتاری او توضیح می‌دهید. دوستی داشتم که می‌گفت زمانی که می‌خواهم کتابی بنویسم، حتما یکی از کتاب‌های اسلامی ندوشن را می‌خوانم تا ذهنم با ذوق خو بگیرد و خوب تر بتواند



اسلامی ندوشن را بیش از هر چیز تحلیل‌گر ذوق مند و متفکر ایران می‌داند که درد ایران و فرهنگ ایرانی دارد. البته معتقد است بعد از انقلاب فرصتی نیافت که بتواند اندیشه‌های خود را گسترش دهد. دکتر مهدی محبتی، استاد دانشگاه و از شاگردان اسلامی ندوشن در گفت‌وگویی با مجله نوشتار درباره این نویسنده که چند سالی است در خارج از ایران به سر می‌برد و درگیر عوارض ناشی از کهولت سن است، می‌گوید.
متن این گفت‌وگو در ادامه می‌آید.

تحلیل‌های خاصی که اسلامی ندوشن را خاص می‌کند

” آقای اسلامی ندوشن نویسنده، حقوقدان، مترجم و شاعر است و می‌توان گفت فردی چندوجهی است. شما آقای ندوشن را از کدام وجهش می‌بینید؟ و به نظر شما چه شاخصه‌ای برای شناخت اسلامی ندوشن



بنویسد. اسلامی ندوشن سبک نوشتارش تلفیقی از ذوق و در حقیقت عمق است. ابتدا درباره مطلبی که می‌خواهد تحلیل کند، فکر می‌کند، بعد مطالعه می‌کند، جوانبش را در نظر می‌گیرد و بعد آن را شخصی و برای خود قابل فهم می‌کند تا بتواند به مخاطب هم منتقل کند.

ویژگی سبکی او هم نوعی روانی قلم و استفاده از واژه‌های روان و زنده است و درباره نحوش هم باید بگوییم او پیچیدگی نحوی ندارد و از همه مهم‌تر سخنش چون برخاسته از دلش است، بر مخاطب تأثیر می‌گذارد اما به هر حال نثرش، نثر نسل قبل است و نثر امروز نیست و شاید نسل جوان دیگر نتواند مانند نسل میانی و مشروطه و انقلاب با آثار اسلامی ندوشن ارتباط برقرار کند که این البته عیب استاد نیست و زمانه خیلی عوض شده است.

مرد میدان فرهنگ

” یکی از ویژگی‌های آثار اسلامی ندوشن همه‌فهمی آثار اوست و در عین حال که عام آثارش را می‌فهد، خاص هم آثارش را می‌پسندد. درباره همه‌فهمی آثار اسلامی ندوشن نیز توضیح می‌دهید؟

در قدیم در تعریف بلاغت می‌گفتند سخن بلیغ آن است که عوام بفهمند و خواص پسندند و این به خاطر بلاغت ذاتی استاد ما اسلامی ندوشن است که سخنش را عوام می‌فهمند و خواص می‌پسندند.

اما نگره رقیبی نیز وجود دارد که می‌گوید سخنی را که همه می‌فهمند، نمی‌تواند سخن عمیقی باشد. شما گاه وارد موارد غامضی می‌شوید که فهم عمومی در برابر آن کم می‌آورد و شما باید خیلی قوی باشید که بتوانید فهم عمومی را بالا ببرید که همه چیزی را بفهمند یا این که موضوع را آن قدر پایین بیاورید که همه بتوانند همراهی کنند. به هر حال نکته‌ای است. البته موضوعی که وجود دارد این است عالمی می‌گفت

تعجب می‌کنم چطور می‌توانی مسائل پیچیده را آن قدر ساده بنویسی که همه بفهمند و او خندید و گفت من از شما تعجب می‌کنم که مطلبی را که ساده است چگونه پیچیده می‌نویسید که کسی نمی‌فهد. این دو هر کدام یک نظریه است. کسی مانند جامی می‌گوید سخنی که عام بفهمد نزد خاص ارزشی ندارد و نظر رقیب می‌گوید سخنی که همه بفهمند، خود نویسنده هم فهمیده است. این جا معرکه آراست و نمی‌توان گفت چون همه می‌فهمند، حتما کار خوبی است یا بگوییم چون همه نمی‌فهمند مطلب عالی است. بلکه می‌شود تفکیک قائل شد، زیرا مباحث بسیاری است

به هر حال اسلامی ندوشن بعد از انقلاب مطرح نبود؛ نه دولت او را مطرح کرد و نه رسانه‌ای در اختیارش بود بلکه به‌زور کتاب‌هایی که خود منتشر می‌کرد و چند ناشر دیگر مطرح شد. در واقع جهت اصلی اندیشه‌های اسلامی ندوشن دین نبود زیرا حرف اول برای اسلامی ندوشن ایران بود اما حرف اول برای حاکمیت ما از آغاز انقلاب اسلام بود. ایشان معتقد نبود که بین این دو تعارضی هست. تازه هفت - هشت سالی است که به این نتیجه رسیده‌ایم که هر دویش را نگه داریم یعنی هم از ایران و هم از اسلام. اوایل انقلاب عده‌ای می‌گفتند اسلام منهای ایران و عده‌ای هم می‌گفتند ایران منهای اسلام و گروهی هم ایران اسلامی را مطرح می‌کردند. بعد از انقلاب واقعا میدانی برای اندیشه‌های اسلامی ندوشن نبود که مطرح شود و گل کند. همین که مانده و کتاب‌هایش جمع نشده، جای خوشحالی دارد.

«داستان داستان‌ها» درخشان‌ترین اثر اسلامی ندوشن است

همان‌طور که اشاره شد اسلامی ندوشن وارد حوزه‌های مختلف شد. در متون کهن ایران به شاهنامه، حافظ، مولانا و بیهقی پرداخت. به نظر شما او در کدام بخش موفق‌تر عمل کرده است.

اگر به عنوان دوستدار فرهنگ نگاه کنیم، ایشان خیلی تأثیرگذار بودند و زحمت زیادی کشیدند. خیلی‌ها را به راه آوردند اما اگر به عنوان متخصص بخواهیم نگاه کنیم خب شاید اشکالاتی در کار ایشان ببینیم. مثلاً نام کتابی که درباره آمریکا نوشتند، یعنی «آزادی مجسمه» و عنوان کردند که آمریکا و کشورهای اروپایی آزادی مجسمه است واقعا همین‌طور است و می‌توان وارد چالش شد. نمی‌دانم بزرگداشت‌های این‌چنینی برای این است که استاد را تکریم کنیم و بگوییم به‌به و چه چه یا می‌توان نقد‌هایی داشت و فرهنگ را جلوتر

که بسیاری نمی‌فهمند و هر چقدر ساده بنویسید متوجه نمی‌شوند. اما موضوعاتی که اسلامی ندوشن واردشان شده فرهنگی است و ایشان مرد میدان فرهنگ، بنابراین وارد جنبه‌های غامض نشده است که پیچیدگی خاص داشته باشد، مباحث فلسفی و ادبی عمیق است و او مرد میدانی است که فرهنگ عمومی را تقویت می‌کند. از این جهت کار ایشان را همه می‌فهمند.

اسلامی ندوشن خود را چیه نکرد!

اسلامی ندوشن و هم‌سازانش به عنوان نسلی روشنفکر شناخته می‌شوند و یکی از ویژگی‌های آنان ایران‌دوستی آنهاست. نظرتان درباره ایران‌دوستی آقای اسلامی ندوشن که در آثار ایشان نیز نمود دارد، چیست؟

اسلامی ندوشن معتدل‌ترین شخصیت فرهنگی ماست نه مثل برخی چپ و چپ‌زده شد و خود را چپ کرد و نه در دامن حزب توده رفت. ممکن است ناخنکی زده باشد اما بلافاصله به خود برگشت. و نه از آن ور بام افتاد و غرب‌زده شد تا محور تماشای مظاهر غرب شود و خودش را فراموش کند. در وسط ایستاد و بیش از هر چیز بر تعالی عنصر فرهنگ ایرانی تأکید کرد. زمانی که از تعالی می‌گوید نه مانند برخی بازگشت به خویش سر داد؛ بازگشت به خویشی که نه معلوم است سرش کجاست و نه تهش، و نه مانند برخی این خویش را نفی کرد. در حقیقت دایره‌المعارفی ساخت از خوبی‌هایی که در فرهنگ خودش می‌دید. این خوبی‌ها شامل عرفان ایرانی و هنر ایرانی و بدون این که تضادی با زمینه‌های اسلامی و دینی داشته باشد. اما خب این تجربه بعد از انقلاب میدان نیافت و متأسفانه افول کرد.

اسلامی ندوشن بعد از انقلاب مطرح نبود

چرا اندیشه‌های اسلامی ندوشن میدان نیافت و اسلامی ندوشن نتوانست این میدان را برای اندیشه‌های خود ایجاد کند؟

اما بهتری حرف هایش را حوالی ۵۰۴۰ سالگی شان زده است. این نظر من است و شاید اشتباه می‌کنم.

نمره‌ای کم اما دلچسب

” اگر خاطره‌ای از استاد اسلامی ندوشن دارید برایمان تعریف کنید.

در دوره دکتری شاگرد ایشان بودم و درسی که با ایشان داشتم درس تحقیق مکتب‌های ادبی بود. من ایشان را خیلی دوست داشتم. استادی اتوکشیده و مرتب بود. از نسل استادانی بود که واقعا استاد بودند.

خاطره‌ای که دارم این است که در همان درسی که ذکر کردم تحقیقی دادند و من درباره «مکبث» تحقیق نوشتم که به نظر خودم کار خوبی بود. من در دوره دانشگاه شاگرد اول بودم ولی ایشان به من ۱۶.۵۰ داد و من دلم گرفت، زیرا برای اولین بار این نمره را می‌گرفتم و رویم نشد بگویم مشکلش چه بود که شانزده‌ونیم گرفتم. خیلی دوستش داشتم و نه حرفی زد و نه نکته‌ای گفتم. ولی خاطره شیرینی بود که از استاد اسلامی ندوشن دارم. او تحقیق من را خوانده و به هر حال نظر خود را داده بودند و برای من محترم بود.

اسلامی ندوشن سبک نوشتارش تلفیقی از ذوق و در حقیقت عمق است. ابتدا درباره مطلبی که می‌خواهد تحلیل کند، فکر می‌کند، بعد مطالعه می‌کند، جوانبش را در نظر می‌گیرد و بعد آن را شخصی و برای خود قابل فهم می‌کند تا بتواند به مخاطب هم منتقل کند

برد.

اسلامی ندوشن اگر در بزرگان ما ایرادی ببیند مطرح می‌کند و نقدی بر مولانا نوشته و اشکالی بر حافظ می‌گیرد اما به نظر من بهترین کار اسلامی ندوشن که هنوز هم درخشان است «داستان داستان‌ها» است که درباه شاهنامه، رستم و اسفندیار و زندگی مرگ پهلوانان در شاهنامه است و به نظر می‌رسد اسلامی ندوشن در شناخت ادبیات از آن قله فراتر نرفت زیرا ۶۰ سال پیش که این مطالب را بیان کرد، هم مطلب نویی بود و هم تحلیل ممتازی بر داستان رستم و اسفندیار. در واقع اسلامی ندوشن به خاطر زمینه‌ها و مطالعه به شاهنامه نزدیک شد و نه به دیگران.

ندوشن بهترین حرف هایش را در جوانی زده

” ایشان بعد از انقلاب هم کارهای بسیاری داشتند و با توجه به سخنان شما به نظرتان بهترین کارهای او مربوط به دوران جوانی و میان سالی ایشان است.

آدم‌ها دو دسته‌اند؛ کسانی که در جوانی حرفشان را می‌زنند و در پیری از آن استفاده می‌کنند و آدم‌هایی که حرف هایشان را نگه می‌دارند و در پیری می‌زنند. به نظرم اسلامی ندوشن بهترین حرف هایش را در جوانی و میان سالی زده است. البته این سخن من به این معنا نیست که در دوره متأخر حرفی برای گفتن نداشته باشد

دیدگاه‌های اسلامی ندوشن در لابه‌لای آثارش

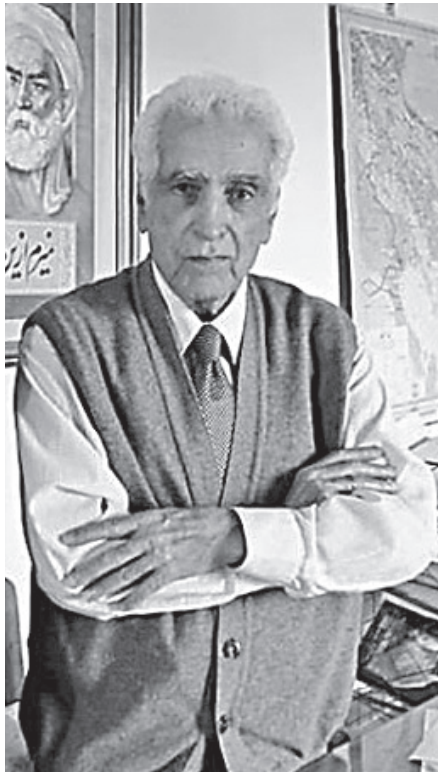
او چگونه می‌اندیشد؟

شرعی تلقی و منع می‌شدند. از آنجا که به ایران اسلامی اجازه داده نمی‌شد که عطش هنری خود را از چشمه‌ساران دیگر سیراب کند، همه‌اهتمام خویش را مصروف به ادبیات کرد و همه‌مهارت، استعداد و ذوق و قابلیت‌های ذهنی خویش را در خدمت زبان فارسی، بالاخص شعر، قرار داد.

ادبیات نه تنها خلأ سایر هنرها را پر کرد بلکه جولانگاهی شد برای بیان و ابراز بسیاری از آراء و اندیشه‌ها از جمله عرصه‌ای برای تجلّی اخلاقیات، فلسفه و تأملات اجتماعی. از آنجا که به فلسفه با چشم مساعد نگریسته نمی‌شد، فلسفه نیز در قالب ادبیات نمود پیدا کرد و به‌زی ادبیات درآمد. به همین نسبت چون هیأت حاکم، زبان سیاسی و بیان مسائل سیاسی را خوش نمی‌داشت، ادبیات واسطه‌ای شد تا در قالب نمادها و استعاره‌ها، گریزگاهی برای بیان سیاسی

کتاب‌های و مقالاتی که هر فرد می‌نویسد و یا بعد از درگذشتش از او به‌جا می‌ماند آینه‌ای است که تفکرات و شخصیت آن فرد را در خود بازتاب می‌دهد. محمدعلی اسلامی ندوشن مقالات و کتاب‌های بسیاری درباره‌ی متون ادبی کلاسیک و معاصر از محمدعلی اسلامی ندوشن به نگارش درآورده که حاوی اندیشه‌های و

تأملات اوست. در ادامه بر برخی از نظرات او که در کتاب‌ها و جلسات نقد و بررسی کتاب‌ها گفته شده مروری خواهیم داشت. محمدعلی اسلامی ندوشن معتقد است یکی از ویژگی‌های شاخص فرهنگ ایران، نقش عظیمی است که ادبیات بر عهده دارد. دلیل اصلی شاخصیت ادبیات در ایران زمین را هم این‌گونه تعریف می‌کند که بنا بر اعتقادات اسلامی سایر شاخه‌ها و رشته‌های هنری نظیر موسیقی و نقاشی (بالاخص صورتگری و پیکره‌سازی) اموری غیر



بیابد.

گذشته از این، آثار ادبی غالباً منابع قابل وثوقی از حقایق تاریخی هستند و بیش از خود تاریخ ارزش استفاده و ارجاع دارند؛ چه، تاریخ‌نگاران به طور اخص، فاقد آن آزادی‌ای بودند که حقایق را ثبت کنند و گذشته از آن، ابزارهای ثبت واقعی حوادث جاری را در اختیار نداشتند.

والاترین اندیشه‌های ادبی ایرانی را در آثار عارفانه می‌توان یافت. در عرفان است که چشم‌اندازی از حیات دنیوی و اخروی مشاهده می‌شود و زمین و آسمان یا به اعتباری، دنیا و آخرت و مادیت و معنویت با یکدیگر آشتی می‌کنند و پلی می‌شوند در سازش بین دین و هنر و از این آشتی شاعرانی چون فردوسی، مولانا، سعدی و حافظ ظهور می‌کنند و به ادبیات ایران زمین شهرت جهانی می‌بخشند.

چیزی که شاهنامه به ما می‌آموزد

محمدعلی اسلامی ندوشن شاهنامه را کتاب اول ایران معرفی می‌کند و در کتاب «زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه» می‌گوید: «شاهنامه، کتاب اول ایران، به ما می‌آموزد که چگونه باید زندگی کرد و چگونه باید مُرد. او می‌تواند به یاری نسل سرگردان کنونی بیاید و روح مغرور و ملتهب او را مایه‌ی تنبه و تسکین باشد.

سرمشقی که پهلوانان بزرگ شاهنامه به ما می‌دهند آن است که زندگی را دوست می‌دارند؛ بی‌آن‌که از مرگ بترسند. از عمر بهره می‌گیرند؛ بی‌آن‌که بی‌اعتباری جهان را از یاد ببرند. زیبایی و اُبّهت کلام فردوسی و بلندی فکر او، حدّ نهایی توانایی بشر را در سخن گفتن می‌نماید. شاهنامه شاید تنها کتابی در زبان فارسی است که نتوان خواند؛ بی‌آن‌که اشک در دیده بگردد.» او در کتاب «نامه نامور» هم به شاهنامه پرداخته و یادآورده شده برای هر کسی این فرصت نیست که سراپای این اثر عظیم را بخواند، پس گزیده‌ای از آن تهیه شده است و در پیشگفتار کتاب نوشته است:

والاترین اندیشه‌های ادبی ایرانی را در آثار عارفانه می‌توان یافت. در عرفان است که چشم‌اندازی از حیات دنیوی و اخروی مشاهده می‌شود و زمین و آسمان یا به اعتباری، دنیا و آخرت و مادیت و معنویت با یکدیگر آشتی می‌کنند و پلی می‌شوند در سازش بین دین و هنر و از این آشتی شاعرانی چون فردوسی، مولانا، سعدی و حافظ ظهور می‌کنند و به ادبیات ایران زمین شهرت جهانی می‌بخشند

«گمان نمی‌کنم که کتابی در زبان دیگری یافت شود که بیش از هزار سال از عمر سرودنش گذشته و با این حال برای مردمش قابل دریافت باشد؛ آن گونه که شاهنامه برای فارسی‌زبانان هست. کتابی به این حد کهن، و بدین پایه نو، که قهرمان‌هایش از هر زنده‌ای زنده‌تر می‌نمایند. آیا نباید گفت که روح ایران را در خود به امانت دارد و این دو، یعنی شاهنامه و روح ایران، از هم جدایی ناپذیر شده‌اند؟»

«اگر شاهنامه خلل ناپذیر است، برای آن است که در آن زندگی گذرا و موجود، با نوعی حیات آرمانی و برتر، نوعی اکسیر زوال ناپذیر پیوند می‌خورد.» «در این کتاب، هیچگاه فوران زندگی از برابر چشم دور نمی‌شود. همه چیز جوشان و رویان است، مرگ نیز به خواب رفتن است. با این تعبیر: «نه جنبید هرگز، نه بیدار گشت!»

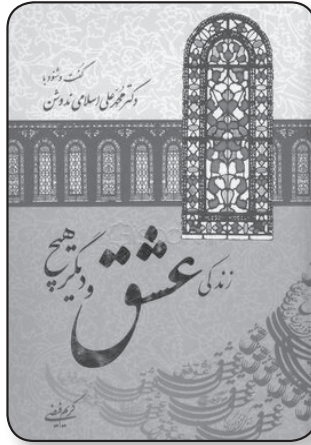
«زن و مرد و دوست و دشمن، ایرانی و انیرانی، همگی حق زندگی را ادا می‌کنند و چون «گاه گذشتن شد» به آرامی می‌گذرند؛ چنان که گویی به زندگی دیگر می‌خرامند.»

«هر شاهکار جهانی بخشی از کشش و کوشش نوع بشر را در خود جای داده است. از نوع جنگ، زندگی

بالاخره به مجازات گناهکار منجر می‌شود و پیروزی جبهه نیکی را که ایرانی‌ها باشند بر بدی که تورانی‌ها باشند تحقق می‌بخشد. ایرانی‌ها در طی دوران درازی این کوشش و تلاش را دارند برای آن که نیکی را بر بدی پیروز گردانند، به هر قیمت که شده، زیرا اگر آن چه اصول زندگی است به هم بخورد، کل مفهوم زندگی بشر به هم خواهد خورد. پس اگر گفته شده است که شاهنامه آخرش خوش است، برای آن است که عنصر گناهکار بی مجازات نمانده و جبهه بدی مغلوب گردیده.»

دیوان حافظ مانند روزنامه روزانه است

محمدعلی اسلامی ندوشن در کتاب «چهار سخنگوی وجدان ایران» حافظ را «سخنگوی ضمیر ناآگاه ایرانی» می‌نامد و درباره او می‌گوید: «دیوان حافظ مانند



روزنامه روزانه است. تمام وقایع روز را در خودش منعکس کرده و تبدیل کرده به وقایع دیرپای جهانی، به سرنوشت پایدار بشریت. اتفاق چنین پیش آمده که حافظ آخرین پیامگزار زبان فارسی باشد. قبل از او بزرگان دیگری آمده بودند و همه گفتنی‌ها را گفته بودند؛ به خصوص سه بزرگ دیگر: فردوسی، مولوی و سعدی. شخص دیگری هم که باید اضافه کنیم خیام است که خیلی تأثیر گذارده، همین مقدار کم رباعی‌های منسوب به او ردپای خود را در غزل‌های حافظ نهاده‌اند. بدین گونه می‌توان گفت که حافظ یک شاهنامه کوچک را در دیوانش جای داده، یک مولوی خلاصه شده و فشرده شده. و سعدی بیشتر از همه، برای این که در بیان و کلام و سبک و روش او دنباله‌روی سعدی است. تفکر خیامی نیز بر آنها اضافه می‌شود. یعنی می‌توان گفت که او

و مرگ، عشق، خوشبختی و تیره‌روزی، نابکاری و بزرگ‌منشی، افسانه و تاریخ و غیره... شاهنامه کتابی است که همه این‌ها را به رفیع‌ترین زبان در خود جمع دارد و اگر به فرض، ملتی همین امروز هم می‌خواست که روال زندگی خود را بر حسب جهان‌بینی و آموزش یک کتاب طرح‌ریزی کند، گمان می‌کنم که جامع‌ترین دستورنامه‌ای که برای انتخاب شایسته‌ترین زندگی ممکن بر روی خاک می‌یافت، شاهنامه بود.»

همچنین «چهار سخنگوی وجدان ایران» (مجموعه چهار سخنرانی بوده است که طی ۹ جلسه در تابستان ۱۳۷۹ در «شهر کتاب» ایراد شد. سخنرانی‌ها به طرز شفاهی و نانوشته بود و در پایان هر جلسه با تعدادی سؤال و جواب همراه بوده است. مجموع آنها از

نوار پیاده شد و سپس به صورت کتاب درآمده است.) فردوسی را «سخنگوی پیروزی نیکی بر بدی» معرفی می‌کند و درباره این که «چرا شاهنامه آخرش خوش است؟» می‌نویسد: «گویا سوءتفاهمی در کار بوده بر سر این که اصولاً معنی این حرف چیست؟ البته معنی روشن است زیرا نبرد نیکی با بدی که هسته مرکزی شاهنامه را تشکیل می‌دهد در انتها به پیروزی و نفع نیکی خاتمه پیدا می‌کند و به این علت گفته شده که شاهنامه آخرش خوش است. هسته مرکزی، جنگ ایران و توران است ولی پیش از آن مراحل دیگری در کار است. اولین مرحله جنگ با دیوان است که تهمورس قهرمان آن است. بعد ماجرای ضحاک با کاوه و فریدون. بعد جنگ خانوادگی خانواده فریدون که به کشته شدن ایرج منجر می‌گردد و بعد جنگ ایران و توران بر سر کشته شدن سیاوش بی‌گناه و ادامه آن که

یعنی بار موسیقی و نقش. این است که می بینیم که شعر حافظ که می توان گفت نوع کامل این معنا است، هم نقش در آن هست، هم موسیقی. از زمانی که حافظ و سعدی وارد زبان فارسی شده اند، دیگر موسیقی و هر نوع آهنگی را در ایران، این دو اشغال کرده اند. به طور استثناء ممکن است غزلی از عطار یا از عراقی و حتی مولانا خوانده شود. با همه آهنگی که در اشعار مولانا هست، سعدی و حافظ بیشتر از او در صحنه اند، برای این که به تمام معنا این ها تطابق پیدا کرده اند با موسیقی، با آهنگ و با روح ایرانی. به هر حال این چیزی است که هست و همراه شده با تاریخ ایران. در عرض این ششصد-هفتصد سال حضور دارد و هنوز هم برجاست.»



اسلامی، سعدی را «سخنگوی ضمیر آگاه ایرانی» معرفی می کند و در کتاب «زندگی عشق و دیگر هیچ: گفت و شنود با اسلامی ندوشن» درباره سعدی می گوید: «سعدی بیان خاص و جهان بینی عملی و همه جانبه ای دارد که با روحیه ایرانی سازگار بوده است. هم اخلاقی است، هم اجتماعی، هم عرفانی. یک تفکر واحد را دنبال نمی کند بلکه تمام جوانب و ابعاد زندگی را دربرمی گیرد؛ آن گونه که متناسب با اقلیم و فضای عمومی جامعه ایرانی و تاریخ ایران باشد. می توان گفت که سعدی کسی است که عشق ورزی را به مردم ایران و فارسی زبانان آموخته است، هیچکس بهتر از او حق عشق را ادا نکرده است. یک ایرانی تمام عیار است. روانی و دل نشینی زبانش به گونه ای است که از کودک تا پیر، هر کسی را درمی یابد. من تعجب می کنم که چرا نوجوانان امروز، به سعدی علاقه ای نشان نمی دهند.»

خلاصه این چهار تن است. البته از همه کتاب های ارزنده گذشته دیگر هم بهره گرفته. از تمام شاعران گذشته، از رودکی تا مسعود سعد، نظامی، خاقانی و بیشتر از همه سنایی و عطار. از کتاب های نثر، غزالی، کشف الاسرار، تفسیرهای قرآنی ... و البته سبک بیان قرآن خیلی در او تأثیر گذارده، چون خودش هم حافظ قرآن بوده و خیلی از زیبایی ها و ظرافت های هنری شعری خود را از قرآن گرفته. همه این ها وقتی در یک وجود او جمع شد، در یک نفر که طی بیش از پنجاه سال این کارش بوده و ابداً وقت تلف نمی کرده و هر چه را می دیده فوری ضبط می کرده و تبدیل به احسن می کرده، یعنی واقعاً مثل مسی که اکسیر به آن بزند و طلا شود، فوری وقایع جزئی و عادی را تبدیل می کرده به وقایع اصلی و عمده، خوب چنین

کسی هنر خود را مفت به دست نیاورده. البته از همه این ها مهم تر آن استعداد خداداد و ذاتی عجیبی است که داشته و توانسته همه این ها را با هم تلفیق و جمع کند؛ وگرنه کسان دیگری هم بوده اند که از او معلومات بیشتر داشته باشند، کتاب بیشتر خوانده باشند، ولی آن طور نتوانسته اند بشوند. این یک استثناء نادر است که می تواند در تاریخ یک کشور پیش بیاید تا یکی را به این صورت عجیب بیرواند و عرض کردم شاید تمام تاریخ بشری چند نفر آن طوری که فردوسی نسبت به ایران هست توانسته بیرواند، یا مغزی مثل مولوی، آن طور پهناور، یا مانند سعدی آن طور چالاک اندیش، البته در تمدن های دیگر هم کسانی بوده اند اما به طور کاملاً استثنایی.»

او همچنین در این کتاب عنوان می کند: «شعر در ایران می بایست بار هنرهای دیگر را نیز به دوش بکشد،

«سعدی هنوز در متن زندگی ماست و از صبح تا شب، چه در کوچه باشیم و چه در خانه، با هر قدمی که برداریم، عبارتی از وی به یاد می‌آید، زیرا او بیشتر از هر گوینده دیگر فارسی، جامعه ایرانی را در آثار خود انعکاس داده است»

بهاری است، معنی می‌خواهد لفظ را بشکافد؛ هنگام خواندن «مثنوی» و نیز «غزلیات» این احساس به ما دست می‌دهد که قالب تن، گنجایش روح برهنده را ندارد و این تنها کتابی است که می‌شناسیم که چنین خاصیتی داشته باشد.»

اسلامی ندوشن در کتاب «باغ سبز عشق» درباره مولوی می‌نویسد: «اگر شاهنامه حماسه دوره باستانی اقوام ایرانی است، مثنوی مولوی را می‌توان حماسه ایران بعد از اسلام خواند. با همه تفاوت‌هایی که در این میان دیده می‌شود، این دو کتاب از جهتی در کنار هم قرار می‌گیرند. منظور آن است که هر دو در دو زمان متفاوت و از دو زاویه، از موضوعی مشترک حرف می‌زنند و آن گوهر انسانی و آزادی است. شاهنامه می‌گوید که بر روی زمین چگونه باید سرشار، سرفراز و پرومند زندگی کرد. مثنوی می‌گوید که گرچه در اینجا اسباب تمامیت آدمی فراهم نیست، باید به گونه‌ای زیست که بر عیار انسانیت آدمی افزوده گردد.»

«مثنوی کتاب فضایی است؛ کتاب کهکشانی. هفتصد سال پیش از آن که انسان بر کره ماه پای نهد یا در بسیط آسمان‌ها به جولان آید، او را از طریق اندیشه و کلام به فضای نامنتها دعوت کرده است. در زبان فارسی که نه، گمان نمی‌کنم در زبان دیگری هم اثری به وجود آمده باشد که مانند مثنوی آن همه

او همچینین در کتاب «بازتاب‌ها» بیان می‌کند: «سعدی هنوز در متن زندگی ماست و از صبح تا شب، چه در کوچه باشیم و چه در خانه، با هر قدمی که برداریم، عبارتی از وی به یاد می‌آید، زیرا او بیشتر از هر گوینده دیگر فارسی، جامعه ایرانی را در آثار خود انعکاس داده. از آن که بگذریم، سعدی نه تنها در اخلاق بلکه در عشق نیز معلّم اول بوده. از زمان او به این سو، ایران آموخته است که چگونه زیبایی را قدر داند و بهتر و ماهرانه‌تر عشق بورزد و چون حافظ به دنبالش آمد، این دو، زبان فارسی را عشق‌آگین‌ترین زبان دنیا کردند.»

اسلامی ندوشن، مولانا را «سخنگوی یگانگی انسان‌ها» معرفی می‌کند و می‌گوید: «مولانا عشق را «جان جهان» می‌داند، یعنی «هستی بخش». به زعم او همان‌گونه که زندگی خاکی بی‌تابش خورشید می‌فسرد، بی‌عشق هم معنای زندگی از دست می‌رود. این همه جنب‌وجوش در شعر مولانا که کلمات، شوریده‌وار خود را بر در و دیوار می‌زند، برای شکار لحظات زندگی است. گرفتن و شکوفاندن، تا نیرویی چون نیروی «دژه» از آنها جدا گردد و تصوّر پنهانور و بی‌انتها بخشد. می‌بایست جانشینی برای گذرابودن این حیات جسمانی جست.

هدف عشق آن است که فاصله میان زندگی و مرگ را بردارد. آن چه از او انتظار می‌رود این است. پس تکلیف ما با گسست یاد چه می‌شود؟ با حرکت چه می‌شود که مرگ آن را می‌گسلد؟

اینجاست که همه چیز بازمی‌گردد به خود همین زندگی. کوشش و طلب. زندگی طلبیدن است، یافتن مهم نیست. ره‌بریدن است، رسیدن مهم نیست.»

او در کتاب «جام جهان‌بین» نیز درباره مولانا می‌گوید: «مولانا بیش از هر کس ولوله و شور در فکر ایرانی نهاده و فضای خروشان بر او عرضه کرده که در این فضا، چون نیروی فوران‌کننده‌ای که در شاخه‌های

انسان را به پرواز وعده داده باشد.»

«از این ژرفا که نگاه کنیم، شاهنامه و مثنوی دو کتاب متکامل می شوند.»

اندیشه مولانا البته اشراقی است، برهانی نیست ولی از دیدگاه اشراقی هر چه تا زمان او از ساحت فکر عبور کرده یا در تصوّر گنجیده، و هر چه در پیوند دادن زمین و آسمان کوشایی به خرج داده بوده، در کتاب او جای گرفته.»

«مثنوی یک «آرمانشهر» است که اگر بخواهند از روی طرح و توصیه آن جامعه‌ای را پی ریزی کنند، البته میسر نخواهد بود اما هر چه بتواند در حیطه آرزو قرار گیرد، در آن جای گرفته و آن خود خارج از فراخنای جهان بزرگ نیست و «جهان بزرگ» در درون همین جهان است؛ دسترس ناپذیر ولی گواه‌گر شأن انسان که هرگز از طلیس باز نایستاده.»

«مثنوی در عین حال، یک کتاب زمینی هم هست. هیچ نکته‌ای از نیازهای زیستی بشر در آن به غفلت سپرده نشده است. مانند درخت، ریشه در خاک دارد و سر بر آسمان.»

«عشق ندای اول اوست و این عشق، مفهوم بسیار وسیعی دارد. از دیدار یار دلنواز و گرمای تن در «شهری که در وی دلبر است»، تا برسد به مهر کل بشریت، زیبایی و تازگی، گذشت و دریادلی. خلاصه زندگی همیشه بهار.»

امروز «تاریخ بیهقی» را مثل رُمان می‌خوانند. هم آموزندگی دارد و هم سرگرم‌کننده است. من خیال می‌کنم که هر کس «تاریخ بیهقی» را به دست بگیرد، بسیار سرگرم و مشغول می‌شود و نکته‌ها می‌آموزد

محمدعلی اسلامی ندوشن در نشست شهر کتاب که در دی ماه ۱۳۹۱ برگزار شد هم، درباره ابوالفضل بیهقی و زمانه او و کتاب تاریخ بیهقی در مقاله‌ای با عنوان «بیهق کجاست؟» مطالبی را ارائه می‌کند که در این این مجال بخشی از این مقاله آورده می‌شود: «تمام شهرت و اهمیت بیهقی به خاطر ابوالفضل بیهقی است که از این خطه پدید آمد و کتاب جاودانه‌اش را نوشت. به این علت، نام بیهق وابسته است به ابوالفضل بیهقی و سبزواری. البته در آن زمان بیهق خیلی معروف‌تر از سبزواری بوده. ولی بعدها سبزواری اهمیت بیشتری پیدا کرده است. این اوج و حضیض شهرها، جزو اسرار تاریخ است. این که چه شده است که «تاریخ بیهقی» در بین تاریخ‌هایی که در زبان فارسی در این هزار سال نوشته شده است، شاخصیت بیشتری پیدا کرده، یکی دیگر از شگفتی‌ها است. «تاریخ بیهقی» تا صد سال پیش آن مقامی را که شایسته‌اش بود، به دست نیاورده بود. از صد سال پیش است که اهمیت آن کشف شد. آشنایی ایرانیان با نوشته‌های اروپایی که روان و ساده بود، باعث شد که به کشف «تاریخ بیهقی» و اهمیت آن پردازند. چون «تاریخ بیهقی» روان و ساده نوشته شده است. به علت روانی و سادگی، مطبوع سلیقه ایرانی نبود.

اما در نثر فارسی سه کتاب ارزش بسیار دارد. یکی «کلیله و دمنه» نصرالله منشی است و دوم «گلستان» سعدی است. اما این دو کتاب هیچکدام به معنای واقعی نثر نیستند بلکه نثرهایی تزئینی دارند. «گلستان» آمیخته‌ای از نثر و شعر است و «کلیله و دمنه» هم تزئینات لفظی فراوانی دارد. کتاب سوم نثر فارسی «تاریخ بیهقی» است. این کتاب از لحاظ نثر روان، منحصر به فرد است. سرنوشت خاصی هم داشته است. آن چه باقی مانده، یک جلد از چندین جلد کتاب است.

خود بیهقی با عبارتی دلسوزانه می‌نویسد که کتاب مرا نابود کردند. به هر حال ماجراهایی پیش آمده و

بخش‌هایی از «تاریخ بیهقی» از میان رفته است. بیهقی ناظر و شاهد کارها بوده و یادداشت برمی‌داشته است. مرد بسیار دقیقی بوده است. از این یک جلد باقی مانده «تاریخ بیهقی» پیداست که او دقیقاً نکته به نکته را یادداشت می‌کرده است. در زمان بازنشستگی است که این یادداشت‌ها را به صورت کتاب درمی‌آورد. تاریخ‌های دیگر راجع به گذشته‌هاست، در حالی که بیهقی از زمان حال سخن می‌گوید. چند چیز در «تاریخ بیهقی» هست که در دیگر کتاب‌های تاریخ نمی‌توان یافت. اول از همه این که او شاهد و ناظر وقایع بوده است. روایات او دست اول و همراه با دلایل زنده است. خصوصیت دوم این کتاب، ذکر جزئیات است. دیگر تامل شخصی نویسنده است. بیهقی تنها وقایع را روی



کاغذ نیاورده، بلکه اظهار نظر هم می‌کند. او مورخ صاحب نظری است. این خصوصیت نیز در شاهنامه وجود دارد. بیهقی مسایل را به صورت بسیار زنده حکایت می‌کند. این خصوصیت بسیار مهم او، به استعداد شگرف بیهقی در نویسندگی بازمی‌گردد. این که توانسته است موضوعات را پیروراند، از قدرت قلم او حکایت دارد. می‌دانیم که در نوشتن، چگونه نوشتن است که اهمیت دارد. امروز «تاریخ بیهقی» را مثل زمان می‌خوانند. هم آموزندگی دارد و هم سرگرم‌کننده است. من خیال می‌کنم که هر کس «تاریخ بیهقی» را به دست بگیرد، بسیار سرگرم و مشغول می‌شود و نکته‌ها می‌آموزد.

خیام چه زمان مشهور شد

او همچنین اسلامی ندوشن در کتاب «آواها و ایماها» درباره خیام نیشابوری می‌نویسد: «می‌دانید که خیام

عنصر خاصی است در ادبیات فارسی. خاص از این جهت که هم شاعر است، هم نیست. بیشتر عالم شناخته شده و در زمان خود و بعد از خود به این عنوان معروف بوده است. گذشته از آن درست روشن نیست که چه تعداد رباعی گفته یا اصلاً این رباعی‌های منسوب به او تا چه مقدار به او مربوطند. چنان که می‌بینیم چند سوال و ابهام در برابر نامش هست.

نخست به عنوان عالم یعنی ریاضیدان، متفکر، فیلسوف و کسی که در ستاره‌شناسی کار می‌کرده معروف شده. ولی بعد موضوع شاعری مطرح گردیده. می‌دانید که وی تا حدود صد سال پیش در ایران شاعر معروفی نبود. نام او به عنوان شاعر در میان بود ولی کسی او را به عنوان یک گوینده صاحب دیوان به حساب نمی‌آورد. بیشتر شعر به سبک «خیامی» رواج داشت، که دیگران به تقلید او می‌سرودند. واقعیت آن است که شهرتش از زمانی بالا گرفت که فیتزجرالد انگلیسی تعدادی از رباعی‌ها را به اسم او ترجمه کرد و انتشار داد و بعد از این، شهرت او از انگلستان شروع شد و به سراسر جهان سرایت کرد. از نظر خود ما هم، باید اعتراف کرد که فیتزجرالد ما را متوجه اهمیت شاعری خیام کرد. و این از عجایب است که کسی که از همه کمتر در زبان فارسی شعر گفته، در جهان معروف‌ترین شاعر ایران شود. الآن تقریباً خیام به همه زبان‌های مهم دنیا ترجمه شده، به بعضی از زبان‌ها چند بار ولی با این همه هنوز در مقابل این سوال قرار دارد که چگونه کسی است؟»

او همچنین اسلامی ندوشن در کتاب «آواها و ایماها» درباره خیام نیشابوری می‌نویسد: «می‌دانید که خیام

است، آورده است: «محمد اقبال، شاعر فارسی‌گوی پاکستانی، بنای شاعری خود را بر زبان فارسی نهاد. فارسی که مدّت‌ها زبان فائق شرق بود و تا بوسنی و آلبانی هم جلورفته بود. بر اثر استیلای زبان انگلیسی در شبه‌قاره هند، رو به نشیب نهاد اما اقبال نشان داد که هنوز می‌توان به آن دل بست. اقبال تا حدّی شبیه به ناصر خسرو است. شعر نمی‌گوید برای آن که سخن خوشیند زیبایی گفته باشد. شعر می‌گوید برای آن که از آن «خاصیت درمانی» بجوید. به همین سبب در کلام او وصف طبیعت نیست؛ آن گونه که در نزد شاعران دیگر می‌شناسیم، غزل عاشقانه نیز نمی‌بینیم. اقبال برای زن یا معشوقی نمی‌سراید. موضوع شعر و مخاطب کلام او مردم هستند. در شعر او همواره با عصب و خون سر و کار داریم؛ با



اسلامی ندوشن همچنین در کتاب «شهرزاد قصه‌گو»ی خود درباره یعقوب لیث می‌گوید: یکی از بزرگترین روزها در تاریخ ایران (اگر بزرگ‌ترین روز نباشد) روزی است که یعقوب لیث به محمد بن وصیف می‌گوید: «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟» و از این روز زبان فارسی ذری زاییده می‌شود و به همراه آن ایران فرهنگی بعد از اسلام. ایران هر چه گشته می‌داد، هر چه مغز خود را می‌کاوید و دود چراغ می‌خورد، بدون زبان چه می‌توانست باشد؟ و زبان با آثاری که در آن پدید می‌آید، چون سربازانی می‌شود که در مرزهای دوردست پاس دهند و استقلال روحی او را حفظ کنند. از این پس، ولو ایران در دوره‌هایی قطعه‌قطعه شود، و مغول و... بر آن فرمان برانند، از لحاظ معنوی پهناور و تسخیرناپذیر خواهد ماند.»

انسان زنده که گویی همه جا به او نوک پا می‌زند که برخیز! شعر دوران مشروطه‌ی خود ما نیز تا اندازه‌ای همین خاصیت را دارد، چون سروده‌های بهار و عارف و فرّخی یزدی و امثال آنان که آنان نیز حتی غزل را تبدیل می‌کنند به بیان نظر سیاسی، با این تفاوت که اینان سراینده‌ی انسان سیاسی، انسان معترض‌اند؛ در حالی که اقبال شاعر انسان دگرگون‌شونده است که باید تغییر بنیادی را از خویش شروع کند تا این، خودبه‌خود به تغییر اجتماع بینجامد...

کتابی که تاریخ ایران را باید در آن جست‌وجو کنیم
محمدعلی اسلامی ندوشن همچنین در کتاب «بازتاب‌ها» درباره «بوف کور» صادق هدایت آورده است: «بوف کور» صادق هدایت طی پنجاه سال اخیر جزو بحث‌انگیزترین کتاب‌های فارسی بوده است. نخستین نوشته در ادب معاصر نیز بود که به نحو وسیع به خارج راه یافت و ترجمه‌های متعدد از آن صورت گرفت و قلم‌فرسایی‌هایی درباره‌اش شد که مجموع آن خود کتابی می‌شود. گذشته از قدرت نگارشی که در آن به کار رفته، علت نظرگیریش آن بوده که در رمز و راز پیچیده شده است و کسان مختلفی کوشیده‌اند دریابند که منظورش چیست و از چه گفت‌وگو می‌کند. کتابی است غیر متداول در زبان فارسی و حتی در ادب غربی هم خالی از غرابت نمی‌نماید. دیدی که بر جهان و هستی می‌افکند، آمیزه‌ای است از اروپایی و ایرانی و

باید هنر اقبال را از مجموع آثارش به داوری فراخواند. با همه تناقض، در گفته‌های فارسی او یعنی حماسه شور و حرکت نکته‌های جاندار و پایدار به قدر کافی هست که بتوان او را گوینده‌ای ارزنده به حساب آورد، و به خصوص ما فارسی‌زبانان باید نسبت به او قدر دان باشیم که زبان ما را مرکب فرهنگی خود قرار داد.»

و با آشنایی ای که با تفکر اروپایی عصر صنعت و بحران بعد از جنگش به هم زده بود، توانست که این رشته تاریخ را در زمان حال دنبال کند. این مرد خنزرپنزی کیست؟ این «لکاته» و این دختر اثری کیست؟ این زندگی آن همه پرنشئه و در آن واحد آن همه نکبت بار چیست؟ این فراز و فرودها و تناقض ها را در کجا باید توجیه کرد؟ سایه، سرو، راغه، شراب، گل نیلوفر، زندگی بوتیماری و آن چشم های براق و آن شب عمیق جاودانی. دختر اثری در برابر پیر مرد خنزرپنزی قرار دارد، سرچشمه حیات و پیام آور مرگ. دنیای پست دنی که مؤدبانه ترین دشنام ها را حافظ به آن نثار کرده بود، اکنون در اینجا در همان لحن بازش می‌یابیم. همه این ها در میان دو کشاکش سرگیجه آور جریان پیدا می‌کند. کشاکشی که به صورت ربودگی و بیزاری در کُنج وجود ایران لانه کرده است. مسأله ایران است که در بوف کور مطرح می‌شود؛ یکی از طومارهایی که کلاف ناخودآگاه قومی ایرانی در آن باز می‌گردد.

بوف کور یکی از کتاب‌ها در زبان فارسی است که باید سررشته تاریخ ایران را در آن جست‌وجو کنیم؛ از قرن‌های دور تا فروبستگی دوران رضاشاهی

قدیم و جدید. در حالی که تأثیر نویسندگان و شاعرانی چون نروال، ادگار آلن پو، بودلر، داستایوسکی، ریلکه و کافکا از آن پنهان نیست، روح ایران کهن نیز از زرتشت و مانی تا فردوسی و خیام و مولوی و حافظ، در آن تپنده می‌نماید. حدیث نفس و خودگویی مرد غریبی است که در دیاری غریب، ریشه‌کن شده ولی وابسته به اصل خود است. یادآور «هلندی سرگردان» واگنر که تنها عشق ایثارمند می‌توانست گناهان گذشته‌اش را باز خرد و از عذاب آوارگی رهایش سازد. اگر می‌بینیم که هم جاذبه دارد و هم بیزاری می‌آورد، برای آن است که هر یک از ما ذراتی از بوف کوری در خود داریم. چه کسی هست که وقتی در عمقش ذره‌بین بیندازیم، ته‌مایه‌ای از بوف کور را در او نبینیم؟ این کیست که دردهایی مانند خوره او را می‌خورد و او درون خود را با مٔه می‌کاود تا به حقیقت قابل لمسی دست یابد و سرانجام به هیچ واقعیتی جز مرگ نمی‌رسد؟ از یک سو در احساس ارتباط با کل طبیعت و موجودات، یادآور مولوی می‌شود و از سوی دیگر در کاوش در اسرار خلقت و سیر ناسرانجامش، خیام و حافظ را به یاد می‌آورد که «ره زین شب تاریک نبردند به روز» و: وجود ما معمایی است حافظ

که تحقیقش فسون است و فسانه

بوف کور یکی از کتاب‌ها در زبان فارسی است که باید سررشته تاریخ ایران را در آن جست‌وجو کنیم؛ از قرن‌های دور تا فروبستگی دوران رضاشاهی. نویسنده‌ای به استعداد هدایت، با نوع زندگی تنهای او

وقتی طه حسین با استاد مقایسه می‌شود

پایان‌نامه‌هایی درباره‌ی اسلامی ندوشن

نشان داد. این رویکرد که مبتنی بر تحلیل و مقایسه بود، حرف‌های زیادی برای گفتن داشت و استقبال فراوانی از مردم و منتقدان به دنبال آورد. تحلیل او از رزم رستم و اسفندیار در «داستان داستان‌ها» و همچنین مقایسه ایلپاد با شاهنامه در مصاحبه «فردوسی و هومر» از نمونه‌های درخشان شاهنامه‌پژوهی او است. از منظر این گونه تحلیل و تطبیق‌ها است که شاهنامه را کتاب اول ایرانیان دانسته و آن را در شمار شاهکارهای بشری شناخته است. کوشش‌های او در زمینه شاهنامه تنها متوجه محتوا نبوده و جنبه‌های هنری و ادبی آن را نیز در نظر داشته است. اسلامی ندوشن همسو با اندیشه‌های نظری، اندیشه‌های اجرایی تأثیرگذاری هم درباره شاهنامه ارائه داده است. تدریس آن در دانشگاه و تأسیس ایرانسرای فردوسی در زمره آنهاست. شناخت این حماسه عظیم بدون شناخت آثار این تحلیلگر، نقیصه‌ای بزرگ است و جوینده را از بسیاری راز و رمزهای آن دور می‌دارد.

همچنین پایان‌نامه دیگری در دانشگاه یادشده درباره اسلامی ندوشن با عنوان «شیوه‌ها و کارکردهای توصیف در آثار ادبی اسلامی ندوشن» دفاع شده است. نگارش آن را ابوالفضل جعفری ندوشن بر عهده داشته که با راهنمایی سیدمحمود الهام‌بخش و مشاوره رئیسی به انجام رسیده است.

در خلاصه پایان‌نامه می‌خوانیم: «اسلامی ندوشن، حقوقدان و استاد ادبیات، در سال ۱۳۰۴ در روستای

پرداختن به چهره‌های فرهنگی و ادبی یا آثارشان و ویژگی‌های آنها یکی از موضوعات پایان‌نامه‌هایی است که دانشجویان در دانشگاه‌ها به آنها می‌پردازند. محمدعلی اسلامی ندوشن نیز از این ماجرا مستثنی نیست و دانشجویان بر حسب حوزه مطالعاتی یا علاقه‌شان به او به آثارش پرداخته‌اند که تعداد این پایان‌نامه‌ها بسیار است که مرور همه این پایان‌نامه‌ها در این مجال نگنجد. بنابراین مجله نوشتار بر تعدادی از این پایان‌نامه‌ها که در دهه ۹۰ نوشته شده‌اند مروری داشته که در ادامه می‌آید:

«بررسی اندیشه‌های محمدعلی اسلامی ندوشن» نوشته مرتضی یاوریان که با راهنمایی مهدی حیدری و مشاوره سیدمحمود الهام‌بخش در سال ۱۳۹۸ در پردیس علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه یزد دفاع شده است.

در چکیده این اثر می‌خوانیم: «بررسی آثار و اندیشه‌های شاهنامه‌شناسی محمدعلی اسلامی ندوشن چهارگونه اثر دیده می‌شود: کتاب، مقاله، سخنرانی و مصاحبه. با این که اندیشه‌های بنیادی او را در این زمینه باید در کتاب‌ها جست‌وجو کرد، دیگر آثار وی نیز دارای نکته‌های مهمی است و نباید از آنها چشم‌پوشید. اسلامی ندوشن از همان آغاز با رویکرد ویژه‌ای که به شاهنامه فردوسی داشت، دریچه‌های تازه‌ای به روی مخاطبان ادبیات حماسی گشود و لایه‌های دیگری ورای لایه‌های بیرونی، از آن

شهروندی در گزیده آثار محمدعلی اسلامی ندوشن» با راهنمایی حوریه شیخ‌مونسى و مشاوره زهره الله‌دادی را به نگارش درآورده و در سال ۱۳۹۸ و در دانشکده ادبیات فارسی و زبان خارجی علامه طباطبایی از پایان‌نامه خود دفاع کرده است.

در چکیده این پایان‌نامه آمده است: «در این پایان‌نامه، حقوق شهروندی به دلیل داشتن نقشی برجسته و ارزشمند در ارتقای همه‌جانبه یک جامعه، مورد توجه نگارنده قرار گرفته است. از طرفی این حقوق در ادبیات فارسی نقش قابل توجهی ایفا می‌کند. کمالین که در دنیای معاصر، حقوق شهروندی از جمله دغدغه‌های مهم اندیشمندان است.

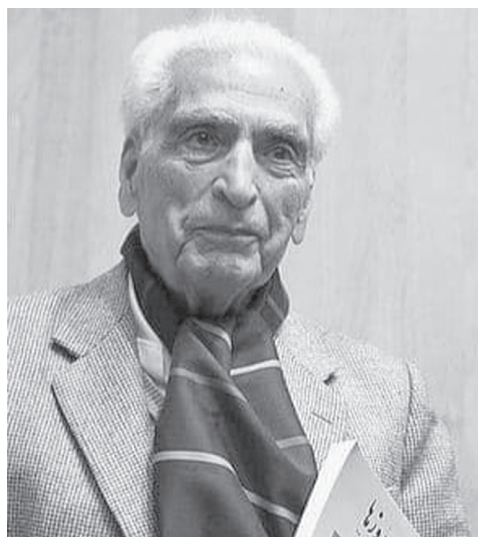
«محمدعلی اسلامی ندوشن»، ادیب معاصر در زمینه ادبیات فارسی و شناخت ایران، آثار پژوهشی و ادبی ارزنده‌ای را ارائه داده است. در این کارپژوهشی ابتدا گزیده‌ای از آثار این ادیب بزرگ یعنی سه جلد از مجموعه «روزها»، «در کشور شوراها»، «آواها و ایماها»، «گفتگوها» و «دیروز امروز فردا» بررسی شده و این حقوق با توجه به منشور حقوق شهروندی که در سال ۱۳۹۵ طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران منتشر شده، مبنا قرار گرفته است. یافته‌های پژوهش نشان از این دارد که آثار «محمدعلی اسلامی ندوشن»، این نویسنده و ادیب ایرانی، سراسر توجه به حقوق انسانی افراد به عنوان یک شهروند در جامعه ایران است. چه در خودزیست‌نامه‌اش، چه آثار پژوهشی، چه سفرنامه‌ها و آثار خلاقه دیگر، رد پای حقوق شهروندی را می‌توان به روشنی جست. در این پژوهش با مطالعه تعدادی از آثار ایشان و دسته‌بندی هر یک از حقوق شهروندی در آثار مختلف او، به دیدگاهش در حقوق شهروندی پرداخته‌ام.»

به نظر می‌رسد کتاب «روزها»ی محمدعلی اسلامی ندوشن از جمله کتاب‌های مورد توجه دانشجویان بوده و پایان‌نامه‌هایی درباره این کتاب و مقایسه آن با اتوبیوگرافی‌های دیگر نوشته شده است از آن جمله

قلم توصیف او همچون دوربینی که لحظه‌ها را ثبت می‌کند، بر صفحات کاغذ می‌لغزد و توصیفات را مانند تصاویر عینی مقابل دیدگان مخاطبان خود قرار می‌دهد

ندوشن از توابع شهرستان یزد به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه ناصر خسرو ندوشن آغاز کرد و برای ادامه تحصیل، زادگاه خود را ترک کرد. یکی از راه‌های رایج پروردن مطالب و از عناصر بسیار شاخص و گونه (Description) عنصر توصیف یا وصف‌های نگارش است که هم در نثر و نظم فارسی دیده می‌شود. توصیف یا وصف کردن به معنای بیان حال و شرح چیزی دادن است. اسلامی ندوشن، نویسنده معاصر ایران، نویسنده‌ای است که به داشتن قلمی توانا، زبانی فاخر و سبکی پخته و گیرا شهرت دارد. این پژوهنده بزرگ فرهنگی و ادبی، در میان آثار و نوشته‌های خود، نوشته‌های تجربی و گزارش‌گونه متعددی نیز دارد که به ناگزیر در آنها عنصر توصیف، مجال ظهور و بروز یافته است. قلم توصیف او همچون دوربینی که لحظه‌ها را ثبت می‌کند، بر صفحات کاغذ می‌لغزد و توصیفات را مانند تصاویر عینی مقابل دیدگان مخاطبان خود قرار می‌دهد. در این پژوهش که به بررسی و تحلیل عنصر توصیف در آثار نثر او اختصاص دارد، در نظر است بعد از معرفی نویسنده و برشمردن ویژگی‌ها و ابعاد توصیف و کاربردهای آن، به جست‌وجوی موارد و کارکردهای توصیف در آثار ادبی اسلامی ندوشن، با محوریت زندگینامه شخصی مؤلف با عنوان «روزها» پرداخته شود.

ساجده سادات کسانیان هم در پایان‌نامه خود به وجه دیگری از اسلامی ندوشن پرداخته است و پایان‌نامه خود را با عنوان «بررسی و تحلیل مولفه‌های حقوق



«بررسی تطبیقی خاطرات سیاسی، جوانی و ادبی سعید نفیسی با مجموعه روزها نوشته محمدعلی اسلامی ندوشن» نوشته فاطمه پورموسی با استاد راهنمایی باقر صدری نیا و مشاوره محمدعلی موسی زاده که در سال ۱۳۹۶ در دانشکده ادبیات فارسی و زبان های خارجی دانشگاه تبریز دفاع شده است.

در چکیده پایان نامه عنوان شده است: «در پژوهش حاضر «خاطرات سیاسی، ادبی و جوانی» سعید نفیسی و مجموعه «روزها» نوشته محمدعلی اسلامی ندوشن، به عنوان دو اثر نوع ادبی زندگی نامه و خاطره نویسی، به صورت تطبیقی بررسی شده و مشترکات و تمایز محتوایی آنها در سطوح مختلف سیاسی، تاریخی، فرهنگی و اجتماعی، میزان بازتاب حوادث و تحولات اجتماعی از منظر مردم شناسی، جامعه شناسی مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است. با توجه به این که هر دو نویسنده در عصر رواج تدریجی تجدد و دگرگونی های سنت های اجتماعی، فرهنگی زیسته اند، نحوه رویکرد آنان به مقوله سنت و تجدد از اهمیت خاصی برخوردار بوده است. از این رو در پایان نامه حاضر این موضوع با در نظر گرفتن خاستگاه شهری و روستایی نویسندگان، مورد بحث قرار گرفته است. با بررسی و تحلیل تطبیقی هر دو اثر، به این نتایج دست می یابیم که هر دو نویسنده از چهره های توانا و برجسته ادبیات هستند. هر دو در شرایط بحرانی سیاسی و تاریخی ایران زندگی کرده اند. با این حال با وجود گرایش سیاسی و بررسی اندیشمندانه حوادث اجتماعی و ارتباط با چهره های سیاسی روز، وارد دنیای سیاست نشده و فعالیت سیاسی نداشته اند. همچنین گرایش های ملی و مذهبی نویسندگان هر دو اثر، در زندگی نامه و خاطرات آنها بازتاب یافته است. هر دو نویسنده، نگاه بینابینی به موضوع سنت و تجدد دارند. آنها در ضمن پذیرش تجدد، خواهان حفظ سنت ها نیز هستند.

هر دو اثر با زاویه دید اول شخص روایت شده و از منظر واقع گرایانه به نقل و بررسی رخداد های زندگی و حوادث سیاسی، اجتماعی عصر پرداخته اند.

همچنین «بررسی تطبیقی کتاب روزها نوشته محمدعلی اسلامی ندوشن و کتاب «ضد خاطرات» اثر «آندره مالرو» نوشته سمیه امیریان با راهنمایی حسین یزدانی و مشاوره علی محمد پشت دار که در دانشگاه پیام نور تهران جنوب در مقطع کارشناسی ارشد که در سال ۱۳۹۵ نوشته شده است.

در چکیده این پایان نامه عنوان شده است: «وقتی سخن از ادبیات تطبیقی بین دو ملت متفاوت است، قدمت و تاریخچه دو ملت در اذهان تداعی می شود. بدین منظور که بیشتر کشورها از قدمت تاریخی و در پی آن قدمت فرهنگی و ادبی برخوردار هستند، ادبیات در کشور ما و کشور فرانسه نیز جزء ادبیات فاخر دنیاست؛ جایی که تمامی ادب پژوهان به ادبیات دو ملت بسیار پرداخته اند. ادبیات تطبیقی شیوه ای از پژوهش بین رشته ای است که با به کارگیری نظریه ها و تعاریف خاص خود رابطه ادبیات با ملت ها و زبان های مختلف، ارتباط آثار ادبی هر عصر را با یکدیگر و همچنین پیوند ادبیات

از لحاظ تعبیر و مضمون و شیوه نگارش قربات و شباهت عمیقی میان آنها حاکم است، با رویکردی تطبیقی مورد بررسی قرار دهد، زیرا ادبیات تطبیقی از مهم‌ترین گونه‌های ادبی است که ما را در یافتن وجوه مشترک اندیشه‌های بزرگان ادب و فرهنگ جهان یاری می‌رساند. طه حسین و محمد علی اسلامی‌ندوشن، دو نویسنده توانا و برجسته معاصر از دو کشور مصر و ایران می‌باشند که هر کدام از آنها برای تحصیل و کسب علم، دامن روستا را ترک کرده و موفق می‌شوند تا بالاترین مدرک تحصیلی را از دانشگاه سوربن فرانسه دریافت نمایند و پس از بازگشت به وطن خویش اندیشه‌ها و دیدگاه‌های فکری مشترکی داشته‌اند و در عین حال هر کدام از آنها به نوشتن سرگذشت خود از سن ۴ یا ۵ سالگی تا جوانی با یک عنوان (الایام - روزها) اقدام می‌کنند. با مطالعه این دو حسب حال بسیاری از شباهت‌ها در سبک سخن، طرح داستان، معنا و دریافت، تصویرسازی ... مشاهده می‌شود. فرضیه احتمالی آن است که اسلامی‌ندوشن در نوشتن سرگذشت خود از کتاب الایام طه به نوعی الگو گرفته باشد؛ شواهدی که در این زمینه بیان شده است به احتمال قوی گویای این ادعا می‌باشد.

پایان‌نامه دیگری که درباره اسلامی‌ندوشن نوشته شده، پایان‌نامه «بازتاب فرهنگ و اندیشه ایرانی در آثار محمدعلی اسلامی‌ندوشن» نوشته مرضیه حیدری‌زاده ابولی با استاد راهنمایی حمید جعفری قریه‌علی با مشاوره روئین‌تن فرهمند است که در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه ولی عصر رفسنجان در سال ۱۳۹۷ دفاع شده است.

در چکیده این پایان‌نامه نیز می‌خوانیم: محمدعلی اسلامی‌ندوشن در سال ۱۳۰۴ در روستایی کویری از توابع یزد در خانواده‌ای کشاورز دیده به جهان گشود. عمده فعالیت او در زمینه نویسندگی بوده و آثارش را می‌توان در چند حیطه تقسیم‌بندی

با هنر و علوم انسانی را در زمینه‌های مختلف مورد بررسی قرار می‌دهد. در این پژوهش به بررسی تطبیقی دو کتاب روزها اثر محمدعلی اسلامی‌ندوشن و ضد خاطرات اثر آندره مالرو پرداخته‌ایم. ادبیات دو کشور ایران و فرانسه همواره جالب و نویسنده‌گانش قابل بحث و آثارشان قابل بررسی است. در این پژوهش به شیوه تطبیقی اشتراکات و تفاوت‌های دو اثر یادشده (روزها و ضد خاطرات) کاویده شده است. نتیجه کلی تحقیق این است که اسلامی‌ندوشن در نوشتن کتاب «روزها» تحت تأثیر سبک و محتوای «ضد خاطرات» نبوده است و بین این دو اثر رابطه بینامتنی وجود ندارد. در عین حال هر دو نویسنده به سفر علاقه خاصی داشته‌اند؛ طوری که بیشتر خاطراتشان مربوط به سفرهایی است که در آن حضور داشتند و به اصلاح جامعه و رشد و پیشرفت بشر علاقه مند بودند و چه محسوس و چه نامحسوس برای بهتر شدن شرایط تلاش می‌کردند.

پایان‌نامه «بررسی تطبیقی الایام طه حسین و روزهای محمدعلی اسلامی‌ندوشن» نوشته معرفت نوری‌زاده ناوی با استادی ناصر محسنی‌نیا و مشاوره عبدالعلی آل‌بویه که در سال ۱۳۹۱ در مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین دفاع شده است.

در چکیده این پایان‌نامه آمده است: زندگینامه و حسب حال قدمت و سابقه‌ای به قدمت انسان دارد و به نوعی تاریخ زندگی شخصیت‌های برجسته می‌باشد. زندگینامه‌نویسی در ادب ایرانی و عربی سابقه‌ای طولانی‌تر از اروپا و غرب دارد، بر خلاف حسب حال که غرب در کتابت این نوع نوشته‌ها قدمتی بیشتر از جهان اسلام دارد و آن را مرهون قانون اعتراف می‌باشد. این پایان‌نامه می‌کوشد تا با محوریت کتاب سه‌جلدی الایام نوشته طه حسین و کتاب چهارجلدی روزها نوشته محمدعلی اسلامی‌ندوشن به بررسی سبک و محتوای متون آن دو بنشیند و مطالبی را که

کرد؛ ادبیات و شعر فارسی و نقد ادبی، سفرنامه، زندگی نامه، مجموعه شعر، ترجمه و ... این پژوهش به شیوه توصیفی تحلیلی به بررسی آثار محمدعلی اسلامی ندوشن می‌پردازد. هدف از آن استخراج عناصر فرهنگ و اندیشه اصیل هویت ایرانی است و با تقسیم‌بندی‌هایی که از عناصر فرهنگ انجام شد، مجموعه آثار و کتاب‌های این نویسنده مورد بررسی قرار گرفت و بسیاری از عناصر فرهنگ اصیل ایرانی در حیطه معارف و معتقدات، زبان فارسی، هنرها، فنون و صنایع، ضوابط و قوانین، سنن و آداب و رسوم، عادات و رفتار و اخلاق و اندیشه‌ها و باورهای قوم ایرانی از لایه‌لای مطالب ایشان استخراج گردید. علاوه بر عناصر فرهنگ و اندیشه ایرانی، آسیب‌هایی که متوجه این فرهنگ و هویت اصیل شده نیز تجزیه و تحلیل گردید و همچنین راهکارهایی که ایشان برای رفع این آسیب‌ها ارائه دادند تا حدودی گردآوری گردید. تقابلی که فرهنگ و هویت ایرانی با فرهنگ جهانی و غربی پیدا کرده و هویت ایرانی را دچار بحران نموده در آثار محمدعلی اسلامی ندوشن بازتاب داشته است و از آثار ایشان می‌توان برداشت کرد که راه خروج از این بحران را خودشناسی، شناخت و جلب عناصر مثبت فرهنگ گذشته ایران و از طرفی اخذ جنبه‌های مثبت فرهنگ و تمدن غربی از جمله تفکر منطقی و استدلالی و همچنین نظم و انضباط کاری می‌داند.

همچنین پایان‌نامه نسرين امیری لرگان با عنوان «فرهنگ و اجتماع در سفرنامه‌های محمدعلی اسلامی ندوشن» با راهنمایی شیرزاد طایفی و استاد مشاوره سعید واعظ در سال ۱۳۹۲ در مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه علامه طباطبایی به نگارش درآمده است.

در چکیده این پایان‌نامه می‌خوانیم: «اجتماع: گروه و جمعی از مردم که در یک سرزمین یا کشور زندگی می‌کنند و دارای ویژگی‌های کم و بیش مشترکی هستند

و از قانونی یکسان تبعیت کرده، همگی نوع زندگی، نوع خوراک، پوشاک، دین، آداب و رسوم مشترک یا تا حدی شبیه به هم دارند. فرهنگ: نوع زبان، گویش، نوع رفتار و کردار، پوشش، نوع منش، آداب و رسوم، عادات، نوع نقش و نگار مرسوم، طرز حکومت و اداره کشور است و نکته بسیار مهم این که فرهنگ را در میان مردم باید جست‌وجو کرد. مردم هر کشور در واقع دریچه‌ای است برای شناساندن فرهنگ و هر یک از آنها در کنار هم جمعی را تشکیل می‌دهند که شناسایی اجتماع را آسان می‌کند. فرهنگ واقعی، واقع بین، روشن بین، دور بین و بی طرف است و به این سبب توانسته لطافت و ضخامت خود را طی قرن‌ها حفظ کند. سفرنامه: نوعی از نگارش است که فرد با هدفی خاص به مکانی سفر می‌کند و به خصوصیات آنها واقف می‌شود. در این بین با ویژگی‌های بسیار آشنا می‌شود و به مسائلی برمی‌خورد که جز با دیدن و لمس کردن و بودن در بین مردم آنجا که جز از طریق سفرکردن مقدور نیست، قابل درک نیست. بنابراین نویسنده حاصل این مشاهدات خود را ثبت می‌کند و در اختیار همگان قرار می‌دهد تا آشنایی نسبت به آداب و رسوم و فرهنگ آن مکان قابل درک باشد. سفرنامه خود یکی از مهم‌ترین ابزارهای ارتباطی است.»

پایان‌نامه دیگری که درباره اسلامی ندوشن نوشته شده «بررسی جایگاه و هویت ایران در آثار اسلامی ندوشن» است که توسط محمدرضا محمدیان با راهنمایی ابوالقاسم رحیمی با مشاوره حسن دلبری در مقطع کارشناسی ارشد نوشته شده و در ۱۳۹۵ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه حکیم سبزواری دفاع شده است.

در چکیده این پایان‌نامه عنوان شده است: «جایگاه ایران» و «هویت ملی» مقوله مفهومی است که همواره از گذشته دور و به‌ویژه در دوره معاصر، ذهن نویسندگان، هنرمندان و پژوهشگران را به خود مشغول

معرفی و دسته‌بندی خواهند شد. در بخش عملی پس از خوانش تحلیلی و مقابله و بررسی چند شعر، با مد نظر قراردادن تئوری‌های رویکرد بوطیقایی، مسئله ترجمه مجدد مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

پایان‌نامه دیگری که درباره اسلامی‌ندوشن نوشته شده «خروج بند موصولی و دلایل وقوع آن در سه اثر منتخب دوره تاریخی زبان فارسی (سفرنامه ناصر خسرو: ناصر خسرو و قبادیانی، خطای‌نامه: علی اکبر خطایی و کارنامه سفر به چین: محمدعلی اسلامی‌ندوشن)» نوشته الهام میزبان است که با استاد راهنمایی علی عزیزاده و با استاد مشاوره اعظم استاجی آن را به نگارش درآورده و در سال ۱۳۹۸ در دانشکده ادبیات و علوم انسانی علی شریعتی دانشگاه فردوسی مشهد از آن دفاع کرده است.

در چکیده این پایان‌نامه عنوان شده است: خروج بند موصولی یک فرآیند نحوی اختیاری است که تحت تاثیر عوامل سبکی و گفتمانی رخ می‌دهد. مطالعه حاضر با بررسی وضعیت بندهای خروج یافته در سه سفرنامه منتخب از سه دوره تاریخی زبان فارسی و مطالعه آنها بر اساس جایگاه موصولی‌سازی، شیوه نحوی نمایش ارتباط بند موصولی با هسته آن و همچنین مقایسه بندهای خروج یافته بر اساس عوامل گفتمانی چون ساخت اطلاعی، وزن دستوری و فراوانی خروج بند موصولی، به مطالعه میزان همگرایی/اواگرایی نتایج حاصل از خروج بند موصولی به عنوان یک فرآیند نحوی سبکی و ویژگی‌های سبک‌شناختی این آثار پرداخته است. بدین منظور با نمونه‌گیری نظام‌مند از متن سه سفرنامه منتخب شامل سفرنامه ناصر خسرو (ناصر خسرو و قبادیانی مروزی)، سفرنامه خطای‌نامه (علی اکبر خطایی) و کارنامه سفر به چین (محمدعلی اسلامی‌ندوشن)، تعداد ۶۴۵ بند موصولی استخراج شده و بر اساس پنج شاخص خروج یا عدم خروج بند، جایگاه موصولی‌سازی، شیوه

داشته است؛ این از آن روست که این مفاهیم، دارای پیامدهای گوناگون اجتماعی-روانی اند و چگونگی آن می‌تواند در احساس یکایک ایرانیان موثر باشد. محمدعلی اسلامی‌ندوشن در هیأت یک پژوهنده فرهنگ، در این باره آثار بسیاری را به رشته تحریر آورده و آرای گوناگونی را ارائه نموده است. هم از این رو، جستار پژوهشی حاضر بر آن است که با بررسی دقیق و تحلیل آثار این پژوهشگر به دریافت و شناخت ابعاد هویت ایران در آثار وی پرداخته و آن را به بوته تحلیل بسپارد.

پایان‌نامه از سه جستار: الف) هویت، ب) زبان و هویت ملی و پ) ادبیات و هویت ایران فراهم آمده است و متناسب با هر عنوان، مباحثی گوناگون، از جمله چیستی هویت، توسعه فرهنگی، زبان و اجتماع، زبان و بی‌اعتمادی و ... ارائه شده است. برآیند این جستار پژوهشی، درک این نکته بوده که جامعه ایران برای دست یافتن به توسعه و پیشرفت، نیازی بنیادی و اساسی به بازنگری‌های فرهنگی دارد، زیرا تنها با به کارگیری شیوه نقدانه به فرهنگ و جلوه‌های گوناگون آن است که می‌توان به توسعه فرهنگی، پیشرفت اقتصادی و جامعه‌ای هنجار و شایسته دست یافت.

همچنین فایزه بخونه در پایان‌نامه خود به «بررسی ترجمه‌شناختی برگردان فارسی اشعار منثور بودلر (ملال پاریس) توسط اسلامی‌ندوشن» پرداخته و با استاد راهنمایی مهرگان نظامی‌زاده و مشاوره فاطمه عشقی در سال ۱۳۹۱ در دانشکده ادبیات و زبان خار جی دانشگاه علامه طباطبایی در مقطع کارشناسی ارشد دفاع کرده است.

در مقدمه پایان‌نامه آمده است: هدف اصلی این پایان‌نامه، بررسی ترجمه‌شناختی برگردان فارسی «اشعار منثور» شارل بودلر توسط اسلامی‌ندوشن است. در بخش تئوری، نظریه‌هایی که به مبحث «شعر منثور» و مشکلات ترجمه آن پرداخته‌اند،

نحوی ارتباط بند موصولی با هسته اسمی، ساخت اطلاعاتی فعل و وزن دستوری مورد بررسی قرار گرفتند. نتایج حاصل از مطالعه نشان‌دهنده فراوانی نسبتاً بالای خروج بند موصولی در دو کتاب سفرنامه ناصرخسرو قبادیانی -۶۳٪ و کارنامه سفر به چین ۴۵٪- و وقوع بسیار پایین آن در خطای نامه ۲۲٪- است. همچنین میزان ظهور گروه اسمی مرجع در جایگاه افزوده بندهای پیرو در دو کتاب ذکر شده پایین‌تر ۲۸٪- و در سفرنامه خطای نامه بالاتر -۳۶٪- است. همچنین بر اساس ملاک وزن دستوری بندهای خروج‌یافته، بین دو کتاب سفرنامه ناصرخسرو و کارنامه سفر به چین از سویی و کتاب خطای نامه از دیگر سو، تفاوت معناداری مشاهده می‌شود. بر اساس مجموع تفاوت‌های فوق و با در نظر گرفتن اثر پردازشی خروج بندهای موصولی بر درک بهتر متن توسط مخاطب، مطالعه حاضر رفتار دو کتاب سفرنامه ناصرخسرو که متعلق به نثر مرسل فارسی است و کارنامه سفر به چین که در دسته نثر ساده معاصر قرار می‌گیرد را در زمینه خروج بند موصولی مشابه و در جهت پردازش هر چه بهتر متن قلمداد می‌نماید؛ در حالی که کتاب خطای نامه که به متون متکلف و مصنوع دوره صفویه تعلق دارد متفاوت با دو کتاب دیگر بوده و در آن وقوع فرآیندهایی که به پردازش بهتر متن کمک می‌کنند، در مقایسه با دو اثر پیشین کم‌بسامد تلقی می‌گردد.